نزهة الابرار اخر

معالم الزلفى قال الواقدى فلما اتى على رسول الله ص فى بطن امه تسعة اشهر اوحى الله تعالى الى الملائكة فى كل سماوات اهبطوا الى الارض فهبط عشرة الاف ملك بيد كل ملك قنديل يشتعل ن
بالنور بلا دهن مكتوب على كل قنديل لا اله الا الله محمد رسول الله ص يقراه كل من كان
ووقفوا حول مكة فى المغاور واذا بهاتف يهتف ويقول هذا نور محمد بن عبد الله ص

روضة الواعظين قال النبى ص اذا اصبتم بمصيبة فاذكروا مصيبتى فانها اعظم المصائب ن

روضة الواعظين روى انه جاء جبرئيل الى رسول الله فقال يا محمد عش ما شئت فانك
ميت واحبب من شئت فانك مفارقه واعمل ما شئت فانك مجزى به واعلم ان ن
شرف الرجل قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس ع حلاء العيون مجلسى ره

شيخ طبرسى در كتاب احتجاج روايت كرده است از امام موسى كاظم ع كه چون پيغمبر ص از شكم مادر
بر شكم زمين افتاد لبهاى خود را بتوحيد بحركت آورد واز دهان مباركش نورى ن
ساطع شد كه اهل مكه قصرهاى بصرى واطراف آن از شام وديدند ص ... واطراف بصره كه ارض شامات است
كويد سر حسين بن على ع نيز شام ومجلس يزيد را روشن كرد شهاب ثاقب شعر

او محا النبى ص فقال قائلهم قد ظل يهجو سيد البشر وان ابا بكر اصاب ولم يهجو وقد اوحى الى ن
ايضا شهاب ... عرب را كذاشتند ودر سقيفه از براى تخريب دين جمع شدند
وفتنها كردند وخرابيها نمودند وتغيير خليفه نمودند ودر خانه سعد را سوزانيدند وعمر ... كردند
اذا ختم الحمد لكل نبى فى الانام فضيلة وجملتها مجموعة لمحمد ص

ن

كتاب منتخب الاحزان لجعفر بن محمد بن نما ره روى عن عبد الله بن عباس رضى الله عنه انه لما
اشتد برسول الله ص مرضه الذى مات فيه وقد ضم الحسين ع الى صدره يسيل من عرقه عليه وهو يجود بنفسه
ويقول مالى وليزيد لا بارك الله فيه اللهم العن يزيد ثم غشى عليه طويلا وافاق وجعل يقبل الحسين وعيناه
تذرفان دما ويقول اما ان لى ولقاتلك مقاما بين يدى الله عز وجل ع جلد امام حسين ناسخ التواريخ
ديكر در كتاب امالى سند بجابر بن عبد الله ميرسد قال سمعت رسول الله ص يقول لعلى بن ابيطالب ن
قبل موته بثلث سلام الله عليك ابا الريحانتين اوصيك بريحانتى من الدنيا فعن قليل ينهدم ركناك والله
خليفتى عليك بدجرم چون رسول خدا ص از جهان برفت على عليه السلام فرمود اين يكى از آن دو ركن است كه پيغمبر ص فرموده بود وچون
فاطمه ع وداع جهان كفت فرمود اين ركن ديكر بود كه رسول خدا صلى الله عليه مرا خبر داده

بحار الجنة

من اخلاقه ص انه اوذى فصبر ولم يدع الله حين كسرت رباعيته ولا فى ذات الله
ولقد اوذى بما تر النبى وهو يلتقى الدم بكفه اليسرى حتى امتلأت كفه دما فقيل له لو ارسلت من كفك
يا رسول الله فقال والذى بعثنى بالحق نبيا لو وقعت قطرة منه على الارض لانقلبت الارض
ومن عليها سخطا على اهلها وانى مشفق على الخليفة بالحقيقة انك لعلى خلق عظيم فقد قال الله تعالى

شعر صيرى است برده
فاق النبين فى خلق وفى خلق ولم يدانوه فى علم ولا كرم فانه شمس فضل هم كواكبها يظهرن انوارها للناس فى الظلم
منابع الحكم ادبنى الله واحسن تأديبى ادب الله اجمعين احمد المصطفى نسبا ... الى ...

رسول رحمت

در دفتر اول از کتاب روضة الاحباب منقولست از عطاء بن یسار که گفت
رسول را شبی گفتند برو به بقیع جهت اهل انمقبره استغفار کن حضرت رفت و استغفار نمود
و بازگشت و در خواب شد باز باوی گفتند برو و برای اهل بقیع استغفار کن باز رفت
طلب امرزش کرد و باز امد و باستراحت مشغول شد باوی گفتند برو و برای شهدای احد
دعا کن حضرت باحد رفت و در شان شهداء احد دعاء خیر بتقدیم رسانید و از انجا بازگشت
درد سر انحضرت را صداع طاری گشته و سر خود را بعصابه بربسته بود و در اختلاف است
میان ارباب سیر که مدت مرض ان حضرت چند روز بوده اکثر بر انند که سیزده روز
و قولی انکه چهارده روز و نزد بعضی دوازده روز و طایفه بر انند که ده روز بوده و در اخر
مرض سه روز بیرون نتوانست امد و در روایتی انکه هفده نماز بجماعت حاضر نتوانست شد
و در روایتی انکه در اواخر مرض چون ثقیل گشت خمیصه بر روی خود میکشید و چون نفس بروی
تنگ می شد از او دور می ساخت و میفرمود لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد منقولست از ابو سعید خدری که گفت در امدیم
نزد انحضرت قطیفه بر خویش پوشیده بود حرارت تب وی را از بالای قطیفه
در می یافتیم و دست ما تحمل نداشت که بی واسطه ببدن ان سرور برسانیم
از روی تعجب سبحان الله میگفتیم فرمود هیچ احدی که بلاء او سخت از انبیاء نیست

و چنانکه بلاء ایشان مضاعف است اجر ایشان نیز مضاعف است بعضی از ایشان را
حقتعالی مبتلا ساختی بفقر و درویشی تا بجائی که از ملبوس قادر نبودی بغیر یک عبا
که شب و روز همان پوشیدی و فرح بعضی از انبیاء به بلاء زیاده بودی از فرح شما بعطا
العین در روضة الاحباب است
مادر بشر بن البراء بن معرور گوید که در امدم بر رسول خدا در مرض موت و تبی در غایت حرارت
داشت گفتم یا رسول الله هرگز بر هیچ کس مثل این تب که بر توست نیافتم فرمود وای انچنین است
که اجر ما مضاعف است انگاه گفت بشر مردم در باب مرض من چه میگویند گفتم میگویند
که رسول را ذات الجنب است فرمود سزاوار لطف و کرم خداوند تعالی نیست که این مرض را بر پیغمبر
خود مسلط کند این زحمت از همزات شیطان است و شیطان را بر من استیلائی نیست ولکن این
مرض من اثر ان گوشت زهرآلود است که با پسر تو در خیبر خوردم و هر چند وقت الم ان بر من
ایضا فیه
تازه میشود و این زمان وقت انقطاع رگ حیوتست ثبوت پیوسته که چون مرض انحضرت
اشتداد یافت فرمود اب بر من بریزید از هفت مشک سر ناگشوده و در روایتی از هفت مشک سر ناگشوده
که از هفت چاه پر کرده باشند که شاید خفتی یابم و بیرون روم و مردم را وصیت نمایم بدستوری
که فرموده بود مشکها او را ترتیب ساختیم انگاه وی را در مخضبی در وی بن یامین که از حفصه بود
نشاندیم و اب از ان مشکها بروی میریختیم تا وقتی که بدست خود اشارت کرد که بس دیگر چنین کنید
ایضا فیه
انگاه با فاطمه فرمود پسرانت را پیش من ار فاطمه حسن و حسین را نزدیک انسرور
اورد سلام کردند و در برابر جد خود بنشستند و چون او را بان حال دیدند گریه اغاز نهادند

وچنان زار بگریستند که از گریه ایشان هر که دران خانه بود بگریست حسن روی خود بر روی مبارک

انحضرت وحسین سر را بر سینه انور نهاد وحضرت چشمان نرگسین کشاد ودر ایشان از

لطف وشفقت نظر کرد وایشانرا ببوئید وببوسید ودرباب تعظیم واحترام ومحبت ایشان وصیت فرمود

ایضاً فیه وگویند سکرات موت بران حضرت چنان دشوار بود که گاهی سرخ وگاهی زرد می گشت

وگاهی دست راست وزمانی دست چپ میکشید وعرق بر رخسار با نورش نشسته وقدحی

اب پیش خود نهاده دست در ان اب میکرد وروی خود را بان مسح میفرمود ومیگفت اللهم

اعنی علی سکرات الموت اللهم اعنی علی سکرات الموت ودر روایتی انکه میفرمود لا اله الا الله

ان للموت سکرات ایضاً در روضة الاحباب است از عایشه بصحت رسیده که گفت در حالت

قبض روح در سقف خانه می دید ودست خود را برمی داشت ومیگفت الرفیق الاعلی که ناگاه

دستش مایل شد وبعالم بقا رحلت نمود شعر رفت ان طاوس عرش سوی عرش

چون رسید از هاتفانش بوی عرش پس ویرا ببوده جبوهٔ بپوشانیدم ودر بعضی از روایات

وارد شده که ملائکه ویرا بپوشانیدند ودر روایتی انکه ملک الموت در حضور جبرئیل روح ان

حضرت را قبض کرد ودر اعلی علیین برد ومیگفت وا محمداه یا رسول رب العالمین وابن علی بن

ابیطالب منقولست که گفت من از جانب اسمان وا محمداه می شنودم شعر

هرگز نرود تا نظری دارم سعی رفتار تو از چشم وگفتار تو از گوش

وبالاسناد یرفعه الی ابن مسعود انه قال قال رسول الله صلعم لما اسری بی الی السماء

قال لی جبرئیل قد امرت بعرض الجنة والنار علیک قال فرایت الجنة وما فیها من النعیم

ورایت النار وما فیها من عذاب الیم والجنة لها ثمانیة ابواب علی کل باب منها اربع

کلمات کل کلمة منها خیر من الدنیا وما فیها لمن یعرفها ویعمل بها وللنار لها سبعة ابواب

علی کل باب منها ثلاث کلمات کل کلمة منها خیر من الدنیا وما فیها لمن یعرفها ویعمل بها قال

قال لی جبرئیل اقرء یا محمد ما علی الابواب قال قلت له قرات ذالک وعلی الباب الثانی مکتوب

لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة السرور فی الآخرة اربع خصال

مسح رؤس الیتامی والتعطف علی الارامل والسعی فی حوائج المسلمین وتفقد الفقراء والمساکین

وعلی الباب الرابع مکتوب اربع کلمات لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فمن کان

یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت وعلی الباب السادس مکتوب لا اله الا الله من احب

ان یکون قبره واسعا فسیحا فلیبن المساجد ومن احب ان لا یاکله الدیدان تحت الارض فلیکنس

المساجد ولیکنس المساکین ومن احب ان یبقی طریا مطریا لا یبلی فلیکس المساجد بالبسط

وان اراد ان یری موضعه من الجنة فلیسکن فی المساجد وعلی الباب السابع مکتوب لا اله الا الله بیاض القلوب

اربع خصال عیادة المرضی واتباع الجنائز وشراء الاکفان ورد القرض وعلی الباب الثامن

مکتوب لا اله الا الله فمن اراد الدخول فی هذه الثمانیة الابواب فلیتمسک باربع خصال وهی الصدقة

والسخاء وحسن الخلق والکف عن عباد الله ثم رایت علی ابواب جهنم وعلی الباب الاول

مكتوبٌ ثلاث كلمات من اراد ان لا يكون عريانًا يوم القيمة فليلبس الجلود العارية في الدنيا ومن اراد ان لا يكون عطشانًا يوم العطش الاكبر فليسق العطشان في الدنيا ومن اراد ان لا يكون جائعًا فليطعم البطون الجائعة في الدنيا وعلى الباب الرابع مكتوب ثلاث كلمات اذلّ الله من اهان الاسلام اذلّ الله من اهان اهل بيت نبي ولعن الله من اعان الظالمين على ظلم المخلوقين وعلى الباب السادس مكتوبٌ انا حرام على المتهجدين انا حرام على المتصدقين انا حرام على الصائمين وعلى الباب السابع مكتوبٌ ثلاث كلمات حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا ووبخوا انفسكم قبل ان توبخوا ادعوا الله عز وجل قبل ان تردوا عليه ولا تقدروا على ذالك ص

جلد ملائکه از آدم تا خاتم هر کس تلخی جان کندن داشته اگرچه در مقام عقل هر شوق لقا بوده کاره داشتند لکن در طبیعت بوده هر کس مرگ ناگوار است چنانکه مریض عاقل که بالقطع بداند که فلان دوا اگر بخورد علاج مرض او خواهد شد خودش میرود دوا می دهد ان دوا میخورد و میخورد و حال آنکه میداند در شرب این شربت شفای مرض اوست مع هذا در وقت خوردن مکره طبیعت است حالت تلخی عاملی میشود ترش میکند بعبرت دوا را می خورد

جلد ملائکه علی صاحب شریعت هر چیزرا آداب دستی قرار داده اما بجهة بیست و یک هم جمع شوند آداب دستی قرار داده که باید در حق او مرعی شود اول آنکه دوستان و خویشان و عیال او دور او که احتضار ببینند وداع کنند و اگر کسی در غربت بمیرد خداوند حور العین را بشکل مادر و خواهر و دیگران و غلمان را بصورت پسر و مانکه را بهیئت پدر و برادر انش بیالین آن غریب محتضر میفرستند که دم رفتن ما بحسرت از دنیا دل شکسته نرود جانم فدای غریب که در سفر بدون عیال همراه بودند آنانکه شهدای کربلا

تا ارد هم علامتی بر سر قبر میت قرار دهند که گم نشود دیگر بلا درخت سدر که علامت قبر حسین بود هم رو قطع کرده و دوانده هم نیست اما قبر الغرباء ملتن ایام اما دیگر بلا لوکان رسول الله حيًا لکان المعزّی بعد کسی که کلمه غیر کرده تا بعهم هم بفهم قال لا تنبشوا الاموات دهره بشام بر سکینه مکلفند لا تبك يا بنت الخارجي و مکلفند او ابدا خارجی بر ما فرمود نبش قبر حرامست اما متوکل امر به نبش قبر امام حسین نمود او هم هیچ بکوه کرد مجروح ان تن بزرگوار را ندیدم که در سقای بودیاه اثر مده که سینه بدو که در حضیر سلطان بخون افتاده بود الا لعنه

احد

شرح شافیه در بحار الانوار عن ابن مسعود قال يقال ان النبي صلعم دعي في هذا اليوم نادي عليًّا مظهر العجائب تجده عونًا لك في النوائب كل هم وغم سينجلي بولايتك يا علي يا علي يا علي ص شرح شافیه في كشف اليقين فال المسلمين الى الفنا فجاء خالد بن الوليد من ظهر رسول الله وقال لاصحابه ودونكم هذا الذي تطلبون فحملوا عليه حملة رجل واحد ضربا بالسيف وطعنا بالرمح ورميا بالنبال ورضخا بالحجارة في اصول شرح في تاريخ ابن الاثير فكسرت رباعية رسول الله صلعم السفلى وشقت شفته وكلم في وجهه وجبهته صلعم

احد

نور الابصار قال ابن اسحق وفي هذا اليوم هاجت ريح فسمع هاتف يقول لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي فاذا ندبتم هالكا فابكوا على ابن الولي ونفيه در وفات نبي صلعم وبين يديه ركوة او علبة فيها ماء فجعل يدخل يديه في الماء فيمسح بها وجهه يقول لا اله الا الله ان للموت سكرات ثم نصب يديه فجعل يقول في الرفيق الاعلى حتى قبض ومالت يده صلعم الفاقتم بضم قاف فتثلثه مفتوحه اسعاف الراغبين وكان مرضه هذا صداعا شديدا ولما اشتد عليه الامر كان يدخل يده في قدح ماء ويمسح وجهه بالماء ويقول اللهم اعني على سكرات الموت صلعم

روضة الشهداء روایت است که ملک الموت در حضور جبرئیل روح مطهر آنحضرت پیغمبر ص قبض نمود و با علی علیین برد و میگفت وا محمداه یا رسول رب العالمین وا علی بن ابی طالب که من از جانب آسمان می شنودم وا محمداه و نقمت رسیده که چون آنسرور از این عالم انتقال نمود فاطمه زهرا بنیاد ندبه و نوحه کرد و گفت یا ابتاه اجابت بزرگوار اجابت پروردگار کرد و دعاء اجابت کرد و پروردگار او را بحضرت خود خواند یا ابتاه بابی بمهربان من جنة الفردوس ما وئه یا ابتاه الی جبرئیل ننعاه خبر بعزت او بجبرئیل کرد انتهی روضة الشهداء یکی از ابکا و صحابه فرموده که هرچشمی که بعمر گریه تر خرج نه بیند بر قاة الاتقان المرسوطة تحت لسانه لا فی طیلسانه نه شعر بمال از کمی بعترت خراز حد اطلس برشد حضرت التیا فتق ات عقد کار صدر اعظم عالم امکان شخص اول مخلوقات در دنیا بلباس کهنه مند بر راه رفتی زعفران بیابان بهمه زیور بسته و لبرمات که بجنس حد اداد دارند در روایت هست که در وقت وفات پیراهنیکه از بدن مبارکش بیرون کردند از پشم بود و دوازده جای او وصله داشت و چند وصله از پوست گوسفند بود مؤلف گوید قنبر ای غریبکه در وقت مرد ان باک کهنه هست ولقد لبس الحسین عتیق ثوب الخ علل الشرایع حدثنا محمد بن الحسن تا عن اسحق بن عمار قال دخلت علی ابیعبدالله فخبرته انه ولد لی غلام فقال الا سمیته محمدا قلت قد فعلت قال فلا تضرب محمدا ولا تشتمه الخ روضة الشهداء مرویست که قبل از فوت آنحضرت بسه روز جبرئیل آمد گفت پروردگار ترا سلام میرساند و مرا بتو فرستاده از جهت اکرام و افضال خاص تو میپرسد که خود را چگونه می یابی فرمود خود را مکروب و مغموم و دردناک می یابم بار دوم دیگر امد و همین پرسش نمود و همین جواب شنود و در روز سیم نیز بدین منوال ماتم شد مؤلف گوید فرمود مکروب و مغموم از جهت آنکه که اولاد یک انته سر حسین ع ابکی الله قره

منتخب نقل عن ابن عباس قال لما حضرة رسول الله الوفاة بکی بکاء شدیدا حتی بلت دموعه لحیته فقلت یا رسول الله ما یبکیک قال ابکی لذریتی و ما یصنع بهم من بعدی شرار امتی فکانی بفاطمة ابنتی و قد ظلمت من بعدی و غصب حقها و قهر بعلها و غصبت علی میراثها فکانی بها وهی تنادی یا اباه فلا یعینها احد من امتی فسمعت فاطمة ع کلامه فبکت فقال اسکتی یا فاطمة بتو بشارت میدهم اول لاحق بمن از اهل بیتم تو هستی زود زود بمن لاحق میشوی فرحت بذلک سرورا عظیما مؤلف گوید تمام دلخوشی این مخدره در یک بوده ع ایضا منتخب لما دفن رسول الله رجعت فاطمة الی بیتها اجتمع الیها نسائها فقالت انا لله وانا الیه راجعون انقطع عنا خبر السماء ثم قالت اغبر افاق البلاد و کورت شمس النهار و اظلم العصران والارض من بعد النبی حزینة اسفا علیه کثرة الرجفان فلیبکه شرق البلاد و غربها فلیبکه مصر و کل یمان نفسی فداک مال راسک مائلا ما وسدوک وسادة الوسنان و نقل انها وقعت علی حره ع و قالت ماذا علی من قد شم تربة احمد وقیل ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمة ع و کانت تقوم حتی تورم قدماها مشکوة المصابیح ابن عباس رضی قال قال رسول الله ص من کان له فرطان من امتی ادخله الله بهما الجنة فقالت عایشة فمن کان له فرط من امتک قال و من کان له فرط یا موفقة فقالت فمن لم یکن له فرط من امتک قال فانا فرط امتی لن یصابوا بمثلی فی الاجر الفرط یتقدم الجیش و القافلة و ارادوا منها الولد الذی یموت قبل الابوین یهیئ ما یحتاج الاهل کما یهیئ ما یحتاج القافلة

مجالس الشهید از کتاب خزائن الاخبار ماثور است که جناب خدیجه سؤال نمود از پیغمبر

از یوم القیمه وقتیکه عرض بنده بر خدا بشود پس آنحضرت گریست خدیجه عرض نمود یا رسول الله

مالك تبکی فرمود از سعة رحمت آلهی در آن یوم بر بندگان یا خدیجه چون بنده را نزد خدا

بدارند ندا میرسد ای بنده یاد داری که فلان روز چه کردی و فلان شب چه بیحیائی

کردی گوید یا خدا وندا وهمچنین یك یك گناهان را باو اظهار بنماید و اعتراف میکند تا

بگناهی رسد که در کمال قباحت باشد بنده خاموش سر بزیر اندازد و عرق خجلت

از او جاری گردد و حقتعالی فرماید ای بنده من چه حال داری که جواب نمیگوئی گوید الهی

از شرمساری نتوانم جواب گفت فنادی الله تستحی منی وانت لئیم فکیف لا استحی منك

وانا کریم ای بنده ترا حیا بدتر است و مرا حیا بکرم گناه در میان دو حیا بقای ندارد بنده را به بهشت برند

طوفان نوح [illegible] سال و دوتی پنج سال و همی [illegible] میشد [illegible] قریش [illegible] داشت اما چون مامور شد [illegible] علانیه دعوت

در موسم حج کوه صفا [illegible] فریاد کرد [illegible] زیاده [illegible] قید کفر و ضلالت

ابوجهل سنگ انداخت جبهه [illegible] شکست [illegible] سایر مشرکین سنگ باران کردند با بدن خسته و جبهه شکسته

بکوه ابو قبیس [illegible] کسی [illegible] بر [illegible] سنگ [illegible] کرد [illegible]

خدیجه [illegible] تا به تجسس [illegible] روانه کرد [illegible] میکرد که [illegible] کجائی

خدیجه [illegible] جبرئیل [illegible] بابت [illegible] نازل [illegible]

[illegible] خدیجه [illegible] بر [illegible] ذریه [illegible] در حالی که [illegible]

[illegible] صلوات [illegible]

[illegible] الله [illegible] محمد و آل محمد [illegible]

الی

فی ثواب البکاء علی النبی والائمة علیهم السلام

دمعة فی خصال الصدوق فی حدیث الاربعمائة قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله تبارك وتعالی اطلع الی الارض

فاختارنا واختار لنا شیعة ینصروننا ویفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویبذلون اموالهم

وانفسهم فینا اولئك منا والینا علیهم السلام منابع الحکم در مقام تقسیم گفته اند خداوند عالم

خلق را بدو قسم آفریده قسمی با روح و قسمی را جماد پس ذوی روح را ترجیح داده واو نیز دو قسم است ناطق

وغیر ناطق ناطق را بدیگری ترجیح داده واو نیز بدو قسم منقسم است عاقل وغیر عاقل البته عاقل مقدم است

وعقلاء بعضی مؤمن هستند و جمعی غیر مؤمن معلوم است که مؤمن مقدم است مؤمنین هم قسمی عالم هستند و قسمی جاهل

عالم افضل است عالم نیز بر دو قسم است نبی و غیره انبیا از دیگران اشرفند انبیا هم دو دسته

اند مرسل و غیر مرسل مرسلین که یکصد و سیزده تن میباشند افضلند و از میان مرسلین پنج تن ممتازند

که آنها را اولو العزم میگویند و افضل از همه پیغمبر ما محمد مصطفی است لولاك لولاك لما خلقت الافلاك

شیخ جابر در تخمیس قصیده عنبر یه کوید

فلک انجم العلی تتجلی فیه والکون فی سناه تجلی مبدء العلم منتهاه محلی ما شاهدت
عوالم العلم الا والذات احمد منتهاها خاتم الرسل علمها فضل عنه سید الفیض

فضلها من لدنه فاذا الکون لم یزنه ای خلق لله اعظم منه

وهو الغایة التی استقصاها ان ربا اولاه اعظم منح وحباه بکل حسنا وحسن هو ملا شاء
خلق جن وانس قلب الخافقین ظهرا لبطن فرید ذات احمد فاجتباها لم یتم نور ضد الکون سوما

لا ولا حام حوله الرسل حوما من یمین الا قدار کم فلک یوما

من تری مثله اذا شاء یوما نحو مکتوبة القضاء محاها موضع الستر بالهدی خیر رسل الهم
الوحی قبل ان یتنزل وحوی کل مجمل ومفصل ذات علم بکل شیء کان اللوح ما تستر الا بها

وقایع سید نعمة الله جزائری در زهر ربیع کوید قصیدة البرده فضلها مشهور للفاضل
الادیب محمد البوصیری نسبة الی بوصیر قریة من قری مصر واختلفوا فی اسمها فقال بعضهم اسمها برئة
لان الناظم قد برء من مرضه ببرکة هذه القصیدة فسمیت برئة تسمیة السبب باسم المسبب وقال بعضهم اسمها
بردة بالمعنی کسوة شریفة قرضت علی قول النبی حیث ذکر فیها ان الحیة وقیل بردیة بیاء النسبة
لان البوصیری قرءها علی النبی فالبسه بردة الشریفة فنهض من مرضه اولها امن تذکر جیران بذی سلم
مزجت دمعا جری من مقلة بدم

لئالی الاخبار وفی بعض الروایات ان ارض القیمة یتوقد تحت اقدام الخلائق وحرارة
الشمس من فوق رؤسهم وفی خبر قال النبی ارض القیمة نار ما خلا ظل المؤمن فان صدقته تظله قال
المجلسی فی حدیث یصیبهم من حرها امر عظیم حتی یعرقوا من شدة حرها وکربها حتی یخوضوا فی عرقهم
ثم یبعثون علی ذلک حفاة عراة عطاشا کل واحد دالع لسانه علی شفتیه لئالی قال حرارة الشمس من
فوق رؤسهم حتی یغلی من حرارتها الهام والدماغ قال اذا جمع الله الخلق یوم القیمة بقوا قیاما

علی اقدامهم حتی یلجمهم العرق فینادوا یا رب حاسبنا ولو الی النار لئالی الاخبار فی دوافع عذاب القبر
عن النبی من قرء الهیکم التکاثر عند النوم وقی فتنة القبر عن ابی جعفر من قرء آیة الکرسی مرة صرف الله عنه الف مکروه
من مکروه الدنیا والف مکروه من مکروه الاخرة ایسر مکروه الدنیا الفقر وایسر مکروه الاخرة عذاب القبر ضغطة القبر
قال فتضم علیه فتجعله رمیما ویعاد کما کان لئالی قال الصادق یسئل المیت فی قبره من خمس عن صلوته
وزکوته وحجه وصیامه وولایته ایانا اهل البیت فتقول الولایة من جانب القبر الاربع ما دخل فیکن من نقص فعلی
لئالی فلا تری الا ظلمات ثلاث ظلمة الارض وظلمة العمل وظلمة الوحشة الاسماء نور الابصار وقد قالوا
کون الاسماء تدل علی شرف المسمی فی نور الابصار روی انه دخل علیه رجل فقام بین یدیه واخذه
رعدة من هیبته فقال له هون علیک فانی لست بملک ولا جبار وانما انا ابن امرأة من قریش
تاکل القدید بمکة فنطق الرجل بحاجته فیه من کلامه عن ابن عباس اجتنبوا الوجوه لا تضربوها
ایضا من کلامه عن ابی هریرة ان الله کتب الاحسان علی کل شیء فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة فاذا
ذبحتم فاحسنوا الذبحة ولیحد احدکم شفرته ولیرح ذبیحته مشکوة المصابیح عن
عائشة قالت ان رسول الله حین توفی سجی ببرد حبرة متفق علیه

اقامه ابو یوسف ره کوفی عظمة بلاءاه ع ما سنح له فی لیلة المعراج فی حدیث بعضا قوم
انه تعالی اوحی الله الیه ان قال ان الله یختبرک بثلاث لینظر کیف صبرک فقال اسلم لامرک
ولا قوة لی علی الصبر الا بک فاوحی الله انه لابد ان تؤثر فقراء امتک علی نفسک فقال
اسلم ذلک واصبر ولابد ان تتحمل الاذی والتکذیب فقال اسلم واصبر ولابد ان
لا یصیب اهل بیتک فاما اخوک فیغصب حقه ویظلم ویقهر واما بنتک فتظلم وتحرم
وتؤخذ وتضرب وهی حامل ویدخل علی حریمها بغیر اذن واما ولداک فیقتل احدهما
غدرا ویسلب ویطعن والاخر تدعوه امتک ثم تقتله صبرا وتقتل ولده ومعه من اهل بیته ومن
ثم تسبون حرمه فقال انا لله وانا الیه راجعون اسلم امری الی الله واسئله الصبر فانظر ایها
الانسان ان الرسول المبعوث فی کتاب الله بقوله وانک لعلی خلق عظیم ومن خلقه الصبر
کیف استکبر ما سمعه من ربه واستعظمه فی الابتلائین الاولین ابتداء عما فی نفسه
من تسلیم ایثار الفقراء علی نفسه وتحمل الاذی والتکذیب فی طریق الدعوة والتبلیغ
وافصح عن صبره علی هذین الامرین فقال فی کلیهما اسلم ذلک واصبر واما فی البلاء
الثالث فلم یجب منه علی نسق الاولین واذا انتهی الکلام فیه الی سبحه عمله
وشانه عظم ذلک علیه فاسترجع اولا وقال انا لله وانا الیه راجعون ثم سلم امره
فی ذلک الی الله ثانیا وقد کان سلم امر الله فی الاولین ثم سال الله الصبر فی ذلک
ثالثا ولم یقل اصبر کما قال فی الاولین فان هذا یبین من عظمة البلاء بکا ای الصبر علی
ذلک فوق الطاقة

روضة الشهداء

هر روز بلال پیغمبر را باوقات نماز اعلام میکرد تا بنوی وآنحضرت بیرون آمدی ونماز با مردم بگذاردی و در حال
مرض سه روز بیرون نتوانست آمد نماز گفتن خفتن بود که بلال بر در حجره پیغمبر آمد وگفت الصلاة
یا رسول الله پیغمبر ثقیل بود وطاقت بیرون رفتن نداشت فرمود که برسانید یا بلال خدایت مزد دهاد
بلال اندک زمانی درنگ کرد وگفت الصلاة یا رسول الله پیغمبر جامه از روی خود باز کرد وگفت برسانید
یا بلال خدای بر تو رحمت کند بلال زمانی دیگر توقف نمود صدای الصلاة در داد پیغمبر در غش بود
جوابش نداد بلال گریان گریان روی بمسجد نهاد وگفت واغوثاه واانقطاع رجاه وانکسار ظهراه چه
بودی که مرا مادر نزادی وچون مرا زاد چه بودی که پیش از این بمردی واین حال را بر پیغمبر مشاهده
نکردمی پیغمبر بهوش آمد از فاطمه پرسید که ای دختر این چه فریاد است گفت یا پدر صحابه
تو اند که از غم مفارقت تو میگریند پیغمبر علی وفضل بن عباس را طلبید وتکیه بر ایشان کرد
از خانه بیرون رفت ونماز گذارد ایضاً قصه در بعضی از کتب آورده اند
که روزی در ایام مرض ام سلمه بربالین آنحضرت بود پیغمبر لب میجنبانید ام سلمه گوید گوش فرا داشتم که چه
میگوید با حق مناجات میکرد ومیگفت الهی امت مرا از آتش دوزخ نجات ده وحساب قیامت
بر ایشان آسان گردان گفتم شما را چه حال است فرمود اندک زمانی بگذرد که تو آواز
من نشنوی ناگه مرتضی علی از در درآمد وگفت یا رسول الله در واقعه دیدم که زرهی پوشیده بودم
ناگاه آن زره از من جدا شد ومن بی زره بماندم فرمود یا علی آن زره من بودم حالا وقت
آنست که من در گذرم وتو تنها بمانی ناگاه فاطمه درآمد وگفت یا رسول الله در خواب دیدم

که ورق مصحفی دارم و از اخبار آن می خوانم ناگاه آن ورق از چشم من غائب شد
فرمود آن ورق منم که از چشم تو غایب خواهم شد در اثنای این حال حور العین
در آمدند و گفتند ای جده پیغمبر کار هر یک از ما چنان در خواب دیدیم که تختی در هوا می رفت
و ما در پیرامن تخت سرها برهنه می رفتیم فرمود آن تخت مادر من است که برداشتند و شما
همین بودن پیر فرام سلمه یکی از حرمش از اهل بیت برآمد و دید حالا از جهان گذر یان شد

و بحار الانوار نص تا عن الاعمش عن حبیش بن المعتمر قال قال ابوذر الغفاری رحمة الله علیه
دخلت علی رسول الله صلعم فی مرضه الذی توفی فیه فقال یا اباذر ائتنی بابنتی فاطمة قال فقمت و دخلت
علیها و قلت یا سیدة النسوان اجیبی اباك قال فلبست جلبابها و خرجت حتی دخلت علی رسول الله صلعم
فلما رأت رسول الله انکبت علیه و بکت و بکی رسول الله صلعم لبکائها و ضمها الیه ثم قال یا فاطمة
لا تبکی فداك ابوك فانت اول من تلحقین بی مظلومة مغصوبة و سوف تظهر بعدی حسیکة النفاق
و یسمل جلباب الدین و انت اول من یرد علی الحوض قالت یا ابت این القاك قال تلقینی عند
الحوض و انا اسقی شیعتك و محبیك و اطرد اعدائك و مبغضیك قالت یا رسول الله فان لم القاك عند الحوض
قال تلقینی عند المیزان قالت یا ابت فان لم القاك عند المیزان قال تلقینی عند الصراط و انا اقول
سلم سلم شیعة علی قال ابوذر فسکن قلبها ثم التفت الی رسول الله صلعم فقال یا اباذر انها بضعة منی فمن آذاها فقد
آذانی الا انها سیدة نساء العالمین و بعلها سید الوصیین و ابنیها الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة
و انهما امامان ان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما و سوف یخرج من صلب الحسین تسعة من الائمة قوامون
بالقسط و منا مهدی هذه الامة بیان حسیکة عداوة یسمل الثوب خلق و بلی

روضه

کله از برد یمانی بستند عباس و علی و فضل و قثم پسران عباس و اسامة بن زید و صالح
حبشی که آزاد کرده پیغمبر صلعم بود و شقران لقب وی است آن سرور را برداشتند و در اندرون کله در آوردند
و اختلاف واقع شد که حضرت را در جامه غسل دهند یا چنانکه دیگر اموات را برهنه میسازند
جامها از وی بیرون کنند شخصی از گوشه خانه آواز بر آورد که برهنه مسازید رسول خدا را
و در پیراهن وی را غسل بدهید دانستند که گوینده غیبی است علی عم مباشر غسل آنحضرت شد
و او را بر سینه خویش گرفت و خرقه بر دست پیچیده در اندرون پیراهن آنحضرت در آورد
و اسامه و شقران آب میریختند و فضل پیراهن را از بدن وی جدا نگاه میداشت
تا علی عم باسایر جسد اطهر آن سرور را میشست و عباس و قثم در گردانیدن وی از طرفی
بطرفی اعانت و امداد می نمودند و از غیب نیز در آن امر اعانت واقع میشد چنانکه می خواستند
که خود از دستی بدستی دیگر میگردید و در روایتی آنکه از غایت ادراک بغایت لطف میشنودند که گوینده
میگفت یا رسول خدا برفق باشید که شما را اعانت مینمایند و شب چهارشنبه نیم شب یا سحر بود
که آنحضرت را بر کنار قبر نهادند و از طرف پائین قبر او را در آوردند علی عم و عباس و عقیل و اسامه
و شقران و بقولی فضل و قثم و بقولی عبد الرحمن بن عوف نیز در قبر آنحضرت در آمدند و قطیفه حمرا که در روز
خیبر به پیغمبر صلعم رسیده بود شقران در ته قبر انداخت و گفت دانسته که دیگری بعد از تو آن را نپوشد بعضی از علما
گفته اند این از جمله مخصوصات آنحضرت است صلعم اللهم صل علی محمد و آله

مرویست که زهد آنحضرت بمرتبهٔ بود که تمام دنیا را در نظر همت او عرض کردند التفات باو نمود
و از دنیا بیرون رفت و زره او در نزد یهودی مرهون بود و سه روز متتابع از نان سیر نشد
در روایتی آنکه دو روز متتابع از نان جو سیر نشد و گاه بودی که در خاندان نبوت یکماه آتش
افروخته نگشت و باب و خرما میگذرانیدند و گاه بودی که حضرت شب گرسنه بخواب رفتی و زنان دیگر
بروزه بودی و بالش که حضرت بران خواب میکرد از ادیمی بود که بلیف خرما پر کرده بودند
جمعش بداشت سایه والی چنین سزد سروا که بود جوهر پاکش ز ورع روضة الاحباب
فضیلت پنجاه هشتم آنکه بهترین خلایق بود از روی صورت و خلقت و تناسب اعضا چنانکه
صحابه که وصف خلقت او می کردند در خاتم باین نمودند که بقول ناعته لم ار قبله ولا بعده
مثله و از جابر بن سمره مرویست که گفت در شب ماهتاب دیدم پیغمبر را حله سرخ پوشیده
در صفحه رخسار با انوار انور نگاه میکردم و در روی ماه میدیدم بخدا سوگند که نزد من از
ماه احسن مینمود و ابن عباس گوید پیغمبر هرگز در برابر آفتاب نه ایستاد الا که نور او بر نور آفتاب
غلبه کردی و هرگز در پیش چراغی ننشست الا که نور او بر نور آن چراغ غلبه کردی روضه
و از ابو هریره مرویست که گفت روزی دختر خود را عروس میساخت در تجهیز وی باین سر و کار
استعانت که چون نزد او چیزی حاضر نبود که باین مرتبه بدهد فرمود شیشه تا بیاورد و قدری از
عرق خود در آن شیشه کرد و فرمود بگوی او را تا باین متطیب شود و چون انداختی بان خوشبوی
مباخت همه اهل مدینه بوی خوش میشنیدند و آن خانه را بیت المطیبین نام نهادند
شعرا و مادحان رسول از مردان صد و شصت تنه و از زنان دوازده کس بوده اند
راوی در وصف حیاء آنحضرت گفته اند کان رسول الله اشد حیاء من عذراء فی خدرها

رالی

و ابو برده روایت کند که عایشه گفت ملبدی یعنی وصله دوخته و ازاری غلیظ بیرون آورد
و گفت روح رسول را درین دو جامه قبض کردند الحیا ... و گریه وی نیز در غایت
اعتدال بود و اشک از چشمش روان گشتی و از سینهٔ بی کینه اش آوازی مثل جوشش دیگ
شنیده شدی و گریه آنحضرت یا برحمت بود یا بر سبیل شفقت بر امت یا از خوف حقتعالی بود
معدن الاسرار همچنانکه بطلوع آفتاب جمع جانوران مو زیر پر را جمع و مکانها خود
میروند و مردمان و اطفال و بیچاره کان هر یک بکاری که مناسب اوست مشغول میشوند و
میروند حتی طیور و مرغان عاجز بلانه چیدن مشغول میشوند و همینکه غروب کرد جانان از
و اطفال و مردان و زنان یکی مخفی میشوند مادامیکه نور محمد نیز ظاهر بود مردمان آسوده
غروب کرد در ملکان و حشرات از مار و کژدم و اژدها یکی بیرون آمدند و دست تعدی
بر عاجزان گشودند بلکه کبوتران حرمش را صید کردند عمر مثل کرکس در قلاده دست الله
شیر خدا را از خانه اش بیرون کشید و بال و پر کبوتران حرمش فاطمه و حسین و زینب
و ام کلثوم را سوزانیدند و پهلوی فاطمه را شکست و معاویه فرزند هند جگرخواره
دست انداخت و جگرهای حسن را از اندرونش بیرون کشید و پسر مردوش یزید
زیاد کرد آتش بر خیام کبوتران حرمش زد و کبوتر بچه کانش در صحرا متفرق کردند
چون در شب اکثر مردمان نمی بینند لهذا مردمان کور باطن نشناختند که اینها دزدان
و دزدند که ناید باز بر ایشان اقتدا میکردند و خلیفه و امامان میخواندند

روضة الواعظین

قال الصادق علیه السلام جاء علی ع الی رسول الله ص وقد بلی ثوبه فحمل الیه اثنی عشر درهما فقال خذ
هذه الدراهم فاشتر لی بها ثوبا البسه فقال علی ع فجئت الی السوق فاشتریت له قمیصا باثنی عشر درهما
وجئت به الی رسول الله ص فنظر الیه فقال یا علی غیر هذا احب الی اتری صاحبه یقیلنا فقلت لا ادری
قال فانظر فجئت الی صاحبه فقلت ان رسول الله قد کره هذا یرید غیره فاقلنا فیه فرد علی الدراهم وجئت
بها الی رسول الله فمشی معه الی السوق لیبتاع قمیصا فنظر الی جاریة قاعدة علی الطریق تبکی فقال لها رسول الله
ما شأنک فقالت یا رسول الله ان اهلی اعطونی اربعة دراهم لاشتری لهم حاجة فضاعت فلا اجسر ان ارجع
الیهم فاعطاها رسول الله ص اربعة دراهم فقال لها ارجعی الی اهلک ومضی رسول الله الی السوق فاشتری
قمیصا باربعة دراهم و حمد الله فلبسه وخرج فرای رجلا عریانا یقول من کسانی کساه الله من ثیاب الجنة فخلع قمیصه الذی
اشتراه وکسا السائل ثم رجع الی السوق فاشتری بالاربعة التی بقیت قمیصا آخر فلبسه وحمد الله
ورجع الی منزله فاذا الجاریة قاعدة علی الطریق تبکی فقال ص ما لک لا تأتین اهلک قالت انی قد ابطأت
علیهم واخاف ان یضربونی فقال مری بین یدی ودلینی علی اهلک فجاء ص حتی وقف علی باب دارهم
ثم قال السلام علیکم یا اهل الدار فلم یجیبوه فاعاد السلام فلم یجیبوه فاعاد السلام فقالوا وعلیک
السلام یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته فقال ما لکم ترکتم اجابتی فی اول السلام والثانی فقالوا
سمعنا سلامک فاحببنا ان نستکثر منه فقال رسول الله ان هذه الجاریة قد ابطأت علیکم فلا تؤاخذوها
فقالوا یا رسول الله هی حرة لممشاک فقال رسول الله الحمد لله ما رایت اثنی عشر درهما اعظم برکة من
ن هذه کسا الله بها عاریین واعتق بها نسمة م متطرف قیر لما قبض رسول الله
سمع صوت نساء من کنده وحضرموت فخضبن ایدیهن وضربن
بالدف فکتب ابو بکر الی المهاجر عامله فاخذهن وقطع ایدیهن ع

انیس الواعظین — ابابکر احمد بن محمد بن علی القرشی الملقب بنجیب

واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة

٩

ن حضرت علم روز جمعه خطبه میخواند که کاروان غله از طرف مصر رسید و دیگر بار نیز
از طرف حبش رسید از شنیدن طبل کاروان و شنیدن دهل بازیگر همه جماعت
برای خریدن غله و دیدن بازی رفتند رسول الله ایستاده ماند چنان شد و انفضوا الیها
ن هو السید بالسرعة انیس الواعظین معجزهای پیغمبر ما آنگاه رایدن تا
وقت وفات مشاهده هلال معجز او ظاهر شده بود هکذا فی مجمع الاخبار

دفتر اول روضة الاحباب روایت کرده از متروکات پیغمبر پیش عمر بن عبد العزیز
بود و او در خانه مضبوط نگاه میداشت و هر روز یکبار بزیارت آن رفت و از زیارت ملک نگاه بود که چون
بعضی از اشراف قریش پیش وی آمدندی ایشان را در آن خانه می برد و آنها را بایشان می نمود
و میگفت هذا میراث من اکرمکم الله تعالی واعزکم بها الیکتاب روضة الاحباب و بعضی از اهل
سیر آورده اند که پیغمبر را خود مغفر بود که عرب او را سبغه گویند و روز احد در سر مبارک
شکست و سرها کش شکست الیکتاب روضة و دان سرورها ملک رایت سیاه بود
ال عقاب نام ولوای سفید بود ع

معالم التنزیل فی خبر قیل لما اراد ملک الموت ان یقبض روحه قال له خفف قال خففت ما بک [illegible]

ولکن النزع شدید قال او یکون لکل واحد من امتی مثل هذا الشدائد قال واضعاف هذا

قال ضع علی روحی الشدة حتی یکون علیهم اهون فلما بلغ الروح نحره وصب الماء علی

فقال هون علی سکرات الموت فلما حبس لسانه وغمض عیناه وحرک شفتاه ثم نظر الی علی (ع)

جبرائیل

وهو حائل یبکی ورأس النبی (ص) فی حجره فهبط وجعل یوصیه باشیاء لا اسمعها نسیها الا

ثم وضع علی اذنه علی فخذه وهو یقول امی امی مع حلی الاخبار قریش خیار بنی آدم

وخیر قریش بنو هاشم وخیر بنی هاشم کلهم سراج الوجود ابو القاسم نبی الاله بدر البدر

وواسطة الخلق للعالم الانبیاء علی جلالة قدرهم اتباعه وحلیمه [illegible]

فالنور هیکله الکریم وانه اتی عن اغدیة التنزیل ویحیی ما قاله عمه العباس

انت لما ولدت اشرقت الارض وضاءت بنورک الافق فنحن فی ذلک الضیاء وفی

النور وسبل الرشاد نخترق ع زنان مصر بهنگام جلوه یوسف [illegible]

از دست خویش ببریدند مقرر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو میدیدند

روضة الشهداء

بیت کانچه ما دیدیم از جور و جفاها کس ندید وانچه ما خوردیم از زهر بلاها کس نخورد

اول محنت بلا

کربلا آن حضرت فرستادند آن بود که پدرش را از پیش برداشتند تا نام پدر نشنید و در کنار

مهر او نه نشست هنوز در شکم مادر بود که پدرش وفات کرد و داغ یتیمی بر دل مبارکش نهادند

و در خبر آمده که در آن وقت ملائکه ویرا یتیم خواندند

و بر درد یتیمی او اشک از دیدها افشاندند چون بشش سالگی رسید مادرش نیز وفات کرد

بیت چون در اکی یتیم شد بلیش بود بهای او ز آنکه خرد فرزند بعد یتیم را بها

آورده اند که چون آنحضرت شش ساله شد مادرش او را همراه برد بزیارت پدرش

عبد الله که آنجا وفات یافته بود و در وقت مراجعت بابواء رسیده مادرش

بیمار شد روزی بر بالین مادر نشسته بود و در روی مادر مینگریست و بتنهائی خود

میگریست آمنه بیهوش شده بود ناگاه بهوش آمد و بروی پسر نگریست حکایت ست

برای تسلی او خواند بارک الله فیک من غلام ان صح ما ابصرت فی المنام فانت مبعوث

الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام روایت که چون این ابیات [illegible]

[illegible] که او بود گریست و میگفت شعر بکی الفتاة البرة الامینه ام رسول الله [illegible]

در کتاب فوائد است که جمعی سراسیمه در قیامت میگردند واله و حیران با ایشان میفرما
یند مگر شما ها پیغمبر نداشتید میگویند داشتیم ولی اسم پیغمبر ما را فراموش کرده ایم ص ن
مؤلف گوید باید در دنیا از دامن رحمت او گرفته متوسل شویم تا امروز نجات دهد از مهلکه

در کتاب فوائد المشاهد است امروز روز مصیبت جامعه است امروز روز کشته شدن
سید الشهدا است معنی المقتول یوم الاثنین را میدانید یا نه عاشورا یا جمعه بوده است
یا شنبه اینکه حسین را المقتول یوم الاثنین میگویند بجهت اینکه شهادت پیغمبر در روز دو
شنبه شد حقیقتا سید الشهدا در اینروز شهید شده است امروز روزیست که
که شمشیر با غلافی ببازوی خود این شمشیر برهنه شد صد و چهارده مرتبه یا صد و هجده ن
مرتبه بر بدن سید الشهدا خورد امروز آتشی بود در خانه زده شد و شعله کشید تا روز
عاشورا آنجایگاه سید الشهدا را شهید سوزانید امروز ریسمانی بگردن عمر میگویند
افتاد این ریسمان کشیده شد تا زنجیر شد در کربلا و شام ببازوی امام سجاد و زینب
بسته شد ص قصه الغزال معجزه زید بن ارقم روایت میکند که با پیغمبر در کوچه مدینه میگذشتیم ناگاه بخیمه رسیدیم
که ماده آهوئی را بخیمه بسته بودند آهو چون حضرت را بدید فریاد برآورد که یا رسول الله این اعرابی مرا صید کرده ن
و من دو فرزند دارم در بیابان و شیر در پستان من بند شده فریاد میکشد که خلاص شوم و نه میگذارد که بروم
و فرزندان خود را شیر دهم حضرت او را از بند رها کرده همراهش شد که برود و بعد از شیر دادن فرزندان بیاید
ساعتی بانتظار ماندند حضرت او را بجهان خیمه با انتظار بست ناگاه دیدیم که اعرابی آمد با مشک آب حضرت فرمود که این آهو را
میفروشی اعرابی [illegible] آن تو باشد [illegible] اختیار او بدست شما است حضرت آن آهو را [illegible]
گوید والله آن آهو را دیدم که میرفت و با واز بلند میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه [illegible]

ن ال

در لمعات الانوار است که شیخ طبرسی و قطب راوندی و غیر ایشان روایت
کرده اند که در سال هشتم نبوت چون کفار قریش و مشرکان مکه اسلام حمزه را
دیدند و حمایت مهاجران و اسلام ایشان را شنیدند و شدت حمایت ابیطالب
و اکثر بنی هاشم آنحضرت را مشاهده کردند و اسلام در قبایل عرب منتشر شد
و حقیقت آنحضرت بر اکثر خلق ظاهر شد مضطرب شدند و نایره حسد در سینه
ایشان مشتعل گردید در دار الندوه که محل مشورت ایشان بود جمع شدند و تدبیر
ایشان بر این قرار یافت که با یکدیگر اتفاق کردند و سوگند خوردند بر عداوت
آنحضرت و نامه در میان خود نوشتند که با بنی هاشم طعام نخورند و سخن نگویند
و پیچیدند چهل نفر از رؤسای قریش مهر کرده در میان کعبه آویختند
و با ایشان خرید و فروش نکنند و دختر بایشان ندهند و از ایشان دختر
نگیرند تا مضطر شوند و آنحضرت را بایشان بدهند تا بکشند و همه با یکدیگر متفق
باشند در عزم کشتن آنحضرت که هرگاه بر او دست بیابند بقتل رسانند و چون
این خبر با بو طالب سید بنی هاشم رسید بنی هاشم را جمع کرد و همه چهل مرد بودند و با ایشان
گفت که بکعبه و حرم سوگند یاد میکنم که اگر از دشمن خاری بپای محمد برود همه را
هلاک خواهم کرد و حضرت را با سایر بنی هاشم بدره که از شعب ابیطالب میگفتند
برد و اطراف دره را ضبط کرد در شب و روز پاسبانی آنحضرت بنمود چون شب

میشد شمشیر خود را بر میداشت در وقتیکه انحضرت میخوابید مانند پروانه کرد
انحضرت میکردید و در اول شب انحضر را در جائی میخوابانید و چون پاسی از شب
میکذشت انحضرترا از انجا بجای دیکر نقل میکرد و عزیزترین فرزندان خود علی را
در جای او میخوابانید که اگر کسی در اول شب انحضرترا در انمکان دیده باشد
و قصد ضرری باو نماید بر اعزّ اولاد او واقع شود و هر شب امیر را بطیب خاطر جان
خود را فدای انحضرت مینمود و در تمام شب ابی طالب چنین پاسبانی انحضرت مینمود
و در روز فرزندان خود و فرزندان برادرانش را موکل کردانیده بود که حراست
انحضرت مینمودند تا انکه کار بر ایشان بسیار تنک شد و هرکه از عرب داخل
مکه میشد جرات نمیکرد که به بنی هاشم چیزی بفروشد و هرکه چیزی بایشان میفروخت
اموال او را غارت میکردند و خدیجه مال بسیار داشت اکثر از ا صرف کرد با انحضرت و اصحاب
در وقتیکه محصور بودند چهار سال در ان دره بودند و نمیتوانستند بیرون ایند مکر در موسم
و در سالی دو موسم بود یکی موسم عمره در رجب و یکی موسم حج در ماه ذیحجه و در
هر موسم بنی هاشم بیرون میامدند خرید و فروش میکردند باز بدره برمیرفتند هر چند
کرسنکی و احتیاج غالب میشد از بیم بیرون نمیامدند قریش نزد ابیطالب فرستادند
که اگر محمد را بما بدهی بکشیم ترا باخود پادشاه میکنیم ابو طالب قصیده لامیه
در جواب

در جواب ایشان کفت و در انقصیده مدح بسیار انحضر را کرد و اظهار کرد تا من زنده ام
دست از یاری او بر نمیدارم تا انکه شدت بنی هاشم بمرتبه رسید که شبها اکثر
اهل مکه را از کریه اطفال ایشان خواب نمیبرد و اکثر ایشان از انعهد پشیمان
شدند و چون نامه نوشته بودند بعضی از ان نمیتوانستند کرد و چون صبح نزد کعبه
جمع میشدند بعضی میکفتند صدای کریه اطفال بنی هاشم از کرسنکی ما را نکذاشت دیشب
که بخواب رویم بعضی از قریش متاثر و نادم میشدند ص وقایع

ن در بحار از عبد الله بن مغیره روایت کرده که روزی جناب ابوطالب حضرت رسولرا مفقود کرد و کمان
نمود که بعضی از قریش غیله او را کشته کس فرستاد و بنی هاشم را احضار نمود کفت یا بنی هاشم خون
ان بعض قریش اغتال محمد فقتله پس هریک حدیده قاطعه بردارید و در نزدیکی از اکابر قریش
بنشینید و هر وقت که من کفتم ابغی محمد انکه رکشته و ملع رسول الله جمع ابیطالب در خوف
که در نزد وی نشسته
بیت عند الصفا آمد نزد ابوطالب در مسجد الحرام چون ابوطالب انحضرترا دید اورد در سنگ
کرفته مذکور یا معشر قریش فقدت محمدا فظننت ان بعضکم اغتاله پس امر کردم به بنی هاشم
بنی هاشم که حدیده بردارند و در نزدیکی از اکابر شما بنشینند و چون من کفتم ابغی محمدا
انکسیکه در نزد وی نشسته بکشد فاکشفوا عما فی ایدیکم یا بنی هاشم ایشان نشان دادند
قصیده لامیه ابوطالب لعمری لقد کلفت وجدا باحمد و احببته حب الحبیب المواصل و جدت بنفسی
دونه و حمیته و دافعت عنه بالذری و الکواهل و نقروحتی دونه و نذهل عن
ابنائنا و الحلائل و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

روضة الشهداء

بعد از سه سال که حق سبحانه ایشان را خلاصی داد از شعب بیرون آمدند بعد از هشت ماه و بیست
و یک روز ابو طالب وفات کرد پیغمبر بسیار ملول و محزون گشت بعد از آن به سه روز یا یکماه و پنج روز
خدیجه در گذشت در حزانت پیغمبر وقت رحلت خدیجه بحجره طاهره در آمد خدیجه از شدت
مرض شکایت میکرد پیغمبر بگریست و فرمود ای خدیجه بهشت مشتاق دیدار تست خدیجه
گفت یا رسول الله من از مرگ باک ندارم ولی بر مفارقت از صحبت تو حسرت میخورم
از مرگ بیم ندارم ولی از آن میترسم که من بمیرم و تو جان دیگران کردی یا بستی
یا رسول الله فاطمه را بتو میسپارم و توقع دارم که دست شفقت از سر او برداری و مهم
او را بوجود متکفل شده بدیگری نگذاری پیغمبر بحضور بی فاطمه را طلبید و در بر گرفت و گفت فاطمه
پاره جگر من است اما فاطمه چون مادر را در سکرات دید فریاد بر کشید در و در روی او میمالید
و زار زار مینالید در مکیات امام ابو بکر مذکور است که چون خدیجه را
که وقت رحلت است به سید عالم عرض کرد که پیش من نشین پیغمبر نزدیک وی بنشست
گفت عمر در خدمت تو بسر بردم حالا عن قریب اجل امد و من میروم ملتمس من آن است
که در قیامت و محشر مرا از من بشفاعت راست لیکن ذاکر در خدمت تقصیر از من دیده
بوده امید باشد عفو فرمائی و مرا بحل کن آنگاه گفت کلمه بزرگ است با تو نمیتوانم گفت
با فاطمه بگویم تا بعرض شما رساند پیغمبر گریان از سر بالین وی بر خاست و بحرم در آمد
و بطواف خانه مشغول شد فاطمه بلطف مادر را گفت ای دختر بلندهمت ...

بگوئی که مادرم میگوید ردای مبارک خود را که بوقت نزول وحی بر فرق می انداختی کفن من کن
فاطمه بیامد و این سخن را بعرض رسانید پیغمبر گریان شد و ردا بفاطمه داد که برو بمادرت بنمای
تا دل وی خوش شود فی الحال جبرئیل رسید که یا محمد خدا تعالی ترا سلام میرساند و میگوید تو ردای خود
نگه دار که خدیجه آنچه داشت در راه ما فدا کرد کفن وی بر کرم ما ست ما او را بلباس کرم خود
پوشیده کرده ایم و از بهشت کفن وی بفرستیم ص الی ایضا روضة الشهداء مطوی است
محمد اسحق گوید که کفار بسبب حمایت ابو طالب رسول دست بر نداشتند و کبار صحابه را
نیز بواسطه حمایت قوم و قبیله ایشان ایذا نمی توانستند کرد بر هر جا عاجزی و فقیری که
او را قبیله و عشیره نبود میدیدند بتعذیب وی اشتغال میکردند بعضی را کشتند و تشنگی عذاب
کردندی و بعضی را نمد پوشانیده در آفتاب بار داشتندی و میزدندی که سر از دین محمد بر کردید
و از جمله امیه بن خلف بلال حبشی را هر روز به بطحای مکه بردی و او را برهنه در میان
ریگ گرم بخوابانیدی و سنگ تافته گرم شده بر سینه وی نهادی و گفتی ای سیاه از دین محمد برگرد
و بلال در عزت ایمان آن بدل گفتی احد احد ... بضرورت جمعی کثیر از اصحاب باشارت و اجازه
بجانب حبشه هجرت کردند الخ ص تاریخ خمیس فی المواهب الدنیه فی اللطائف
و خروج هذا النور عند وضعه اشارة الی ما یجیء به من النور الذی اهتدی به الناس اهل
الارض و زال به ظلمة الشرک کما قال الله تعالی قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع
رضوانه سبل السلام مولفگوید ... تا روشن شدن قصور شام شاید اشاره بآن باشد که شریعة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

تاريخ خميس فاذا قلنا انه صلى الله عليه وسلم ولد ليلا فليلة مولده افضل من ليلة القدر من وجوه ثلاثة احدها ان ليلة المولد
ليلة ظهوره صلى الله عليه وسلم وليلة القدر معطاة له وما شرف بظهور ذات المشرف من اجله اشرف مما شرف بسبب
ما اعطيه ولا نزاع في ذلك فكانت ليلة المولد بهذا الاعتبار افضل والثاني ان ليلة القدر تشرفت بنزول
الملائكة فيها وليلة مولده تشرفت بظهوره فيها ومن شرفت به ليلة المولد افضل ممن شرفت به ليلة القدر على الاصح المرتضى
فتكون ليلة المولد افضل والثالث ان ليلة القدر وقع فيها التفضل على امته صلى الله عليه وسلم وليلة المولد الشريف وقع
التفضل فيها على جميع الموجودات فهو الذي بعثه الله رحمة للعالمين فكانت ليلة المولد اعم نفعا فكانت بالتفضل
ايضا تاريخ خميس كان في شهر ربيع الاول على الصحيح ولم يكن في رجب ولا في رمضان ولا في غيرها
من الاشهر ذوات الشرف لانه صلى الله عليه وسلم لا يتشرف بالزمان وانما الزمان يتشرف به كالاماكن فلو ولد
في شهر من الشهور المذكورة لتوهم انه تشرف بها فجعل الله مولده في غيرها ليظهر عنايته به وكرامته
عليه واذا كان يوم الجمعة الذي خلق الله فيه آدم عليه السلام خص بساعة لا يصادفها عبد مسلم يسأل الله خيرا
الا اعطاه اياه فما ظنك بالساعة التي ولد فيها سيد المرسلين ايضا تاريخ وكان يؤخذ من عرقه
ايضا ورأت امه عند وضعته نورا خرج منها اضاءت له قصور الشام
ليتطيب واذا مر بسكة يبقى اثر الطيب فيها ايضا وكان القمر يناغيه في مهده ويميل حيث
وكان مهده يحرك بتحريك الملائكة
اشار اليه وتكلم في المهد وتظله الغمام في الحر عن عروة لما مات ابو لهب رآه اخوه العباس
في المنام بعد سنة فقال له ماذا لقيت يا ابا لهب قال ما رأيت بعدكم خيرا اني سقيت
زوجها

من هذه يعني من عتق ثويبة لامر محمد واشار الى ما بين الابهام والسبابة وفي المواهب اللدنية
وقد رؤي ابو لهب بعد موته في النوم فقيل له ما حالك فقال في النار الا انه خفف عني كل ليلة اثنين
وامص من بين اصبعي هاتين ماء واشار برأس اصبعه وان ذلك باعتاقي ثويبة عند ما بشرتني بولادة النبي صلى الله عليه وسلم
وبارضاعها له قال ابن الجوزي فاذا كان هذا ابو لهب الكافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي في النار بفرحه
ليلة مولد النبي صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امته صلى الله عليه وسلم يسر بمولده ويبذل ما تصل اليه قدرته في محبته صلى الله عليه وسلم
في المواهب اللدنية لما ولد صلى الله عليه وسلم قيل من يكفل هذه الدرة اليتيمة التي لا يوجد لها مثل ولا قيمة قالت الطيور
نحن نكفله ونغتنم خدمته العظيمة وقالت الوحوش نحن اولى بذلك ننال شرفه وتعظيمه فنادى
لسان القدرة ان يا جميع المخلوقات ان الله كتب في سابق حكمته القديمة ان نبيه الكريم
يكون رضيعا لحليمة الحليمة روي عن مجاهد انه قال قلت لابن عباس او قد تنازعت
الطيور في ارضاع محمد صلى الله عليه وسلم فقال اي والله وكل نساء الجن وذلك انه لما نادى الملك في
سماء الدنيا هذا محمد سيد الانبياء طوبى لثدي ارضعته تنافست الجن والطير في ارضاعه فنودي
ان كفوا فقد اجرى الله ذلك على ايدي الانس فخص الله تعالى بتلك السعادة وشرف بذلك الشرف
حليمة بنت ابي ذؤيب اخرج البيهقي في الدلائل والخطيب وابن عساكر في تاريخيهما عن العباس
بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله دعاني للدخول في دينك امارة لنبوتك رأيتك
في المهد تناغي القمر وتشير اليه باصبعك فحيث اشرت اليه مال قال اني كنت احدثه ويحدثني
ويلهيني عن البكاء قال اهل السير ارضعت رسول الله صلى الله عليه وسلم امه ثلاثة ايام وقيل سبعة
ثم ارضعته ثويبة الاسلمية جارية ابي لهب اياما قبل قدوم حليمة من قبيلها ام ارضعته حليمة

روی انها ارضعت النبی صلعم ثمان نسوة غیر امنه اسم سه نفر از انها عاتکه بوده قال صلعم انا ابن العواتک

و فی شواهد النبوة عن ابن عباس ان رضعته ثویبه بعد مضی ثلاثة ایام من مولده الی ان تمت مدت

حلیمه من قبلها بعده اربعة اشهر و کانت ثویبه قد ارضعت قبل حمزة بن عبد المطلب

عن ابی بکر ابن البراء قالت امنه و لدته جاثیا علی رکبتیه ینظر الی السماء ثم قبض قبضة من

الارض فاهوی ساجدا و غطیت علیه اناء فوجدته قد تفلق الاناء علیه

و هو یمص ابهامه تشخب لبنا تذکرة الائمه روح حضرت ادم را بشارت داده بولادت آنحضرت ن

پس هفتاد برابر حسن او زیاده و مضاعف شد و آن وقت تکلم در اکام او بیرون فرستاد ایضا تذکره

جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه بر آن حضرت نازل شد و نصف این عدد را هم گفته اند

بند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حقتعالی حضرت رسول را صد و بیست مرتبه باسمان

برده و هر مرتبه در باب ولایت و امامت ائمه و سایر ائمه زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود ص

تذکرة الائمه در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را حرکت می جنبانید تذکرة الائمه

و انگشت مبارکش را که بلند میکرد مانند شمع بود و دیوار شعاع می انداخت و عرق آنحضرت را

بجهت عطر میگرفتند ص تذکره حرام بود بر امت که در حین حیات آن حضرت نام یا کنیت یا اسم

تنها یاد کنند بلکه خطاب یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و بسیار اوقات بود که دو روز سه روز

کی ... بود ص تذکره بو راهی که تشریف میبرد بعد از هفته که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن

ن الی راه رفته است ص احمد از آنکه شاید ان ستر جلیل تا ابد ملهوس مانده بر

سعه صلعم

نکاح عثمان

پدرش پیش از تولد آن حضرت وفات یافته بود و مادرش در شش سالگی رحلت نمود جدش در

هشت سالگی بعد از آن ابو طالب عمش کفیل آن حضرت شد و در دوازده سالگی بوسیل تجارت

بجانب شام همراه برد و در بیست و پنج سالگی آن حضرت بجهت خدیجه بشام بتجارت رفته بعد از معاودت

او را بخواست و در سی و پنج سالگی چون قریش تعمیر خانه کعبه میکردند حجر الاسود را بدست خود

برکن عراق نصب فرمود ص غایة المرام ابن بابویه فی کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر نقلا

قال حدثنا علی بن الحسن تا عن محمود بن لبید قال لما قبض رسول الله صلعم کانت فاطمه ع تاتی قبور

الشهدا و تاتی قبر حمزه و تبکی فلما کان فی بعض الایام اتیت قبر حمزه فوجدتها ع تبکی هناک فامهلتها حتی سکتت

فاتیتها فسلمت علیها و قلت لها یا سیدة النسوان و الله قد قطعت نیاط قلبی من بکائک فقالت یحق لی

بالبکاء فلقد اصبت بخیر الاباء رسول الله صلعم ثم انشات تقول اذا مات یوم میت قل ذکره

و ذکر ابی قد مات و الله اکثر ص غایة المرام و تحفة الخصام الشیخ ابو جعفر الطوسی تا انبأنا قال

علی ع فلما نعی الی نفسه رجف فؤادی و القی علی بقوله البکاء فلم اقدر ان اجیبه بشیء ثم عاد لقوله ن

فقال یا علی او تقبل وصیتی قال فقلت و قد خنقتنی العبرة و لم اکد ان ابین نعم یا رسول الله فقال یا بلال

ایتنی بوادی ایتنی بذی الفقار و درعی ایتنی بمغفری ذات الفضول ایتنی بالعقاب ایتنی بالقره و المشوق فاتی بلال

بذلک الا درعه کانت مرهونه ثم قال ایتنی بالمرتجز و العضباء و ایتنی بالیعفور و الدلدل فاتی بهما فوزرنی

به حوبش شی فانعقد عصابته کان یشد بها بطنه فی الحرب فطلبها فاتی بها و البیت غاص ...

[illegible]

رسول الله ص

در کتاب تنبیه الخواطر ونزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام نوشته است

ابو هریره قال دخلت علی النبی ص وهو یصلی جالسا فقلت یا رسول الله ما لی اراک

تصلی جالسا فما اصابک قال الجوع والضعف یا اباهریره قال فبکیت فقال لی لا تبک

یا اباهریره فان شدة القیمه لا تصیب الجائع اذا احتسب فی دار الدنیا وفیه

عن النبی ع انه قال المؤمن الذی یخالط الناس ویصبر علی اذیهم اعظم اجرا من

المؤمن الذی لا یخالطهم ولا یصبر علی اذیهم ع مجموعه وعن انس قال جائت فاطمة

بکسرة خبز لرسول الله ص فقال ما هذه الکسرة قالت قرص خبزته ولم تطب نفسی حتی اتیتک

بهذه الکسرة فقال اما انه اول طعام دخل فم ابیک منذ ثلاثة ایام فقال ع ان اهل الجوع

فی الدنیا هم اهل الشبع فی الاخرة ع مجموعه قیل کان للنبی ص تسع نسوه وکان یسقیهن

ملحفه مصبوغه اما بورس او بزعفران فاذا کانت لیلة امراة منهن بعثن بها

الی الکسرحابدس ورش علیها شیء من ماء حتی یوجد ریحها ع مجموعه معالم معوية بن عمار قال

سمعت اباعبدالله یقول کان فی وصیة النبی ص انه قال یا علی اوصیک فی نفسک

بخصال فاحفظها عنی ثم قال اللهم اعنه اما الاولی فالصدق لا تخرجن من فیک

لکل اخبار فی حدیث اخر قال ابوعبدالله یلجم الناس یوم القیمه فیقولون انطلقوا بنا الی ادم

لیشفع لنا عند ربه فیأتون ادم فیقولون یا ادم اشفع لنا عند ربک فیقول ان لی ذنبا وخطیئة فعلیکم

بنوح فیأتون نوحا فیردهم الی من یلیه فیردهم کل نبی الی من یلیه حتی ینتهوا الی عیسی فیقول علیکم بمحمد ص

فیعرضون انفسهم علیه ویسئلونه فیقول انطلقوا فینطلق بهم الی باب الجنة ویستقبل باب الرحمن

ویخر ساجدا فیمکث ما شاء الله فیقول الله ارفع راسک واشفع تشفع واسئل تعط وذالک

قوله عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ۷ لا تکذبن ابدا والثانیة ولا تجترئ

علی خیانة ابدا الثالثة الخوف من الله عز ذکره کانک تراه الرابعة البکاء من خشیة الله

یبنی لک بکل دمعة الف بیت فی الجنة ع ولی مرا تو که حاجت است در دنیا

تو ان برای خدا حاجتم قبول نما بردن برای امت من که او همه بودار تو هست تلخی امت

تفسیر برهان سوره الانبیاء

علی بن ابراهیم قال حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله ع

قال کان رسول الله ص فی بیت ام سلمه فی لیلتها ففقدته من الفراش فدخلها من ذلک ما یدخل النساء فقامت

تطلبه فی جوانب البیت حتی انتهت الیه وهو فی جانب البیت قائما رافعا یدیه یبکی ویقول اللهم لا

تنزع عنی صالح ما اعطیتنی ابدا ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا اللهم لا تشمت بی عدوا ولا حاسدا

ولا ترددنی فی سوء استنقذتنی منه ابدا فانصرفت ام سلمه تبکی حتی انصرف

فقال لها ما يبكيك يا امّ سلمه فقالت بابي انت وامي يا رسول الله لا ابكي وانت بالمكان الذي

انت به من الله وقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر تسئله الا لا يشمت بك عدوا ابداً الخ

فقال يا امّ سلمه وما يؤمنني وانّما وكل الله يونس الى نفسه طرفة عين فكان منه ما كان صح

يونس ذاالنون است تفسير برهان العنكبوت قال جعفر بن محمد ع من حج ابو بصير الافضل

محمد وعلى لهذه ما صلح من حق ابوي نفسه وسائر عباد الله فانهما يرضيانهما بشفاعتهما ع

وقال محمد بن علي ع الصادقين قال رجل بحضرته اني لاحب محمدا وعليا حتى لو قطعت اربا اربا او قرضت لم ازل

قال محمد بن علي ع لاجرم ان محمدا وعليا معطيانك من انفسهما ما تعطيهما انت من نفسك انهما

ليستدعيان لك في يوم القضاء ما لا يفي ما بذلته لهما بجزء من مائة الف جزء من ذلك ع

منابع الحكم (خلاصه) اهل مدينه بجهت فوت سيد سجاد ع اجتماع داشتند در ان ميان كودكي

بمادر خود گفت اى مادر چگونه ما را حيات وزندگى گوارا باشد كه سيد سجاد ع در قبر رود خاك بسر

بیخبرا اهل مدینه از این سخن بسی تازه وگریان سر ع برای کودک سلمه گفت لعنهم احمد

سراج منير جلد ثالث عن عايشه ما زالت اكلة خيبر اى اللقمة التي اكلها

من الشاة المسمومة تعاودني بنوب الوقت اى تراجعني في كل عام اى ترجعني

الالم فاجده في جوفي كل عام حتى كان هذا اوان انقطاع ابهري عرق في الصلب او الذراع

او القلب اذا انقطع مات صاحبه سم جمع كرده سعى نمودت را بالنبوة با بشر بن براء خوردند بشر فوتا

مرد ولی معجزه سيد بود كه نمرد ع

١٧

انیس الواعظین بدر

عزرائيل آمد وسلام كرد وگفت يا رسول الله اگر فرمان شود جان تو قبض كنم واگر اشارت

باشد باز گردم اختيار بدست شماست رسول گفت من اين روز با روز وعود اسم

بياد كار شو عزرائيل قدمهاي مبارك مصطفى را بوسه داد وبركنار داشت ودر كار شد

رسول گفت اخي تلطف جان كندن جمله امت را بجان من نه تا هر دردي كه باشد من كشم

وامت من جان بي درد دهند حضرت عزرائيل گفت يا رسول الله من نتوانم رسول

مناجات كرد فرمان رسيد اى احمد اگر ايشان امته تواند اخر بندگان منند من نيز

برايشان رحمت خواهم كرد تا انجا كه عزرائيل در كار شد بي بي فاطمه بر سر پيغمبر مكرت

وامير فتح مكه رسول چشم باز كرد گفت دعها يا علي حتى تبكى على ابيها

كه بيا ومرا هوش مايد رسول قدرى اب پيش خود داشته بود هر بار دست در آن

تر كردى بسينه ماليدى وميگفتى اللهم ان للموت سكرات وهر بار ميگفتى اللهم هون

علينا سكرات الموت ايضاً انيس الواعظين حضرت جبرئيل آمد وگفت يا

رسول الله السلام عليك گفت عليك السلام يا روح الله گفت چون ميخواهي

يا آمدى سوي حضرت عزت رسول ع گفت هو الرفيق الاعلى من امدن بسوى رفيق اعلى

ميخواهم حضرت عزت را رفيق خواند كه در افعال حق او كسى انباز شد ودر گوهر لطف او

كي مونس باشد بعده جبرئيل گفت فرمان ميشود اگر گوئى ترا در تابوت ايوت

کنیم و در عنان عرش آریم رسول گفت نی که فرمان براین جمله است و ما کان الله لیعذبهم
و انت فیهم و در ممات نیز در میان ایشان باشم تا ایشان را عذاب نباشد بار خدایا
گفت اگر کوئی کفن تو را سند سوا استبرق بهشت دهیم گفت نی مرا موافقت انبیا و امت
خود اولی تر انس الواعظین بلاء زهی شفقت که برامت بود در حالت زندگانی
غم تو در حالت مردن غم تو در حالت دفن غم تو در قیامت غم تو
و در گور او را امیر دفضل وقثم و شقران فرود آورد چند فضل گوید لب رسول جنبید
من گوش بر لب او داشتم شنیدم میگفت اللهم اغفر لامتی الضالین
رسول از منبر فرود آمد و وداع کرد و سینه خود بردیار او سود از هر کجند
نغره بخواست و پیش در مسجد تکیه بعلی کرد و نشست و گفت همه را بخوانید
تا از ما وداع کنند اول که طلب شد یتیمان بودند همه را سر بوسید
و چیزی میداد هر همه میگفتند نان ما که خواهد کشید بعده بیوه زنان را
طلب کرد هر همه را جامه و خرج میدهانید و هر همه را دلداری میداد
بعده غریبان را طلب کرد ایشان را نیز خرج ... روضة الاحباب نقلست
سو و چهارم آنکه چهار دانگ اهل بهشت امة او خواهند بود انی لارجوان تکونوا
ثلث اهل الجنة

روضة الاحباب
و جمع دیگر نتوانستند که بی دیدار آنسرور در مدینه باشند غربت اختیار کردند از انجمله بلال حبشی
بود عزیمت سفر بجانب شام نمود صدیق با وی گفت اگر در اینجا باشی و بمحبی که در زمان حیوة
حضرت مصطفی از بودی اشتغال علی الانسب خواهد بود بلال گفت من تحمل آن ندارم که بی وی
در این دیار باشم اگر برای آن آزاد کرده که در دنیا از من نفعی بتو رسد هر خدمتی که میفرمائی
بدان قیام مینمایم و اگر مرا آزاد کرده بودی طمع ثواب از رب الارباب مرا بخدای من گذار ابوبکر
بگریست و گفت ترا آزاد کرده ام بطمع ثواب از خداوند دارا در دنیا نخواهم پس بلال بشام رفت
و در آنجا مدتی توقف کرد آنگاه پیغمبر را در واقعه دید که با وی فرمود ای بلال بر ما جفا کردی
و از جوار ما بیرون رفتی قصد زیارت ما کن بلال از خواب بیدار شد و بمدینه متوجه
گشت و در آن وقت فاطمه در کفن شده بود و چون بمدینه در آمد با هر که ملاقات میکرد
احوال اهل البیت و پرسید جواب میدادند که علی و حسن و حسین و ازواج پیغمبر بسلامت
اند و از حال فاطمه هم میگفتند تا بحجره حسین رسید سلام کرد و تعظیم و احترام ایشان
بجای آورد و حال فاطمه پرسید ایشان در گریه شدند و گفتند اجرک الله فی فاطمه
در زمان علم انتقال نمود بلال بسیار بگریست و گفت آه که گوشه رسول خدا چه زود
برطبق خویر گوار خود ملحق شد و گویند بعضی از دوستان بلال استدعا کردند که وقت
نماز پیشین است چه شود اگر بسنت اذان قیام نمائی و الحاح و مبالغه
نمودند بلال بر بام مسجد رسول بر آمد تا بانگ نماز گوید اهل مدینه مجتمع
شدند تا بانگ نماز بلال را مستمع شوند چون الله اکبر گفت از تمام خانها مدینه
فغان برخاست و چون باین محل رسید که اشهد ان محمدا رسول الله
در مدینه هیچ متنفس نماند که نگریست و فریاد نکرد و دختران ماکرام از خانها بیرون آمدند
و میگریستند داقف روز ... وفات پیغمبر شد القصه بلال از مدینه بیرون بدی شام رفت
و در هر سال یکبار بمدینه میامد و زیارت میکرد و بانگ میگفت تا ادم

وجمعی دیگر از اصحاب در مدینه اقامت اختیار کردند و بزیارت قبر آنحضرت خود را
خورسند میدادند و اکرام و دعوی داشتند در مقابل قبر وی می‌ایستادند و از اعراض مینمودند بعضی
بگوش سر و بعضی بگوش سر جواب می‌شنیدند و قبر آن سرور در غایت صفا و نهایت نور
و ضیا بود و هرچند کی بظاهر آنحضرت از دنیا رفته بود چون قبر وی بدیدی گواهی دادی که صاحب این قبر زنده است
چنانکه منقولست که اعرابی کافر بسر قبر حضرت رفت و چون چشمش بر آن افتاد گفت اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله از وی پرسیدند که بچه چیز دانستی که این قبر
پیغمبر است سوگند یاد کرد که من این قبر را ندیده بودم ولکن لها والحق دلیل من یسد
آنگاه آن اعرابی این ابیات بگفت که   مررت علی قبر النبی محمد   فکلمنی والقبر غیر مکلم و
بالقبر انما النبوة قائم   تصدع فیه قلب کل متیم   وان انا لم اعهدک یا سید الوری
فقلبی یقول ان فیه مکرم   و از امیر المؤمنین روایت که گفت بعد از سه روز از رحلت
حضرت اعرابی در آمد و خود را بر قبر انور وی انداخت و از آن خاک پاک مشتی
برداشت و بر سر خود پاشید پس گفت یا رسول الله گفتی و شنیدیم و از حضرت حق قبول
کردی و ما از تو قبول کردیم و از جمله آنچه بر تو منزل شد این است که ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم و من بر نفس خویش ظلم کرده ام و گناهکار و آشفته روزگار آمده ام
نزد تو تا از برای من استغفار و طلب آمرزش کنی پس از قبر آنحضرت
نوبت آواز آمد که ترا آمرزیدند

تذکرة الخواص و ذکر اهل السیر ان ابا طالب لما قام بنصرة رسول الله و ذب عنه
احسن الذب اجتمعت الیه قریش و قالوا ان ابن اخیک قد سب آلهتنا و سفه احلامنا
و ضلل آبائنا فاما ان تسلمه الینا او تقع الحرب بیننا فقال بعضهم لا تجر و الله لا
اسلمه الیکم ابدا فقالوا هذا عمارة بن الولید المغیرة اجمل فتی فی قریش و احسنه فخذه
واتخذه ولدا عوضه و سلمه الینا فنقتله رجل برجل فقال ابو طالب قبح الله هذه الوجوه
و یحکم والله بئسما قلتم تعطونی ابنکم اغذوه لکم و اعطیکم ابنی تقتلونه ثم قال ارفقوا
بین النوق و فصلانها فان حنت ناقة الی غیر فصیلها دفعته الیکم ثم قال
والله لن یصلوا الیک بجمعهم   حتی اوسد فی التراب دفینا   فاصدع بامرک ما علیک
غضاضة   وابشر و قر بذاک منه عیونا   و عرضت دینا لا محالة انه   من خیر
ادیان البریة دینا   لولا الملامة او حذار مسبة   لوجدتنی سمحا بذاک مبینا و معه
السابعه روی الواقدی و غیره من اهل الحدیث ان عمرو بن العاص هجا رسول الله هجا کثیرا
کان یعلمه صبیان مکه فینشدونه و یصیحون رسول الله اذا مر بهم رافعین اصواتهم
بذلک الهجا فقال رسول الله و هو یصلی بالحجر اللهم ان عمرو بن العاص هجانی لست بشاعر فالعنه بعدد
ما هجانی
زمان حال چه کم رهبر در توصیه فاطمه   در عشرت آباد لحد کردی چون ماوای کن
مگذار افتد از صفا این گوهر یکتای من   خفته در لحد کو چون کنم با خصم بد   روزیکه او در رزمگه بر ...

در بیان حالات محمد مصطفی ص

در فوائد المشاهد نوشته که یکسال پیش از شهادتش آیهٔ شریفه انک میت وانهم میتون
نازل شد حضرت پیغمبر ص زیاده از سابق استغفار میفرمود بعد از نزول آیه بحضرت عرض کردند
چه طور شده که زیاده از سابق استغفار میکنید فرمود نعیت الی نفسی در این زمان هم
یاد کردم عرض کردند آیا تو بکی وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فقال ص
فاین هول المطلع واهوال البرزخ فرمود بلی چنین است ولی هول مطلع که ظاهر شدن آثار
آخرت است و هولهای برزخ کجاست یعنی از آن هولها که میگویم کدام مشقت شدید
بلویم مشقت کی سنگها بر شکم میبست سنگی حجر المجاعه می‌بست سنگی داشتند که او را
حجر المجاعه میگفتند چون او میکرد گرسنه شد باد در جای امعایش می‌پیچید بجال میکند
آن بزرگواران در وقت که زیاده گرسنه میشدند آن حجر المجاعه را بر شکم خودشان می‌بستند
که بتوانند عبادت کنند حضرت سر حسین می‌خوابید حسین بصورت شریفش جا میکرد
باوجود این میت شد روز دوشنبه بیست و هشتم صفر مریض شد روز چهارم
بود فرمود مرا ببرید بزیارت اهل قبور امیر ع یک طرف حضرت را گرفت وفضل بن عباس
طرف دیگرش با غایت حضرت را بردند بزیارات اهل قبور با حال نگذاشت که یک ستمی آزاد
ترک شود فرمود مرا بمسجد ببرید می‌خواهم ادای حقوق کنم بازهم علی و فضل بن عباس
دو طرف حضرت را گرفتند بمسجد بردند که ادای حقوق کند ص

در روضة الواعظین ثم اغمی رسول الله فدخل بلال وهو یقول الصلوة رحمک الله فخرج رسول الله ص
وصلی بالناس وخفف الصلوة ثم قال ادعوا لی علی بن ابیطالب واسامة بن زید فوضع احد یدیه علی
عاتق علی ع والاخری علی اسامة ثم قال انطلقا بی الی فاطمة فجاء به حتی وضع راسه فی حجرها فاذا الحسن والحسین یبکیان
ویضطربان وهما یقولان انفسنا لنفسک الفداء ووجوهنا لوجهک الوقاء فقال ص من هذان یا علی قال هذان
ابناک الحسن والحسین فعانقهما وقبلهما وکان الحسن ع یبکی اشد بکاء فقال له کف یا حسن فقد شققت علی رسول الله ص

در زینة المجالس در کتب تواریخ آورده‌اند که روزی وقت عصر حضرت مقدس نبوی ص جهة
ادای نماز متوجه مسجد شد و در اثنای راه کودکان مهاجر وانصار بازی میکردند چون آنحضرت را دیدند
سلام کردند رسول ... خلق کریم لحظه ... توقف نمود چون طفلان شنیدند دویدند
امام حسن وامام حسین ع ... بر دوش ... آنحضرت بقبول ... زبان ...
... آنحضرت ... الزام ...
... بلال ... کودکان ... در آمده‌اند ...
... بلال ... فرمود ای بلال ...
... بلال ... کف مبارک سید عالم ... کودکان گفت ...
جملکم ... کفند ... رحم الله اخی
یوسف باعوه بثمن بخس دراهم معدودة وباعونی بثمان جوزات

ومنها التأكيد

روى الشيخ في التهذيب باسناده الى القاسم الصيقل قال كتبت اليه جعلت فداك هل اغتسل امير
المؤمنين حين غسل رسول الله صلى الله عليه وآله عند موته فاجابه النبي طاهر مطهر ولكن امير المؤمنين فعل وجرت به السنة
ايضا ومنها في البحار عن المناقب وقبض قبل ان تغيب الشمس وهو ابن ثلث وستين سنة فغسله علي بثوبه
لوصية منه وفي رواية وروي بذلك وبقي غير مدفون ثلثة ايام يغطي عليه الآن اخ مص در جلاء
العيون صحيح لوط بسند معتبر روايت كرده كه حضرت امام محمد باقر فرمودند كه آيا امير المؤمنين
غسل كرد اخ مص ومنها للزهراء اذا مات يوما ميت قل ذكره وذكر ابي قد مات
والله اشد فتذكرت لما فرق الموت بيننا فعزيت نفسي بالنبي محمد فقلت لها ان الممات سبيلنا
ومن لم يمت في يومه مات في غده ايضا ولها ماذا على من شم تربة احمد ان لا
يشم مدى الزمان غواليا صبت علي مصائب لو انها صبت على الايام صرن لياليا ومنها التكلم
في البحار عن المناقب عن سهل بن ابي صالح عن ابن عباس انه اغمي على النبي صلى الله عليه وآله في مرضه
فدق بابه فقالت فاطمة من ذا قال انا رجل غريب اتيت اسأل رسول الله اتأذنون لي في الدخول عليه
فاجابت امض رحمك الله لحاجتك فرسول الله عنك مشغول فمضى ثم رجع فدق الباب
وقال غريب يستأذن على رسول الله اتأذنون للغرباء فافاق رسول الله من غشيته
وقال يا فاطمة اتدرين من هذا قالت لا يا رسول الله قال هذا مفرق الجماعات ومنغص اللذات
هذا ملك الموت ما استأذن والله على احد قبلي ولا يستأذن على احد بعدي استأذن علي لكرامتي
على الله ائذني له فقالت ادخل رحمك الله فدخل كريح هفافة وقال السلام على اهل بيت رسول الله
اي ساكنة الطيبة

ارشاد مفيد ثم ثقل وحضره الموت وامير المؤمنين حاضر عنده فلما قرب خروج
نفسه قال له ضع يا علي راسي في حجرك فقد جاء امر الله فاخذ علي راسه ووضعه في حجره فاغمي
عليه واكبت فاطمة تنظر في وجهه وتندبه وتبكي وتقول وابيض يستسقى الغمام بوجهه ثما
ل اليتامى عصمة للارامل ففتح رسول الله عينه وقال بصوت ضئيل يا بنية هذا قول
اي الضعيف
عمك ابي طالب لا تقوليه ولكن قولي وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
فبكت طويلا واومأ اليها بالدنو منه فدنت منه فاسر اليها شيئا تهلل وجهها له ثم قبض ويد
جلاء العيون در سرور وي بجهت بود اي استنار
امير المؤمنين اليمنى تحت حنكه ففاضت نفسه فيها فرفعها الى وجهه فمسحه بها ثم وجهه وغمضه ومد
عليه ازاره اخ مص جلاء العيون در روايت عايشه چنين است كه چون هنگام وفات حضرت
امير حاضر حضرت رسول اورا در ميان لحاف خود برد و در بر گرفت اورا بالا و راز مي گفت
تا آنكه روح مقدسش از بدن مطهرش مفارقت كرد و دستش بر روي بدن امير المؤمنين بود
في وصية عند قرب وفاته
ومنها في البحار باسناده عن علي الضرير عن الكاظم قال قلت لابي فما كان بعد خروج الملائكة عن
رسول الله قال فقال ثم دعا عليا وفاطمة والحسن والحسين وقال لمن في بيته اخرجوا عني وقال
لام سلمة كوني على الباب فلا يقربه احد ففعلت ثم قال يا علي ادن مني فدنا منه فاخذ بيد فاطمة
فوضعها على صدره طويلا واخذ بيد علي بيده الاخرى فلما اراد رسول الله الكلام غلبته عبرته فلم يقدر على الكلام
فبكت فاطمة بكاء شديدا وعلي والحسن والحسين لبكاء رسول الله فقالت فاطمة يا رسول الله قد قطعت قلبي واحرقت كبدي
لبكائك يا سيد النبيين من الاولين والاخرين [illegible] من لولدك بعدك ولذل ينزل بي بعدك من [illegible] ثم بكت

واکبت علی وجهه فقبلته واکبت علیه علی و الحسن و الحسین فرفع راسه الیهم
و یدها فی یده فوضعها فی ید علی ع و قال له یا ابا الحسن هذه ودیعة الله
و ودیعة رسوله محمد ص عندک فاحفظ الله و احفظنی فیها و انک لفاعله یا علی هذه والله
سیدة نساء اهل الجنة من الاولین و الاخرین هذه والله مریم الکبری و اعلم یا علی انی
راض عمن رضیت عنه ابنتی فاطمه و کذلک ربی و ملائکته یا علی ویل لمن ظلمها
و ویل لمن ابتزها حقها الی و له ثم والله یا فاطمه لا ارضی حتی ترضی ثم لا والله
لا ارضی حتی ترضی ثم لا والله لا ارضی حتی ترضی ع

جلاء العیون شیخ طوسی بسند معتبر از
ام سلمه رض روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بخدمت ...
بود دیدم که سر آنحضرت در دامن مردی بود که امرد خوشروتر ندیده بودم ... جواب بود
چون داخل شدم گفت بیا سر پسر عم خود را بگیر که تو سزاوارتری باو از من چون من مرد ...
امرد برخواسته و سر آن سرور را در دامن من گذاشت چون پس آن حضرت را از امن کدام ...
و فرمود که کجا رفت امرد که سر من در دامن او بود ... گذشته بعد خدمت آن حضرت عرض کردم
کیف که آن مرد را شناختی ...
جبرئیل بود با من سخن میگفت ...

وقایع خامس بحار از انس بن مالک از حضرت رسول روایت کرده که لما اراد الله ان یهلک قوم نوح اوحی
الیه ان شق الواح ساج چون شق نمود ندانست چه کند باز جبرئیل نازل شد هیئت کشتی را بجنب
نمود و تابوتی با خود آورد که صد و بیست و چهار هزار مسمار در آن بود مسمارها را بکشتی کوبید تا آنکه پنج
مسمار باقی ماند فضرب بیده الی مسمار فاشرق بیده و اضاء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السماء
متحیر شد مسمار باذن خدا انطق الله گفت انا علی اسم خیر الانبیاء محمد بن عبدالله جبرئیل گفت از برای
مقدم جانب راست کشتی بکوب بعد از آن نوح مسمار دوم دست زد و آن نیز روشن و نورانی گردید
و از جبرئیل پرسید گفت این مسمار برادر و پسر عمش سید اوصیاء علی بن ابیطالب و او را بر مقدم جانب چپ کشتی
بکوب و هکذا مسمار سیم که باسم مبارک فاطمه زهرا بود و از آن نزد مسمار پدرش کوبید مسمار چهارم
باسم امام حسن در نزد مسمار پدرش کوبید ثم ضرب بیده الی مسمار خامس فزهر وانار و ظهر
النداوه رطوبتی از وی ظاهر شد جبرئیل گفت این مسمار حسین است بجانب مسمار پدرش کوب نوح گفت
ما هذه النداوه عرض کرد خدا الم قصه حسین ع بیان نمود ع — انوار النعمانیه

و عنه ص انه قال فی مرض موته ایها الناس ایما عبد من امتی ان یصاب
بمصیبة من بعدی فلیتعز بمصیبته بی عن المصیبة التی تصیبه بغیری فان احدا
من امتی لن یصاب بمصیبة بعدی اشد علیه من مصیبتی ع — انوار النعمانیه

روی ان فاطمه ع قبضت قبضة من تراب قبره ص فوضعتها علی عینها
و انشدت ماذا علی من شم تربة احمد الخ

ثانیه المجالس سعی از امیر المؤمنین علیه السلام کرد که شمار جمل بیمرم بلکه فرماید فرود که نعمتهای خداوند را که در دنیا بعباد خود ارزانی فرموده حساب کن تا مردم بدانم سارکعت دان نعمه و نعمه آنرا من حکمت حصرال کم فرمودم که خداوند عزیز نکره دنیا را نعم از اقلیل شمرده که فرمود متاع الدنیا قلیل و ملی محروم عظیم شمرده که انک لعلی خلق عظیم تا در بعد اد قلیل عاجزم من حکمت حصیل عظیم را اما بد اکه میرکت از شاید خلقی کنم مشتق درد و منقطع هم بجمیع اهد ق شکلی ترد هم

مشکوه المصابیح عن ابی هریره قال قال صلی الله علیه وآله لکل نبی دعوة مستجابة فتعجل کل نبی دعوته وانی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی الی یوم القیمة فهی نائلة ان شاء الله من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا ص

۲ حیوة القلوب علیه السلام نسبه معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که تا سه جعفر اکثر از بر شهید گردید و متهم است که هر عضو هر دو نوع آرد و خدا را زده شدند ص الفته جامع الاخبار روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم فرموده انهانه بر امت من بیاید که علما را نشناسند مگر بجامه نیکو و قرآن را نشناسند مگر بآواز خوش و عبادت خدا را نکنند مگر در ماه رمضان چون چنین شود حق تعالی بر ایشان مسلط کرداند پادشاهی را که دانائی و بردباری و رحم نداشته باشد.

مدینة المعاجز ابن شهر آشوب قال فی حدیث طویل عن علی بن محمد الصوفی انه لقی ابلیس و سأله من انت قال انا من ولد آدم فقال لا اله الا الله انت من قوم یزعمون انهم یحبون الله ویعصونه ویبغضون ابلیس ویطیعونه قال من انت قال انا صاحب الاسم الکبیر والطبل العظیم انا قاتل هابیل انا الراکب مع نوح فی الفلک انا عاقر ناقة صالح انا صاحب نار ابراهیم انا صانع العجل لبنی اسرائیل انا صاحب منشار زکریا انا المجمع لقتال محمد یوم احد وحنین انا ملقی الحسد یوم السقیفة فی قلوب المنافقین انا الشامت یوم کربلا بالمؤمنین انا امام المنافقین انا مهلک الاولین انا مضل الآخرین انا شیخ الناکثین انا رکن القاسطین انا ظل المارقین انا ابو مرة المخلوق من نار لا من طین انا الذی غضب علیه رب العالمین فقال الصوفی بحق الله الا دللتنی علی عمل اتقرب به الی الله واستعین به علی نوائب دهری فقال اقنع من دنیاک بالعفاف والکفاف واستعن علی الآخرة بحب علی بن ابی طالب وبغض اعدائه فانی عبدت الله فی سبع سمواته وعصیته فی سبع ارضیه فما وجدت ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا الا وهو یتقرب بحبه قال ثم غاب عنی

فاسیت ابا عفراء واخبرته خبره فقال ۴ من الملوک بلسانه ولکن بقلبه ص البصائر مدینة المعاجز بصائر الدرجات عن جعفر الصادق ع ان امرأة من الجن یقال لها عفراء وکانت تنتاب النبی ص وتسمع من کلامه وتأتی صالحی الجن فیسلمون علی یدیها وفقدها النبی وسأل عنها جبرئیل فقال انها زارت اختا لها تحبها فی الله فقال ص طوبی للمتحابین فی الله ان الله خلق فی الجنة عمودا من یاقوتة حمراء علیها سبعون الف قصر فی کل قصر سبعون الف غرفة خلقها الله للمتحابین فی الله وجاءت عفراء فقال لها النبی این کنت فقالت زرت اختا لی فقال طوبی للمتحابین فی الله والمتزاورین یا عفراء ای شیء رأیت قالت رأیت عجائب کثیرة قال فاعجب ما رأیت قالت رأیت ابلیس فی البحر الاخضر علی صخرة بیضاء مادا یدیه الی السماء وهو یقول الهی اذا بررت قسمک وادخلتنی نار جهنم فاسئلک بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین الا خلصتنی منها وحشرتنی معهم فقلت یا حارث ما هذه الاسماء التی تدعو بها فقال رأیتها علی ساق العرش من قبل ان یخلق الله آدم بسبعة آلاف سنة فعلمت انهم اکرم الخلق علیه فانا اسئله بحقهم فقال ص لو اقسم اهل الارض بهذه الاسماء لاجابهم الله

ریاض الشهاده در این اثنا مغیره بن العاص و ابن قمیه و عتبة بن ابی وقاص و ابی بن خلف و عبدالله بن شهاب
آمدند بقصد آنکه آنجناب را شهید کنند و اول ابی بن خلف سوار اسبی بود و میگفت خدا مرا بکشد اگر محمد را نکشم
پس مصعب بن عمیر جرأت که دفع حربه او را نماید شمشیر آن ملعون بر مصعب آمد و او شهید شد پس حضرت حربه
از سهل بن حنیف گرفتند و باو حواله نمودند بقدر اثر جراحتی در گردن او رسید پس برگشت و نعره کنان و
نالید و میگفت محمد مرا کشت ابوسفیان گفت این جراحت [illegible] اینهمه ندارد گفت اگر این
زننده را ببینید که محمد است و این حالت که مکرر در مکه وعده میداد بمن و میگفت آخر من ترا میکشم
و بهمان طریق ناله و فریاد زد تا مرد و ابن قمیه سه سنگ در کوه بر خود گذارده بود و نشانه میزد و از حبشیان
تعلیم گرفته بود پس سنگی انداخت بآنجناب و بدست او رسید چنانچه شمشیر از دست آنحضرت افتاد و گفت
این را بگیر از من و منم ابن قمیه ام فرمود خدا ذلیل کند ترا و تلف کند و عتبة بن ابی وقاص شمشیری بآنحضرت
حواله نمود پیشانی و صورت آنحضرت را شکافت مثل چشمه جاری شد و دندان آنحضرت بدو اثر [illegible]
دندان مبارک شکستن [illegible] خون شد و عبدالله بن شهاب سنگی انداخت در رفتن آنجناب خود و دست مبارک
آنحضرت زخم شد و باز ابن قمیه سنگی دیگر بر آنحضرت انداخت و پیشانی روزنی آن حضرت شکست
و خون جاری شد و مغیره بن العاص نیز ضربتی بر آن حضرت زد که هر کدام از آن چهار نفر ببلای مردند
و مغیره بن [illegible] آنحضرت [illegible] بهم رسانید و حیران ماند تا لشکر کفار [illegible] رفتند و او ایستاده بود و [illegible]
و حیران تا آخر بمدینه رسید و او را کشت

تفسیر برهان — القصص

وماكنت بجانب الطور اذ نادينا ولكن رحمة من ربك تا عن ابي سعيد المدائني قال سألت

ابا عبد الله ع عن قول الله عز وجل وماكنت بجانب الطور قال كتاب كتبه الله في ورقة

اثبته فيها قبل ان يخلق الله الخلق بالفي عام فيها مكتوب يا شيعة آل محمد اعطيتكم

قبل ان تسألوني وغفرت لكم قبل ان تستغفروني من اتى منكم بولاية محمد وآل محمد

ختی وحی ع عليه السلام ابن بابويه في اماليه تا عن ليث بن ابي سليم قال لما

علي وفاطمة والحسن والحسين كلهم يقول انا احب الى رسول الله ص فاخذ ص فاطمة فجعلها في بطنه وعليا

مما يلي ظهره والحسن عن يمينه والحسين عن شماله ثم قال ص انتم مني وانا منكم من كفاية در جمع المعاجز

روایت شیخ مفید در سه قرن هزار سال والد حیران با نا واشتر ملونه تا دوران حاکم قهار

[illegible] و در روایت دیگر آنکه از شدت حیرت و حسرت در مدت سیصد سال گندم در دل و گندم

قبر حیران مانند و آرزوی آن کشته که کاش در باب کتاب قبر بکشم در روایت شیخ صدوق

از حضرت صادق ع آنکه آن بزرگوار روایت کرده که از قبر خود امیر ع نیست احدی که از قبر بیرون

آید مگر آنکه دو ملک بازوی او را بچسبند و گویند اجابت کن امر پروردگار خود را [illegible]

فضائل محمد و آل محمد

در خصایص فاطمیه نوشته در شب انعقاد نطفه مهر ع زلزله عظیم در مکه معظمه

واقع شد که سنگهای بزرگ از کوه ابوقبیس جدا شده از فراز بنشیب می افتاد

و آن امتداد یافت پس ابوطالب ع بر بلندی برآمد و گفت الهی وسیدی اسئلک

بالمحمدیة المحمودة وبالعلوية العالية وبالفاطمية البيضاء الا تفضلت

علی تهامة بالرحمة والرأفة پس همان زمان زمین ساکن شد

که مردم آن کلمات را حفظ کرده در شدائد وبلاها میخواندند و جهت آنها امید السند

مؤلف گوید لمراست در شرف قدر انما فاطمیه توسل اباء و اجداد او ع

مهالك و اهوال در خصایص فاطمیه می نویسد در حدیث است که انگشت سبابه

تعلق بجناب ختمی مرتبت دارد و وسطی بحضرت ولایت مآب و بنصر بحضرت صدیقه طاهره

و خنصر بامام حسن ع و ابهام بجناب حسین ع مؤلف گوید کتاب خصایص از تالیفات

حاج ملا باقر واعظ طهرانی ره است واواخرش را بعد از فوت مرحوم حاج جلیل

بن علی نقی الموسوی التقوی من سادات الاخوی نوشته و تالیف آن سید بزرگوار است

مجموعه ورام عن جابر عن ابي جعفر ع قال قال ان عبدا مكث في النار ينا شد الله سبعين خريفا و سبعين خريفا والخريف سبعون سنه و سبعون سنة

ثم قال انه سأل الله بحق محمد واهل بيته لما رحمتني قال فاوحى الله الى جبرئيل ان اهبط

الى عبدی فاخرجه الیّ قال یا رب کیف لی بالهبوط فی النار قال الیّ قد امرتها

ان تکون علیک بردا و سلاما قال یا رب فاعلمنی موضعه قال انه فی جب فی سجیل

قال فهبط جبرئیل الیه و هو معقول علی وجهه لقدمه قال فقلت کم

لبثت فی النار قال ما احصی یا رب کم ترکت فیها خلقا فاخرجه الیه قال فقال

له یا عبدی کم کنت تناشدنی فی النار قال ما احصی یا رب قال و عزتی و جلالی لو ما

سألتنی به لاطلت هوانک فی النار و لکنه حتم حتمته علی نفسی لا یسألنی عبد بحق محمد و اهل

بیته الا غفرت له ما کان بینی و بینه فقد غفرت لک الیوم

در خصایص الهدی

اعلام

از شیخ عبد الوهاب شعرا است بمحمد و بنته و بعلها و ابنیها البطین

فرج عن المکروب و اکشف غمته یا خیر من رفع العباد لدیه

تذکرة الائمه

و سائل مظفری

از شرف قرآن غافل کوشید که سوره و علی و فاطمه و الحسن و الحسین خدا اینده

قطب الدین راوندی روایت کرده از صادق ع ملاقات خضر موسی و توسع با خضر

در حدیث طولانی از فقرات آن حدیث این است که چون موسی ملاقات کرد خضر را

فسلم علیه و اجاب و تعجب و هو فی بارض لیس بها سلام فقال من انت قال انا موسی فقال

ابن عمران الذی کلمه الله قال نعم قال فما حاجتک قال اتیتک ان تعلمنی قال انی وکلت بامر لا تطیقه

فحدثه من آل محمد و عن بلائهم و عما یصیبهم همکه ذکر مصیبت حضرت حسین کرد صلوات الله علیهم دو گریه

اسرار الشهاده ذکر له فضل محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و ما ابتلوا به فجعل یقول

یا لیتنی من امة محمد ص

الی

فضیلت حضرت محمد و آل محمد ص

ن

در کلمه طیبه است شیخ ابن عیاش در کتاب مقتضب الاثر روایت

کرده که جناب موسی نظر کرد در شب خطاب یعنی شبیکه خداوند در طور با او

تکلم فرمود بسوی هر درختیکه در طور بود و هر سنگی و گیاهی که سخن میگفت بذکر

محمد و دوازده اوصیاء او بعد از او صلوات الله علیهم ص در کفایة الموحدین

است که ثعلبی که از اعاظم مفسرین اهل خلافت در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم

از مسلم بن حبان روایت کرده است که مراد صراط محمد و آل محمد است ص ایضا فی الکفایه

زمخشری که از عظام موثقین و مفسرین عامه است بسند خود روایت کرده است

که رسول خدا ص فرمود که فاطمه مهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری

و الائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه

من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی ص در بلد الصایغ شعر هر کجا مهر علی مایل

کوثر گردد خشک لب دیلم تران خلد برین بر گردد هر که با مهر علی خاک شود در طرف خاک وادی حشر از آن خاک معطر گردد

هر که اثنی عشری نیست مسلمان نبود مؤمن آنست که او بر رو حیدر گردد بعد حیدر حسن است آنکه امام است بحق بر جمیع امت

که خاک قدمش تاج سر گردد دین حق طلبد پیرو باقر میباش تا ترا رهبر دین حضرت جعفر گردد موسی کاظم سلطان خراسان

تا ترا روضه فردوس مقرر گردد بی تقی تقی دین محمد نشود پیر نقی آنکه چو شهد از لب عسکری گردد

نوبت مهدی که وهادیست بغفلت منشین که زتیغش همه آفاق منور گردد دعا

الی

در جلد سیم کفایة الموحدین سید اسماعیل طبرسی نوری نوشته در حق خوارق
مؤمنین و فی تفسیر الامام ع اذا دخل قبره وجد جماعتنا هناك فاذا جاء منکر ونکیر
قال احدهما للاخر هذا محمد وعلی والحسن والحسین وخیار صحابتهم بحضرت صاحبنا
کشف الاستار قال الحافظ ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس اخبرنا محمود بن محمد الهروی بقریبة
فی جا معها فی بلخ دعا المحمد تا عن ابی حفص احمد بن نافع البصری قال حدثنی ابی وکان
خادما للامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع قال حدثنی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال حدثنی
ابی جعفر الصادق قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی قال حدثنی ابی سید العابدین علی بن الحسین ع
قال حدثنی ابی سید الشهداء الحسین بن علی قال حدثنی ابی سید الاوصیاء علی بن ابیطالب ع
انه قال قال لی اخی رسول الله ص من احب ان یلقی الله وهو مقبل علیه غیر معرض عنه فلیتول الی
علیا ع ومن سره ان یلقی الله وهو راض عنه فلیتول ابنك الحسن ع ومن احب ان یلقی الله
ولا خوف علیه فلیتول الی ابنك الحسین ع ومن احب ان یلقی الله وهو ممحص عنه ذنوبه فلیتول الی علی ابن الحسین ع
فانه کما قال الله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ومن احب ان یلقی الله وهو قریر العین فلیتول الی محمد بن علی ع ومن احب ان یلقی الله فیعطیه کتابه بیمینه
فلیتول الی جعفر بن محمد ع ومن احب ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتول الی موسی بن جعفر الکاظم
ومن احب ان یلقی الله وهو ضاحك فلیتول الی علی بن موسی الرضا ع ومن احب ان یلقی الله
وقد رفعت درجاته وبدلت سیئاته حسنات فلیتول الی ابنه محمد ومن احب ان یلقی الله ع
فیحاسبه حسابا یسیرا ویدخله جنة عرضها السموات والارض فلیتول الی ابنه علی ع ومن احب ان یلقی الله
وهو من الفائزین فلیتول الی ابنه الحسن العسکری ومن احب ان یلقی الله وقد کمل ایمانه وحسن اسلامه فلیتول الی ابنه صاحب الزمان
المهدی فهؤلاء مصابیح الدجی وائمة الهدی واعلام التقی من احبهم وتولاهم کنت ضامنا له علی الله الجنة

در کتاب کفایه فضائل محمد وآل محمد الموحدین نوشته
قاضی ابو الفرج بغدادی بسند خود از وائله روایت کرده که
که رسول خدا ص فرمود که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع میبخشد امت مرا
در هفت موضع که هول و وحشت ان عظیم است در نزد حضور اجل و در قبر
و در نشر و در نزد حساب و کتاب و میزان و صراط و کسیکه دوست
داشته باشد مرا و دوست داشته باشد اهل بیت مرا و متمسك بایشان بعد از
من بود من شفیعاء او خواهیم بود در روز قیامت پس از او سؤال کردند که تمسك بایشان
بچه نحو خواهد بود فرمود که ائمه بعد از من اثنی عشر اند هرکه دوست داشته باشد
ایشان را و اقتدا بایشان نماید فائز گردد و نجات یابد و هرکه تخلف ورزد از ایشان گمراه
و هلاك شود و صاحب کتاب مقتضب الاثر از مؤلف کتاب ثواب الموالی
روایت کرده و او بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خدا ص
فرمود که در لیلة المعراج حق تعالی وحی فرمود بسوی من که یا محمد انی خلقت علیا
وفاطمه والحسن والحسین والائمه من نور واحد ثم عرضت ولایتهم علی الملائکه
یا محمد لو ان عبدا من عبادی عبدنی حتی ینقطع ثم لقانی جاحدا لولایتهم ادخلته
النار ثم قال یا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم فقال تقدم امامك فتقدمت امامی
فاذا علی بن ابی طالب والحسن والحسین اسماء ائمه را ذکر کرده تا والحجة القائم کانه الکوکب الدری

في وسطهم فقلت يا رب من هؤلاء قال هؤلاء الائمة وهذا القائم محلل حلالي ومحرم
حرامي وينتقم من اعدائي أَحْبِبْهُ فاني احبه واحب من يحبه ودر روايت
دیگر که اندک اختلافی باین روایت دارد چنین است که عبکانی حتی ينقطع ويصير
ن مثل الشن کشف اليقين علامه روى ابن عباس قال قال رسول الله (ص) رأيت ليلة المعراج لما عرج
بي الى السماء على باب الجنة مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علي حبيب الله الحسن والحسين صفوة الله فاطمة امة الله
على باغضيهم لعنة الله دمعة الساكبة روى الصدوق في اماليه الامالي
ن باسناده عن علي بن ابي طالب (ع) قال بينا انا وفاطمة والحسن والحسين عند رسول الله (ص)
اذ التفت الينا فبكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله قال ابكي مما يصنع بكم بعدي
فقلت وما ذاك يا رسول الله (ص) قال ابكي من ضربتك على القرن ولطم فاطمة خدها
وطعن الحسن في الفخذ والسم الذي يسقى وقتل الحسين قال فبكى اهل البيت جميعا الخ مناقب شا
دان بن جبرئيل قمي روى الامام جعفر الصادق انه كان جالسا في الحرم في مقام ابراهيم
فجاءه رجل شيخ كبير قد فني عمره في المعصية فنظر الى الصادق (ع) فقال نعم الشفيع الى الله
للمذنبين فاخذ باستار الكعبة وانشأ يقول بحق جلالك يا ولي بحق الهاشمي الابطحي بحق
اذ وحي اليه بحق وصيه البطل الكمي بحق الطاهرين ابني علي وامهما ست النساء الزكي بحق
سلفوا جميعا على منهاج جدهم النبي بحق القائم المهدي الا غفرت خطيئة العبد المسيء قال فسمع
ها تفا يقول يا شيخ كان ذنبك عظيما ولكن غفرنا جميع ذنوبك لحرمة شفعائك فلو سألتنا
ذنوب اهل الارض لغفرنا لهم غير عاقر الناقة وقتلة الانبياء والائمة الطاهرين (ع)

آل محمد (ص) ن

معدن الاسرار صاحب کشف الاسرار گفته حقتعالى بوجه ظاهر در زمين دريا
ها آفريد چون قلزم وعمان ومحيط وبراي عبور بر آنها کشتيها مقرر فرموده واز برای باطن در نفس آدمی
دریا پدید کرده چون دریای غم وحرص وغفلت وبرای عبور بر آنها کشتیها تعیین فرموده که هر که بکشتی
رضا در آید از بحر غم بساحل عالم فرح رسد وهر که بکشتی قناعت جا کند از دریای حرص بساحل
زهد در آید وهر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد وخوب فرموده است
ولکن سفینه نجات از همه آنها ولایت آل محمد (ص) است پس همه شدائد متوسل بانها باش تا خدا
از فضل خود سعه در همه امور تو دهد ومروارید ومرجان وسایر جواهرات را در
دریای قلب خود از محبت ایشان ذخیره کن وشیطان را که غواص ماهر هست در ربودن آنها
راه مده بلکه یکجا از سفینه نجات آل محمد (ص) بلکه اما بحق تا بساحل نجات رسی انشاء الله تعالی بحق محمد و آله
ن مدينة المعاجز عن ابن عباس ان النبي (ص) ليلة المعراج راى عليا وفاطمة والحسن والحسين في السماء
والسلام عليهم وقد ذكرنا في الامر روى ذلك البرسي في كتابه

از جنگ بدر بجنگ ... کیفیت احوال زینب دختر رسول خدا که در آن اوقات زوجهٔ
ابو العاص بن ربیع بود از جمله کسانیکه در جنگ بدر بهمراه ابوجهل بجنگ پیغمبر آمده بودند ابو العاص بن ربیع بود و دستگیر شد
بود و چون ابو العاص دستگیر شد و بنا را بر گرفتن فدیه از اسرا گذاردند و ایشان چون خود را خریدند و مرخص شدند
لهذا زینب چون مطلع از اسیری شوهر خود گردید مالی فرستاد خدمت رسول خدا بجهت استخلاص او در میانهٔ آن مال قلادهٔ
بود که از خدیجه مادرش باو رسیده بود در شب زفاف او با ابو العاص و چون جناب رسول خدا آن قلاده را
دید بسیار گریست و فرمود این از خدیجه ~~مادرش باو رسیده~~ یادگار بجا مانده پس بمسلمانان فرمود اگر صلاح بدانید
و بر ما گوارا باشد اسیر او را مرخص کنید و فدیهٔ او را از او نگیرید عرض کردند یا رسول الله فدای تو باد مال و جان
ما پس ابو العاص را مرخص فرمودند و فدیه های او را نیز رد کردند اما ابوبکر و عمر آنوقت که پیغمبر ملاحظه رفتار زینب دختر
خود نمود و اسیر او را خلاص نمود بجهت خاطر او و اموال او را پس دادند حاضر بودند و میدیدند کیفیت دلتنگی آنحضرت و خاطر
خواهی آنجناب را نسبت باولاد او و اگر میدیدند چگونه با ادعای اسلام و بندگی بلکه ادعای خلافت و
جانشینی بدخاطر جناب رسول را آزردند نسبت بفاطمه و فدک را از او غصب نمودند و بر فرض آنکه حق مسلمانان
بود چرا استدعای بخشش آن را بفاطمه نکردند و دلجوئی فاطمه را با آن مصیبتهائی که بآن بزرگوار رسیده بود علاوه بر
آنچه رسیده بود بنظر نداشتند آیا منزلت فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان و پارهٔ جگر پیغمبر آخر الزمان از زینب کمتر بود
یا آنکه عقیل بن ابیطالب پسر عم پیغمبر و برادر علی از ابو العاص مشرک بیشتر بود آیا مسلمانان رد حمایت او را مینمودند و چیزیرا
که پیغمبر بفاطمه داده بود و سالها در تصرف او بود هرگاه از او نگرفت آیا با او معارضه مینمودند مع ذلک

میشوریدند والله بود که لعنت بعداوت باطنی و کفر حقیقی ایشان که پارهٔ جگر پیغمبر را باین مرتبه اذیت کنند که از شدت تألم
و ملال و کره احوال وصیت فرمود که او را شب دفن کنند که ایشان بتشییع جنازه و دفن و نماز او حاضر نشوند الحق
خوب رعایت حقوق پیغمبر را نمودند و زود علاقت را از فاطمه و اولاد او دور نمودند الغرض که با رسول خدا شرط نموده
بود با ابو العاص که چون بمکه رود زینب را روانه کند بمدینه و چون وارد مکه شد رسول خدا زید بن حارثه را با شخصی
از انصار فرستاد که در خارج مکه در فلان مکان توقف نمایند تا زینب را بایشان رسانند و ایشان او را
برداشته مراجعت نمایند پس هر دو رفتند تا بآن موضع رسیدند و ابو العاص نیز بزینب گفت برو نزد پدر
خود پس برادر کوچک خود را دید پنهانی از آنها که پسر کنانه بن الربیع برادر ابو العاص او را سوار شتر نموده علانیه
در روز روشن بیرون برد و تیر و کمان خود را برداشت و شتر زینب را میراند و او در کجاوه سوار بود پس این خبر
منتشر شد میان قریش و زنان ملامت کردند مردان را و ترسیدند از اینکه دختر پیغمبر را بدین وضع از میان ایشان
ببرد پس سوار شدند و از عقب او بتعجیل شتافتند تا آنکه در ذی طوی باو رسیدند اول کسیکه رسید هبار
بن اسود و نافع بن عبد القیس بودند پس نیزهٔ خود را با اسب در گردش حرکت داد بزینب در کجاوه ئیکه زینب در
کجاوه نشسته بود و زینب ترسید و بچه‌ئی که حمل داشت از ابو العاص سقط شد الحاصل کنانه
تیر و کمان خود را کشید و قسم یاد نمود که هر کس پیشتر آید با این تیر و کمان او را خواهم کشت پس ابوسفیان
با جمعی از اصحابش جمع شدند و گفتند ای مرد تیر خود را از ما بردار تا سخنی با تو بگوئیم پس دست کشید و ابوسفیان چون
نزدیک رسید ایستاد و گفت تو خوب کاری نکردی زینب را آشکار و علانیه روز روشن از میان ما بیرون بردی
تو میدانی که بما چه رسیده و چه مصیبت بما رسیده و چه نکبت وارد از محمد از هلاک مردم ما ... حالت مذلت کشند

مارا و گوسفند ارزانی است و بعد برگشتیم ایشان بود که هبار را دیگر از مردان نه نشسته و عثمان گریزند و اله مطلب اجمع است
که اورا از پدرش جدا کرده باشم یا آنکه تلافی و خونخواهی او زینب نزد کرده باشم بسیار کردان او را تا آنکه این
صداها بخوابد و مردم بگویند او را برگردانیدند آن وقت نیمی از شبها بی خبر او را سوار شتر نموده ببرد و پدرش
برسانم پس کنانه او را برگردانید و بعد از چند روزی در شبی از شبها بی صدا او را سوار شتر نموده برد تا زید بن حارثه
و رفیقش بیرون دو ایشان او را آوردند خدمت رسول خدا و چون آنحضرت شنید که هبار نیزه اسود نیزه خود را
کنانه زاده و زینب را در کجاوه ترسانید بسیار رسانیده شدند و حمل او را در سالی که فتح مکه شد هدر نمودند و فرمودند
بمنع فرمودند که هرجا او را بگیرند به آتش بسوزانند بعد فرمودند که دستها و پاهای او را قطع کنند و به طریقی
او را هلاک نمایند و هرقدر در سال فتح مکه ابوسفیان بجهة هبار امان خواست قبول نفرمود تا آنکه هبار فرار نمود
و بعد از مدتی بمدینه آمد بخدمت حضرت رسول ص و اظهار اسلام نمود حضرت قبول اسلام از او کردند و گذشتند
در این حال که ترا نمی توانم ببینم تا آنجا که گفته ابوالعاص بمدینه خدمت رسول خدا آمد
و حضرت زینب را باو دادند و تا زنده بود باهم گذران نمودند و چون ابوالعاص مرد او را
بعثمان داد و عثمان او را شهید نمود بعلة آنکه مغیرة العاص که عموی عثمان بود لاف و گزاف
بسیار میزد که من در جنگ احد سنگ بدندان محمد زدم و من شکم حمزه را پاره نمودم و من فلان
و فلان کردم حضرت رسول خون او را هدر نموده بود تا در جنگ احزاب همراه ابوسفیان
آمد بجنگ پیغمبر ص در آن شب که ابوسفیان فرار کرد خواب بر او مستولی شد و ماند در خارج
مدینه و چون صبح شد برخاست مضطرب شد و بلباس مبدلی رفت بخانه عثمان و گفت
پناه آورده ام بتو گفت وای بر تو پیغمبر در حق تو چنین و چنان گفته چون زینب شنید گفت تو قاتل
عم من حمزه را آورده در خانه نگاه داشته خواست فریاد زند عثمان نگذاشت و مغیره را در آنجا

گذاشت خود روانه مسجد شد عرض کرد بخدمت پیغمبر ص که عم محمد؟ مغیره را امان ده حضرت روی از او
گردانید از سمتی دیگر آمد عرض کرد حضرت رو گردانید تا سه مرتبه آخر پیغمبر شرم کرد فرمود تا سه روز
امان دادم اما لعنت خدا بر کسی که او را جا دهد و کسیکه او را نان یا آب دهد یا رخت بلد؟ دهد
یا توشه بدهد یا اسب سواری بدهد پس فی الفور عثمان بخانه رفته بتدارک راه او را دیده او را سوار شتر
نموده از مدینه بیرون نمود چون براه افتاد شترش شل شد تا در هر حرکت شد پیاده شد قدمی
چند رفت کفشهای او پاره شد پا برهنه روانه شد چند قدم نرفته پاهای او زخم شد لابد شده
در زیر درختی نشست در دو فرسخ مدینه جبرئیل پیغمبر را خبر نمود آنجناب زبیر و زید بن حارثه
را فرستاد او را بکشند زینب گفت خبر بعثمان رسید متغیر شد بزینب گفت تو خبر کردی پیغمبر را
هرقدر قسم یاد نمود که مرا علم نیست نشنید با شلاقها تا بید خشک او را زد و لگد بسیار
بپهلوی آن مظلومه زد زینب پیغام داد به پیغمبر که عثمان چنین بلائی بر سر من آورده دعا..
فرمود که قباحت دارد زن هر روز چادر بسر کند یا آدم بفرستد نزد اقربای خود که مرا با
شوهر ناخوشی شده بیائید مرا اعانت نمائید زینب فرستاد که مرا کشته است و دیگر مرا نخواهید
دید فرمود یا علی برو دختر عمت را بیاور اگر کسی مانع شود گردن او را بزن جناب امیر رفتند
او را بر دوش گرفتند آوردند چون پیغمبر پشت و پهلوی او را دید فرمود قتله الله
در شب آن روز زینب وفات کرد آن وقت بفاطمه فرمود با زنان برو غسلش کن و بعد از آن
او را دفن نمود و گریه مینمود تعزیه بسیار کرد

ن

مطالب السؤل فقد نقل الرواة الثقات ان سبب نزول اية المباهلة قل تعالوا ندع ابنائنا و
ابنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين انه قدم وفد
نجران على رسول الله ومعهم راهبان مقدمان يقال لاحدهما العاقب وللاخر السيد فدعاهم
رسول الله الى الاسلام فقال الراهبان قد اسلمنا قبلك فقال كذبتما انه يمنعكم من الاسلام ثلثة
عبادتكم الصليب واكلكم الخنزير وقولكم لله ولد قالا هل رايت ولدا بغير اب فمن ابو عيسى
فانزل الله ثم ان مثل عيسى عند الله كمثل ادم خلقه من تراب الى فمن حاجك فيه من بعد ما
جائك من العلم فقل تعالوا الخ فلما نزلت الاية دعا رسول الله وفد نجران الى المباهلة وتلى عليهم الاية
قالوا الى حتى ننظر في امرنا ثم ناتيك غدا فلما خلا بعضهم ببعض قالوا للعاقب وكان ذا رايهم وصاحب
مشورتهم ما ترى من الرأي فقال لهم والله لقد عرفتم يا معشر النصارى ان محمد نبي مرسل ولقد
جائكم بالفصل ووالله ما لاعن قوم قط نبيا الا هلكوا فان ابيتم والا الاقامة على دينكم
فلما اصبحوا جاؤا الى رسول الله فخرج اليهم وهو محتضن الحسين اخذا بيد الحسن وفاطمة خلفه وعلي
خلفها ويقول اللهم هؤلاء اهلي قال الثعلبي قوله تعالى ابنائنا الحسن والحسين ونسائنا فاطمه
وانفسنا علي فقال لهم رسول الله اذا انا دعوت فامنوا فلما راى وفد نجران ذلك
وسمعوا قوله قال لهم كبيرهم يا معشر النصارى اني لارى وجوها لو سئلوا الله ان يزيل
جبلا من مكانه لازاله فلا تبتهلوا فتهلكوا ولا يبقى منكم على وجه الارض نصراني الى يوم القيمة
فاقبلوا الجزية فقبلوها وانصرفوا فقال رسول الله والذي نفسي بيده ان العذاب قد تدلى
على اهل نجران ولو تلاعنوا لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم الوادي عليهم نارا ولاستاصل
الله نجران واهله حتى الطير على الشجر فانظر الى مدلول هذه الاية الخ در دفتر فاطمه نوشته شده

وقايع سند حديث كساء مشهورست بمنتخب بعض علماء بسند متصل در آمده اند كه در جاى ديگر هست
حتى بعض از علما نقل كردند كه شيخ مرتضى عليه الرحمه علماى نجف برده بودند كه جويا باشيد بلكه در جاى ديگر هم سندی بدست
بيايد نشود و نيز مسموع شد كه مرحوم محدث خود اين حديث را نوشته بجهت شيخ علی اصغر بروجردی
كه از معروفين اهل منبر بوده داده بودند هر شب جمعه عيال در حضور شان ميخواند بالجمله نشنيدم كه در جاى ديگر
پيدا كرده باشند تا اينكه در سفر سيم ارض اقدس بكتاب عجالة الراكب وقناعة الطالب (از مؤلفات ميرزا [illegible]) رسيدم
در اينجا گفته شيخ نعمان كه معروف در نزد علماء وفضلاء اين بود كه سند حديث كساء منحصر است
بكتاب منتخب منسوب بطريحی شاعر عرب است اگر چه متن حديث قرينه است بر صدور ان از معصوم بعضی بواسطه اينكه
ماخذ ان نامعلوم است اشكال ميكردند تا اينكه از بركات حضرت صديقه كتاب در الاخبار ديلمی كه از
[illegible] ديلمی است بطريق غير منتخب [illegible] در حين مطالعه ان ديدم كه اين حديث را
از جماعتی نقل كرده است باندك زيادتی كه حضرت مؤلف گويد ملا عبد الخالق در بيت الاحزان گفته
از بعضی علماء استماع شده در هر مجلسی كه اين حديث خوانده شود جناب صاحب الامر ع حاضر ميشود لهذا
نيكو است كه اهل مجلس مؤدب و با وضو بنشينند بنوعيكه گويا در مجلس ظاهر [illegible] آن بزرگوار
و با ايشان تعزيه داری ميكنند [illegible] اشك چشم انجناب [illegible] حاضرين تبرك كرد
و آقا ميرزا عبد الشكور [illegible] مجاور ارض اقدس مضمون اين را منظوم داشته وگفته اند
هنيئة انصتوا يا اهل تكلي اصغوا حديث الكساء خير الاقاويل ما محفل فيه ذكر
من روايته الا ونال الملائك من كل تفضيل وتحضر القائم المهدى فيه [illegible]

الخ

مطلع اعجاز — شعر

هر کس بدر آل محمد آید ارشد بود اگرچه مرتد آید
از رحمتش انتقام عصیان عفو است نیکی کند او را که از او بد آید

صاحب کتاب مطلع در کتاب خود روایت کرده از شخص صادق ناجی روایت کرد
که محمد عسکر پسر ملا حسن نقل مینمود که مادر والده من در اوائل بمذهب حق اعتقاد صحیح
لکن بنا بر رعایت قوم و قبیله شوهر ناچار مراعات مراسم و قانون ایشان را بفعل میآورد
تا آن اعمال بدون تکلیف شوهر و اقربای او از عقاید باطله اعراض نموده اعتقاد راسخ
بودن حق ثابت کرد با خویش و قوم خود ترک مجالست کرده روزی سبب توفیق از او
استفسار رفت مذکور کرد که سالی در ایام دهه عاشورا که محبان خاندان ولا
محافل ماتم اعدای معتقد میساختند مرا نیز در آن مجمع عبور افتاد زن و مرد فراهم آمده
ادای نوحه و بکاء و فریاد و ویلا بلند کرده بر سر و سینه میزدند قساوت قلبی و شقاوت جبلی مرا
خنده انداخت چنانچه صدای خنده من بلند گشت غش و رعشه طاری گشت خبردار نشدم
که کدام وقت و چه نحو مرا از آنجا برداشته آورده اند در عالم بیهوشی دو تن هیکل را دیدم
چند آدم مهیب
بخشونت تمام گریبان کشان بدر دروازه مسجد روضه پیغمبر که در محل خانه ما واقع است که پرده بر در بود
با نهایت زیب و زینت بود از اندرون پرده آوازی شنیدم که این چه قساوت و شقاوت
است در وقتیکه ملائکه ارض و سما و ارواح پاک انبیاء و اولیا بگریه و زاری و نوحه و بیقراری باشند
و جن و انس و وحش و طیور در حزن و ملال و دل و دیده جمیع آفریدگان از خون ملامال
بوده در بارگاه قدس که جای ملال نیست الخ تو در چنین محل خنده کنی ...

بسختی و شدت تمام در من آویخته بجانب کوه ماران راندند که هنوز نزدیک آن نرسیدم حرارتش در بدنم
بسختی
بسوزش اثر کرد که پنداشتم آتش در نهاد من افتاد از درد جگر و سوز دل فریاد کردم برآوردم که از کرده گذشته پشیمان شدم قسم دادم
که مرا باز در سجده برده بخدمت آن بزرگواری که در آنحرم تشریف دارد شفاعت من کنید فرمودند دانستی که پرستاران سینه حضرت و دنیا
داخرت آن سجده از پرتو نزول نور آنحضرت ساخته اند از اتباع تمام آنحضرت بسیار اصرار الحاح و عجز نمودم و سوگند بنام پاکش که مکرر دادم
و گفتم از صمیم دل از آن عقیده باطله تبرا کردم مرا باز بحضرت آن رسانید تا بهدایت بیایم مرتبه دیگر مرا بردند بسجده آوردند
صورت حال را معروض داشتند از انجا آوازی برآمد حکم باب کرنی من شد مانند مرا از انجا بلند برده بتالابی که متصل
آن محله بود در آب افکندند و سینه و شکم را شکافته احشا و امعا و دل و جگرم پاک شستند و باز هر یک را بجای خود
گذاشته جلد بدنم را بند ستونی که بود بهم پیوستند الحکم الخرق والتیام محسوس گشته مرا بودر سجده حاضر ساختند
حکم شد دست انها و بودار بدن فریاد دم بدمیدن خورشید انوار دیده ایمان تازه ایمان تازه را روشنی دیگر
بخشید فرمان شد که اندرون بیا در درون اندرم برقعی نورانی که مانند آفتاب جهان تاب چشم مرا خیره
ساخت مشاهده کردم عرض التماس مطالعه مصحف جمال با کمال نمودم فرمودند حصول این شرف ترا دنبال ترا
در بهشت موعود است درین اثنا مرا افاقه دست داد چون چشم وا شد خود را در خانه خود بستر
بر بستر تکیه کرده دیدم برادرم قبله ام و فرزندان بر بالینم فراهم آمده به تجویز دوا و تعویذ دعا در فکر علاج
ما هم در تدبیر بودند گفتم غم مخورید که مرا بکرم شفای روحانی و جسمانی کرامت فرمودند الی

ن

من نرمهر حیدر م هر مظهر انند (عنوان) دل صفات ازنجب حیدر حسن مارا امام و رهنمات

روایت ابی حمزة از پدر خود کان خادماً للامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام

الخ مؤلف گوید ثمره شجره ولایت هر یک از پیغمبر ص میفرماید ولی ثمر شجره ولایت فاطمه ع در ینابیع المودة

است در دفتر صدیقه ع مکتوب است بلسان میفرماید در صد محل جمع دارد آیه

و اسهل قبر و حساب و صراط و میزان مؤلف گوید انصاف و بدیلهٔ من ولایت زهرا ع

الله اکبر یکی می توان گفت نوری و ده حدیث یافته‌ام که با این شیعیان خود میاید کفایت میکند تا

و چه چیز موازنه و مقابله با این میتواند کرد ما ظنکم اگر حضرت زهرا ع بیاید

و بنشیند در بالین [illegible] اسل دیگر چرات اذیت دارد که طی سایه سر نکنم لا

بلکه [illegible] کنند لذت [illegible] و حرقة [illegible] فان حسنة [illegible] الخ

ع اگر دو حرکت یک خاتم سراب بود که نگران نباشد یکی هم [illegible]

و بحار ج ک عن الحسن بن علی بن ابی حمزة الثمالی عن ابیه عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه ع

قال قال رسول الله ص حدثنی جبرئیل عن رب العزة جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدی و ان محمداً

عبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی و نجیته من النار

بعفوی و ابحت له جواری ان نادانی لبیته و ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته و ان فرّ منی دعوته

و ان رجع الی قبلته و ان قرع بابی فتحته و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او شهد و لم یشهد

ان محمداً عبدی و رسولی او شهد بذلک و لم یشهد ان علی بن ابی طالب خلیفتی او شهد بذلک

و لم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی و انکر آیاتی و کتبی ان سألنی حرمته

و ان نادانی لم اسمع ندائه و ان دعانی لم اسمع دعائه و ان رجانی خیبته و ذلک جزاؤه

و ما انا بظلام للعبید فقام جابر بن عبد الله الانصاری فقال یا رسول الله و من الائمة من ولد علی بن ابی طالب

قال الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین ثم الباقر محمد بن علی و ستدرکه

یا جابر فاذا ادرکته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی بن موسی

ثم التقی محمد بن علی ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی ثم ابنه القائم بالحق مهدی امتی الذی

یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما هؤلاء یا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی من اطاعهم

فقد اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من انکرهم او انکر واحدا منهم فقد انکرنی بهم یمسک الله السماء

ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یحفظ الارض ان تمید باهلها [illegible] الاد [illegible] له السبب

[illegible] علت و معلول [illegible] است [illegible] معلول [illegible] بهذا

و [illegible] الارض [illegible] الخ [illegible] عالم خراب [illegible] ماقال

السید [illegible] لولا [illegible] الخ

[illegible]

ارواح [illegible]

[illegible]

ای شیعه اما قابیل همینکه فهمید اطلاع آدم را بفعل شنیع او خواست فرار نماید دریای قهر
الهی متلاطم شده خطاب رسید یا ارض خذیه زمین تا زانو گرفت قابیل عرض کرد
الها ابلیس کار فرستد بتو بزمین فرو بردی خطاب رسید که ابلیس ملعون او برادر نکشت
ثانیاً عرض کرد الها پدرم گندم خورد بزمین فرو نبردی خطاب رسید قطع رحم نکرد.
پس خطاب قهرآمیز مجدداً رسید بزمین یا ارض خذیه تا سینه گرفت باز امر شد
یکرفتن بعد تا مجلقوم گرفت عرض کرد الهی از پدرم شنیدم مکتوب است در ساق عرش لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مرا بزمین فرو مبر
همینکه باسم حسین رسید باجابت مقرون شد این زمین بعد از امر الله باخراج او جان
او را پرتاب کرد که در کوه قاف بزمین آمد پس امر نمود ملکی از ملائکه عذاب را با حربه بر سرش کوفته
بقصاص هابیل بکشت و هر یوم او را هفتاد مرتبه پاره پاره کند و باز زنده میکند صح

لا دار السلام عماد الدین طبری فی بشارة المصطفی عن فلان الی عن ابی جعفر ع عن آبائه ع عن النبی ص
قال یحیی بن مساور اخبرنا فلان قال قال رسول الله ص والذی نفسی بیده لا تفارق روح جسد
صاحبها حتی تأکل من ثمار الجنة او من شجرة الزقوم وحین ترا الملک الموت ترانی وترى علیاً
و فاطمه و حسناً و حسیناً ع فان کان یحبنا قلت یا ملک الموت ارفق به انه کان یحبنی
و یحب اهل بیتی و ان کان یبغضنا قلت یا ملک الموت شدد علیه انه کان یبغضنی
و یبغض اهل بیتی ص

وقایع نزهة المجالس شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی الاول ادم عرض کرد یا رب بحق محمد و آل
بر حضرت و ذریت خود که ادم لو سالتنی فی جمیع ذریتک لغفرت لهم ع موسی و علی
بهم لا ذو و ادم منذ بر الاستجابه نجی من قید اخران ملل انبیاء کلهم نا جو بهم الا
من کل ساحر فی کل از مان ع

ن

شهاب ثاقب

مرویست که پیغمبر ص فرمود که خداوند عالمیان ما را خلق فرمود پیش از عالم و آدم و ما نور از
هشتاد هزار
همه مخلوقات بودیم بهشتاد هزار دهر هر دهری هشتاد هزار سال هر سالی هشتاد ماه هر ماهی
هفته هر هفته هشتاد هزار روز هر روزی پنجاه هزار سال هم کشف الاسرار واخرج اخطب

بن بشر
الخطبا موفق بن احمد الخوارزمی فی مناقبه باسناده عن ابی اسحق عن الحرث وسعید
در باب بحم الثاقب من یس از شما وارد میشوم بر حوض –
عن علی بن ابیطالب ع قال قال رسول الله ص انا وارد کم علی الحوض وانت یا علی الساقی
تائق
والحسن الرائد والحسین الامر وعلی بن الحسین الفارض ومحمد بن علی الناشر وجعفر بن محمد السائق
وحسن دور میکنند یعنی اما را که ما بر اواران نتوشند ومعنی الحبس فارطسب یعنی الکمر رزق که اسباب
وموسی بن جعفر محصی المحبین والمبغضین وقامع المنافقین وعلی بن موسی مزین المومنین
کر فتن و دادو نوا هیثانا فی
وقالوا تعلین الحوا
ومحمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب شیعته ومزوجهم
الله
والحسن بن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به والمهدی شفیعهم یوم القیمة حیث لا یاذن ا
شرح
الا لمن یشاء ویرضی هم ۹ بحار فی مناقب اصحاب الکساء ع اقول قال ابن ابی الحدید فی
نهج البلاغة عن زید بن ارقم قال کنا مع رسول الله ص وهو فی الحجرة یوحی الیه ونحن منتظرون
حتی اشتد الحر فجاء علی بن ابی طالب و معه فاطمة وحسن وحسین ع فقعدوا فی ظل حایط
ینتظرونه فلما خرج ص رآهم فاتاهم ووقفنا نحن ثم جاء الینا وهو یظلهم تظللهم بثوبه
ممسکا بطرف الثوب وعلی ع ممسک بطرفه الاخر وهو یقول اللهم انی احبهم فاحبهم اللهم انی سلم لمن
سالمهم حرب لمن حاربهم قال فعل ذلک ثلاث مرات ص

ن

بسمه تعالی

تاسع المودة الامام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام فی تفسیره قال علی بن الحسین حدثنی ابی عن ابیه علی ع عن رسول الله ص قال یا عباد الله ان آدم ع لما رای النور ولم یتبین
الاشباح فقال یا رب ما هذه الانوار قال انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشک
الی ظهرک ولذلک امرت الملائکة بالسجود لک اذ کنت وعاء لتلک الاشباح فقال آدم ع
یا رب لو بینتها لی فقال عز وجل انظر یا آدم الی ذروة العرش فنظر آدم ع ووقع انوار اشباحنا
من ظهر آدم ع علی ذروة العرش فانطبع فیه صور انوار اشباحنا فقال ما هذه الاشباح
یا رب قال الله تعالی یا آدم هذه الاشباح اشباح افضل خلائقی وبریاتی هذا محمد ص وانا المحمود
فی افعالی شققت له اسما من اسمی وهذا علی وانا العلی العظیم شققت له اسما من اسمی
وهذه فاطمة وانا فاطر السموات والارض فاطم اعدائی من رحمتی یوم فصل القضاء
الحسین
وفاطم اولیائی عما یعیرهم ویشینهم شققت لها اسما من اسمی وهذا الحسن وهذا الحسین
وانا المحسن المجمل ومنی الاحسان شققت اسمیهما من اسمی وهولاء خیار خلقی وکرام بریتی
بهم آخذ وبهم اعطی وبهم اعاقب وبهم اثیب فتوسل بهم الی یا آدم واذا دهتک
داهیة فاجعلهم الی شفعائک فانی آلیت علی نفسی قسما حقا لا اخیب بهم املا ولا ارد
سائلا فلذلک حین صدرت منه الخطیئة دعا الله عز وجل فتاب علیه و غفر له ع الی

سائلهم من صلبه
ذلک الا اقسم بهم فعل
انا جا من ذریته
الصبح للاولاد
الی

اصحاب الکساء ع

فادرکنا ان توسل فیهم عفی الله عما قد جنی من خطیئة

بسم الله الرحمن الرحیم مؤلف گوید از انبیاء هر کس ملول و مغموم و شکست و الم و وجار شده تا بابین اصحاب خمسه ع متوسل شده درمان درد وش شده لذا توسلا و تمسکا این دفتر را مخصوص بایشان نمودم نعم ما قیل علی الله فی کل الامور علی توکلی و بالخمس اصحاب الکساء توسلی محمد المبعوث و بنتیه بعده و فاطمة الزهراء و ابنائها

در کتاب اثبات الوصیة علی بن ابی طالب ع علی بن الحسین المسعودی ره در حالات ابراهیم علیه و علی نبینا السلام نوشته ثم وضع فی المنجنیق لیرمی به الی النار ضجت الملائکة فقال یا رب خلیلک ما فی ارضک من یعبدک غیره فاوحی الله الیهم ان امضوا الیه و امکوا امره فسبق جبرئیل و هو بین النار و المنجنیق فقال له یا ابراهیم هل لک من حاجة فقال اما الیک فلا فلما تنحی عنه جبرئیل دعا بتوحید التوحید فقال اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین نجنی من النار فاوحی الله الی النار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم فنودی ان النار لم تحرق شیئا ثلثة ایام و لم تسخن ماء مخافة من عذاب الله

مؤلف گوید از جملهٔ ناجین ببرکت ایشان داود بوده اثبات است فاتاه جبرئیل فقال له ان اردت ان یتوب الله علیک فاسئله بحق محمد و آل محمد فبذلک سال ادم ربه و بذلک سال ابراهیم حین القی فی النار و بذلک سال الانبیاء ربهم فقال اللهم بحق محمد و آل محمد فاجابه و تاب علیه ص مؤلف گوید در دعا گفته و تعبیر اورده بما اسئلک بحق الاشباح چون حقیقه ایشان معلوم نشود خاطر در منتخب گفته لان الشیء مولانا یرئ ضوئه و لا یعلم حقیقته و س

خصایص الحسین ع فیما اعطی الانبیاء ع بالحسین ع اعلم ان الله تعالی اعطی جمیع الانبیاء من الحسین ع شیئین الاول انه اسوة لهم فکان کل واحد منهم اذا اصابته مصیبة تاسی بالحسین و صبر علیها تاسیا بالحسین ع و لذا قال علی ع یوما للحسین یا ابا عبد الله اسوة انت قدما الثانی کل من وقع فی الشدة فقد حصل الفرج له عند التلفظ باسم الحسین ع و فی ذلک روایات الاول فی قبول توبة ادم ع فکان استجابة عند قوله بحق الحسین ع الثانی سکون سفینة نوح فکان استوائها علی الجودی عند قوله بحق الحسین ع الثالث استجابة دعاء زکریا حین قال هب لی من لدنک و لما ذکر الاسماء الخمسة حصلت البشارة له بیحیی عند قوله بحق الحسین ع الرابع نجاة یونس حصل نبذه بالعراء عند قوله بحق الحسین الخامس کشف الضر عن ایوب ع السادس حصول الفداء السابع خروج یوسف من غیابة الجب الثامن خروج یوسف من السجن التاسع فی تفریج الغم لیعقوب ع فانه لما ضاق علیه الامر قال یا رب اما ترحمنی ذهب عینای و ذهب ابنای فاوحی الیه قل اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ان ترد علی عینی و ابنی فتم مراده بالحسین جاء البشیر و ارتد بصیرا

اثبات الوصیة ابراهیم ع فبنی له حیرا و جمع له الحطب واحرق ثم وضع فی المنجنیق لیرمی به الی النار فلما صار بین الکفر و النار ضجت الملائکة فقال یا رب خلیلک ما فی ارضک من یعبدک غیره فاوحی الله عز و جل الیهم ان امضوا الیه و امکوا امره فسبق جبرئیل و هو بین المنجنیق و النار فقال له یا ابراهیم هل لک من حاجة فقال اما الیک فلا فلما تنحی عنه جبرئیل دعا بسورة التوحید فقال اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین نجنی من النار فاوحی الله الی النار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم فنودی ان النار لم تحرق شیئا ثلثة ایام و لم تسخن ماء مخافة من عذاب الله

اثبات الوصية داود (ع)

فاتاه جبرئيل فقال له انى اردت ان يتوب الله عليك فاسئله بحق محمد و آل محمد بذلك سال

ادم ربه و بذلك سال ابراهيم حين القى فى النار و بذلك سال الانبياء ربهم فقال اللهم

بحق محمد و آل محمد فاجابه و تاب عليه انتهى ما اخذناه من كتاب اثبات الوصية

دنبا احد

در اين بينا مغيرة بن ابى العاص و ابن

قميه و عتبة بن ابى وقاص و ابى بن خلف و عبدالله بن شهاب آمدند بقصد آنكه آنجناب را شهيد كنند

و اول ابى بن خلف سواره بود و ميگفت خدا مرا نكشد اگر محمد را نكشم پس مصعب بن عمير دو دست

كرد و منع حربه او را نمود شمشير آن ملعون بر مصعب آمد و او شهيد شد پس حضرت نيزه را از سهل بن حنيف

گرفتند و حواله نمودند بقدر اثر جرحى در گردن او بهم رسيد پس برگشت و بلشكرگاه رفت و ميناليد و ميگفت محمد

مرا كشت ابوسفيان گفت اى بدبخت اين خراشى است اين همه جزع نمودن كه گفت اين زخم را ببينيد زننده را ببينيد كه محمد است

و اين حالت كه ما مكرر در مكه وعده ميداد بمن و ميگفت آخر من ترا ميكشم و بهمان طريق ناله و فرياد زد تا مرد و ابن

قميه سنگى در كوهها خود كه از ده بود و نشانه مينمود و در مهشنيان تعليم گرفته بود چنين سنگى انداخت تا آنجناب

و بدست او رسيد چنانچه شمشير از دست آنحضرت افتاد و گفتند محمد را بگير از من و من ابن قميه ام فرمود

خدا ذليل كند ترا و تلف كند و عتبة بن ابى وقاص شمشير بر آنحضرت حواله نمود پس نيز و صورت آنحضرت را

شكافت و خون جارى شد ~~و مغيرة بن العاص نيز ضربتى بر آنحضرت~~ و دندان آنحضرت بر زمين افتاد

دندان مبارك شكسته و پر از خون شد و عبدالله بن شهاب سنگى انداخت و بر فرق آنجناب خورد و دست مبارك

آنحضرت زخم شد و باز ابن قميه سنگ ديگر بر آنحضرت انداخت و پيشانى نورانى آنحضرت شكست و خون جارى شد

و مغيرة بن العاص نيز ضربتى بر آنحضرت زد كه هيچ يك از آنها چهار نفر بلند نميكردند و مغيرة بن قحفة آنحضرت

بهم رسانيد و حيران مانده تا لشكر كفار هم رفتند و او ايستاده بود و الله حيران تا عمار بن ياسر رسيد و او را

كشت بهر حال پيغمبر مختار از صدمات آن ملاعين از ضعف براه متوجه شد و پاى مبارك را از ركاب خالى كرد

و از اسب بزير آمد و گودالى بود در برابر آن حضرت و آن گودال افتاد و خبر آمد آنحضرت و بعد از آن

ملاعين آنحضرت را نديدند و در ميان شيطان ندا كرد الا قد قتل محمد و منافقين مشهور كردند فيما بين

الاسلام و بشدت متفرق شدند و گريختند و در مدينه بهر كس ميرسيد ميگفتند خدا شما را اجر دهد در باره

پيغمبر شهادت يافت و در مدينه چون منتشر شد خلق مضطرب شدند و بيرون رفتند فاطمه دختر رسول خدا

كه در آن اوقات تازه از بيمارى برخاسته بود و ضعف بسيار داشت عصائى در دست گرفته و از

شدت ضعف زانوهاى آنحضرت ميلرزيد و ميافتاد روى زمين و بر ميخاست و در آن زارى گريست و آهى

از دل بركشيد كه هيچكس طاقت استماع آن نداشت و ناله ميكرد كه احديرا طاقت شنيدن آن نبود و ميگفت

اى پدر بزرگوار وعزيز بزرگوار بودى كه اين حال بر سر تو آمد و بهمين سبب فغان و حيران آمد تا خارج مدينه

ناگاه زنى از زنان كه شوهر و برادر و فرزندش هرسه در ركاب آنحضرت بجنگ رفته بودند بر خورد و پرسيده از زنان

و آنحضرت را باين حال ديد و دستش بسيار لرزيد بعد از تحقيق حال چون شخص آمد كه آنجناب سالم است از براى پدر و برادر

و فرزند ... اين سخن تو است و لطف آنحضرت مرا كرفته گفت بر ما مصيبت دلم را شاد كرد كه گفت من نيز بسراغ شوهر

و برادر و فرزند خود نبودم و لكن براى تو خبر آنجناب را ميآوردم خبر شهادت هر سه را شنيد كه هر كدام مرده ... است

كسى ... ابن قميه ... شمشيرى بر ... بود

در روضة الشهدا ... بيان

بوده را [illegible] و التماس میکنم شفاعت و دخول بهشت را همراه خودم [illegible] بزرگوارم [illegible] و چون رسیدی
بآنجناب سلام مرا برسانی پس آنجناب را در آن موضع نشانید خود بتعجیل هرچه تمامتر روانه احد گردید و چون آن زن نزدیک کوه
احد رسید کشتگان بسیاری در عرض راه دید ناگاه چشمش بر نعش برادر خود افتاد چشم خود از هم گذارد و روانه شد چند قدم
دیگر چون گذشت نعش شوهرش نیز دید چشمان خود از هم نهاد و بتعجیل گذشت و چون قدری دیگر رفت فرزند خود را
دید که زخمهای کاری دارد و در خاک و خون غلطیده هنوز رمقی از حیات دارد چون فرزند را دید گفت ای [illegible]
السلام علیک خوش آمدی [illegible] دقیقه ببالین فرزند خود بنشین تا آنکه وداع آخر نمایی [illegible] دم جان داد و
و شربت [illegible] اگر چه ترا [illegible] مادر گفت ای فرزند بحق خدا و رسول که ترا [illegible] چشم فرزند
تر و برنج بسیار ناگوار است که ترا بدین حالت ببینم و در چنین حالی تو را تنها گذارم اما امروز دیده رسول خدا
فاطمه زهرا سیده نساء [illegible] ضعیف بیرون آمده و در خارج مدینه مشوش و در انتظار است
و وعده کرده ام خبری و سراغی از آنجناب برم مرا معذور دار که فرزند رسول خدا در انتظار است و گذشت
چون بجایی [illegible] رسید دید که جناب رسول خدا بیرون آمده و لشکر [illegible] و در اطراف جمعیتی [illegible]
شده و لشکر کفار منهزم گردیده اند پیغام فاطمه را رسانید آن جناب بسیار متاثر گردید و فرمود ای ضعیفه خدا ترا جزا دهد
برو دختر مرا از من [illegible] و مژده [illegible] آن زن [illegible] الله اکبر و فاطمه را مژده داد و او را [illegible]
او [illegible] خدمت رسول خدا و چون چشم فاطمه بپدر بزرگوار خود افتاد [illegible] حضرت نزد [illegible]
در گردن او نموده گریه بسیاری نمودند که ملائکه [illegible] بگریه در آمدند آنگاه فاطمه آب [illegible] و سر و صورت
آنحضرت را میشست و چون قطع [illegible] آخر حصیر کهنه را سوزانید و در موضع زخم گذاشت تا خون قطع [illegible]

٥ در فضیلت و منفعت صلوة سید ابو القاسم صفوی [illegible] در کتاب لمعات الانوار

حکایت کرده اند که مردی از اکابر بلخ وفات کرد و دو پسر داشت و از جمله میراث
سه تار از موی مبارک رسول خدا بود چون آن دو برادر خواستند که میراث را تقسیم
نمایند هریک یک موی را بر داشتند برادر بزرگ گفت که آن موی دیگر را دو نیم کنیم
و هر یک نصفی از آن را بر میداریم برادر کوچک گفت که قطع کردن موی پیغمبر از ادب
دور است برادر بزرگ گفت آن را تو بردار و بازای آن مقداری از مال برای من بگذار
برادر کوچک گفت که من هر سه تار موی را بر میدارم و تمام میراث را بتو میگذارم بزرگ
راضی شد موها را ببرادر داد و ترکه را تصرف در آورد و آن جوان موها را در حقه پاکیزه
نهاده در بغل گذاشت و پیوسته آنها را بیرون میاورد و میبوسید و بر رسول خدا
صلوات می فرستاد و زمانی نشد که بزرگ تهی دست شد و کوچک صاحب مال و منال
بسیار شد و چون وفات نمود یکی از اولیای بلخ سید انبیا را در خواب دید که
با و فرمودند که بمردمان بگو که هر کرا حاجتی باشد بر سر قبر فلان رفته دعا کند تا حاجتش
برآورده شود عرض کرد که سبب این کرامت چیست فرمود که در تعظیم موی من مبالغه نمود
و بسیار بر من صلوات میفرستاد

دار السلام از کتاب نور العیون [illegible]

ایضا در لمعات الانوار مرقوم است

از یکی از اخیار امت حکایت کرده اند که گفت من بر خود لازم کرده بودم که هر شب
پیش از آنکه بخواب روم بعدد معینی بر آن سرور صلوات فرستم و شبی با جمعی از اهالی خود
در غرفه بودم و بعد از ادای صلوات بر نهج عادت بخواب رفتم در خواب دیدم

الاصفهانی عن شفاء الاسقام عن محمد بن سعید

که آن حضرت داخل غرفهٔ من شد و از نور جمالش تمام در و دیوار الغرفه روشن شد
و بمن التفات فرموده فرمود که کجاست آن دهنی که بر من صلوات میفرستد تا من آن را ببوسم
من شرم کردم که دهن خود را پیش برم و رخسارهٔ خود را پیش بردم و آن حضرت رخسارهٔ مرا
بوسید و من از شدت فرح و شادی بیدار شدم و هر که با من در غرفه بود بیدار شدند
و غرفه از بوی خوش آن سرور معطر بود که گویا از مشک اذفر مملو گشته بود و تا هشت روز
آن بو از صورت من میآمد چنانچه همه کس از من میشنیدند مؤلف گوید از حکایت
مذکور مشهور است که رائحهٔ طیبه آنحضرت در درجهٔ کمال بوده که هشت روز منقطع نشد
ایضاً در کتاب لمعات الانوار مینویسد که از حضرت صادق ع منقولست که هر مؤ
منی که صلوات فرستد بر رسول خدا ص در وقت موت و در حال احتضار در وقتی
که دستش بهیچ جا نرسد و یاوری و معینی نداشته نور پاک پیغمبر ص در این با
او حاضر شود لب مبارک بر لب او نهد و لبش را ببوسد و چنان
عالی بهجت او خواهد شد مثل کسیکه در بیابان بسیار گرم و تشنگی یک جام
پر از آب باو دهند که از عسل شیرین تر و از یخ سرد تر باشد و بعد از آنکه او را بقبر
که او را دفن کنند و دیگری برا او داخل شدند چنان عطری از قبر او میشنوند و بیکدیگر
میگویند که بوی عبیر که میشنویم بوی پیغمبر آخر الزمان ص است بر کن دیم اللهم صل علی محمد وآله

در لمعات الانوار از مجمع البحرین روایت کرده که ان النبی ص جلس لیلة یحدث
اصحابه فی المسجد فقال یا قوم اذا ذکرتم الانبیاء الاولین فصلوا علی ثم صلوا
علیهم واذا ذکرتم ابی ابراهیم فصلوا علیه ثم صلوا علی قالوا یا رسول الله بما نال
ابراهیم ذالک قال علموا ان لیلة عرج بی الی السماء فرقیت السماء الثالثة نصب لی
منبر من نور فجلست علی رأس المنبر وجلس ابراهیم تحتی بدرجة وجلس جمیع انبیاء
الاولین حول المنبر فاذا علی قد اقبل وهو راکب ناقة من نور ووجهه کالقمر
واصحابه حوله کالنجوم فقال ابراهیم یا محمد هذا ای نبی معظم او ای ملک
مقرب قلت لا نبی معظم ولا ملک مقرب بل هذا اخی وابن عمی وصهری
ووارث علمی علی بن ابیطالب قال وما هؤلاء الذین حوله کالنجوم قلت شیعته
فقال ابراهیم اللهم اجعلنی من شیعة علی بن ابیطالب فاتی جبرئیل بهذه الآیه
وان من شیعته لابراهیم   غایة المرام و حجة الخصام ابن یعقوب

عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد تا عن ابی بصیر عن ابی عبدالله ع قال قال اذا ذکر النبی ص
فاکثروا الصلوة علیه فانه من صلی علی النبی صلوة واحدة صلی الله علیه الف صلوة فی الف صف من الملائکة ولم یبق
شیء مما خلق الله الا صلی علی العبد لصلوة الله وصلوة ملائکته فمن لم یرغب فی هذا فهو جاهل مغرور

و معه الساکبه غایة المرام عن وایل عن نافع عن ام سلمه ام المؤمنین قالت
سمعت رسول الله صلعم یقول ما من قوم اجتمعوا یذکرون فضل محمد و آل محمد الا هبطت ملائکه من السماء یحفون بهم فاذا تفرقوا عرجت الملائکه الی السماء فیقول الملائکه
انا نشم منکم رائحة ما شممناها و لا رائحة اطیب منها فیقولون انا کنا عند قوم
یذکرون فضل محمد و آل محمد صلعم فعبق بنا من ریحهم فیقولون اهبطوا بنا الی المکان الذی کانوا فیه
فیقولون انهم تفرقوا اخوند ملا زین العابدین روضه خوان و لله درّه
مشهدی اما ابواب الاجمل و الشرع المکین کتابی تألیف نموده مرکب از دو کتاب یعنی
کل جعفی نموده از کتاب لسان الواعظین ماده تاریخش ۱۲۶۳ و عقاید المتقین در همان
کتاب که از عقاید المتقین تألیف نموده می‌نویسد یکی از علمای دار المؤمنین یزد کتابی تألیف
نموده و در آن کتاب چهل نه فایده جهت صلوات نقل نموده فایده اول تخلق باخلاق الله است
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و مشتمل است بر امتثال امر تخلقوا باخلاق الله الی فایده دوم
آنکه موجب حصول شفاعت احمد است چنانکه در جامع الاخبار مذکور است که رسول خدا
با امیر المؤمنین ع وصیت می‌فرمود و در ضمن آن می‌فرمود که یا علی هر که در هر روز یا شب
صد مرتبه صلوات فرستد شفاعت من او را واجب می‌شود هر چند از اهل کناهان کبیره باشد
دیگر از علما کسی است که اگر از برای صلوه هیچ ثواب نباشد غیر از امید شفاعت کافیست

فایده چهارم آنکه کفاره کناهان است در ثواب الاعمال از جناب امیر ع روایت
کرده است که صلوات فرستادن بر محمد ص در محو کردن کناهان شدیدتر است از فرو نشاندن
آب آتش را الخ جامع الاخبار از حضرت روایت که هر که یکمرتبه صلوات فرستد وا را
ملکی که موکل او است بنویسند آن دو ملک تا سه روز بر آن بنده هیچ کناه ننویسند
جامع الاخبار از امیر ع روایت کرده است که هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
حق تعالی باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو شهید و از کناهان بیرون آید مانند روزی که
از مادر متولد شده است بدانکه مواضع واقعی که فرستادن صلوات در آن مواضع
تأکیدش بیشتر است بیست موضع است اول در هر جائیکه اسم مبارک
آنسرور مذکور شود خواه خود مذکور نماید و خواه دیگری ذکر نموده او بشنود که در اعلام صلوات
یکی در ابتدای وضو یکی در هر روز یکی در هر شب عصر جمعه یکی
و بدانکه از برای تأکید صلوات در وقت ذکر نام آنسرور مقرر است نه خلاف است
تا نیست آنکه موجب دوری از خدا است و در بسیاری از کتب علما مذکور است
بعینه پای مبارک بر پایه اول خبر نهادند فرمودند آمین بر پایه دیگر بالا رفتند و فرمودند
آمین و در حال بالا رفتن بر پایه سیم فرمودند آمین صحابه از سبب آمین بعد دعا و شنیدن
سؤال نمودند آنسرور فرمودند که دعا کننده جبرئیل بود چون بپایه اول رسیدم دعا کرد که هر که ...

یا یکی از ایشانرا دریابد و امرزیده نشود یعنی ایشان نکوئی نماید که سبب امرزش او شود خداوند
عالم او را از رحمت خود دور نماید و هر که گفت که بگو امین من گفتم امین و چون بپایه دوم بالا رفتم
جبرئیل دعا کرد و گفت که هر که تو در نزد او مذکور شوی و بر تو درود نفرستد مرد و در دوزخ در اید
و خداوند او را از رحمت خود دور کرده و هر که گفت بگو امین من گفتم امین و چون بپایه سیم بالا رفتم گفت که هر که
با ماه مبارک رمضان را دریابد و امرزیده نشود از رحمت خداوند دور باد گفت بگو امین من گفتم امین
الی آخر حدیث

فصل في بيان مزاياهم التي اختصوا بها فمنها تحريم الصدقة عليهم
لكونها اوساخ الناس وتعويضهم خمس الخمس ومنها اطلاق الاشراف عليهم دون غيرهم قال
الجلال السيوطي في رسالته الزينبية اسم الشريف يطلق في الصدر الاول على كل من كان من اهل
البيت سواء كان حسنيا ام حسينيا او غيره من اولاد علي بن ابي طالب ام جعفريا ام عقيليا ام
عباسيا فلما ولي الخلافة الفاطميون قصروا اسم الشريف على ذرية الحسن والحسين فقط
ومنها انه يطلب اكرامهم وتوقيرهم والتجاوز وايثارهم عن مساويهم واعتقاد ان فاسقهم سيهديه
الله تعالى ففي خبر حسن الا ان عيبتي وكرشي اهل بيتي والانصار فاقبلوا من محسنهم وتجاوزوا
عن مسيئهم الشافعية وقد صرح العلماء بانه ينبغي اكرام سكان بلده وان تحقق منهم ابتداع و
نحوه رعاية لحرمة جواره فما بالك بذريته الذين هم بضعة منه ولو كان بينهم وبينه وسائط وقد
دل عليه قوله تعالى وكان ابوهما صالحا ان الاب الذي حفظا من اجله كرامة له كان سابعا او تاسعا
ومنها انتفاعهم بنسبه بنسبهم له ص وصح ان عمر بن الخطاب قال سمعت النبي ص يقول كل سبب
ونسب وصهر ينقطع يوم القيمة الا سببي ونسبي وصهري ومنها انهم اشرف الخلق نسبا
واخرج احمد والحاكم وغيرهما عن عايشة انها قالت قال رسول الله ص قال جبرئيل قلبت مشارق الارض
ومغاربها فلم اجد احدا افضل من محمد وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد بني اب افضل من
بني هاشم ومنها ان من صنع منهم معروفا كافاه النبي ص يوم القيمة روى الديلمي مرفوعا من
اراد التوسل وان يكون له عندي يد اشفع له بها يوم القيمة فليصل اهل بيتي ويدخل السرور عليهم
ومنها ان اولاد فاطمة وذريتهم يسمون ابنائه ص وينسبون اليه نسبة صحيحة اخرج الطبراني مرفوعا ان الله جعل
ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب علي ابن ابي طالب واخرج الطبراني وغيره انه ص قال كل بني ام
ينتمون الى عصبة الا ولد فاطمة فانا وليهم وانا عصبتهم ومنها ان منهم مهدي آخر الزمان ع

الى

در فضل اعانت سلسلهٔ جلیلهٔ سادات

در کلمهٔ طیبه

در تفسیر امام ع مرویست که رسول خدا ص فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدر
ومادر خود را کند داده می‌شود باو در بهشت هزار درجه که دوری مابین
هر درجه بقدر دویدن اسب خوب لاغرمیان مکملی است که صد سال بدود
ویک درجهٔ آن از نقره باشد ودرجهٔ دیگر از طلا ودرجهٔ دیگر از لؤلؤ ودرجهٔ
دیگر از زمرد ودرجهٔ دیگر از زبرجد ودرجهٔ دیگر از مشک ودرجهٔ دیگر
از عنبر ودرجهٔ دیگر از کافور بهشت واین درجات از این اصناف‌اند وفرمود
کسیکه رعایت حق قرابت خویشان محمد وعلی ع علیهما نماید داده می‌شود
اورا از فضل ومراتب درجات وزیادتی اجرها بقدر زیادتی فضل محمد ص و
علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او ایضا فیه در کتاب شریف صحیفة الرضا ع
مرویست که رسول خدا ص وآله فرمود چهار نفرند که من شفیعم برای
ایشان روز قیامت هرچند بیایند با گناههای اهل زمین اکرام
کنندهٔ ذریهٔ من وبرآورندهٔ حاجتهای ایشان وکوشش کنندهٔ در
کارهای ایشان چون ناچار شوند بآنها ودوستدار ایشان بدل
وزبان ایضا فیه مفید ثانی پسر شیخ طوسی در امالی روایت کرده که رسول خدا ص
وآله فرمود هرکس صله دهد یکی از اهل بیت من بقیراطی من مکافات

کنم

می کنم او را بقیراطی صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسیکه بوساند
بیکی از اهل بیت من در این دنیا قیراطی را پاداش و جزای دهم او را در
روز قیامت بقنطاری   قیراط نیم دانگ است و در قاموس گفته
قیراط و قراط بکسر بحسب بلاد مختلف است در مکه ربع سدس دینار
و در عراق نصف عشر و ابن اثیر در نهایت روایت کرده که قنطار هزار
وصد اوقیه است و اوقیه مابین سماء و ارض است و از بعضی نقل کرده
که قنطار مثل پوست گاو نیست که پر از اشرفی باشد   شیخ منتجب الدین
علی بن عبید الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین (برادر صدوق) بن علی بن
بابویه قمی در آخر اربعین و شیخ شاذان بن جبرائیل در کتاب فضائل
و سید ضامن مدنی در تحفة الازهار و صاحب وسیلة المآل باسانید
متعدده روایت کرده از ابراهیم بن مهران که گفت در همسایگی ما در کوفه
مردی بود فامی کنیه او ابو جعفر و او خوش معامله بود در سودا هر گاه
شخص علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر قیمت آنرا
داشت میگرفت و گرنه بغلامش میگفت بنویس این مبلغ است که گرفته
از علی ابن ابیطالب ع و بروایتی بنویس چیزی را که علی علیه السلام گرفته و
باقی ماند آن مرد بر این حال مدتی مدید تا آنکه فقیر و معسر شد و در خانه
نشست

نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس اگر می یافت یکی از بدهکاران
خود را که زنده است کسی نزد او می فرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر
می دید که وفات کرده و چیزی ندارد خط بر اسمش میکشید پس در
این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر میکرد که گذشت بر
او مردی از ناصبیان پس بطریق استهزاء و طعنه باو گفت چه کرد بدهکار
بزرگ تو علی بن ابیطالب ع پس مرد فامی جهت سخن او غمگین شد و برخواست
و داخل خانه خود شد چون شب در آمد در خواب دید حضرت رسول ص و آله
را که با او بود حسن و حسین علیهما السلام که در پیش روی آنحضرت راه می رفتند
پس حضرت بایشان فرمود کجا است پدر شما پس امیر المؤمنین ع جواب داد که
اینک حاضرم یا رسول الله و در پشت سر آنحضرت بود پس حضرت باو فرمود
چه شده ترا که نمیدهی حق این مرد را گفت یا رسول الله این حق او است
در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس داد بآن مرد کیسه از صوف سفید و فرمود
این حق تو است پس فرمود رسول خدا ص و آله بگیر این را و رد مکن هر کسیکه
بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است برو که نیست بر تو
فقر بعد از امروز آن مرد گفت بیدار شدم و حال آنکه کیسه در دستم بود و
بیدار کردم زوجه خود را گفتم بیداری یا در خواب گفت بیدارم گفتم چراغ را

روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس
آن زن گفت ای مرد از خدا بترس فقر تو را وا نداشته باشد که فریب داده
باشی بعضی از تجار را و مالش را گرفته باشی گفتم نه والله و لیکن قصه
چنین است پس خواست دفتری را که حساب در آن بود پس دید که نیست
در آن آنچه نوشته بود بر علی ابن ابیطالب نه کمی نه زیادی و در روایات
اختلافی بود در کلمات بیکی از آنها اکتفا نمودیم ص احمد بن الفضل
بن کثیر در کتاب وسیلة المآل نقل کرده از کتاب توشیح عری الأیان
که گفت علی بن عیسی وزیر که من احسان می کردم بعلویه و اجرا میداشتم
برای هر یک در سال در مدینه طیبه آنقدر که کفایت کند طعام
و لباس او را و کفایت کند عیالش را و این کار را در وقت آمدن
ماه رمضان میکردم تا سلخ او و از جمله ایشان شیخی بود از اولاد موسی
بن جعفر و من مقرر داشته بودم برای او در هر سال پنج هزار درهم
و چنین اتفاق افتاد که من روزی در زمستان عبور میکردم پس دیدم
او را که مست افتاده و قی کرده و بگل آلوده شده و او در بدترین حالی
بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من میدهم مثل این فاسق را
در سال پنج هزار درهم که آنرا صرف کند در معصیت خداوند هرآینه
منع

منع می کنم مقرری امسال او را چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد
آن شیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام کرد و
مرسوم خود را مطالبه نمود گفتم نه و اکرامی نیست برای تو مال خود را بتو
نمیدهم که صرف کنی در معصیت خداوند آیا ندیدم تو را در زمستان که
مست بودی بر کردم منزلت و دیگر نزد من میا چون شب شد پیغمبر ص و آله را
در خواب دیدم که مردم در نزدش مجتمع بودند پس پیش رفتم اعراض نمود
از من پس بر من دشوار آمد و مرا بد گذشت پس گفتم یا رسول الله
بمن چنین می کنی با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من بایشان
و وفور انعام من بر ایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض نمودی از من
فرمود آری چرا فلان فرزند مرا بر گرداندی از در خانهات ببدترین حالی
و نا امید کردی او را و جایزه هر سالهاش را بریدی پس گفتم چون او را
بر معصیتی قبیح دیدم و قضیه را نقل کردم و گفتم جایزه خود را منع کردم تا اعانت
نکرده باشم او را در معصیت خدای تعالی پس فرمود تو آنرا بجهت خاطر
او میدادی یا برای من گفتم بلکه برای تو فرمود پس میخواستی بپوشانی
بر او آنچه از او سرزد بجهت خاطر من و اینکه از احفاد من است گفتم
چنین خواهم کرد باو باکرام و اعزاز پس از خواب بیدار شدم صبح شد احضارش کردم
او

امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بغلام که بیاورد نزد او ده هزار
درهم در دو کیسه و گفتم باو اگر بجهت چیز دیگر آمده مرا خبر کن و او را
خوشنود برگرداندم چون بصحن خانه رسید برگشت نزد من گفت ای
وزیر چه بود سبب راندن دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن
عطیهٔ من گفتم جز خیر چیزی نبود برگرد بخوشی گفت والله برنمی گردم
تا از قصه مطلع نشوم پس آنچه در خواب دیدم باو گفتم پس اشک از
چشمش ریخت و گفت نذر کردم نذر واجبی که دیگر عود نکنم بمثل آنچه
دیدی و هرگز بیرامون معصیتی نگردم و محتاج نکنم جدّ خود را که با تو محاجه
کند پس توبه کرد و توبه اش نیکو شد انتهی فیه نیز در آنجا حکایت کرده از مقریزی
از علّامه سراج بن فهد مکی که جمال محمّد بن الحسن بن خالد مکی نقل کرد
از بعضی قرّاء که قرائت می کرد بر سر قبر امیر تیمور لنگ بعد از مردنش
در شیراز که من هر وقت با قرّاء حاضر می شدم قرائت قرآن میکردم چون خلوت
می شد میخواندم خذوه فغلّوه ثمّ الجحیم صلّوه تا آخر آیات و بسیار تلاوت میکردم
این آیات را تا اینکه شبی در خواب دیدم پیغمبر ص و آله را که نشسته و تیمور لنگ
در پهلوی آنجناب است پس راندم او را و گفتم رسیدی تا اینجا ای دشمن
خدا و خواستم دستش را بگیرم و برخیزانم از پهلوی پیغمبر ص و آله پس حضرت

فرمود بگذار او را که ذرّیهٔ مرا دوست میداشت پس ترسان برخواستم
و ترک کردم آنچه را که در خلوت می خواندم عالم جلیل و حبر نبیل که دیده
نشد در عصرش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم حاجی ملّا
علی طهرانی مجاور نجف اشرف اعلی الله تعالی مقامه که در آخر ماه صفر سنه ۱۲۹۷
مرحوم شد خبر داد مرا شفاها که والد مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب رحمه الله
که سابقاً ذکری از او شد همیشه می گفت که وجود من و وجود اولادم جمیعاً
از برکت علویه بود که در کربلا منزل داشت پرسیدم چگونه بود سبب
آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران بودم شبی در خواب
مردی را دیدم که خوشصورت و شمایل بود و جامه سفید در بر داشت پس
بمن گفت اگر قصد زیارت امام حسین ع داری پس تعجیل کن که بعد از دو
ماه دیگر راه مسدود میشود بنحویکه مرغ پرواز نخواهد کرد و در خاطرم زیارت
آنجناب بود پس چون بیدار شدم مهیای زیارت مولای خود شدم
پس بزیارتش مشرّف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نگذشت از
آنحد یکه معیّن کرده بود که راه مسدود شد پس دانستم که آنخواب راست
و آنمرد خبر یکه داد صادق بود و چون سیّد العلماء والمحقّقین میر سیّد علی
صاحب ریاض از من معالجات نیکو دید در طبابت نفوس مرد مرا ببوی

توغیب می کرد پس مدتی ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا آنکه روزی در محکمهٔ
خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند
نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد دیدم نمانده در آن جز استخوان
بجهة مرض آکله چون او را مشاهده کردم طبعم مشمئز شد و با او گفتم این مرضی
نیست که بتوانم او را علاج کنم پس آه حسرتناکی کشید و بیرون رفت دلم سوخت خادمه
او را آواز دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحبهٔ ملکم از پدر و مادر علویه
است و شوهرش علوی بود او را از هند آورد با مالی فراوان که از اندازه بیرون
بود و همه را صرف کرد بر ابی عبد الله الحسین ع و الان دستش خالی شده و مالی ندارد
و باین مرض مبتلا شده که دیدی پس با او گفتم بگو بیاید تا معالجه کنم پس آمد شروع
کردم در علاج او از فصد و حجامت و مسهلات و معاجین تا شش ماه پس از
دستش و سایر بدنش که باین مرض مبتلا بود شروع کرد گوشت روئیدن
و سال نشد که مرض بالمره تمام شد چنانچه گویا هرگز نداشت پس علویه پیوسته
نزد من می آمد و چون مادر بفرزند مهربانی میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب
دیدم همان مردی را که خبر داد که راه بسته میشود و امر کرد مرا بتعجیل در زیارت ابی
عبد الله ع که میگفت ای فلان مهیا شو برای سفر آخرت که نمانده از عمر تو مگر
ده روز پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان پس گفتم لا حول و لا

قوة

قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون و گفتم این آخر ایام من است از دنیا
در آن روز مرا تبی عارض شد سخت و شدید تا آنکه بستری شدم و علویه پرستاری
میکرد مرا و آنچه حاجت داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند
در کنار من پس در آن هنگام که ایشان نظر میکردند بمن و من نظر میکردم بایشان
که ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی بعالمی دیگر و از آنها که در دور من
بودند احدی را ندیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد
و دو نفر از آنجا بیرون آمدند که بغایت مهیب بودند یکی از آن دو بالای سر من
نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من مس نمیکردند
و لیکن خود را چنان میدیدم که از عروق من چیزی متعلق و متصل است بایشان
بنحویکه از وصف کردن آن عاجزم تا آنکه جان خود را چنین دیدم که بحنجره رسیده در
این حال باز دیوار شکافته شد و مردی بیرون آمد و بآن دو نفر گفت بگذارید او را
ایشان گفتند ما مأموریم پس بایشان گفت بدرستیکه حسین ابن علی ع شفاعت
کرد نزد خداوند که رجوع کند بدنیا پس برخاستند و رفتند و من برگشتم بعالم
اول و آن جماعت را که در اطراف من بودند دیدم که تهیهٔ اسباب مردن میکنند
پس چشم خود را باز کردم ایشان مسرور شدند و بشارت دادند که ناگاه علویه
داخل شد و گفت بشارت باد شما را بشفای فلان زیرا که جدم حسین ع شفاعت
کرد

کرد نزد خداوند در شفای او گفتند چگونه دانستی گفت من رفتم
نزد قبر جدم حسین پس تضرع کردم بسوی خداوند در شفای این مریض و
بآنجناب در شفاعت نزد خداوند پس خواب بر من مستولی شد در خواب
جدم حسین علیه السلام را دیدم پس گفتم یا جداه از تو می خواهم شفای
فلان را فرمود فلان عمرش منقضی شده گفتم ای آقا من من نمی فهمم
این را شفای فلان را میخواهم پس فرمود من خداوند را می خوانم پس اگر
حکمت را در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود آنگاه دستهای مبارک
خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود بشارت باد ترا بدرستیکه
خدا یتعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفاء فلان جناب حاجی قدس
سره می فرمود عمر والد در آنوقت بیست و هفت یا هشت سال بود و بعد از
وفات قریب به نود سال داشت و بمن میگفت ای فرزند از برای علویات
شأن بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره از آن کراما ترا
نقل می کرد خداوند با مرحوم پنج پسر بعد از مرض عطا فرمود دو عالم و سه طبیب
الصافیه که عالم فاضل میرزا عبد الله اصفهانی تلمیذ مجلسی در ریاض العلماء احمد
روایت کرده از اربعین سید علاء الدین از سلمان رضی الله عنه
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه به بیند یکی از فرزندان مرا و نایستد
برای او ایستادن تمام یعنی راست بایستد بجهة تعظیم او خداوند

مبتلا

مبتلا می کند او را ببلائیکه نیست دوای او و دوای آن فقیه عالم فاضل متبحر بصیر
سید محمد اشرف بن سید عبد الحبیب بن عالم جلیل میر سید احمد
بن سید زین العابدین عاملی اصفهانی در کتاب فضایل السادات
که برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته و تاریخ اتمام آن سنه ۱۱۰۳
از بعضی کتب معتبره نقل کرده که در شهر بصره زن فقیره علویه بود و چهار
دختر نیک اختر داشت که همه از غایت افلاس بی غذا از سوء القضاء متلبس
بلباس برهنگی و گرسنگی بودند پس داخل شد ایام عید و آن مادر نزد
کان صبیه سعیده صغیره او گریست و گفت از غایت آرزومندی و نیاز
ای مادر آیا کاندار ی و می بینی که مادر این عید از نان جوی توانیم سیر شد
پس مادر گریست و از غایت اضطرار از خانه بیرون آمد که از جهت ایشان
تحصیل نانی کند پس رفت بخانه قاضی بصره قاضی ابو الحسین بصری پس
گفت ای قاضی من زن علویه فقیره ام و از برای من چهار دختر جوان
عریان است و این ایام ایام اجرای صدقاتست پس نظر کن در امر ما و
امر کن برای ما از بیت المال یا از وجوه بر آنقدر که آنقدر رشود بسبب
آن حسرت و تنگی روزگار ما پس بتحقیق که روز قیامت سؤال کرده
خواهی شد از ما اگر حقوق ما اهل بیت را بعقوق مبدل سازی پس قاضی

از روی

از روی محبت و تکریم باو گفت که فردا بیا نزد من که بخشش و نیکوئی تو را
روانه خواهم کرد چون علویه برگشت یکی از ان دختران گفت ای مادر اگر قاضی
بتو چند درهم نقره دهد چه خواهی خرید برای من مادر گفت باو چه میخواهی
گفت قدری پنبه میخواهم که ریسمان کرده پیراهن بدوزم دختر دیگر گفت من
از انوقت که پدرم وفات کرده آرزوی نان بازار دارم دختر صغیره گفت من
یکقرص نان درست می خواهم بامداد روز دیگر مادر نزد قاضی رفت و در گوشه
بنشست تا مردم متفرق شدند بعد از آن گفت ای قاضی من ان زن
علویه ام که دیروز وعده نمودی که بمن و دخترانم احسان کنی پس قاضی بانک
زد بوی و امر کرد غلامان خود را که این سیده را بیرون کنید پس آن علویه
بیرون آمد گریان و نالان و شکسته خاطر و با حسرت و ناله میکرد بزبان فصیح
و صوت ملیح و میگفت چه بگویم با فاطمه دختر کوچک و با زینب دختر بزرگ
خود که امیدوار و منتظر منند و بچه روی بر گردم بسوی ایشان و بچه
زبان عذر بخواهم پس گفت اللهم لا تخیب ظنی فانی رفعت الیک
قصتی و منک سئلت حاجتی انک علی کل شیء قدیر ای سید من ناامید
مگردان امید مرا پس بدرستیکه من بلند کردم بسوی تو قصهٔ خود را و از تو
سؤال نمودم حاجت خود را بتحقیق که تو بر هر چیز قادر و توانائی پس در انحال
سیدوک

سیدوک نام مجوسی مست لایعقل سواره باو برخورد پس چون شنید
صدای گریه و نالهٔ آن سیده را گمان نمود در عالم مستی که آن علویه بصدای
بلند تغنّی و سرودی نماید پس آن مجوسی گفت چه خوش است صوت تو و چه
دردناک است قلب تو پس چه می شود ترا سیده گمان کرد که او هشیار
و مسلمان و باو ترحم نموده است احوال خود را برای او گفت پس مجوسی بغلامان
خود امر نمود که آن زن را برداشته بخانه بیاورید چون بخانه رسید برای آن سیده
صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنج دست رخت بود
و بآن سیده گفت این برای تو و دختران تو است پس سیده بآن مجوسی
دعا کرد و برگشت فرحناک بسوی دختران خود چون دختران آنها را دیدند
مجوسی را دعا کردند و گفتند ای آنکه حق احسان و نعمت بر ما داری ساکن گرداند
خداوند ترا در قصرهای بهشت و بتو عطا نماید فرزند و رضوان خدمتکار تو
گرداند در بهشت حور و ولدان و بگرداند ترا از اولیاء و محبین رحمن پس
در همان شب قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستانی و بنظر
در آورد قصرهای دلکش نیکو پس آمد که داخل آن قصور شود رضوان که حاجب
بود مانع شد قاضی از سبب ممانعت پرسید رضوان فرمود از آن تو بود اگر به
نیکوئی معاشرت کرده بودی با آن سیده ولیکن این از تو گرفته شد و داده شد
بسیدوک

بسید ولد مجوسی پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد و فی
الحال سوار شد و آمد تا در خانه سید ولد و داخل شد بر او و گفت چه عمل نیک در
این ایام کردی مجوسی گفت هفت روز است که مستم از انجمن کوی خبری
ندارم که کاری کرده باشم قاضی گفت نه چنان است فکری کن و تأمل نما پس
غلامان گفتند ای سید ما تو بآن زن علویه در این ایام چهارصد اشرفی
و پنج دست رخت دادی قاضی گفت میفروشی ثواب این عمل خیر را بده
هزار اشرفی مجوسی گفت چه باعث شده ترا بر این معامله گفت چون در
خواب چنین و چنان دیدم مجوسی گفت هر عمل مقبولی گرانبها است هر گاه
دانستم که عمل من مقبول شده مرا تمکن آن نیست که او را بفروشم دست خود را
دراز کن که من گواهی میدهم بوحدانیت خداوند و رسالت محمد ص و آله پس
شهادتین گفت و اسلامش نیکو شد و علویه را طلبید و نصف مال خود را
با او داد راوی این حکایت گفت که این صنف مردم را خدای عز و جل آفریده
برای جنت و راحت نه برای خدمت و عبادت یعنی برای صنفی خاص از عبادات
که او را سعی در ماندگان و برداشتن بیچارگان اضطرار باشد که از افضل عبادات است

معالم الزلفی

ابن بابویه باسناده عن الثمالی عن ابی جعفر ع قال لا یعذر احد یوم القیمة بان یقول یا رب
لم اعلم ان آل محمد ص ان ال ولد فاطمة هم الولاة و فی ولد فاطمة ع انزل الله هذه الآیة خاصة یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
ایضا معالم عن العیاشی باسناده عن المفضل بن عمر قال سئلت ابا عبد الله ع عن قول الله و ان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته فقال هذه نزلت فینا خاصة انه لیس رجل من ولد فاطمة یموت و لا یخرج من الدنیا حتی
یقر للامام بامامته کما اقر ولد یعقوب لیوسف حین قالوا تالله لقد آثرک الله علینا ع عالیجناب حاج میرزا خلیل طهرانی
طهرانی که حکایتی را در متعلق بسادات نوشته شده حکایت دیگری نیز در کلمه طیبه
از آن مرحوم مینویسد که نقل کرده که من در علم طب چندان درسی نخوانده‌ام و استادی ندیده‌ام
همه این مهارت و بصیرت بجهت از برکت یک نان بود و آنچنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه
مشرف شدم بقم و در آنجا بلکه در جاهای دیگر ایران هم سختی بود که نان برحمت بدست میامد و در
آن زمان نزاع بود مابین دولت ایران و روس و اسرا آورده بودند و در بلاد متفرق
کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر و من در یکی از حجرات دار الشفا که عمارتیست در
زیر مدرسه متصل بصحن شریف و در آن حجراتیست که غربا و مترددین منزل میکنند منزل کرده بودم
روزی ببازار رفتم و رنج فراوانی کشیدم تا نانی بدست آوردم و قصد منزل کردم در بین راه
بزنی از اسرای نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود که از گرسنگی رنگ رخسارش زرد شده

چون مراد دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگاه میدارید براو
رقت کردم و آن نان را باو دادم و از او گذشتم روز چیزی نخورده شب نیز چیزی نداشتم تنها
در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد و گفت بدید مراد در رسیده که بیطاقت
شده و نام او را برد اگر طبیبی سراغ داری که علاجش را بپرسم بر زبانم جاری شد که فلان چیز
خوبست بکار کرده که من طبیبم رفت و گفت پس ساخت و خورد فوراً بهبودی یافت ساعتی
نکشید که همه نزد آمد با یک مجموعه که در آن الوان اطعمه بود با یک عدد اشرفی و معذرت
و تشکر بسیار فردا از این قضیه در رد و دوای فرح خودرا برای آشنایان نقل کرد که چنین
طبیب و مداوا ندیده بودم و بعضی از ایشان بیاره امراض مبتلا بودند جویای منزل شده
و پرسید بهمان نحو از مفردات و بدون معرفت باصل جنس مزاج و طبیعت آن دوا چیزی
گفتم رفت و خورد و شفا یافت خبر منتشر شد بنی هجوم آوردند بهمان نحو چیزی میگفتم و خوب
میشدند سود زیادی بدستم آمد پس تحفه طبی پیدا کردم و مراجعت کردم بمعالجه اسامی
مفردات و امزجه آنها را یاد گرفتم چندی در آنجا ماندم آنگاه برگشتم بطهران و مراجعه
کتب در اندک وقتی معروف و مشهور و نامم در اسامی استادان ثبت شد همه اینها از اثر
ایثار یک قرص نان بود در **کلمه طیبه** در خرایج و مناقب ابن شهر آشوب روایت کردند از
هشام بن الحکم که گفت مردی بود از ملوک اهل جبل و هر سال خدمت صادق علیه السلام
میرسید در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود میاورد
و آمدنش بحج و منزل کردنش در خانه آنجناب طول کشید پس ده هزار درهم داد
بآنجناب که خانه بخرد برای او و رفت بسوی حج چون برگشت گفت فدایت شوم

خریدی برای من خانه فرمود آری و قباله او را که نوشته بود در او بسم الله الرحمن الرحیم
این چیزیست که خرید او را جعفر بن محمد برای فلان پسر فلان جبلی خرید برای او خانه در
فردوس حد اول رسول الله و حد دویم امیرالمؤمنین و حد سیم حسن بن علی
و حد چهارم حسین بن علی ع چون آن مرد خواند او را گفت راضی شدم خداوند
مرا فدایت کند حضرت فرمود اما او را متفرق کردم در اولاد حسن و حسین چون
وفاتش نزدیک شد قسم داد آن قباله را با او بگذارند چنین کردند بامدادان
بر سر قبرش رفتند دیدند قباله را بر روی قبر که نوشته شده بود در او وفا کرد برای
من والله جعفر بن محمد بآنچه گفت ع

مطالب السئول اقول قد تعددت الاقوال في تفسير الآل فذهب قوم الى ان آل الشخص اهل بيته
وقال آخرون ان آل النبي هم الذين حرمت عليهم الزكاة وعوضوا عنها الخمس وقال آخرون
ان آل الشخص من دان بدينه وتبعه فيه ايضا مطالب در معنی عترت فقد قيل العترة
هي العشيرة وقيل العترة هم الذرية اما العشيرة فالاهل الادنون ع والعباس في مغرابه
نقل ابن الجوزي في كتابه عن ابي الدنيا ان رجلا رأى رسول الله صلعم في منامه وهو يقول
امض الى فلان المجوسي وقل له اجيبت الدعوة فامتنع الرجل من اداء الرسالة لئلا
يظن المجوسي انه يتعرض له وكان الرجل في دنيا واسعة فرأى رسول الله صلعم ثانيا وثالثا
فاصبح فاتى المجوسي وقال له في خلوة من الناس انا رسول رسول الله صلعم اليك وهو يقول لك
اجيبت الدعوة فقال له اتعرفني فقال نعم فقال اني لانكر دين الاسلام ونبوة محمد فقال
انا اعرف هذا وهو الذي ارسلني اليك مرة ومرة ومرة فقال انا اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ودعا اهله واصحابه وقال لهم كنت على ضلال وقد رجعت
الى الحق فاسلموا فمن اسلم فما في يده له ومن ابى فلينزع عما في يده فاسلم القوم
واهله وكانت ابنته مزوجة من ابنه ففرق بينهما ثم قال لي اتدري ما الدعوة فقلت
لا والله وانا اريد ان اسئلك عنها الساعة فقال لما زوجت ابني صنعت طعاما
ودعوت الناس فاجابوا وكان الى جانبنا قوم اشراف فقراء لا مال لهم فامرت
غلماني ان يبسطوا الى حصيرا في وسط الدار فسمعت صبية تقول لامها يا اماه قد اذانا
المجوسي برائحة طعامه فارسلت اليهن بطعام كثير وكسوة ودنانير للجميع فلما نظروا الى ذلك
قالت الصبية للباقيات والله ما ناكل حتى ندعو له فرفعن ايديهن وقلن حشرك الله مع جدنا صلعم
وامن بعضهن فتلك الدعوة

فضائل سادات

در بدایع الانوار گفته سادات را مخصوصاتی است که دیگران بدان مقام نرسند
یکی اگر مجلسی منعقد شود صدر مجلس حق انها است حتی عمر بن خطاب
وقتی که تعیین دیوان کرد اصحابش گفتند خوبست اول اسم خودت را بنویسی گفت
رسول خدا بنی هاشم را مقدم داشت امام فخر رازی گوید جائز نیست برای هیچ عالمی
که مقدم نشیند بر سید عامی ویکی تواضع کردن و برخواستن مخصوص
سادات است نه غیر انها مگر مؤمن وعالم باشد چنانچه در کافی از رسول
خدا است که خطبه خواند و فرمود معنی بفارسی که ای مردم تعظیم نمائید اهل بیت
مرا در زندگی من و در ممات من و اکرام کنید و تفضیل دهید ایشان را بس
بدرستیکه حلال نیست از برای احدی که برخیزد از مجلس خود برای کسی مگر برای
اهلبیت من یکی انکه جائز نیست یک مرد عامی دو زن سید بگیرد چون نتواند
احترام هر دو را نگاه داشت البته یکی آزرده شود و سبب آزردگی فاطمه زهرا است
و معلوم است محمول بر کراهت است و صدوق عجب ... دیده فرموده واین حدیث را بلا معارض دانسته است
وصدوق در علل شرایع و شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده اند از حماد
که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود حلال نیست انکه جمع بکند
مردی میان دو نفر از اولاد فاطمه از انیکه اینفقره با تحدید میرسد و دشوار
میاید یکی انکه روز قیامت گناهکاران از سادات را بثواب کاران از انها
بخشیده میشود و اجماعا ببهشت روند چنانچه رسول خدا فرموده اللهم انهم

عترة رسولك فهب مسیئهم لمحسنهم وهبهم لی ویکی انکه فردای قیامة
شفاعت رسولخدا ص اول برای ذریه خودش است بعد الاقرب فالاقرب وزیارة
ذریه رسولخدا ص زیارت اوست ویکی انکه روایت مذمت احدی از انها
حتی جعفر کذاب و زید پسر امام حسن ع مؤلف گوید در فضیلت سادات بس است کردن لے
صلب حضرت پیغمبر ص در لیلة المعراج ملکه در تمامی معراجها بهمراه بوده و بمقام قاب قوسین او ادنی رسیدند
جنة النعیم و عجب فرموده صاحب کتاب فوائد العلماء و فرائد الحکماء ذریه پیغمبر ص در بودن
مانند کتاب الله صالح الشان آیه محکمات که باید بوسید و بسر گذارد و اطاعت کرد و اگر طالح
است مانند آیه منسوخه یا متشابه است که ببوسند و بسر گذارند لیکن متابعت ننمایند
والله ما نرجو الخیر فی الدنیا والاخرة الا بفضل الله تعالی و رحمته و محبته و محبة رسوله و آله
ولیس لنا عمل نرجوه سوی ذلک و در کتاب شیائت محبت و مودت سید شریف دادات
اگرچه رافضی باشد برای انکه شیخین واسطه سب کردن از سید شریف مواخذه میکنند
وگفته اند اگر شریف دزدی کرد دست او را برید ند دست بریده او را باید بوسید مولف گوید
وای بر امیه عوض بوسیدن سر جبر کردند ع ایضا جنة النعیم اسامة بن زید
ن از حضرت رسول ص روایت کرده انجناب فرمودند سابقنا سابق و مقتصدنا ناج
و ظالمنا مغفور و دار السلام کانی عن الصادق ع ان الخمس عوننا علی دیننا و علی الاتنا ای ان قال ع
فان اخراجه مفتاح رزقکم ع

بسمه تعالی فضایل اشراف

ن در جنة النعیم مینویسد که گویند یکی از اولاد رسول که عالم بود بر سلطان اسماعیل سامانی
سلطان خراسان برای امر مهمی وارد شد بعد از برادر درون حاجب السید علم بهفت قدم وی را
متابعت کرد پیغمبر ص را در خواب دید فرمودند چون اعزاز و اکرام نمودی عالمی را از اولاد من و بهفت
قدم وی را متابعت کردی سلطنت را بهفت بطن در صلب تو قرار دادم در جنة النعیم است
که در تفسیر صافی روایت در ذیل ایه کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة امام ع فرمودند مراد از حبه فاطمه
است و مراد از سبع سنابل هفت نفر از ائمه ع اند که بالنسبه کثیر النسل بودند حمد الله
مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده گفته است یزید بن معویه چهارده پسر داشت و جناب امام حسین ع
در روز سعادت خود یک پسر بلیش نداشت مع هذا در تمام افاق و اقطار زمین عدد آن
از ستاره ها بیشتر است و از فرزندان یزید نسلی باقی نیست فیه علامة عجیبة فرزند ش
فخر المحققین در کتاب قواعد وصایای بفرزند مفصله فرموده از انجمله در ارادات بسادات
مقالات حسنه دارد میفرمایند وعلیک بصلة الذریة العلویة فان الله قد اکد
التوصیة فیهم وجعل مودتهم اجر الرسالة والارشاد فقال الله ع قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی تا انجا که میفرمایند و قال الصادق ع اذا کان یوم القیمة نادی مناد
ایها الخلائق انصتوا فان محمدا ص یکلمکم فتنصت الخلائق فیقوم النبی ص فیقول یا معشر الخلائق

مَن كان له عنده يدٌ ومنّة او معروف فليقم حتّى اُكافيه فيقولون بآبائنا انت واُمّهاتنا

وايّ يد وايّ منّة وايّ معروف لنا بل اليد والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلائق

فيقول ع بلى مَن آوى احداً من اهل بيتي او برّهم او كساهم من عُرى او اشبع جائعهم

فليقم حتّى اكافيه فيقوم اُناس قد فعلوا ذلك فيأتي النداء من عند الله يا محمّد

يا حبيبي قد جعلت مكافاتهم اليك فأسكنهم من الجنّة حيث شئت فيسكنهم في الوسيلة

حيث لا يحجبون عن محمّد ص واهل بيته ع و وسیله اعلی رتبهٔ جنانست ماوی میدهند

بجوی که پیغمبر واهلبیت ص می بینند فیه در صحیفهٔ رضویّه است مروی از پیغمبر ص

که فرمودند دعاءِ اطفال ذرّیّتی مستجاب مالم یقارفوا الذّنوب و همین روایت را نیز

سیّد علی بن طاوس ره ذکر کرده است از کتاب ربیع الابرار زمخشری و قطب راوندی

نیز در خرائج و جرائح ذکر میکند که پیغمبر ص فرمودند دعاء اطفال ذرّیه من مستجاب است

مادامیکه کسب گناه نکنند واین معنی در صورتیست که یقارفوا خوانده شود اما در نسخهٔ

یقاربوا با بادیلهٔ شده معنی مادامیکه نزدیک بگناه نروند و معنی ثانی اشد و اکد است

کما مراد این است اگر احتراز و اجتناب نمودند بعد از بلوغ استصحاب حالت سابقهٔ صغر است

مرحوم شیخ سلیمان در کتاب زهرة الرّیاض ونزهة القلوب نقل کرده است

منصور خلیفهٔ عبّاسی از بغداد بیرون آمد و بر استری سوار بود سیّده علویّه عنان

استرش را گرفت و گفت یا امیرالمؤمنین تورا قسم میدهم برحمی که بین من و تو

است ساعتی صبر کن السّاده پس علویّه گفت من از دختر های حسین بن علی ع هستم و تو

مرا دعوی و شوهر مرا کشتی پسرانش ملازم دال در مجلس تو است بیاد آر وی عفو کن

پس ساعتی صبر کرد با کمال غضب گذشت و گفت عفو نکنم پس العلویه با دیلهٔ که با ن

مراجعت کرد چند قدم نگذشت که استرش لغزید و رم کرد و منصور را انداخت و نزدیک

رسید گردن وی خورد شود پس فریاد کرد پسرش را آ کنند و آزاد داده هزار درهم بله

معدن در حال اگر پسرش زنده بود چگونه دعای آن زن در زمین [illegible]

پس نباید اطفال این سلسله را تحقیر نمود که ابن جوزی گفته است فرخ البطّ سابح یعنی

جوجه مرغ آبی هم شناگر هست واین مثل از امثال عرب است و بفارسی شاعر گفته

است بچهٔ بط اگر چه دینه بود آب دریایش تا بسینه بود و امیر ع فرموده لا

یستصغرنّ حدثاً من قریش و در کتاب فضائل السّادات از رئیس المحدّثین

آخوند ملّا احمد اردبیلی ره مشهور است که گاهی در حین اشتغال بمباحثه

بی اختیار برمیخواست و می نشست جهة آنرا استعلام کردند فرمود طفل علوی در این

مقابل با اطفال بازی میکرد هر وقت رو بجانب من میشد خجالت میکشیدم که او ایستاده باشد

و من نشسته ص علوی دوست باش خاقانی کز عشرت علی است فاضله بدشنام

به نزد مردم نیکو نیکشان از فرشته نیکوتر مرحوم مولی ملا باقر در جنة النعیم بجاه
فضایل نوشته است برای سادات تا آنکه میگوید سی و ستوم در کتاب کافی است در بهشت
نهریست که اسم جعفر است در دست راست آن در سفیدی است که در او هزار قصر است
و در هر قصری هزار قصر است از محمد و آل محمد و در دست چپ آن در زردی است که در آن هزار قصر است
در هر قصری هزار قصر است از برای ابراهیم و آل ابراهیم و آل ابراهیم نیز آل محمدند و این حدیث
را خوارزمی که از علماء سنة است در مناقب ذکر کرده تا گفته چهل و ششم در محضر یکه مناقب
(و یتوجه ... کتابان علم ... الانسان بفتحاتی بعذبر ... وباطا)
این فرقه مذکور است ملائکه آسمانها متوجه میشوند و طلب مغفرت مینمایند چهل
هفتم در کتاب تهذیب الاحکام مرویست که پیغمبر چون مطلع میشد وفات یکی از سادات
بنی هاشم را آنچه مخصوصا برای آن سید ... شی میکرد برای احدی نمیکرد بعد از نماز کفن کردن
و دفن کردن داب بر قبر آن سید هاشمی پاشیدن تشریف میاورد و دست مبارکش را
مطابق وارد قبر میکرد که هر غریب و مسافر که از سفر میامد و آن قبر جدید را میدید اثر کف پیغمبر را میشناخت
و میدانست سید هاشمی وفات کرده مرحوم حاجی ملا باقر ده خصیصه برای سادات نوشته
و الحق خیلی بطریق کامل و اتم و در غایت حسن و نهایت خوبی انشت تا آنجا که فرموده است خصیصه
سابعه لباس و عمامه سبز است که سادات بآن اختصاص یافته اند بلا آنکه

در کتابهای سنیان مسطور است ان هذه العمامة الخضراء لیس لها فی الشرع ولا سنة
ولا کانت فی الزمن القدیم و انما حدثت سنة ثلاث وسبعین وسبعمائة بامر
الملک الاشرف شعبان بن حسین و صاحب شرح الفیه مشهور به اعمی
و بصیر که از اهل اندلس است در حق لباس سادات گفته   استشعر
جعلوا لابناء الرسول علامة   ان العلامة شأن من لم یشهر   نور النبوة فی وسیم
وجوههم یغنی الشریف عن الطراز الاخضر   خصیصه ثامنه خمس دادن
بسادات است فی سورة الانفال و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل الخ و بر سیاق آیه ملاحظه
نما چگونه اختصاص مجدد داد این حق معلوم را و سادات را شریک فرمود تا وهن
برای ایشان نباشد و زکوة را که اوساخ و اقذار دستهای رعایاست بر ایشان حرام فرمود
و در کتاب تفسیر نعمانی است حضرت امیر فرمودند آنچه خداوند در کتاب کریم
از معایش و اسباب خلق یاد فرموده اعلام کرده پنج وجه است وجه امارة
و وجه عمارة و وجه تجارة و وجه اجارة و وجه صدقات اما وجه
(که فرمودند و اعلموا الخ)
امارة خمس است بلکه حضرت علی اعلی چگونه وجه خمس را از وجوه خمسه معاشیه
تجلیل فرموده است که امیر او را از وجه امارة خوانده است و در کتاب

تاویل الآیات الظاهره از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند در تاویل آیه ویل للمطففین
الذین اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون مراد زیاده و نقصان در خمس و
حقوق سادات است خصیصهٔ تاسعه در اینکه سادات در هر طبقه از طبقات
اند اولاد رسول اکرم‌اند و ولد جزء والد است و هر قدر این جزء تنزل نماید
از جزئیت بیرون نمیرود و در ذیل آیه کریمه که در سورهٔ زخرف است وجعلوا له
من عباده جزءا علی بن ابراهیم ره فرموده مراد از جزء ولد است که کفار از برای
خدا آنها را فرزند قرار دادند و سادات اجزاء رسول اند ص حکی عن الشافعی (در نزهة الاصابه)
یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله یکفیکم
من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له ای کاملة او صحیحة
علی قول مرجوح لامامنا الشافعی ره کتاب کلمه طیبه شیخ صدوق
در امالی روایت کرده از صادق ع که فرمود چون روز قیامت شود جمع کند
خداوند خلق اولین و آخرین را در یک مکانی پس [illegible] ایشانرا تاریکی شدید پس تضرع و زاری
کنند [illegible] خود و میگویند پروردگارا ما را از این تاریکی برهان [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در فضائل اشراف است

محمد بن علی الصبان که از محدثین عامه است نوشته است (در اسعاف الراغبین) فصل ۲ فی بیان
مزایاهم التی اختصوا بها ومنها ان منهم مهدی آخر الزمان فمنها تحریم الصدقة
علیهم لکونها اوساخ الناس وتعویضهم خمسا ومنها انهم اول من
یدخل الجنة روی الطبرانی عن ابی رافع انه قال رسول الله لعلی انا اول اربعة
یدخلون الجنة انا وانت والحسن ع والحسین ع وذرارینا خلف ظهورنا وشیعتنا عن ایماننا
وشمائلنا ومنها ان من صنع مع احد منهم معروفا کافاه النبی ص یوم القیمة
روی الدیلمی مرفوعا قال رسول الله من اراد التوسل وان یکون له عندی ید اشفع له بها
یوم القیمة فلیصل اهل بیتی ویدخل السرور علیهم ومنها انهم اشرف الخلق
نسبا واخرج احمد والمحاملی وغیرهما عن عائشة قالت قال رسول الله ص قال جبرئیل
قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد افضل من محمد ص وقلبت مشارق الارض
ومغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم ومنها انتفاعهم بنسبهم
له وانتفاع من صاهرهم بمصاهرتهم یوم القیمة وصح ان عمر بن الخطاب
خطب لنفسه ام کلثوم بنت فاطمه من ابیها فاعتل ع بصغرها وبانه
حابسها لولد اخیه جعفر فالح علیه عمر ثم صعد المنبر فقال ایها الناس والله

ما حملني على الالحاح على علي في ابنته الا اني سمعت النبي يقول كل سبب ونسب وصهر

ينقطع يوم القيمة الا سببي ونسبي وصهري ومنها يتطلب اكرامهم وتوقيرهم

وايثارهم والتجاوز عن مساويهم وصرح العلما بانه ينبغي اكرام سكان بلده وان تحقق

منهم ابتداع او نحوه رعاية لحرمة جواره فما بالك بذريته الذين هم بضعة

منه ولو كان بينهم وبينه وسائط ومنها الاصطلاح على اطلاق الاشراف عليهم

دون غيرهم قال الجلال السيوطي في رسالته الزينبية اسم الشريف يطلق في الصدر الاول

على كل من كان من اهل البيت سواء كان حسنيا ام حسينيا ام علويا من ذرية محمد بن

الحنفية او غيره من اولاد علي بن ابي طالب ام جعفريا ام عقيليا ام عباسيا فلما ولي

الخلافة الفاطميون بمصر قصروا اسم الشريف على ذرية الحسن والحسين فقط مولف گوید

که سلاطین فاطمیه واسماعیلیه چهارده نفر بودند از اولاد اسماعیل بن صادق کما اینکه

در نگارستان وحبات الخلود حالات ایشان را نوشته اند شیخ شبلنجی مفتی بمومن در کتاب نور

الابصار نوشته در فصل مناقب زینب مینویسد که علامة خضرا را در سنه هفتصد وهفتاد وسه

ملك شعبان بن حسین از سلاطین ترك احداث نمود وفي درر الاصداف ما نصه واما

العلامة الخضراء فاحدثها السلطان الملك الاشرف شعبان من دولة الاتراك بمصر سنة

ثلاث وسبعين وسبعمائة واما العمامة الخضرا فاحدثها السيد محمد شريف المتولي باشا مصر سنه

اربع بعد الالف لما دار بكسوة الكعبة والمقام وامر الاشراف ان يمشوا امامه وكل واحد منهم

على راسه عمامة خضراء وانما اختيرت العلامة الخضراء للاشراف لان الاسود شعار بني العباس

والاصفر شعار اليهود والازرق شعار النصارى والاحمر مختلف فيه مولف گوید از این بیان

معلوم میشود که زمانی علامت اشراف مخصوص بود بهمین اسم شریف که مصطلح بود تا اینکه

سلطان شعبان علامت خضرا قرار داد تا اینکه باشای مصر عمامه خضرا قرار داد در نور الابصار

روایت کرده از ابی بکر شیخ شعرانی با شیخ عمامه زینب سمعت سیدی علي الخواص يقول من حق الشريف علينا ان نفديه

بارواحنا لسريان لحم رسول الله ودمه الكريمين فيه فهو بضعة من رسول الله والبعض

في الاجلال والتعظيم والتوقير ما للكل انتهى در نور الابصار نوشته قال بعض العلماء ولا ينبغي تعظيم

الشريف اذا تعاطى المحرمات وخالفه معظم العلماء وقالوا تعظيم الشريف مطلوب بالاثم فيه ولو

زنى وعمل عمل قوم لوط وشرب الخمر وسحر واكل الربا وسرق وكذب واكل اموال اليتامى

وقذف المحصنات واذى المومنين والمومنات بغير ما اكتسبوا مولف گوید تا ئید ردوح

القدس این مناقب وفضایل بر زبان عامه جاری شده که فضلت آل رسول آشکار شود ووجود

عامه حجت شود که این همه فضایل اولاد پیغمبر را با اخفاء مخالفه با هزاران رنج وتعب کتمان کنند تحفه الملوك

دست نمیدهد که بجهتی که از باغ بابا بباغ کلین ایشان کیاه باش هر وقت از حضرت صادق مروی است که در

بعضی از اصحاب خود که لا تماظن احدا من العلویین فان لك ان ما تطلبهم مقت الجميع ولكن احبهم

بقلبك ولكن تجتنب من بعيد

در کتاب جنة النعیم می‌نویسد که در کتاب تحفة الابرار منقولست از قائم ع سوال کردند
آیا جایز است لعن جعفر کذاب و امثال وی جواب فرمودند جعفر عمّ ما را لعنت نکنید که اهل بیت
نبوتیم و خداوند ما را امر فرموده است اقتدا به پیغمبران نمائیم اولئک الذین هدی الله فبهداهم
اقتده چنانکه حضرت یوسف صدیق ع ببرادران فرمود لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله
لکم ما نیز چنان کنیم و از ایشان عفو نمائیم ص جنة النعیم خصیصه ماشره مخفی نماند بر صاحب
حکمت کامله این سلسله طاهره در زندان خانه دنیا آمال ایشان از وصول و انتفاع اموال
منقطع شده غالباً سادات عظام فخام فقیر و متأهل و پریشانند حضرت صادق ع در کتاب
طب الائمه فرمودند ان الحمی تضاعف علی اولاد الانبیاء خوش است این فرقه جلیله شکرند
امیر ع را صد تقریبا چه بود دنیا از فقر گله کرده‌اند و بندگی نمودند ابن شهر آشوب ره در کتاب مناقب
روایت کرده است که فاطمه ع از پدر بزرگوارش انگشتری خواست آنجناب فرمودند چون نماز
کردی از خداوند بخواه پس آن مخدره چنین کرد هاتفی گفت آنچه طلب کردی در زیر مصلا است
چون نظر فرمود انگشتری از یاقوت دید که تمام دنیا قیمت او بوده پس در انگشت کرده و خوشحال شد
چون استراحت فرمود خود را در بهشت دید یافت و سه قصر دید که در بهشت مانند آن ندیده
بود سوال فرمود این سه قصر از آن کیست گفتند از فاطمه ع است چون داخل یکی از این قصور گردید
تختی یافت که سه پایه داشت سوال فرمود چرا این تخت یک پایه ندارد گفتند صاحب این انگشتری

از خداوند خواست بعد چرا این یک پایه این تخت گرفته شد چون از خواب برخواست وقت صبح شرفیاب خدمت حضرت
ختمی مآب ص گردید و آنچه دیده بود عرضه داشت فرمود معاشر آل عبد المطلب لیس لکم الدنیا
انما لکم الآخرة و میعادکم الجنة ما تصنعون بالدنیا فانها زائلة غرّارة اما امیر ع علماء می‌گویند
در نزد حسنة الاب علی الابن حرام و این دو بیت از آن جناب ع است طلّق الدنیا ثلثاً واتخذ
زوجاً سواها انها زوجة سوء لا تبالی من اتاها مادر دهر چرا کینه توزد با من داده
نا خواسته او را بدهم من سه طلاق و این سه بیت از مرحوم شیخ مرتضی طاب ثراه محل سنت
دیعص نسبت بحرب علی بن الحسین ع داده اند از روی خطابت عتبت علی الدنیا فقلت الی متی
اکابد همّاً بؤسه لیس ینجلی أکل شریف قد علا بجدوده حرام علیه العیش غیر محلّل فقالت نعم
یا ابن الحسین رمیتکم بسهم عنادی حین طلقنی علی ع در کتاب عوالم العلوم مرویست
در بعضی از باغهای فدک آنجناب بیل در دست داشت که زنی جمیله خود را جلوه داد و آن زن
از همه زنان عالم خوش روتر بود و گفت ای پسر ابوطالب اگر مرا بگیری از این بیل زدن تو را مستغنی کنم
و دلالت نمایم بر گنجهای زمین تو را و تا زنده‌ای پادشاه تمام مملکت زمین باشی فرمود تو کیستی تا تو را از کسان تو خواستگاری کنم
گفت منم دنیا فرمود برو و شوهری دیگر پیدا کن من روی گردان بیل در زمین فرو برد و فرمود اتتنا
علی زیّ العروس بشنه و زینتها فی مثل تلک الشمائل فقلت لها غرّی سوای فانّنی عزوف عن الدنیا
و لست بجاهل و ما انا والدنیا فان محمداً رهین بقفر بین تلک الجنادل فانی اخاف الله یوم

فت
لقائه واختی عذابا دائما غیر زائل جنادل یعنی سنگهاست عزوف یعنی زهد و انصرافت
بثینه دختر عامر جمحی است عجب فرمود میرداماد روح الله روحه ای آنکه ترا حریم
کردن حرم است کز خونجگر از ساغر دوران چه غم است دنیا چو رحم دان و دوران خود را طفل
خون است غذای طفل تا در رحم است حال درویش همان به که پریشان باشد پر شود خانه
ز خورشید چو ویران باشد کشف الغمه علامه ره روی انه ع اجتاز لیلة علی امرئة
مسکینه لها اطفال صغار یبکون من الجوع وهی تشاغلهم وتلهیهم حتی یناموا
وکانت قد شعلت تحت قدر فیها ماء لا غیر واوهمتهم ان فیها طعاما تطبخه لهم فعرف
امیر المؤمنین حالها فمشی ومعه قنبر الی منزله فاخرج قوصرة تمر وجراب دقیق
وشیئا من الشحم والارز والخبز وحمله علی کتفه الشریف وطلب قنبر حمله فلم یفعل
فلما وصل الی باب المرأة استاذن علیها فاذنت له فی الدخول فرمی شیئا من الارز
والخبز ومعه شیئا من الشحم فلما فرغ من نضجه عرفه للصغار وامرهم باکله
فلما شبعوا اخذ یطوف بالبیت ویبعبع لهم فاخذوا فی الضحک فلما خرج ع فقال
له قنبر یا مولای رایت اللیلة شیئا عجیبا قد علمت سبب بعضه وهو حملک
للزاد طلبا للثواب اما طوافک فی البیت علی یدیک ورجلیک والبعبعة فما ادری
سبب ذلک فقال یا قنبر انی دخلت علی هؤلاء الاطفال وهم یبکون من شدة
الجوع فاحببت ان اخرج عنهم وهم یضحکون مع الشبع فلم اجد شیئا مافعلت
والقوصرة ما یکنز فیه التمر

ذکورا واناثا
مفید در ارشاد اولاد امیر را ۲۲ یا ۲۸ که عبارت است از همین فقط مرقوم داشته مذکور کرده
ندانم چه قدر در وقت شهادت امیر حاضر بودند که جنازه را دفن کردند
دار مسجد او در دل لا یوم کیوم الحسین ع
ایضا ارشاد میثم تمار ره فقال له علی ع ذات یوم انک تؤخذ بعدی فتصلب یجذب الجذع
معنی صلب معلوم است
فانتظر ذلک الخضاب الی آخره که مفصل است وکان قتل میثم ره قبل قدوم الحسین ع العراق
صلب در کوفه بود
بعشرة ایام فلما کان الیوم الثالث من صلبه طعن میثم بالحربة فکبر ثم انبعث فی آخر النهار
فمه وانفه دما زیر منبر حساب که قال ع وایضا در حق جو وحی هم فرموده در مجموع
خند کلما ما اسل مکین
ایضا ارشاد در خطبه شقشقیه میفرماید تا فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی
تا اینجا که یسئلونی ان ابایعهم وانثالوا علی حتی وطیء الحسنان وشق عطفای مع
وتتابعوا وازدحموا عطفا الشیء جانباه
ایضا ارشاد من کلامه ع اما والله لوددت ان ربی اخرجنی من بین اظهرکم الی رضوانه وان
المنیة لترصدنی فما یمنع اشقاها ان یخضبها ونزل یده علی راسه ولحیته کشف الاستار
قال الحافظ ابو الفتح محمد بن ابی الفوارس فی اول اربعینه خرج الرجال الثقات من قول النبی ص من حفظ
علی من امتی اربعین حدیثا کنت له شفیعا الی ان قال فان قال لنا القائل ما هذه الاربعون التی من حفظها
اذا حفظها الانسان کان له هذا الاجر والثواب والفضل العظیم قلنا الجواب اعلم ان هذا السؤال وقع فی
مجلس السید محمد بن ادریس الشافعی فقال هو مناف من امر مسعر بن اسطاس ثم قال احمد بن حنبل نحفظ
بلی من این صح عند الشافعی ورأیت النبی ص فی النوم وهو یقول تکلمت فی قول محمد بن ادریس عن قولی من حفظ
من امتی اربعین حدیثا فی فضائل اهل بیتی کنت له شفیعا یوم القیامة ما علمت ان نشاء اهل بیتی لا یخفی

مجالس المؤمنین شیخ طوسی ره در کتاب امالی از منصور بزرگ روایة نموده
که گفت بحضرت صادق گفتم که ای مولای من از شما بسیار ذکر سلمان فارسی میشنوم
سبب آن چیست فرمود نگو سلمان فارسی بگو سلمان محمدی و بدانکه باعث بر کثرت
ذکر او سه فضیلت عظیم است که بان آراسته بود اول آنکه اختیار هوای امیر المؤمنین
بر هوای نفس خود دیگر دوست داشتن او فقرا را و اختیار او ایشان را بر
اغنیاء دیگر محبت او بعلم و علماء عایة المرام ابن ابی الحدید قال روی ابو جعفر الا
سکاف عن النبی ص دخل علی فاطمه ع فوجد علیا نائما فذهبت تنبهه فقال دعیه
فرب سهر له بعدی طویل و رب جفوة لاهل بیتی من اجله شدیده فبکت فقال لا تبکی
فانکما معی و فی موقف الکرامه بعدی من تذکرة الائمه تمثیل عجب دارم از میر زکی در نقش
در عهد سعید الدین دور دیگر هم سعد است
مهر سعید الدین که بگرفته ما ما امیر را افضل و ازهد و اتقی و اعلم و اشجع و افقه و اورع و اصلح
داشته و احق کل شیء ... اما اجماع صحابه بر فضیلت ابوبکر ... مذکره مذهب
عبد ود را در حرب با سه هزار برابر ... کشته ... ملک در کتاب
کشی مسطور است که جابر بن عبد الله انصاری در اواخر عمر عصا در دست
گرفته بود و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت علی خیر البشر و من ابی فقد کفر ای معشر
معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابیطالب ع فمن ابی فلینظر الی
اگر نظر ... باشد ... او ... ع

فرد امام حق کسی داند علی را که از مادر شود داند خطا نیست علی حبه
جنه قسیم النار و الجنه وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنه شافعی
گفته این بیت در جنب نور کواکب او هیچ است تذکرة الائمه مشهور است
که در زمان سلطنت صاحبقران امیر تیمور گورکانی متعصبان ماوراء النهر محضری کرده بودند
که بر هر مسلمانی واجب است که بغض علی را اگرچه بعقلاء دانم چون است در دل داشته باشد چراکه
بکشتن عثمان داده بود از امیر تیمور توقع داشتند که فرمان داده در ممالک رواج بدهد
و مهر کند امیر حیدر معتقد شیخ زین الدین تایبادی که در خبر بود تا بیرون خط در این کاغذ بنهد
من حکم بخواهد بیاد آن محضر را مهدت ان علاف بر باغ فرستادند در حالیکه دست در کار داشت
و بتعیین خانقاه شغل بعینه ایکه دست حالت نموده دست مبارک را پاک کرده بر پشت محضر نوشت
که وای بر عثمان که مرتضی بتقصیر او فتوی داده است امیر متنبه شده ایشان تنبیه بلیغ نموده
از محبت بهمین گذشت که بیند ای بیت هم بر پشت محضر نوشت که حکم و صحبت یا امیر المؤمنین
... در شان ... ملکه خلق نیامده وجود شریف او چهار طایفه شدند
اول افراط کردند در محبت او و ... او را خدا دانستند و طایفه دیگر تفریط و تقصیر
او نموده او را ناسزا گفتند و طایفه دیگر از راه عناد او را خفت داده در مرتبه چهارم او را امامی
و طایفه اثنا عشری او را بعد از ... بلا فصل امام دانسته اند که خلافت میدانند اولا منصوص

میگویند که الله تعالی واگذاشت کارها را بعلی مثل قسمت کردن ارزاق خلایق و حاضر شدن در نزد تو لد

و غیره امورات انچه میخواهد میکند و ایجاد میکند و خدا را در ان مدخلی نیست **سبائیه**

اصحاب عبد الله بن سبا و از نصیریان دوم عبد الله با مجوکفت انت انت

یعنی انت الاله آنحضرت خواست که او را بکشد و بواسطه ان رفت حضرت که او را فرستاد و بعضی از اصحاب او را

که گرفتند و اوردند آنحضرت فرمود که ان کنند و در [illegible] آتش کردند و بسوزانیدند و بعضی ایشان نزد اهل [illegible] آتش

می انداختند میگفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی از جهت انکه رسول گفت که خدای تعالی بندگان را عذاب نکند به آتش

و چون ان حضرت را شهید کردند گفتند او زنده است بلکه زنده است و در علی او را

اوست و برق تازیانه اوست بعد خواهد امد که دشمنان را بکشد گویند ابن ملجم او را نکشت

و نبود بلکه شیطان بصورت علی گردید و کشته شد و غرابیه از غلاة گویند خدا جبرئیل را

بعلی بن ابیطالب فرستاد و او غلط کرده بمحمد رسانید از انکه محمد بعلی مانند بود مثل غراب که بغراب

شبیه است استغفر الله لعنت کنند صاحب ریش را که جبرئیل است که وحی رسانید را

از علی بمحمد برد و بعضی گویند او [illegible] از علیان گویند که خداوند [illegible] و

فرود امد و ایشان خلائند

تذکره — القاب آنحضرت قریب بپانصد میرسد در کتاب زند مجوسان بلبلا و در کتاب زردشت
بت شکن و در کتاب شعیای نبی صاحب و پادریان فرنگ تفسیر بشوق را به آنحضرت کرده اند
و چند جا زردشت آنحضرت را بهمن یاد کرده است در نزد مشرکین موت احمد در کتابهای ... ن
اسمای آنحضرت سیصد نام دارد و آنچه مشهور است نهصد و نود و نه است در زمان تفسیر علامه اسمای
حضرت را موافق لفظ ناسخ فرموده که یک یک گفتند و الحال در میان عوام ... قسم یک هزار و ...

ولادته ع

٥ بحار الانوار علل الشرائع معاني الاخبار امالي الصدوق ثا عن سعيد بن جبير
قال قال يزيد بن قعنب كنت جالسا مع العباس بن عبد المطلب وفريق من عبد العزى
بازاء بيت الله الحرام اذ اقبلت فاطمة بنت اسد ام امير المؤمنين ع وكانت حاملة به لتسعة اشهر
وقد اخذها الطلق فقالت رب اني مؤمنة بك وبما جاء من عندك من رسل وكتب واني
مصدقة بكلام جدي ابراهيم ع الخليل وانه بنى البيت العتيق فبحق الذي بنى هذا البيت وبحق المولود الذي
في بطني لما يسرت علي ولادتي قال يزيد بن قعنب فرأينا البيت وقد انفتح عن ظهره ودخلت
فاطمة فيه وغابت عن ابصارنا والتزق الحائط فرمنا ان ينفتح لنا قفل الباب فلم ينفتح
فعلمنا ان ذلك امر من امر الله عز وجل ثم خرجت بعد الرابع وبيدها امير المؤمنين ع ثم قالت اني فضلت
على من تقدمني من النساء لان آسية بنت مزاحم عبدت الله عز وجل سرا في موضع لا يحب الله ان يعبد فيه
الا اضطرارا وان مريم بنت عمران هزت النخلة اليابسة بيدها حتى اكلت منها رطبا جنيا واني دخلت بيت
الله الحرام فاكلت من ثمار الجنة وارزاقها فلما اردت ان اخرج هتف بي هاتف يا فاطمة
سميه عليا فهو علي والله العلي الاعلى يقول اني شققت اسمه من اسمي وادبته بادبي ووقفته
على غامض علمي وهو الذي يكسر الاصنام في بيتي فطوبى لمن احبه واطاعه وويل لمن ابغضه وعصاه

٦ البحار وفي رواية شعبة عن قتادة عن انس عن العباس بن عبد المطلب وفي رواية الحسن
بن محبوب عن الصادق ع والحديث مختصر انه انفتح البيت من ظهره ودخلت

فاطمة فيه ثم عادت الفتحة والتصقت وبقيت فيه ثلاثة ايام فاكلت من ثمار الجنة فلما خرجت
قال علي ع السلام عليك يا ابه ورحمة الله وبركاته ثم تنحنح وقال بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون الآيات
فقال رسول الله ص قد افلحوا بك انت والله اميرهم تميرهم من علمك فيمتارون وانت والله دليلهم
وبك والله يهتدون ووضع رسول الله ص لسانه في فيه فانفجرت اثنتا عشرة عينا قال فسمي
ذلك اليوم يوم التروية فلما كان من غد وبصر علي برسول الله سلم عليه وضحك في وجهه
وجعل يشير اليه فاخذه رسول الله ص فقالت فاطمة عرفه فسمي ذلك اليوم يوم عرفة فلما كان اليوم الثالث
وكان يوم العاشر من ذي الحجة اذن ابو طالب في الناس اذانا جامعا وقال هلموا الى وليمة
ابني علي ونحر ثلاثمائة من الابل والف رأس من البقر والغنم واتخذوا وليمة وقال هلموا وطوفوا
بالبيت سبعا وادخلوا وسلموا على علي ولدي ففعل الناس وجرت به السنة

٩ البحار ابو علي بن همام رفعه انه لما ولد علي ع اخذ ابو طالب بيد فاطمة وعلي على صدره وخرج
الى الابطح ونادى يا رب يا ذا الغسق الدجي والقمر المتبلج المضي بين لنا من حكمك المقضي ماذا
ترى في اسم ذا الصبي قال فجاء شيء يدب على الارض كالسحاب حتى حصل في صدر ابو طالب فضمه
مع علي الى صدره فلما اصبح اذا هو بلوح اخضر فيه مكتوب خصصتما بالولد الزكي
والطاهر المنتجب الرضي فاسمه من شامخ علي علي اشتق من العلي قال فعلقوا اللوح في الكعبة
وما زال هناك حتى اخذه هشام بن عبد الملك فاجتمع اهل البيت ١ نترو الـ

وية الايمن من ناحية البيت قال فالولد الطاهر من النسل الطاهر ولد في الموضع الطاهر فاين توجد

هذه الكرامة لغيره فاشرف البقاع الحرم واشرف الحرم المسجد واشرف بقاع المسجد الكعبة

ولم يولد فيه مولود سواه فالمولود فيه يكون في غاية الشرف وليس المولود في سيد الايام

يوم الجمعة في الشهر الحرام في البيت الحرام سوى امير المومنين ع — بحار الانوار

قال جابر اختلف الناس من اهل المعرفة لم سمي علي عليا قالت طائفة سمي علي لعلوه على كل من بارزه

وقالت طائفة لانه علا على ظهر رسول الله ص بقدميه طاعة لله ولم يعل احد على ظهر نبي غيره

عند حط الاصنام من سطح الكعبة وقالت طائفة لانه زوج في اعلى السموات ولم يزوج

احد في ذلك الموضع غيره وطائفة لانه كان اعلى الناس بعد رسول الله ص علما

در رياض الشهادة — بحار ضمن وصرف الواعظين قال جابر بن عبد الله الانصاري ره

سالت رسول الله ص عن ميلاد امير المومنين فقال اه اه سالتني عن خير مولود ولد ابو طالب

گفت چون يك ثلث از شب گذشت فاطمه را درد زائيدن گرفت من پرسيدم از او كه تو را

چه ميشود گفت دلم درد ميكند گفتم بخيزيم تا زن چند قابله بياورم

گفت اختيار داري قمت لذلك اذا انا بهاتف هتف من زاوية البيت اسكت يا ابا طالب

فقالت رايك يا ابا طالب

فان ولي الله لا تمسه يد نجسة واذا انا باربع نسوة يدخلن عليها وعليهن ثياب

كهيئة الحرير الابيض واذا ريحهن اطيب من المسك الاذفر فقلن لها السلام عليك يا ولية الله

فاجابتهن ثم جلسن بين يديها ومعهن جونة من فضة وانسنها حتى ولدت امير المومنين ع

فلما ولد انتهيت اليه فاذا هو كالشمس الطالعة وقد سجد على الارض وهو يقول اشهد ان لا اله الا الله

وان محمدا رسول الله ص وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله وان عليا ولي الله شهد وصي محمد رسول الله

محمد ختم الله النبوة وبي تتم الوصية وانا امير المومنين فاخذته واحدة منهن من الارض ووضعته

في حجرها فلما نظر علي في وجهها ناداها بلسان ذلق ذرب السلام عليك يا اماه فقالت وعليك يا بني

فقال ما خبر والدي قالت في نعم الله يتقلب وفي صحبته يتنعم ثم دفعتني الى اخرى ومعها جونة

فاخذت عليا فلما نظر الى وجهها قال السلام عليك يا اختي قالت وعليك السلام يا اخي قال فما خبر عمي

قالت بخير وهو يقرئك السلام فقلت يا بني اي اخت هذه واي عم هذا قال هذه مريم بنت عمران وعمي عيسى

بن مريم وطيبته بطيب كان في الجونة فاخذته اخرى منهن فادرجته في ثوب كان معها

قال ابو طالب لو طهرناه لكان اخف عليه فقالت يا ابا طالب انه ولد طاهرا مطهرا لا يذيقه

حر الحديد في الدنيا الا على يدي رجل يبغضه الله ورسوله وملئكته والسموات والارضون

والجبال والبحار وتشتاق اليه النار فقلت من هذا الرجل فقلن ابن ملجم المرادي وهو قاتله

ثلثين من وفات رسول الله ص ثم احدهن ... ووضع يده في ... معه

فما طعم محمد علينا ما سرا بي كانت بينهما ... انا صاحبة الجونة ام موسى بن عمران ...

الجونة سفط مغشى بجلد ظرف لطيب العطار ... اي في عين الحاجب ... او غير ما يحتار ... سبته

و بحار عن علل الشرایع مسنداً عن ابن نباتة قال قلت لامیر المؤمنین ع ما منعك من الخضاب
و قد اختضب رسول الله ص قال انتظر اشقاها ان یخضب لحیتی من دم راسی بعهد معهود اخبرنی
حبیبی رسول الله ص و ایضاً بحار قیل له ع لو غیرت شیبك یا امیر المؤمنین فقال الخضاب زینة
و نحن قوم فی مصیبة یرید به رسول الله ص دمعه ما احسن قول الشیخ محسن الاعمی رحمه الله
قد قام رضوان الاله و مالك ولهم الی شفتیه طرف رامق من قال حینه خلده تعجل اخذه
لم ینتظر ماذا یقول الخالق ع الصادعین و روی عنه ع انه کان لیتقی سه لنخل قوم من الیهود
المدینة حتی ملحت یداه و یتصدق بالاجرة و یشد علی بطنه حجراً ع سحاب باف سر
انس رهه جامت در آسمان نجوم هست نزدیك همان ساعت که بشهادت رسید فرود آمد
من الود با سمان نجوم بروند بعلوی صورت جناب امیر المؤمنین که استودع ۹ بحار فی اخبار الغدیر
فمن روایات الفقیه الشافعی ابن المغازلی فی ذلك فی کتاب المناقب باسناده
بعد من کنت مولاه فعلی مولاه
الی انس قال لما کان یوم المباهلة و آخی النبی ص بین المهاجرین و الانصار و علی واقف یراه و یعرف
مکانه لم یواخ بینه و بین احد فانصرف علی باکی العین فافتقده النبی ص فقال ما فعل ابو الحسن ع
قالوا انصرف باکی العین یا رسول الله ص قال یا بلال اذهب فاتنی به فمضی بلال الی علی ع و قد دخل
الی منزله باکی العین فقالت فاطمة ع ما یبکیك لا ابکی الله عینیك قال یا فاطمة آخی النبی بین المهاجرین
و الانصار و انا واقف یرانی و یعرف مکانی و لم یواخ بینی و بین احد قالت لا یحزنك الله

لعله انما ادخرك لنفسه قال بلال یا علی اجب النبی ص فاتی علی النبی ص قال ما یبکیك یا ابا الحسن قال آخیت
بین المهاجرین و الانصار یا رسول الله و انا واقف ترانی و تعرف مکانی و لم تواخ بینی و بین
احد قال انما ادخرتك لنفسی الا یسرك ان تکون اخا نبیك قال بلی یا رسول الله انی لی بذلك
فاخذ بیده و ارقاه المنبر و قال اللهم هذا منی و انا منه الا انه منی بمنزلة هرون من موسی الا من کنت
مولاه فعلی مولاه ع مناقب شاذان عن ابن عباس انه قال قال رسول الله
یدخل الجنة سبعون الفا من امتی لا حساب علیهم و لا عذاب ثم التفت الی علی
و قال شیعتك و انت امامهم ع ایضاً قال الصادق و لاتی لعلی بن ابی طالب احب
الی من ولادتی منه لان ولایتی له فرض و ولادتی منه فضل ع ایضاً عن ابن
عباس رضی الله عنه خبر قال رسول الله لو ان الملائکة المقربین و الانبیاء و المرسلین
اجتمعوا علی بغض علی بن ابی طالب مع ما یقع من عبادتهم فی السموات لعذبهم الله
فی النار ع شعر قد قلت للبرق الذی شق الدجی فکان زنجیاً هناك یجدع
یا برق ان جئت الغری فقل له اتراك تعلم من بارضك مودع فیك ابن عمران الکلیم و بعده
عیسی یقفیه و احمد یتبع بل فیك جبریل و میکائیل و الملأ المقدس اجمع بل فیك نور الله
جل جلاله لذوی البصائر یستشف و یلمع فیك الامام المرتضی فیك الوصی المصطفی فیك البطین الانزع
انوار المجالس فاطمه زهرا نیز در حرم کعبه آمد و جعفر طیار فرزندش
با او همراه امیر در حرم با مادرش و برادرش نحو یعنی جعفر افتاده بیهوش شد
در آن حال تنها نکه در حرم سجده کرده و در همه رو در خانه دم

وبحار الانوار طرائف ابن المغازلي في كتاب المناقب والثعلبي قال في تفسيره عن انس بن مالك قال
اهدي لرسول الله صلى الله عليه وآله بساط من خندف فقال لي يا انس ابسطه فبسطته ثم قال ادع
العشرة فدعوتهم فلما دخلوا عليه امرهم بالجلوس على البساط ثم دعا عليا فناجاه طويلا
ثم رجع علي على البساط ثم قال يا ريح احملينا فحملتنا الريح قال فاذا البساط يدف بنا دفا
ثم قال يا ريح ضعينا ثم قال ع اتدرون في اي مكان انتم قلنا لا قال هذا موضع الكهف ن
والرقيم قوموا فسلموا على اخوانكم قال انس فقمنا رجلا رجلا فسلمنا عليهم فلم يردوا علينا
السلام فقام علي ع فقال السلام عليكم يا معشر الصديقين والشهداء فقالوا وعليك السلام ورحمة
الله وبركاته قال فقلت ما بالهم ردوا عليك ولم يردوا علينا فقال لهم ما بالكم
لم تردوا على اخواني فقالوا انا معشر الصديقين والشهداء لا نكلم بعد الموت الا نبيا
او وصيا قال ريح احملينا فحملتنا تدف بنا دفا ثم قال ضعينا فاذا نحن بالحرة قال فقال
علي ع ندرك النبي ص في اخر ركعة فتوضينا واتيناه واذا النبي يقرء في اخر ركعة ام حسبت ان اصحاب
الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا وزاد الثعلبي في هذا الحديث عن ابن المغازلي قال فصاروا
الى رقدتهم الى اخر الزمان عند خروج المهدي ع فقال ان المهدي يسلم عليهم فيحييهم الله
له ثم يرجعون الى رقدتهم فلا يقومون الى يوم القيامة

ن وبحار في فضائله ومناقبه امالي الطوسي عن ابن مسعود قال رايت رسول الله ص وكفه في كف علي وهو يقبلها
فقلت ما منزلة علي ع منك قال منزلتي من الله ص وبحار وكان النبي ص يقول اذا لم يلق عليا اين حبيب الله
وحبيب رسوله ص وبحار الدارقطني في الصحيح والسمعاني في الفضائل ان النبي ص لم يزل محتضنه حتى
قبض يخبئ عليا ص وبحار اعلام الورى تا عن ابي رافع قال ان رسول الله ص كان اذا جلس ثم اراد ان
بحار وبحار ... ويده عليه حتى
ل يقوم لا ياخذ بيده غير علي ع وان اصحاب النبي كانوا يعرفون ذلك له فلا ياخذ بيد رسول الله ص احد غيره
وقال الحماني في حديثه كان اذا جلس اتكى على علي واذا قام وضع يده على علي ص وبحار

كشف من كفاية الطالب عن انس قال قال رسول الله ص مررت ليلة اسري بي الى السماء
فاذا انا بملك جالس على منبر من نور والملائكة تحدق به فقلت يا جبرئيل من هذا الملك
قال ادن منه وسلم عليه فدنوت منه وسلمت عليه فاذا انا باخي وابن عمي علي بن ابي طالب
فقلت يا جبرئيل سبقني علي الى السماء الرابعة فقال لي يا محمد ص لا ولكن الملائكة شكت حبها لعلي
فخلق الله هذا الملك من نور على صورة علي فالملائكة تزوره في كل ليلة جمعة ويوم جمعة
سبعين الف مرة يسبحون الله ويقدسونه ويهدون ثوابه لمحب علي ع بحار سن
ن علي بن حسان الواسطي رفع الحديث قال اتت امرأة من الجن الى رسول الله ص فامنت به فجعلت
تجيئه في كل اسبوع فغابت عنه اربعين يوما ثم اتته فقال لها ما الذي ابطاك فقالت
يا رسول الله اتيت البحر الذي هو محيط بالدنيا في امر اردته فرايت على شط ذلك البحر صخرة
خضراء وعليه رجل جالس قد رفع يديه الى السماء وهو يقول اللهم اني اسئلك بحق محمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين الا ما غفرت لي فقلت له من انت ومن اين تعرف هؤلاء قال انا ابليس قال اني عبدت
ربي في الارض كذا وكذا سنة وفي السماء كذا وكذا سنة ما رايت في السماء اسطوانة الا وعليها مكتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علي امير المؤمنين ايدته بره

ایضاً شهاب چهل شب متوالی در خانهای اصحاب میکردید فاطمه زهرا را سوار الاغ
میکرد و دست حسنین را میگرفت و با اصحاب سعد بن مالک گفت اعانت من بکنید و تکلم یکدیگر
حق مرا ببرند همه اصحاب و علی نصرت میدادند که فردا اعانت خواهیم کرد آنجناب میفرمود فردا صبح
سر تراشیده و شمشیر خود را برهنه بر دوش خود گرفته در خانه من حاضر شوید و چون صبح
احدی حاضر نمیشد بجز سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و زبیر بعضی از این جمع سر تراشیده
و بعضی نتراشیده رفتی صبح آمدند و بعضی در وقت چاشت و بعضی شمشیر خود را برهنه میکرد
و لیکن در زیر عبا نگه میداشت و بعضی بر دوش خود می کرد و کسی که صبح زود سر تراشیده و شمشیر کشیده روی
دوش نها میرفت به روز مردی اهل دهلی نمی نمود معلا دارد شهاب مرویست که جناب امیر در روز
خطبه خواندند و هیجده هزار کس از شبان و جوانان بیست و پنج ساله شیعیان در مسجد جمع بودند
فرمود کجا بیند کسانی که بحث میکردند که علی چرا شمشیر نمیکشد و ترک دعوی و اصلاح امر الهی نکند بیایند
الی ببینند که همه این جوانان در اصلاب آنها بودند اما میرزا یوسف ره کان معویه
یکتب فیما یکتب الی امیر المومنین ان الله یقول فی محکم کتابه ولقد اوحی الیک والی
الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین وانی احذرک
ان تحبط عملک و سابقتک بشق عصا هذه الامة و تفریق جماعتها فاتق الله واذکر
الی موقف القیمه الی آخر ما کتب ص حق و نسیم ملک ارتقاف جلد دارند بر کلیات عرفی

شهاب

بحکم معویه در جمیع عالم هزار ماه بان حبیب الله در مساجد و منابر لعن کردند و اسم مبارکش که از
اسم جناب اقدس اللهی مشتق شده بود در نعل الفرس و موزه نقش کردند مصرع فلک تا بوده
انیش کار بوده ایضاً شهاب ثاقب مرویست که در رجعت از جفای امت شکوه و شکایت
بت برسول خدا میکند چون بجنگ احد جمل میرسد آنجناب مثل زن ثکلی گریه
میکند ع روضات جنات مجالس المؤمنین شیخ محمد بن ابی جمهور در شرح کتاب جمع الجمع
گفته که قبول اعمال موقوف بولایت علی است و لهذا خدای تعالی بعد از تشریع جمیع احکام علیه
این سخن بهمین رازو باز ان فرمود فان لم تفعل فما بلغت رسالته ع مصرع ان نطق طلاقت کراو بود علی بود
تا ما نیم از قطار کاروان کتاب مستطاب شهاب ثاقب
مولف گوید خوشتران باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
جمیع قرآن در تاویل در احوال منم و اولاد منست
حکایت موسی و هرون و فرعون و هامان و سامری و قارون ظاهرا بیان قصه انها است
در تاویل قصه رحلت سرور و عدول قوم انس در است از جمله صفحه تراکه و هرون موسی این امت
جناب سرور است که تعرفور دکار خود رفت و عمر سامری این امت است که عجل را ساخت الی که اهلی
و علی ما که هرون است خذل نمودند و نکامر اعجیل اوردند روی قبر سرور افتاد و گفت یابن ام
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی
ایضاً شهاب ثاقب مروی است که جناب پیغمبر بمنزل فاطمه زهرا تشریف آوردند فرمودند پسر عموی
ترا کجاست عرض کرد چرا اسم پسر عمویم را نبردید فرمود آب بیاور حضرت فاطمه آب آورد آنجناب وضو کرد
فرمود ای پاره جگرم علی کجاست ای دختر من چون بی وضو بودم نخواستم اسم علی را بزبان بی وضو بیاورم

فواید در پیش موضع عبادت بود که هریک از آنها بالاتر و افضل از عبادت انس و جن است تمام شیعه

و سنی نوشته اند ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین دوم چه بود حضرت فرمود لو وضع

ایمان العباد و اعمالهم فی کفة و اجر و وقف علی فی کفة اخری لکان یزید علی ذلک اما عبادت

نوبت کرد از جمله در دست او در هر تصور احتیاط کند که شب از سجده بر داشته شود بقوت بلند میشود و شمشیر را از بالا فرود

فخر علی وجهه الشریف فرمود فزت برب الکعبه حضرت اذن نداد که احدی تشییع کند لهذا قبرش

مخفی ماند تا زمان صادق ع ان حضرت تعیین قبر نمود در زمان هارون امیر شنیده اید چطور مخفی دفن کرد

اما فاطمه ع الی الآن مخفی و پنهان است اما حسن ع شنیده اید با جنازه اش چه کردند اما حسین ع

شهاب ثاقب

در منقبت این بزرگوار چه میتوان گفت که علما و عقلا و شعرا بلکه عشر اهل اسلام نشناخته

بالوهیتش قایلند در پس پرده نهان بودی و قومی بضلالت حرمت ذات تو ننمائی

گفتند خدائی بر چه گویند ملائم که از آن طلعت زیبا پرده برداری و انکو نه که هستی

شیخ حسین مخفی کوید وقد قال قوم فیک و الستر دونکا بانک رب کیف لو

کشف الستر ع (ایضا شهاب ثاقب) احدی در بشر امیر ع تظلم نمود مگر آنکه آن حضرت پیش از آن اظهار

تظلم میفرمود مرویست که اعرابی داخل مسجد شد و پا بر زانوی مردم میگذاشت و بگردن مردم سوار

میشد و صفها را میشکافت و میگفت یا امیر المومنین انا مظلوم فرمود ویحک و انا مظلوم ظلمت عدد

المدر و الوبر عمرو بن حریث از پدرش روایت کند که مردم گفت که علی بکرات بر منبر بالا رفت که در آخر کلامش

ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه ص

خضاب نمیفرمانی خضاب میکرد ولی یکسال پیش از شهادتش ترک کرد عرض کردند چرا خضاب

وانا الشاهد فرمود منتظر خضاب دیگر هستم بالای منبر موعظه میکرد رو کرد بامام حسن ع فرمود یا بنی کم مضی من شهرنا هذا

عرض کرد سبعة عشر یوما بعد رو کرد بامام حسین ع فرمود یا بنی کم بقی من شهرنا هذا عرض کرد ثلاث عشر یوما پس شروع کرد

بگریستن فرمود قد قرب ان ینبعث اشقیها فرمود گریه من برای کشته شدن خودم نیست بلکه برای این فرزندم

حسین است که دیگر بعد شهید میشود لا ناصر له و لا معین فیقتل غریبا وحیدا فریدا عطشانا ایضا طلوع

بعد از آنکه اجرا احتوا دید دست خود را بر سرش زد و گفت دیگر علاج ندارم ایضا چند متکا با اطراف

گذاشته اند و حضرت در میان آنها نشسته است با آنکه در مدت عمرش تکیه بمتکا نکرده بود حالا به

تکیه نموده اند نشسته اند از فرق سر تا دماغ آنحضرت منشق است و جلا شده است صورت مبارکش مثل دستمال

زرد رنگ که بر سر مبارکش بسته بودند زرد بود فرق بنود میان رنگ دستمال و صورت چشمهایش از خوف

اطفال و اولاد آنحضرت دیدیم در اطرافش جمعند رو بایشان میکند میفرماید الله خلیفتی علیکم فی شما اعدا

سپردم دستهایش یکی در دست امام حسن ع و یکی در دست جان بخش امام حسین ع انقدر گریه کرده

که چشمهای شریفش مجروح شده است امر فرمود یا ولدی انت شهید هذه الامه فرمود

انا بالامس صاحبکم و انا الیوم عبرة لکم و غدا مفارقکم غفر الله لی و لکم بعد وداع فرمود گفت او دعکم

فوائد ام موقوا در پدر دیدم عرض کردم یا ابه حدثتنی ام ایمن کذا و کذا و قد احب ان اسمعها

منک فرمود الحدیث کما حدثتک ام ایمن زیاد کرد فرمود انک و بنات اهلک سبایا

بهذا البلد اذلاء خاشعین تخافون ان یتخطفکم الناس فصبرا صبرا بعد فرمود الله خلیفتی

علیکم خداوند حافظ شماست این آخر آیه ابست تلاوة فرمود ان الله مع الذین اتقوا و

الذین هم محسنون پس چشمهای مبارک حرکت داد فرمود السلام علیکم یا ملائکة ربی رفقا

رفقا ملائکة ربی ع

روضات جنات قال السيد الجزائري ره في كتاب المقامات حدثني من اثق به من اصحابنا انه كان له من العلم رتبة عالية ومن الزهد والورع درجة قصوى

ان المولى احمد الاردبيلي وكان من سكان حرم مولانا امير المؤمنين وقد اطلع عليه افضل تلامذته

واتقاهم انه كان يراجع في الليل ضريح الامام ع فيما اشتبه عليه ويسمع الجواب وربما يحيله في مسائل

على مولانا صاحب الزمان ع اذا كان في مسجد الكوفة ومع تلك الاعمال الخالصة من اغراض الدنيا

رآه بعض الصلحاء بعد موته في هيئة حسنة وزي عجيب وهو خارج من الحرم الروضة العلوية فسأله اي الاعمال

بلغ بك الى هذه الحال فتأمل ساعة فاجابه ان سوق الاعمال رأيناه كاسدا ولا انفعنا الا ولاء

صاحب هذا القبر ومحبته ع ايضا روضات اين حديث را نوشته ما اسماء رواة

وكتب را حذفا عن الاطالة حذف نمودم تا عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله

يقول لما اسري بي الى السماء ما مررت بملأ من الملائكة الا سألوني عن علي ابن ابيطالب ع حتى ظننت

ان اسم علي اشهر في السماء من اسمي فلما بلغت السماء الرابعة نظرت الى ملك الموت ع فقال لي يا محمد

ما خلق الله خلقا الا اقبض روحه بيدي ما خلا انت وعلي فان الله جل جلاله يقبض ارواحكما

بقدرته فلما صرت تحت العرش نظرت فاذا بعلي بن ابيطالب واقف تحت عرش ربي فقلت يا علي

سبقتني فقال لي جبرئيل يا محمد من هذا الذي يكلمك قلت هذا اخي علي بن ابيطالب قال لي يا محمد

ليس هذا عليا ولكنه ملك من ملائكة الرحمن خلقه الله على صورة علي بن ابيطالب فنحن الملائكة المقربون

كلما اشتقنا الى وجه علي بن ابيطالب زرنا هذا الملك لكرامة علي بن ابيطالب على الله سبحانه [illegible]

ويستغفر لشيعته الى يوم القيامة ويمن بحار [illegible]

بحار ٩ در جوامع مناقب ع عن امالي الصدوق ره تا عن القسم بن ابي سعيد قال اتت فاطمة ع النبي ص فذكرت عنده

ضعف الحال فقال لها اما تدرين ما منزلة علي عندي كفاني امري وهو ابن اثنتي عشرة سنة وضرب بين يدي

بالسيف وهو ابن ست عشرة سنة وقتل الابطال وهو ابن تسع عشرة سنة وفرج همومي وهو ابن عشرين سنة

ورفع باب خيبر وهو ابن اثنين وعشرين سنة وكان لا يرفعه خمسون رجلا قال فاشرق لون فاطمة ع ولم تقر قدميها حتى

اتت عليا ع فاخبرته فقال كيف لو حدثك بفضل الله علي كله ع مؤلف گويد معدتي در مجلدي نوشته

در كتاب مفتاح الجنة مرويست و كويند كه ابن ملجم ضربت زد شكافي در سر حضرت بهم رسيد

مؤلف گويد شايد همين وقت جبرئيل ندا داد الخ

شعر فارسي

فرو نشست از همه زينب فغان و زاري داشت بزخم كاري او بهناله هاي كاري داشت

ولدته في حرم الاله وامنه والبيت حيث فناؤه والمسجد بيضاء طاهرة الثياب كريمة

طابت وطاب وليدها والمولد في ليلة غابت نحوس نجومها وبدت مع القمر المنير الا سعد

ما لف في خرق القوابل مثله الا ابن امنة النبي محمد ع وجامع الامام صاحب الزمان

كويد يا مجهول بر اسكه جراحت كاري باو نميرسد مگر جراحت ابن ملجم ع در وقت كردن

قوله لا يذوقه حر الحديد اي في غير الحرب ع ومعه الساكنة في شجاعته ع در زيارت مخصوصه امير

ان فرعت السلام عليك يا من عجبت من حملاته في الوغا ملائكة السموات ع ومعه في بحار ج ٩ در آخر

عن ابي السعادات في فضائل العشرة روى ان عليا ع كان يحارب رجلا من المشركين فقال

يا ابن ابي طالب هبني سيفك فرماه اليه فقال المشرك عجبا يا ابن ابي طالب في مثل هذا الوقت تدفع الي سيفك

فقال يا هذا انك مددت يد المسئلة الي وليس من الكرم ان يرد السائل فرمى الكافر نفسه الى الارض وقال هذه

سيرة اهل الدين فقبل قدمه واسلم وقال جبرئيل لا فتى الا علي لا سيف الا ذو الفقار [illegible]

ومعه في البحار عن المناقب ولقد فتن قوله ع ولقد كنتم تمنون الموت يعني عليًا لأن الكفار
كانوا يسمونه الموت الاحمر سموه يوم بدر لعظم بلائه ونكايته ع ومعه في كتاب
كفاية الاثر للشيخ علي بن محمد بن علي الخزاز القمي تا عن هشام بن محمد عن ابيه قال لما قتل امير المؤمنين ع
رقي الحسن بن علي المنبر فاراد الكلام فخنقته العبرة فقعد ساعة ثم قام فقال الى قوله ع
وعند الله نحتسب عزائنا في امير المؤمنين ع ولقد اصيب به الشرق والغرب والله ما خلف درهما
ولا دينارا الا اربع مائة درهم اراد ان يبتاع لاهله خادما ع مولف گويد كه دفعه سوم
در کوه حطه جواهل حوالدائح الهمر کی بد جواهل کرد و سجادهم للدار قتل بلد و مود
يا اسماء السوء ان حوائجه صاحب خادم و حاد سر بوده اند که اسماء ان رهد اسماء خادم بجا
احر اسماء چه ظلم کرد بد هب لے هلاع یحانه ومعه التاكيه حرائج وحرائج وقد روى الرواة
من اصحابنا ان الله خلق ملائكة على صورة محمد وعلي وجميع الائمة ع وكان النبي ص حدث اصحابه
بانه راى ليلة المعراج في كل سماء ملكا على صورة علي بن ابي طالب ع فقال جبرئيل يا محمد ان الملائكة
السماء كانوا يشتاقون الى علي ع فخلق الله لهم ملكا في كل سماء على صورته ليتأنسوا اليه ع
وبتاريخ سنه پانصد و هشتاد و چهار در ماه مبارك عباس اصفهانی از مشايخ ... بود
ومات امير المؤمنين ع و هو ... در استانه ... مسروق شد فطلبه فادخله فلما ايس منه دخل وقعد عندا
وقال يا امير المؤمنين انا وليد عباس واليوم لي خمس سنه ... في كل ليلة جمعه ...
والسيف الذي مع عباس ... ان لم ترده علي ما ... وهذا فراق بيني وبينك ...
فلما كان بعد ثلاثه ايام واذا اصحابه ... فقيل ... واذا العباس ... والسيف معه
قال ... امير المؤمنين ع في منامي ... وقال يا عباس لا تغضب ... فلان بن فلان

كفاية الموحدين صاحب كتاب درر المطالب روايت كرده كه رسول خدا صلى الله عليه وآله بجهت غزوه تبوك بيرون رفتند
وعلى بن ابيطالب ع را در مدينه خليفه وجانشين خود قرار داده واز رفتن او را مانع شد در مدينه منافقين در اين باب
گفتگو کردند که رسول خدا کراهت داشت بردن على بن ابيطالب را همراه خود چون اين سخن بسمع مبارک امير المؤمنين
عليه السلام رسيد شمشير خود را برداشته بخدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله آمد و مقالات منافقين را بآنحضرت عرض
کرد رسول خدا فرمود که ترا خليفه خود کردم در آنچه در پشت سر خود گذاشتم اما ترضى ان تكون مني بمنزلة
هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي پس علي عليه السلام بمدينه برگشت و رسول خدا با مسلمين بقصد جنگ
روانه شدند تا بموضع جنگ رسيدند و دو لشکر در برابر هم ايستاده مقاتله نمودند و شکست بر لشکر اسلام وقصد ده منهزم
کرده فرار نمودند پس جبرئيل بر رسول خدا نازل شد وعرض کرد خداي تعالى ترا سلام ميرساند و بشارت ميدهد ترا بنصرت
وظفر بر اعدا و ميفرمايد اگر ميخواهي ملائکه را بجهت نصرت تو نازل ميکنم که با اين قوم مقاتله نمايند و اگر ميخواهي علي را
بنصرت خود بخوان پس رسول خدا صلى الله عليه وآله آمدن علي ع را بجهت نصرت خود اختيار کرد پس جبرئيل عرض کرد
اي رسول الله برگردان روي خود را بجانب مدينه و با اين لفظ صدا بلند کن يا ابا الغيث ادركني يا علي ادركني
ادركني يا علي حضرت سلمان ميگويد که من در آنسفر با رسول خدا نرفتم و در مدينه اقامت داشتم در خدمت امير المؤمنين
علي بن ابيطالب ع و آن روزي بود که حضرت بسوي نخلستانهاي مدينه بيرون رفته بود و من نيز با آنحضرت رفتم و آنجناب
بر نخله بالا رفته و آن نخله را حرکت ميداد و خرما ريخته ميشد و من در زير نخله خرما جمع ميکردم ناگاه شنيدم آنحضرت
در بالاي نخله فرمود لبيك لبيك اتيك اتيك پس بسرعت تمام از درخت بزير آمد و آثار حزن واندوه
از ناصيه شريف او هويدا بود و اشک از چشمهاي مبارک او جاري بود من عرض کردم يا ابا الحسن فداي چشمهاي
مبارکت گردم آيا چه قضيه روي داده است فرمود اي سلمان بر لشکر رسول خدا شکست واقع شده است و مرا او نجاه

داشتند که بعضی فرموده بعد از آن داخل مدینه شد و بخانه فاطمه سلام الله علیها آمد و او را بواقعه خبر داد و بیرون آمد و بعد فرمود
قدرهای جوز را بعد از قدم فی بگذار و تکلف از آن بنا که قدم تو منحرف بود مثل آنکه در متابعت نمودم آنحضرت را
حذو النعل بالنعل چون سیزده قدم برداشتیم ناگاه جبرئیل و عساکر بعالی شد و مرا گفت را با هم ملاحظه نمودیم پس آن بزرگوار
چنان صیحه کشید که آن مرکب بوجود جبرئیل پس جبرئیل بازگشت و بشارت داد رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آمدن
مع نبی ابی طالب که چون حمله آورد بر لشکر کفار لشکر کفار منهزم شده فرار نمودند وَرَدَّ اللّٰهُ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلی امیر المؤمنین
وَسُطُوبِهِ وَهَيْبَتِهِ مدینة المعاجز الی عن محمد بن اسمعیل بن عبد الله قال لما کثر الاختلاف
بین اصحاب رسول الله و قتل عثمان بن عفان تخوفت علی نفسی الفتنة فاعتزمت علی اعتزال الناس
فتنحیت الی ساحل البحر فاقمت فیه حینا لا ادری ما فیه معتزلا لاهل البحر والارجاف فخرجت من بیتی
لبعض حوائجی وقد هدأ اللیل ونام الناس فاذا انا برجل علی ساحل البحر یناجی ربه ویتضرع
الیه بصوت شجی وقلب حزین فنصت له واصغیت من حیث لا یرانی فسمعته یقول یا حسن الصحبة
یا خلیفة النبیین یا ارحم الراحمین ... تنصر وصی محمد والقائم بعد محمد اعطف علیه
... بوجهه ثم نهض فقعد مقدار التشهد ثم سلم فمشی علی الماء فناديته من خلفه
کلمنی یرحمک الله فلم یلتفت وقال الهادی خلفک فسأله عن امر دینک قلت من هو یرحمک الله
قال وصی محمد من بعده فخرجت متوجها الی الکوفة فامسیت دونها فبت قریبا من الحیرة فلما
جننی اللیل اذا انا برجل قد اقبل حتی استقر برابیة ثم صف قدمیه فاطال المناجاة وکان
فیما قال اللهم انی سرت فیهم بما امرنی به رسولک وصفیک فظلمونی وقتل المنافقین کما امرنی
فجهلونی وقد مللتهم وملونی وابغضتهم وابغضونی ولم یبق لی خلة انتظرها الا المرادی ثم مضی
فقفوته فدخل ... فاذا هو علی بن ابی طالب قال فلم البث ان نادی المنادی بالصلاة فخرج واتبعته
... ابن ملجم بالسیف

كفاية للموحدين
شعر ذنبنا اللیل والولایة شمس جعل الله محوه بضیاها ذرة من ودادنا لعلی شبه الاکبر
بل نراه وراها وبه نرتجی انقلاب الخطایا عملا صالحا بیوم جزاها سنخ جنین لخفی فرموده
ربوبیة کادت تکون ولم تکن فهم دون باریهم وفوق البریة حقیقتهم لم یدرک العقل کنهها
کما الله لم یدرک بکنه الحقیقة وادم مشکاة لمصباح نورهم فلما تری للملائک خرت
وانوارهم لما استقر بصلبه له سجدت واقصدهم فی الحقیقة فادم لما ان توسل فیهم عفی الله
عما قد جنی من خطیئة وکانوا لاملاک السموات انجم وللارض اوتادا ومنها استقرت
باسمائهم احیی الرمیم ابن مریم وابرأ فیهم الاکمه غیر مرة الصالعانیة کمیتکری از آن دعای
اهل لغت است در قصیده معروفه خود گفته است شعر ودوم الاقح دوح غدیر خم اباه الله الولایة
لو اطیعا فاضل الدین حموئی در کتاب عقاید که مسمی منهاج الفاضلین است نقل کرده که گفت بود ارشاد
گفت بی امیر را در دعا جواب هم کرد و در قصیده خود را خواند چون خواندم ابیات آنحضرت تمیز نبود و لم ار مثل ذلک الیوم
ولم ار مثلها حقا افیقام شعر فارسی برگشت ... حمید خورشید از قدرت منجنب ...
... اراده داشت ... مثنوی در ولادت حضرت امیر گوید چون خدا خواند ...
کعبه ... علی الانوار شد ... وقت ... هم ...
... از ... در جهان ...
... گلستان ...
...
... دیده ...
... چشم اشکبار ...

وقایع در روضة الواعظین روایت کرده که معویه نوشت بامیر یا ابا الحسن ان لی فضائل کثیرة کان ابی سیدا فی الجاهلیة وصرت ملکا فی الاسلام وانا صهر رسول الله وخال المؤمنین وکاتب الوحی وانیکه گوید علاقه مصاهرت با پیغمبر دارم اشاره بانکه پیغمبر در سنه سبع هجرت عمرو بن امیه ضمیری را بحبشه پیش نجاشی فرستاد که برای او ام حبیبه دختر ابی سفیان را که با شوهر خود عبد الله بن جحش بحبشه رفته وشوهرش انجا مرده بود خواستگاری کند در مجلس نجاشی عقد نکاح کردند واو را بمدینه آوردند بانی اعتبار معویه خود را خال المؤمنین گفت چون این نامه بحضرت امیر رسید فرمودا بالفضائل یفخر علی ابن آکلة الاکباد الغلام بنویس واغضرت این ابیات را املا فرمود محمد النبی اخی وصهری الی بان سنه کم نوشته شده دوتا اختلاف نکی مشو سلحها کفی منکم لهم وچون معویه خواند این جواب بغلام خود گفت حرقه یاغلام لا یقرئها اهل الشام فیمیلون نحو ابن ابیطالب در کتاب ریاض الشهادة در حدیث وارد شده که این کوا از امیر المؤمنین پرسید کجا بودی وقتیکه خدا ابوبکر را در قران یاد فرموده وگفته ثانی اثنین اذ هما فی الغار فرمود وای بر تو بر فراش سید الانبیا خوابیده بودم ورد خود را بر روی من انداخته بود که ناگاه قریش با شمشیرها برهنه دور او را دیدند بر سر من امدند ومرا بسیار زدند تا آنکه مجموع بدن من پاره پاره شد بعد از آن بزنجیر مرا محکم بستند ودر اطاقی محبوس نمودند ودر اطاق را قفل زدند پس مجموعه را استند نزد او طاق یکی را باز داشتند چون شب شد شنیدم صدای هاتفی را شنیدم که میگفت یا علی ناگاه دیدم نظر کردم کسی را ندیدم پس دیدم زخم من کرده بودند تسکین یافت بعد از آن صدای دیگر شنیدم یا علی ناگاه دیدم زنجیرها از پای من باز شد صدای دیگر شنیدم که یا علی دیدم در باز شد پس بیرون امدم ودال مخزونه نفهمید که من کجا هستم پس فکر کردم در خانه سراغ بیایم بکر فرموی [illegible]

روضة الواعظین

وروی ان علیا قال یقول لابنته ام کلثوم یا بنیة انی ارانی قل ما اصحبکم قالت فکیف ذالک یا ابتاه قال انی رایت رسول الله فی منامی وهو یمسح الغبار عن وجهی ویقول یا علی لا علیک قضیت ما علیک قالت فما مکثنا الا ثلثا حتی ضرب تلک اللیلة فصاحت ام کلثوم فقال یا بنیة لا تفعلین فانی رایت رسول الله یشیر الی بکفه ویقول یا علی الینا فان ما عندنا خیر لک

اراد علیه نقطه مرادها الناس ارسى الله محمدا وعمر

هدایه حکیم ابو هاشم فردوسی که از اشعار حدود سنه چهارصد است گفته شمشیری که زد بدو انگشت مرتضی بر دوش بر پای قتل عدو ساخت ذو الفقار انگشت دیگر سنائی معروف که در حدود سنه پانصد بوده گفته جواب وادم حمزه وعنتر کرده دو مغز عقل زیر و زبر ودیگری گفته است الا ای امام کز دو انگشت چون مرة قیس گافر کشت وملا حسن کاشی در قصص ایمه قصیده ساخته ودر بصرم قصیده را عالم فاضل شمس الدین محمد رضوی که یکی از علما صفویه است در کتاب حبل المتین که در معجزات امیر المؤمنین علیه السلام است از کتاب تبصرة المؤمنین نقل کرده در آن کتاب وگفته که بعض علما این قصه را بتفصیل ذکر نموده و همچنین عالم فاضل مولی محمد صالح حسینی ترمذی متخلص بکشفی که از علما اهل سنت است در کتاب مناقب نقل نموده وگفته که این مطلب ثابت شده باسانید صحیحه وآن حکایت چنان است که مرة بن قیس مردی از کفار بود که مال وخدم وحشم بسیار داشت روزی با قوم خود ذکر ابا واجداد وبزرگان قوم خود را نموده ناگفتند که بسیاری از آنها را علی بن ابیطالب کشته اینکه از ال حمق پید انطیرا از ایشان شنید از مرة انحضرت سوال کرد وعلامت کفرا و راکفت نموده سیر با بو مرا از معاد دیدند را

پیاده بسمت نجف شتافت همینکه بنزدیکی نجف رسید اهل آنجا خبر رسید اهل آنجا خبردار شده درها را متحصن کرده وآن
ملعون تا مدت شش روز با آنها محاربه بود تا آنکه برخی از حصار ولایت را خراب کرده لشکر خود داخل شدند مسلمین
چنین دیدند روی بحضرت نهادند وآن خبیث آمد تا داخل روضه مطهره شد و آنحضرت عتاب بود که با تیغ از کشتی
جد آن واجداد مرا و خواست در قبر مطهر را بشکافد دو انگشت مبارک مانند ذوالفقار از قبر بیرون آمد و بر کمر او زده و او را
بدو نیمه ساخت و در همان وقت آن دو نصف بسنگ سیاه مسخ شد آن سنگ سیاه را آورده در دروازه نجف انداختند
و در بیست آنجا بود و هر که بزیارت نجف میآید پایی برآن میزد و الحال آن لنگه که اسم هر چه از زوار عبور
میکرد کمر آنکه بول میکرد بر او بسر نظر ازآن جهال آنرا بر داشته در مسجد کوفه که از اهل سرمایه خود کنند و از آن لنگه تماشای او بنید
انتقالی بر دو سر آن سنگ بود تا آنکه در دوران بعضی شده والله باشید

مدرسه العامل الکبیر

ملکوا الائمة انچه بنفی در فضلت ان جنب ... (margin)

قال المفسرون فی معنی هذه الآیة ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا
در قرآن فرعون و موسی و هرون است
کانت الآیة والسلطان صورة علی ع وکذا لسائر النبیین وقال الرضی وقال (الرضا علیه السلام)

تذکرة الائمة

یا علی ان الله ایدک النبیین سرا و ایدنی بک جهارا
شاید هفتاد هزار حدیث صحیح مسند مشهور در میان امت خصوصا
در نزد اهل سنت باشد شافعی لو ان المرتضی ابدی محله لاضحی الناس طرا سجدا له
کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله

مظهر العجائب در احادیث متواتره وارد شده است که دنیا در دست امام
بمنزله گردکانست که هیچ بر او پوشیده نیست لکن چنانچه خداوند عالمیان فیاض مطلق
است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضة الفیض علی قدر باشد
همچنان حقیقت حال غلامان بر علم ایشان هویدا است لکن قابلیت ضرور است
تا اعلامات با وقع واقع شود شعر قابلیت شرط نیک وبد بود در خیر وشر
دشت را نانک دخار و باغ را ریحان دهد در خبر است روایت حضرت امیر
بکنار دجله آمد رسید مرد یهودی دید که قدم بر آب نهاده گذشت ملتمس تر نشد پای
برگشته با حضرت گفت اگر هر چه من میدانم اگر تو میدانستی تو نیز بر آب گذشتی
آسان میبود حضرت فرمود تو چه چیز میدانی گفت اسم اعظم است که چون او را
بزبان میرانم آب در زیر قدم من سخت تر از سنگ میشود حضرت اشاره بدجله
کردند تمام بسته شد یهودی از روی تعجب گفت مگر تو نیز این اسم اعظم را میدانی
فرمودند بلی گفت بگو تا بشنوم حضرت فرمودند تو بگو تا من بشنوم یهودی گفت من میگویم
وصی محمد آب را بسته کرد آن اکنون بگو تو چه میگویی حضرت فرمودند من وصی محمد را
گفتم آب را بسته کردان یهودی قصد این ماجرا دریافته بر پای امیر افتاد و مسلمان شد و ایمان آورد
از اینجا معلوم میشود که شناختن آنحضرت نه این است که در ظاهر شهرت دارد فلا
بلکه معنی علی را شناخته است که هر مسئله از او میپرسی میداند پس آنحضرت را بمرتبه علا

شناخته است که هر مشله و دیگر علی را چنان شناخته کرشی پانصد کس را تا ذلت او علی
شناخته پهلوان مالک اشتر را شناخته میگی علی را چنان شناخته که اگر هران شود
هزار اشرفی زر نقد باو میدهد او دولتمند مالدار را شناخته همچنین تا بمرتبه
کامعرفت را مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را باسمان بخوانند از یکی ملکی می باشد و اگر ب
بد مد مکیدانند چنانچه از احادیث بسیار ظاهر است که نام علی را بر عرش نوشتند قرآن
و برکوهها خواندند ثابت شدند نقل است از عمر بن عبد العزیز خلفای بنی امیه
که روزی به پدر من گفت سبب چیست که ترا بوقت خطبه خواندن چون بنام علی میرسی
رنگ تو زرد میشود و در زبانت لکنت بهم میرسد و بدنت میلرزد گفت ای پسر انچه از
حضرت علی ع میدانم اگر این خران که بر دور ما هستند میدانستند یک کس از ایشان
فرمانبرداری ما نمیکردند مع کلمه طیبه علامه مجلسی در مجلد بیست و دوم بحار نقل
نموده که خبر داد مرا جماعتی بسیار از ثقات که در وقت محاصره رومی نجف اشرف را در
سنه ۱۰۳۴ هزار و سی و چهار و بستن اهل نجف دروازه ها را و مدافعه با انها با کمی عدد و تهیه
و کثره دشمن و استعداد ایشان مدتها طول کشید و ظفر نیافتند و گلوله توپ و تفنگ
مثل باران برانها میریختند و بر یکی از انها بر نمیخورد حتی انکه اطفال در کوچه ها منتظر
بودند که گلوله میافتد که با او بازی کنند بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود
بجهة حاجتی پس گلوله امد و از استین او داخل شد و از زیر دامنش بیرون رفت و آسیبی
باو نرسید و بعضی صلحاء شبی امیر ع در خواب دید که در دستش سیاهی بود سبب آن پرسید
فرمود از بس برگرداندم گلوله ارشما ع

علی ابن ابیطالب ع

مناقب شاذان بن جبرئیل قمی فی ذیل روایة رواه ابن مسعود ان علی بن ابیطالب
کان فی الصلوة و هو یقول فی رکوعه و سجوده اللهم بحق محمد عبدک و رسولک
اغفر للخاطئین من شیعتی فخرجت حتی اخبرت رسول الله ص فرایته و هو یصلی و هو یقول
اللهم بحق علی ابن ابیطالب عبدک اغفر للخاطئین من امتی ع مناقب و من فضائله
انه کان هو و فاطمة ع فدخل علیهما رسول الله و هو یطحنان الجاروش حب
معروف فقال النبی ص ایکما اعیی فقال علی فاطمة یا رسول الله فقال لها قومی یا بنیة
فجلس النبی ص فی موضعها مع علی و واساه فی الطحن محب مناقب و من فضائله
ما ورد عن رسول الله انه قال اعطیت ثلاثا و علی مشارکی فیها و اعطی علی
ثلاثا و لم اشارکه فیها فقیل یا رسول الله و ما الثلث التی شارکک علی فقال لواء
الحمد لی و علی حامله و الکوثر لی و علی ساقیه و الجنة لی و علی قاسمها و اما الثلث التی
اعطی علیا و لم اشارکه فیها فانه اعطی رسول الله ص حموا و لم اعط مثله و اعطی زوجة
فاطمة الزهراء ع و لم اعط مثلها و اعطی ولدیه الحسن و الحسین و لم اعط مثلهما
مناقب و عنه ع انه قال اخبرنی جبرئیل انه قال مثل حب علی بن ابیطالب ع
مثل قل هو الله احد فی القران فمن قراها مرة واحدة کان له ثواب ثلث القران
و من قراها مرتین کان له ثواب ثلثی القران و من قراها ثلثا کان له ثواب
من قرء القران کله و کذا حب علی بن ابیطالب فمن احبه بلسانه کان له ثلث.

ثلث امتك ومن احبه بلسانه وقلبه كان له ثواب ثلثي امتك ومن احبه بلسانه
وقلبه وعمله كان له ثواب امتك باسرها وقال الصادق ع ولايتي لعلي بن ابي طالب
احب الي من ولادتي منه لان ولايته فرض وولادتي منه فضل الكم الملك والحب
يا اهل العبا من مناقب علي ع قال قال رسول الله من مات وهو محب بعد موتك
ختم الله له بالايمان ومن مات وهو مبغض مات ميتة جاهلية وحوسب بما عمله
وبالاسناد يرفعه الى الثقات الذين كتبوا الاخبار انهم اوضحوا ما وجدوا
وبان لهم من اسماء امير المؤمنين ع فله ثلاثمائة اسم في القرآن منها ما رواه بالاسناد
الصحيح عن ابن مسعود قوله تعالى وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم ايضا مناقب سلمان
كلام امير المؤمنين الاتقع الاسد والذي فلق الحبة وبرء النسمة لو جئت ان اخبر
الناس مما علمني رسول الله من الآيات والعجائب والمعجزات لكانوا يرجعون كفارا
ايضا مناقب دوالفقار وكان فيه سبعة امثال وثلث من باب الملك
وقايع در فتح خيبر گويند كه وزن در خيبر بروايت محمد باقر بن محمد تقي رشتي در تذكرة الائمه
ومحمد باقر بن سيد محمد موسوي در انوار القلوب سي وسه هزار من بود وبقولي سه هزار من ودوست
ديگر هزار وهشتصد من بود بدوا انگشت مبارك گرفت وكند روضة الشهداء در ولادت
پس رسول ص طشت وآفتابه طلبيد وعلي را در طشت نهاد وبدست خود ميرامي شست
چون جانب راست وي شسته گشت علي ع در طشت برگشت بطرفي ديگر وبرو كرده سمعه عجبرك
فاطمه گفت اي سيد سبب اين كرديه حكمت خواجه فرمود كه گويا ميبينم كه اين پسر را
غسل مي دهد ومن هم بلي وي نكردم بطرفي كه مرا گردانيد وچنان بود حسن

لطه صبابت
يا عليا بك الالاله تباها وسماء العلي وشمس ضحاها ونجوم السماء منك اهتداها ياابا الاوصياء
صهره وابن عمه واخوه يا علي المقدار حسبك قدرا ان اتي هل اتي لمدحك جهرا فتعاليت
لم نحط بك خبرا ان لله في معانيك سرا اكثر العالمين ما علموه يا عليما بكل ما كان
في اللوح ومن علمه الخلايق املوه انت نفس النبي في قل تعالوا انت ثاني الاباء
في منتهي المدى وابائه تقدسوه اسد باسل لدى الاحزاب خاضع خاشع
لدى المحراب وعليم بسنة وكتاب خلق الله ادما من تراب فهو ابن له وانت ابو تراب
غاية المرام ومحو الخصام ابن بابويه قال حدثنا احمد بن الحسن القطان از چند نفر تا عن سعيد
بن جبير عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله ص لما عرج بي ربي الي السماء فقط وكلمني
ربي الآن قال يا محمد اقرا عليا مني السلام الخ ايضا غاية المرام ابن شاذان هذا
من طريق العامة عن عبد الله عمر قال رسول الله ص الا من احب عليا اعطاه الله في الجنة
بكل عرق في بدنه حورا وله بكل شعرة علي بدنه مدينة في الجنة غاية المرام ابن بابويه
في الفقيه باسناده عن ابي حمزة الثمالي قال قال لنا علي بن الحسين ع اي البقاع افضل فقلت الله
ورسوله وابن رسوله اعلم فقال لنا افضل البقاع ما بين الركن والمقام ولو ان عبدا عمر ما عمر نوح
في قومه الف سنة الا خمسين عاما يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان ثم لقي الله عز وجل
بغير ولايتنا لم ينفعه ذلك شيئا

مطالب السؤل قوله ص انت اخي انت وحقيقة الاخوة بين الشخصين كونهما مخلوقين من اصل
واحد بغير واسطة وهذه الحقيقة منتفية هيهنا فتعين صرف اللفظ الى لوازم الحقيقة ولوازم
حقيقة الاخوة المناصرة والمعاضدة والاشفاق وتحمل المشاق فيصير معنى قوله انت اخي في الدنيا و
الاخرة انت ناصري وعضدي ومشفق علي ومعتن بي ثم انه لما آخا بين اصحابه كان
ذلك مطلوبه بين التفرقة فصارت المواخاة سببا لاشتمال كل واحد على مناصرة صاحبه ومعاضدته
منزلا لها منزلة اخوة النسب فان قيل قد نطق القرآن الكريم بان موسى دعا ربه فقال واجعل لي وزيرا
من اهلي هرون اخي اشدد به ازري واشركه في امري وان الله عز وجل اجاب الى سؤله
قد اوتيت سؤلك يا موسى وقال في سورة اخرى ولقد اتينا موسى وجعلنا معه اخاه هرون وزيرا
قال في سورة اخرى سنشد عضدك باخيك فظهر ان منزلة هرون من موسى كونه وزيرا له
والوزير مشتق من احد معان ثلثة احدها من الوزر بكسر الواو وسكون الزاء
وهو الثقل لكونه وزيرا له يحمل عنه اثقاله الثاني من الوزر بفتح الواو والزاء
وهو المرجع والملجأ ومنه قوله تعالى كلا لا وزر والمعنى الثالث من الازر وهو الظهر ومنه
قوله اشدد به ازري فيحصل بالوزير قوة الامر واشتداد الظهر كما يقوى البدن ويشتد به
فتلخيص منزلة هرون من موسى انه كان اخاه ووزيره وعضده وشريكه في النبوة وخليفته
على قومه عند سفره وقد جعل رسول الله عليا منه بهذه المنزلة واثبتها له الا النبوة فبقي ما عدا النبوة
ثابتا له من كونه اخاه ووزيره وعضده وخليفته على اهله عند سفره الى تبوك قوله
انت مني وانا منك وعلي مني وانا من علي لفظة من موضوعة لمعان كثيرة لكنها في
مثل هذا النمط حقيقتها الجزئية كقوله تعالى خلق لكم من انفسكم ازواجا وههنا

الحقيقة غير مرادة لاستحالتها لان عليا ليس جزءا من ذات النبي ص ولا النبي ص جزءا من ذات
علي فيكون المراد بهذا القول اثبات اهم لوازم الحقيقة من حراسته عن المكاره وملازمته الدائمة
الاذى والسعي في ايصال المنافع اليه والاشفاق ع

مدينة المعاجز

قال ابن شهراشوب في حديث عن علي بن محمد الصوفي انه لقي ابليس وساله من انت
قال انا من ولد آدم فقال لا اله الا الله من قوم يزعمون انهم يحبون الله و يعصونه
و يبغضون ابليس ويطيعونه قال فمن انت قال انا صاحب الاسم الكبير ابا قابيل هابيل
تا انجاكر انا ابو مرة المخلوق من نار لا من طين انا الشامت يوم كربلا بالمؤمنين فقال الصوفي بحق الله الا دللتني
الى عمل اتقرب به الى الله واستعين به على نوائب دهري فقال اقنع من دنياك
بالعفاف والكفاف واستعن على الاخرة بحب علي بن ابي طالب وبغض اعدائه فاني
عبدت الله في سبع سمواته وعصيته في سبع ارضيه فما وجدت ملكا مقربا ولا نبيا مرسلا
الا وهو يتقرب بحبه ثم غاب عن بصري قال فاتيت ابا جعفر ع واخبرته بخبره فقال آمن الملعون
بلسانه وكفر بقلبه ص

معالم الزلفى ابن بابويه في اماليه باسناده

عن حبيب بن عمر قال دخلت على امير المؤمنين ع في مرضته التي قبض فيها فحل عن جرحه
فقلت يا امير المؤمنين ما جرحك هذا بشي وما بك من باس فقال لي يا حبيب انا والله
مفارقكم الساعة قال فبكيت عند ذلك ام كلثوم وكانت قاعدة عنده فقال لها ما يبكيك يا بنية فقالت
ذكرت يا ابه انك تفارقنا الساعة فبكيت فقال لها يا بنية لا تبكي فوالله لو ترين ما يرى ابوك ما بكيت قال حبيب
فقلت له وما الذي ترى يا امير المؤمنين فقال يا حبيب ارى ملائكة السموات والنبيين بعضهم في اثر بعض وقوفا
الى ان يتلقوني وهذا اخي محمد رسول الله ص جالس عندي يقول اقدم فان امامك خير لك مما انت فيه ما

سید اسماعیل طبرسی ره نوشته که در قصص الائمه خطیب خوارزمی از جماعتی از مشایخ
خود روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود جبرئیل نازل بر من شد در حالتیکه پهن
نموده بود جناح و پر و بال خود را دیدم بر بال او نوشته است لا اله الا الله محمد ص
النبی رسول الله و بر بال دیگر او نوشته لا اله الا الله علی الوصی و نظیر این در خصایص
از ابن عباس و ابن مسعود رض روایت کرده که رسول خدا ص فرمود که از برای عرش
دو وجه است یعنی دو طرف است که یک طرف آن روشنائی میدهد اهل آسمانها را
و از طرف دیگر روشنی میدهد اهل زمین را و بر آن وجهیکه باسمانست نوشته
الله نور السموات و الارض و بر آن وجهیکه رو بزمین است نوشته شده است بر آن
محمد و علی نور الارضین ص مؤلف گوید سزاوار است اسمیکه دارای این شان و
عظمت باشد القدر توهینها شود که در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله شعر ملحه
آنی تو که معراج تو بالاتر شد یک قامت احمد که معراج نبی ملح دیگر از همی نقش
پائی که بر دوش احمد از مهر نبوت مقدم فرنشند در هیچ در کفایه ایضا است
از اصبغ بن نباته روایت شده که امیر ع در کوفه میفرمود که داخل شدم ببلاد شما با همین لباس
کهنه و اسباب و شتر سواری خود و اگر از بلاد شما بیرون روم و با خود ببرم زیاده از آنچه
آورده ام بدانید که در مال خدا و اموال مسلمین خیانت کرده ام و در روایتی فرمود ای اهل
چه عیب بر من میکنید همین جامه که پوشیده ام از ریسمان فاطمه است و بود او بدست خود ریشته است

سید اسماعیل طبرسی ره در کفایه نوشته که در معالم الزلفی از کتاب تحفة الاخوان و غیر آن
از کعب الاحبار روایت کرده است که رسول خدا ص روزی داخل شد بر امیر المؤمنین ع
در حالتیکه بسیار خوشحال و فرحناک بود سلام کرد و امیر ع جواب سلام داده عرض کرد
یا رسول الله ندیدم شما را در هیچ روزی بدین قسم خوشحال و فرحناک باشید فرمود
حبیبی و قرة عینی آمدم که ترا بشارت دهم بدرستیکه جبرئیل در این ساعة بر من نازل شد و گفت حق تعالی
بر تو سلام میرساند و میفرماید که بشارت ده علی را که شیعیان مطیع و عاصی او از اهل
بهشت خواهند بود حضرت امیر ع بسجده افتاد چون سر از سجده برداشت دستهای خود را بلند
نموده عرض کرد که شهادت دهید بر من که نصف حسنات خود را بخشیدم بدوستان
و شیعیان خود حضرت زهرا ع نیز متابعت کرده عرض کرد ای پروردگار من شاهد باش
که من هم نصف حسنات خود را هبه نمودم بشیعیان علی بن ابیطالب حضرت حسن ع نیز متابعت
کرده عرض کرد پروردگارا شاهد باش که من نیز نصف حسنات خود را بشیعیان پدرم
بخشیدم بعد از آن حضرت سید الشهداء ع عرض کرد پروردگارا شاهد باش که من نیز
نصف حسنات خود را بخشیدم بشیعیان پدرم پس رسول خدا ص فرمود که شما اکرم از من
نیستید من نیز هبه نمودم نصف حسنات خود را بشیعیان علی بن ابیطالب پس جبرئیل
نازل شد گفت که حق جل شانه میفرماید که شما اکرم از من نیستید من بخشیدم گناهان

شیعیان علی بن ابیطالب و دوستان او را اگر چه گناهان ایشان بعدد کف دریاها و ریگ بیابانها
و برگ درختان باشد مؤلف گوید این حدیث بشارتیست برای شیعیان
که تصور آن ممکن نیست که یکذره از اعمال آن بزرگوار برای شیعیان کافیست فضلا از نصف
مثل یک عمل که مقدار زمان آن یک دقیقه بود حضرت رسول فرمود ضربة علی یوم
الخندق خیر من عبادة الثقلین و ثقلین عبارة از جن و انس است و یک عمل
سید الشهداء شهادتست که یک قطره از خونش کافیست برای شفاعت تمام گناهکاران
از شیعیان آن بزرگوار فضلا عن نصفه اللهم ارزقنی و جمیع المؤمنین شفاعتهم بحقهم

ارشاد مفید ره امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف رضی الله عنها و کانت کالام لرسول
الله ص ربی فی حجرها و امنت فی الاولین و هاجرت معه فی جملة المهاجرین و لما قبضها الله تعالی کفنها
النبی ص بقمیصه لیدرأ به عنها هوام الارض و توسد فی قبرها لتامن بذلک من ضغطة القبر و لقنها الاقرار
بولایة ابنها امیر المؤمنین لتجیب به عند المسائلة بعد الدفن ارشاد روی ابو زید الاحول عن الاجلح عن
اشیاخ کنده قال سمعتهم اکثر من عشرین مرة یقولون سمعنا علیا ع علی المنبر یقول ما یمنع اشقاها
ان یخضبها من فوقها بدم و یضع یده علی لحیته ع ایضا فیه تا عن عثمن بن المغیرة قال لما دخل شهر رمضان
کان امیر المؤمنین ع یتعشی لیلة عند الحسن و لیلة عند الحسین ع و لیلة عند عبد الله بن العباس
عبد الله بن جعفر و کان لا یزید علی ثلث لقم فقیل له فی لیلة من تلک اللیالی فی ذلک فقال
یاتینی امر الله و انا خمیص انما هی لیلة او لیلتان فاصیب ع فی آخر اللیل

فنعم علی المرتضی شعرا فی حقها و نظمها سید رضی فرموده و عنه بکوفان سمعنا روایة
بین صحبه بکوفان قد صلی بنا الظهر و العصرا اذا قمت حمراء و فی حمامة فمن کمها ابنی الی کمه البشری
فقالت جرتی یا علی فانجز لی فراخا بواکی الایک اوده عهم وکرا فقال لها قدی و فوق ظهر
اذا الصقر هادی قاصد سبع الاوکرا و الاخیر سیدعی منک قطعة من الخندق کی اطفی بها الکیدی
فادعی امیر المؤمنین لقنبر الافات بالسکین و امتثل الامرا فصاح به لا تقتلن فانی
انا الروح جبریل الامین للانبیا و هذا اخی میکال جئنا لانبیا ما دون خصلة الله نصرا
بوئت الی الرحمن ممن لها ظهرا حاصل مضمون آنکه از او در کوفه روایتی شنیده شد
حسن او متفقی است که او را بنظم بیان کنم روزی در کوفه میان اصحاب خود نشسته ناگاه کبوتر
با عوش وی فرود آمد از آستین راست وی فرود آمد و داخل از طرف چپ در آمد پناه
بر او جهاء است ده و آن ایشان در آشیان که اشتر ام چهار روز بود انها گرسنه بودند امروز طرف صبح
بطلب قوت انها در آمده بیا انها سیر بوده دانه چیده و دم که ناگاه از قضا باز بن حمله کرده بن
ده سنگ و اکب الاخری یعنی جرجرت فقال لها قدی در آنحال از بالای سر او باز فرود آمده و بود با غوش وی
تا او را قصد گرفته چنگال خود را فرو برد بسر بوی صیحه کشید و ای برتو خود را آگاه دار از پناه داده من عرض کرد
تند که میکه ای ابوالحسن ای سید من چهار شبانه روز است که گرسنه با دل بریان سیر کرده ام

بطلب روزی بیابانها سیر کرده ابتدا دیدم که دانه می چینند با سرعت تمام بطرف وی حمله نمودم گفتم اگر با آسمان
عروج صعود کنی از چنگ من خلاص نخواهی شد فرمود عوض او کبوتر دیگر اخذ کن عرض کردم نمی‌شوم
اگرچه ده کبوتر بدهید ای سید من او دست صید مقصود من ادراین عطا نما والا از حرمت جدت میگذرم
والا اندکی گوشت ران خود قطعه مرحمت کن تا حرارت جگر خود را باو فراموش کنم زمانی نگذشت
که کارد تیز که از سنگ هم میگذشت حاضر نموده ادیاد بخوف و هراس بالای ران گذاشته تا قطعه
بدهد طعمه از ران جدا کند فریاد کشید هم غایة المرام ابن بابویه تا عن سعید بن جبیر
قال اتیت ابن عباس عبدالله فقلت له یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله انی جئتک اسئلک عن علی علیه السلام واختلاف الناس
فیه فقال ابن عباس یابن جبیر جئتنی تسألنی عن خیر خلق الله بعد رسول الله وزیره وخلیفته وصاحب حوضه ٥
ولوائه وشفاعته والذی نفس ابن عباس بیده لو کانت بحار الدنیا مدادا واشجارها اقلاما
واهلها کتابا فکتبوا مناقب علی وفضائله من یوم خلق الله الدنیا الی ان یفنیها ما بلغوا معشار ما اتاه الله
علیه السلام قال الشیخ حسن ابن ابی الحسن الدیلمی فی ارشاد القلوب روی جماعة
من علماء المشهد الشریف الغروی ان ... کل واحد من القبور التی فی المشهد الشریف
وظاهره قد خرج منه رجل ممتد متصل بالقبة الشریفة ثم انشد ... اذا مت نادی
الی جنب حیدر ابی شبر اکرم به وشبیر فلیس اخاف النار عند جواره ولا اتقی من منکر ونکیر
فعار علی حامی الحمی وهو فی الحمی اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

دربیاض الشهاده حضرت امیر از اصحاب ابن ذاب مرویست که گفت دیدم مردم با یکدیگر صحبت میدارند که خدا
کسی را بپیغمبری مبعوث نمیکند مگر آنکه ... خصلت از مکارم دنیا و آخرت در او جمع شود بعد از آنکه گردیده و تفتیش
نمودند که آیا ده خصلت یکجا جمع شده باشد نیافتند کسی را که از خصلتهای دین و دنیا ده تا در او جمع شده
باشد بجز بعد از تفحص بسیار کسی را جستند که ده خصلت دنیوی در او جمع شده بود و از مکارم دینی هیچ بمنتهاش نرسیده بود ٥
و او پیرمرد ... که تحصیل عمر کرده بود و چهار گوشت ... تازه که تحصیل نموده بود و شاعر و
طبیب ... و صاحب ثروت ... و دنیا ... بود دیانت ... که او تمام مکارم دنیوی
دنیوی در او جمع ... ایمان ...
او تصدیق نموده ... مکارم اخلاق ...
در پیغمبر ای شرطست ... که با وجود ...
تصدیق نمیکند ... ایشان را ...
باطل بود ... که آن ... خصلت ... گفتند ...
خود را ... او ... با پیغمبر ... نسبت بوده گفتند ...
پیغمبر و او فرمود ... در نهایت رغبت خواهید و پیغمبر گفت
و ... در خانه که او را ... گفتند تو ... کرده
... بپرید ... گوشت ... نزدیک بود ...
دست ... گرفت پیغمبر فرستاد که ... ایشان ...

وراه‌ها که ابن ارالقبا بود و تو بای درکه چند روزی و قرضهای مرا بده و نیز آن مرا برداد و از عقب می‌آیا و بی ملحق شود
او چنین کرد پرسیدم خصلت سوم گفت حفیظ و کریم پرسیدم که آن چیست گفت شد عبدالله که پیغمبر رفت
و او قرض پیغمبر را ادا کرد و فاطمه دختر پیغمبر را با فاطمه مادر خود با فاطمه دیگر از عقب و پای پیاده کاری ایشان را
بر دوش خود کشید و در روزها پنهان می‌رفت و شبها به سمت راه می‌رفت با پای برهنه تا آنکه رسید
به پیغمبر و پای او زخم شده بود و ورم کرده بود و چرک و خون بسیاری از آن می‌آمد پیغمبر فرمود یا علی میدانی
که خدا در باره تو چه نازل فرموده گفت نه فرمود فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ
عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ ذکر تو انثی اناث دختر رسول خدا است
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي
سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ
جَنَّاتٍ الآیه ۷ کفایة الموحدین آنچه اهل سیر و تواریخ نقل نموده اند در از حضرت صادق ع
نیز نقل شده که آن انگشتری را که حضرت امیر ع در نماز تصدق فرموده وزن حلقه آن چهار مثقال نقره
و نگین آن از یاقوت حمرا که وزن آن پنج مثقال بود و قیمت آن خراج شامات بود و این انگشتر
از طوق بن الحران بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ او را بقتل آورده و آن انگشتر را از دست او
بیرون کرد و از جمله غنایم بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنحضرت عطا فرموده و امثال این جواهر در خزاین
ملوک و صاحبان ثروت و تجار عزیز الوجود نخواهد بود که محل انکار واقع شود و این شهادت مذکوره برکسیکه
ادنی بصیرت و تامل داشته باشد واضح است در این صحنه انکار نمی‌شود مگر از روی لجاجت و عناد یا از روی
تعصب و لجاج

الواب خراج شام منتشر خروار نقره و چهار صد خروار طلا روی عن عمر قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما لینزل فی ما نزل فی علی ع ما نزل

مناقب شاذان عن جابر بن عبدالله الانصاری رضه قال کنا جلوسا عند رسول الله صلی الله علیه و آله
اذ ورد علینا اعرابی اشعث الحال علیه ثیاب رثة الفقر بین عینیه فلما دخل المسجد سلم علی النبی صلی الله
علیه و آله و معه عیاله وجعل یقول شعرا اتیتک والعذراء تبکی برنة وقد ذهلت ام الصبی
عن الطفل واخت وبنتان وام کبیرة وقد کدت من فقری اخالط فی عقلی وقد
مسنی فقر وعری وفاقة ولیس لنا مال یمر ولم یحل ولا انتهی الا الیک مفرنا واین
فرار الناس الا الی الرسل قال فلما سمع النبی صلی الله علیه و آله کلامه بکی بکاء شدیدا ثم قال
لاصحابه معاشر الناس ان الله تعالی ساق الیکم ثوابا وقاد الیکم اجرا والجزاء من الله غرف فی الجنة
تضاهی غرف ابراهیم الخلیل علیه السلام فمن منکم یواسی هذا الفقیر قال فلم یجبه احد وکان فی ناحیة
المسجد علی بن ابی طالب علیه السلام یصلی رکعات تطوعا وکان قاعدا فاومی بیده الی الاعرابی
فدنا منه فدفع الخاتم من یده الیه وهو فی صلاته فاخذه الاعرابی وانصرف وهو یقول هذه الابیات
شعرا انت مولی ترتجی به من الله فی الدنیا اقامته الذی حسنتهم فی الانام جمعا
لانهم فی الوری مما مضی ثم ان النبی صلی الله علیه و آله غشاه الوحی والمطوق بالنور
جبرئیل علیه السلام ونادی السلام علیک یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول لک اقرأ
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ قال فتصدق الناس علی الاعراب یومئذ

در کفایة الموحدین مینویسد در فصل هشتم در ذکر اسباب تقاعد امیر ع که علاوه
از این چهل شب فاطمه را سوار نموده و دست حسن و حسین را گرفته بخانه مهاجر
و انصار میگردانید و از ایشان طلب یاری میکرد تا مطالبه حق خود نماید بعضی عذر
میاوردند و بعضی وعده نصرت باو میدادند و چون صبح میشد بیاری او نمیامدند
و مکرر بجهت اتمام حجت بر خلق میفرمود که اگر چهل نفر اعوان و یاری کننده میداشتم
مطالبه مینمودم حق خود را و در بعضی از اوقات میفرمود که اگر بیست نفر یاور
میداشتم حق خود را اخذ مینمودم و نمیگذاشتم که حق مرا غصب نمایند و ابن ابی الحدید
بچندین سند روایت کرده که علی ع بعد از واقعه سقیفه مسلمانان را بیاری خود میخواند و فاطمه را
نیمشب بر الاغ سوار کرده و دست فرزندان خود را گرفته بود بدر خانهای انصار میرفت و علی ع انصار را
میرفت و حق آل ابوطالب میفرمود و از ایشان چهل نفر از آنها آنحضرت را اجابت نمودند
و او بموت بیعت کردند پس بر نمود ایشان را که چون صبح شود سرها را تراشیده و اسلحه خود را مهیا نموده
چون صبح میشد بغیر از زبیر و مقداد و ابوذر و سلمان احدی باو همراهی نکردند و نیز ابن ابی الحدید
گفته است که بسیاری از محدثین روایت کرده اند که علی ع بعد از روز سقیفه کرار ابوبکر را
یکرا میدند پیوسته تظلم نمود و مردم را بیاری خود خواند و در و جانب قبر پیغمبر ص کرده این آیه را
یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی و پیوسته میگفت وا جعفراه و لا جعفر لی الیوم و وا حمزتاه

و صاحب مسند فاطمه از شافعی حدیث ترنج را در تزویج حضرت فاطمه نقل
کرده که چون علی بن ابیطالب در مسجد خدمت رسول خدا ص مشرف جبرئیل نازل شد
عرض کرد یا رسول الله خداوند ترا امر فرموده که این اترجه را بعلی ع دهی رسول خدا
انرا عطا فرمود بعلی ع چون ان اترجه بدست علی رسید دو قسمت شد در یکقسمه
ان نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیرالمؤمنین و در قسمت دیگر نوشته بود
من الطالب الغالب الی علی بن ابیطالب ص و سمعانی در کتاب فضائل الصحابه و ابن ابی الحدید
در نهج البلاغه روایت کرده اند که در یوم طائف که رسول خدا ص با لشکر اسلام
محاصره نمودند اهل طائف را روزی علی ع را طلبید و مدة طولانی با هم راز و نجوی کردند
مردم عرض کردند یا رسول الله امروز نجوی و راز شما با علی ع بطول انجامید فرمود
ما انا ناجیته و لکن الله انتجاه ص در کتاب منتطاب لئالی الاخبار در باب سادس
در زیارة مؤمن و مصافحه او عن النبی ص قال و من صافح محبا لعلی ع غفر الله
له الذنوب و ادخله الجنة بغیر حساب من اثبات الوصیة فولد علی ع و رسول الله
ثلاثون سنة فاحبه رسول الله حبا شدیدا و قال لفاطمة یا ام علی ضعی مهده بجنب فراشی و کان یلی تربیته
و یوجره اللبن فی ساعة رضاعه و یحرک مهده عند نومه و یناغیه فی یقظته و یحمله علی صدره تارة و علی عاتقه
و یلتقمه و یقول هذا اخی و ولیی و ناصری و صفیی و ذخیری و کهفی و ظهری و وصیی و زوج کریمتی و امینی علی وصیتی
و کان یحمله و یطوف به جبال مکة و شعابها و اودیتها و فجاجها الی صحیح شده

سید اسماعیل علی بن ابی طالب ع طبرسی در کفایة مینویسد

صدر الائمة اخطب خوارزمی از جماعتی از مشایخ خود روایت کرده است پیغمبر

فرمود که جبرئیل بر من نازل شد در حالتیکه پهن نموده بود جناح دو بال خود را دیدم

بر بالی او نوشته لا اله الا الله محمد النبی رسول الله و بر بال دیگر او نوشته لا اله الا الله علی الوصی

الشافیة عبد الله بن عبد حافظ در تاریخ جرجان

و نطنزی در کتاب خصایص از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده اند فرمود که از برای قمر

دو وجه است یعنی دو طرف است که یکطرف از روشنائی میدهد اهل آسمانها را و از طرف

دیگر روشنی میدهد اهل زمین را و برآن وجهیکه باسمانست نوشته شده

الله نور السموات والارض و بآن وجهیکه رو بزمین است نوشته شده است محمد

و علی نور الارضین الشافیة در کفایة است محمد بن جریر طبری و ابی مخنف از عبد الله بن عمر

روایت کرده اند که گفت شنیدم از پیغمبر که فرمود در شب معراج مخاطب نمود پروردگار من مرا

بلسان علی ع پس عرض کردم الهی تو با من مخاطبه میفرمائی یا علی ع وحی شد یا احمد انا شیء لا کالاشیاء

لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک فاطلعت

علی سرائر قلبک فلم اجد الی قلبک احب من حب علی بن ابیطالب خاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک

الشافیة — عن عبد الرحمن بن خالد تیاه

در روایت ابی بکر خزاعی انگشتر پیغمبر را که انگشتر خود را از دست مبارک نمود و مواد نوشته بود انا محمد

بن عبد الله و انا محمد رسول الله و انشب گذشت چون صبح شد پیغمبر مشاهده کرد دید که در تحت

ان خط نوشته شده است علی ولی الله تعجب نمود در اینحال جبرئیل نازل شد و عرض کرد خدا میفرماید که تو نوشتی انچه را که اراده نمودی

و ما نیز نوشتیم انچه را که اراده نمودیم ص

علی ابن ابیطالب علیه السلام

شرح شافیه ابی فراس للشافعی کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک

فیه انه الله بعض شرح فی مشارق انوار الیقین لقد انصف الشافعی اذ قیل له ما تقول

فی علی ع فقال ماذا اقول فی رجل اخفت اولیائه فضائله خوفا و اخفت اعدائه

فضائله حسدا و شاع ما بین ذین ما ملأ الخافقین ع الشافیه وجدت فی کتاب من

لا یحضرنی اسمه ان هذه الکلمات و هو علی صراط حق نمسکه انه لیس فی القران المجید کلمة

الا و فیها حرف من هذه الکلمات ع الشافیه فی عبار الانوار عن ابن مسعود قال یقال

ان النبی ص نادی فی هذا الیوم نادِ علیاً مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب

کل هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی ع الشافیه فی تاریخ ابن کثیر

ان الحسن بن علی بن ابیطالب صالح معویة علی شروط و ان لا یشتم علیا فلم یجبه الی الکف

عن شتمه و طلب ان لا یشتم و هو یسمع فاجابه الی ذلک ثم لم یف له ایضا بذلک ع

الشافیه فی کتاب صفین کان معویة اذا قنت لعن علیا و ابن عباس و قیس بن سعد

والحسن والحسین ع دعاء توسل برحمة علی ع هدیة الزائرین شیخ جلیل حسن بن فضل طبرسی

در مکارم الاخلاق از صادق ع روایتکرده که فرمودند هرگاه یکی از شماها خواهد استغاثه کند

بسوی خداوند پس دو رکعت نماز کند پس بسجده رود و بگوید یا محمد یا رسول الله یا علی یا

سیدی المؤمنین والمؤمنات بکما استغیث الی الله تعالی یا محمد یا علی استغیث بکما یا غوثاه

بالله وبمحمد وعلي وفاطمه وبقيه ائمه هر يك از امامان را بركيف بكم اتوسّل الى الله تعالى

پس بدر رستگى در همان ساعت بر آورده خواهد رسيد ع وشيخ معظم جليل احمد بن فهد

حلي در عدة الداعي مرسلاً از سماعه روايت كرده كه حضرت ابو الحسن ع فرمود كه اى سماعه

هر وقت كه از براى تو حاجتى باشد نزد خدا تعالى پس بگو اللّهمّ انّى اسئلك

بحق محمد وعلي فانّ لهما عندك شأناً من الشأن وقدراً من القدر فبحق ذلك الشأن

وبحق ذلك القدر ان تصلّى على محمد وآل محمد وان تفعل بى كذا وكذا پس بدر رستگى چون

قيامت برپا شود باقى نماند ملك مقرب ونه پيغمبر مرسل ونه بنده مؤمن مگر آنكه محتاج است

بسوى رسول خدا وعلي مرتضى در آن روز ع شعر شهى كه صبح ندارد صفاى گوهر او همانا هست

كه گشت آفتاب چاكر او امير جمله مردان علي ابو طالب كه برق حادثه سوز است برق خنجر او

چو كعبه مولد او گشت شد از آن سبب شب وروز كنند خلق جهان سجده در برابر او

بحر المصائب شيخ حسين المخفى گويد وقد قال قوم فيك والستر دونكا

مصائب المعصومين اخوند ملا عبد الخالق يزدى بانك ربّ كيف لو كشف الستر ع

وسار جميع من فى المسجد فى طلب الملعون الخ قال الراوى فما كنت ارى الا الصفق الايدى على الهامات وعلو صراخات ع

شعر فارسى

در مولد اسد الله بكعبه شد معلوم كه اوست محرم اسرار خانه زاد خدا

كنون ز مسجد اى بيكسان بخانه بريد براى گريه اهل حرم بهانه بريد

در كتاب جنة النعيم نوشته كه مرحوم سيد نعمة الله جزائرى در كتاب انوار نعمانيه ذكر فرموده است عالمى خوابى ديد از قبرهاى مردگان وادى السلام ريسمانها كشيده شده وبقبر حضرت امير ع بسته شده براى يكى از اهل علم خواب خود را نقل نمود العالم تعبير كرده كه آنكه در جوار نجف اشرف رسيده گويا آمدند عرض مينمايند يا امير المؤمنين ما ريسمان بندگى ترا بر گردن نهاده ايم وبجوار تو آمده ايم راضى مشو ما را در خانه ات عقوبت وعذاب نمايند ع ونعم ما قيل اذا متّ فادفنى الى جنب حيدر ابى شبّر اكرم به وشبير فلست اخاف النار عند جواره ولا اتقى من منكر ونكير فعار على حامى الحمى وهو فى الحمى اذا ضلّ فى البيداء عقال بعير مؤلف گويد در كنز اللغة محمد بن عبد الخالق نوشته عقال بندى است كه بر دست و پاى چاروا نهند ص

در كلمه طيبه علامه نورى نوّر الله مرقده وعطّر الله تربته نوشته كه در كافى مرويست از حارث همدانى كه گفت شبى با امير ع صحبت ميكردم پس گفتم مرا حاجتى رو داده برخاست وچراغ را خاموش كرد پس فرمود براى اين خاموش كردم كه نبينم ذلت حاجت را در رخسار تو ص

ايضاً در كلمه طيبه نوشته كه در ارشاد ديلمى روايتست كه هرگاه طالب حاجتى خدمت امير ع ميامد باو ميفرمود كه بنويس حاجت خود را بر زمين كه من كراهت دارم ببينم ذلت سؤال را در رخسار سائل

حضرت امیر ع

در کلمه طیبه نوشته که دیلمی در اعلام الدین روایت کرده از امیرالمؤمنین ع
که فرمودند بفرزند خود امام حسن ع یا بُنَیَّ اِذا نَزَلَ بِکَ کَلَبُ الزَّمانِ وَقَحطُ
الدَّهرِ فَعَلَیکَ بِذَوِی الاُصُولِ الثّابِتَه والفروع النّابتة مِنْ اَهلِ الرَّحمَةِ وَ
الایثار و الشّفقة فَاِنَّهُم اقضی للحاجات وَاَمضی لدفع المُلِمّات وَ
اِیّاکَ وَطَلَبَ الفَضلِ وَاِکتِسابَ الطّائِحِ و القراریط من دون الاکف
الیابسة والوجوه العابسة فانّهم ان اعطوا منّوا وان منعوا کدّوا ثم انشاء
یقول وَاسئَلِ العُرفَ اِن سَئَلتَ کَریمًا لَم یَزَل یَعرِفُ الغِنا وَالیَسارا
فَسُؤالُ الکَریمِ یُورِثُ عِزًّا وَسُؤالُ اللَّئیمِ یُورِثُ عارا وَاِذا لَم تَجِد
مِنَ الذُّلِّ بُدًّا فَالقَ بِالذُّلِّ اِن لَقیتَ الکِبارا لَیسَ اِجلالُکَ الکِبارَ بِعارٍ
اِنَّما العارُ اَن تُجِلَّ الصِّغارا حاصل مضمون چون فرود آید بتو سختی زمانه و خشک
سالی روزگار پس بر تو باد با آنانکه اصلشان قدیم و نتایج آن اصل کریم از خانواده مهر
و مکرمت و بخشش و شفقت زیرا که ایشان حاجات را بیشتر یا بهتر بازو دتر بر آرند و شدائد
زودتر دفع کنند و زنهار از خواستن عطا و کسب کردن طوح و قیراط که هر طوح چهار

دانک یکحبه است و هر قیراط سه حبه و مثقال شرعی بیست قیراط پس کنایه باشد از
طلبیدن چیز بسیار اند که از نزد صاحبان کفهای خشک و روهای ترش زیرا که ایشان
اگر بدهند منت گذارند و اگر ندهند بمشقت اندازند سؤال کن نیکو اگر سؤال میکنی
از کریمیکه پیوسته شناخته بی نیازی و ثروترا که سؤال از کریم عزت آرد و از لئیم ننگ
آرد و هر زمان که از کشیدن بار مذلة چاره نداری برای بزرگان ذلت کن که در آن ننگی
نیست بلکه ننگ در بزرگ شمردن پست فطرتان است شیخ طبرسی در اعلام الوری
نوشته است ولقد قال الاجل المرتضی علم الهدی ره سمعت شیخنا مقدما فی الحدیث (الروایة من صحاب) یقال له
ابو حفص عمر بن شاهین یقول انی جمعت من فضایل علی ع خاصه الف جزو اما ما
رواه اصحابنا من ذلک فلا تجمع اطرافه ولا تعد الافه شعر منصور الفقیه
قالوا اخذ العین من کل فقلت لهم فی العین فضل ولکن ناظر العین حرفین من
الف طومار مسوده در تمام غلط الالف الفین ایضا طبرسی ع نوشته است که روایت کرده
عباد بن یعقوب و یحیی بن عبد الحمید الحمانی که گفتند که حدیث کرد ما را علی بن هاشم از محمد بن عبد الله
از پدرش عبید الله بن رافع از جدش ابی رافع گفت بدرستیکه رسول الله کان اذا جلس ثم اراد
ان یقوم لا یاخذ بیده غیر علی ع وان اصحاب النبی کانوا یعرفون ذلک له فلا یاخذ بید رسول الله
احد غیره وقال الحمانی فی حدیثه کان اذا جلس اتکأ علی علی واذا قام وضع یده علی علیه السلام

علی بن ابی طالب ع

ایضاً در اعلام الوری است در ذیل روایت علی بن هاشم از محمد بن عبید الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده ابی رافع در هجرت امیر بمدینه و خرج علی الی المدینة ماشیاً علی رجلیه فتورمت قدماه فلما قدم المدینه رآه النبی فاعتنقه و بکی رحمة له مما رای بقدمیه من الورم و انهما یقطران دماً فتفل فی یدیه و مسح رجلیه فلم یشتکهما بعد ذلک مؤلف گوید نمیدانم چه گذشت وقت [illegible] داماد خود قاسم بن الحسن ع را

هدایة الطالبین اخوند ملا محمد تقی کاشانی الاصل ساکن [illegible]

اگر صحیح باشد [illegible]

لمعان ابن ابی الحدید گفته است آنحضرت حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از گناه کسیکه با او بدی مینمود و صحت این معلوم است از آنچه کرد با دشمن ترین دشمنان خود مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن عاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه را اسیر کرد همه را رها کرد و تلافی نکرد و عبد الله بن زبیر بالای منبر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق میبرد و چنانکه او را اسیر کرد او را رها نمود و فرمود برو تا ترا نبینم و بیش از این تقریر نفرمود و نیز معلوم میشود از آنچه عایشه در حق او کرد و چون بر او ظفر یافت بغایت مهربانی و شفقت با او رفتار نمود و اهل بصره شمشیر بر آنحضرت و اولاد او کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد ایشان را [illegible] نکرد [illegible] در جنگ صفین با معاویه که [illegible] منع نمودند بعد از آنکه اصحاب او از ایشان [illegible] آب گرفت [illegible] شما نیز [illegible] دشمنی [illegible] تا اصحاب [illegible]

تمام شد کلام ابن ابی الحدید ع

مجمع النورین در مجلس ۳۱ حکایت درویشی مدح امیر المؤمنین میخواند در دکان مجوسی رسید مجوسی با سر دو انگشت خوشه انگوری باو داد [illegible] بخشید مکافاة السماحة دار خلد و ان کان الجواد من المجوس مجوسی را در خواب دیدند احوال پرسیدند گفت همه اعضای من باتش میسوزد الا سر انگشت سبابه و ابهام که بآن دو انگشت خوشه انگور بدرویش مداح علی دادم ع شعر

ای خوشا روزی که باشم در بیابان نجف   باز بان اشتیاق احوال پرسان تا نجف
پوستین وار دوزنه بر دوش افکنم مجنون صفت   شکل قربانی برارم پیش خوبان نجف

ایضاً نظم

از آنکه محبت علی و آل است   مشمول هزار نعمت و افضالست
از عهده شکران نیاید بیرون   هرچند دلش [illegible] زشکر بالا

بحر المعارف ملا عبد الصمد همدانی

روی ان علیاً ذکر علیاً فی منبر دمشق و انهی ذلک بعبد الملک بن مروان فامر بقطع لسانه و قال یحیی ان اسم علی بقی فی خواطر الخلائق و ما نسوه و افشوا ابا تراب و یلعنون [illegible] و فی اللعن یلعنون ابا تراب ع جامع الحکایات روزی در مجلس معاویه کسی مدح امیر المؤمنین را یاد کرد و معاویه [illegible] گفت کان علی والله کالاسد اذا عدی و کالبدر اذا بدی و کالقطر اذا غدی [illegible] هرگاه که در میدان [illegible] چون ماه بود هرگاه که پیدا شدی چون قطره باران بود که بامداد آید حاضرین گفتند که تو فاضلتری یا علی گفت قطره [illegible] ابن ابیطالب [illegible] ابی سفیان [illegible]

روضة الواعظين روي ان رجلا جاء الى امير المؤمنين ع فقال يا امير المؤمنين ان لي اليك حاجة
فقال اكتبها في الارض فاني اری الضر فيك بينا فكتب على الارض انا فقير محتاج فقال ع يا قنبر اكسه
حلتين فانشأ الرجل يقول كسوتني حلة تبلى محاسنها فسوف اكسوك من حسن
الثنا حللا ان نلت حسن ثناء نلت مكرمة ولست تبغي بما قد نلته بدلا ان الثناء
ليحيي ذكر صاحبه كالغيث يحيي نداء السهل والجبلا لا تزهد الدهر في عرف بدأت به
فكل عبد سيجزى بالذي فعلا فقال ع اعطوه مائة دينار فقيل يا امير المؤمنين قد اغنيته فقال ع
اني سمعت رسول الله ص يقول انزلوا الناس منازلهم ثم قال ع اني لاعجب من اقوام يشترون المماليك
باموالهم ولا يشترون الاحرار بمعروفهم ص

مناقب شاذان خبر الجمجمة بسم الله الرحمن الرحيم عن ابي حفص عن ابيه عن عمار الساباطي قال قدم
امير المؤمنين عليه السلام المداين فنزل بايوان كسرى وكان معه دلف بن مجير فلما صلى قام وقال
لدلف قم معي وكان معهم جماعة من اهل ساباط فما زال يطوف منازل كسرى ويقول لدلف
كان لكسرى في هذا المكان كذا وكذا ويقول دلف هو والله ذلك فما زال كذلك حتى طاف
المواضع بجميع من كان عنده ودلف يقول يا سيدي ومولاي كانك وضعت هذه الاشياء
في هذه المساكن ثم نظر عليه السلام الى جمجمة نخرة فقال لبعض اصحابه خذ هذه الجمجمة

وكانت مطروحة ثم جاء عليه السلام الى الايوان وجلس فيه ودعا بطشت فيه ماء فقال للرجل دع هذه
الجمجمة في الطشت ثم قال عليه السلام اقسمت عليك يا جمجمة لتخبريني من انا ومن انت فقالت الجمجمة بلسان
فصيح اما انت فامير المؤمنين وسيد الوصيين وامام المتقين واما انا فعبدك وابن عبدك وابن امتك
كسرى انوشيروان فقال له امير المؤمنين عليه السلام كيف حالك فقال يا امير المؤمنين
اني كنت ملكا عادلا شفيقا على الرعايا رحيما لا ارضى بظلم ولكن كنت على دين المجوس
وقد ولد محمد صلى الله عليه وآله في زمان ملكي فسقط من شرفات قصري ثلاثة وعشرون شرفة ليلة ولد
فهممت ان اؤمن من كثرة ما سمعت من الزيادة من انواع شرفه وفضله ومرتبته وعزه في السموات
والارض ومن شرف اهل بيته ولكني تغافلت عن ذلك وتشاغلت عنه في الملك فيا لها من نعمة ومنزلة ذهبت
مني حيث لم اؤمن به فانا محروم من الجنة بعدم ايماني به ولكني مع هذا الكفر خلصني الله تعالى من عذاب النار
ببركة عدلي وانصافي بين الرعية فانا في النار والنار محرمة علي فوا حسرتاه لو آمنت لكنت معك يا سيد اهل بيت
محمد ويا امير امته قال فبكى الناس وانصرف القوم الذين كانوا من اهل ساباط الى اهليهم واخبروهم بما كان وبما
جرى من الجمجمة فاضطربوا واختلفوا في معنى امير المؤمنين فقال المخلصون منهم ان امير المؤمنين عليه السلام
عبد الله ووليه ووصي رسول الله صلى الله عليه وآله وقال بعضهم بل هو النبي وقال بعضهم بل هو الرب
وهو مثل عبد الله بن سبا واصحابه وقالوا لولا انه الرب والا كيف يحيي الموتى قال فسمع بذلك امير المؤمنين
عليه السلام وضاق صدره واحضرهم وقال يا قوم غلب عليكم الشيطان واستحوذ عليكم ان انا الا عبد الله انعم علي
بامامته وولايته ووصية رسول الله صلى الله عليه وآله

ينابيع المودة   يا علي ادركني   شيخ سليمان الحنفي

عليهم رضي الله عنهم اني رأيت اسمك مقرونا باسمي في اربعة مواطن فلما بلغت البيت المقدس في معراجي الى السماء
وجدت على صخرتها لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي وزيره ولما انتهيت الى سدرة المنتهى وجدت
عليها اني انا الله لا اله الا انا وحدي محمد صفوتي من خلقي ايدته بعلي وزيره ونصرته به ولما انتهيت الى عرش
رب العالمين فوجدت مكتوبا عليه اني انا الله لا اله الا انا محمد حبيبي من خلقي ايدته بعلي وزيره ونصرته به
فلما وصلت الجنة وجدت مكتوبا على باب الجنة لا اله الا الله انا ومحمد حبيبي من خلقي ايدته بعلي وزيره
ينابيع المودة جابر رضي الله عنه اذا كان يوم القيمة يأتيني جبرائيل وميكائيل بجزمتين من المفاتيح
جزمة من مفاتيح الجنة وجزمة من مفاتيح النار وعلى مفاتيح الجنة اسماء المؤمنين من
شيعة محمد وعلي وعلى مفاتيح النار اسماء المبغضين من اعدائه فيقولان لي يا احمد هذا
لمحبك وهذا لمبغضك فادفعها الى علي بن ابي طالب عليه السلام فيحكم فيهم بما يريد والله قسيم الجنة والنار
لا يدخل مبغضيه الجنة ولا محبيه النار ابدا ينابيع عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها
يا علي حسبك ان ليس لمحبك حسرة عند موته ولا وحشة في قبره ولا فزع يوم القيمة ينابيع
عليه السلام رضي الله عنه لا تستخفوا بشيعة علي ع فان الرجل منهم ليشفع في مثل ربيعة ومضر
مدينة المعاجز البرسي قال رويت حكاية سلمان وانه لما خرج عليه الاسد قال يا فارس
الحجاز ابو الحسن ادركني فظهر اليه فارس وخلصه منه وقال للاسد انت واشبالك الان عاد
يحمل له الحطب الى باب المدينة امتثالا لامر علي عليه السلام

ينابيع المودة
ابو الحسن المعروف بابن المغازلي وصاحب المناقب بسنديهما عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن
الحسين ع قال قال رسول الله ص لعلي بن ابي طالب يا ابا الحسن لو وضع ايمان الخلائق واعمالهم
في كفة ميزان ووضع عملك يوم احد على كفة اخرى لرجح عملك على جميع ما عمل الخلائق وان
الله باهى بك يوم احد ملائكته المقربين ورفع الحجب من السموات السبع واشرفت اليك الجنة
وما فيها وابتهج بفعلك رب العالمين وان الله تعالى يعوضك ذلك اليوم ما يغبط كل نبي
ورسول وصديق وشهيد ينابيع في الدر المنظم لابن طلحة الحلبي الشافعي قال علي ع
لو شئت لاوقرت من تفسير الفاتحة سبعين بعيرا   ينابيع المودة
في الدر المنظم اعلم ان جميع اسرار الكتب السماوية في القرآن وجميع ما في القرآن
في الفاتحة وجميع ما في الفاتحة في البسملة وجميع ما في البسملة في باء البسملة وجميع
ما في باء البسملة في النقطة التي هي تحت الباء قال الامام علي كرم الله وجهه انا النقطة
التي تحت الباء   ينابيع المودة قال ابن عباس قال اخذ بيدي الامام
علي ليلة مقمرة فخرج بي الى البقيع بعد العشاء وقال اقرأ يا عبد الله
فقرأت بسم الله الرحمن الرحيم فتكلم لي في اسرار الباء الى
بزوغ الفجر   من ينابيع المودة اخرج موفق بن احمد الخوارزمي قال حدثنا

سهر دار ابن شیرویه الدیلمی بسنده عن ابن عمر قال سمعت النبی ص وقد سئل بای لغة
خاطبک ربک لیلة المعراج قال خاطبنی ربی بلغة علی و الهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی
انت ام علی فقال یا محمد انا شیء لا کالاشیاء ولا اقاس بالناس ولا اوصف
بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک و اطلعت علی قلبک فلم اجد
فی قلبک احب الیک من علی فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک ینابیع

و مما ینسب الی الامام الشافعی علی حبه جنة   قسیم النار و الجنة
وصی المصطفی حقا   امام الانس و الجنة   ینابیع فی نهج البلاغه

و من خطبته ع و لقد قبض رسول الله و ان راسه الشریف لعلی صدری
ینابیع فی المناقب عن حذیفه قال قال رسول الله ضربة علی فی یوم الخندق
افضل من اعمال امتی الی یوم القیمه صح   هدایة الطالبین موفق بن احمد خوارزمی از اصدقا روایة

و اخطب الخطباء میگویند روایت کرده است که پیغمبر فرمود خدا تعالی از برای برادرم علی فضایلی قرار داده است
که از بسیاری بشماره در نمی آید هر که یک فضیلت از فضایل برادرم علی را ذکر کند و بان اقرار داشته باشد
بیامرزد خدا تعالی گناهان گذشته و آینده او را و کسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل برادرم علی را پیوسته ملائکه از برای
او طلب آمرزش نمایند مادامیکه از آن کتابت اثری باقی باشد و کسیکه گوش کند بفضیلتی از فضایل او بیامرزد خدا برای
او گناهانیرا که بشنیدن از او صادر شده باشد و کسیکه نظر کند بکتابی از فضایل او بیامرزد خدا برای او گناهانیرا که
بدیدن از او صادر شده باشد بعد از آن فرمود نظر کردن بعلی عبادت است و ذکر او عبادت است قبول نمیکند
خدا ایمان هیچ بنده را مگر بولایت او و بیزاری جستن از دشمنان او ع

در کتاب مطالب مظهر العجائب نوشته حاجی علی کرمکی بطواف بیت الله و مرقد منور ختمی پناه
توفیق رفیق او شده و مکرات و مرات شرف اندوز زیارت عتبات ائمه اثنی عشر گردیده
در پایان عمر از گوشه کشمیر بر غیامد نقل کرد که بقصد طواف ثانی بیت الله الحرام نجف
از مشهد رضویه روان می شدم مرد مؤمن خراسانی الاصل مال و متاع دنیوی و اساس و اسباب
خانه دار بعشق خاندان رسول و دوستی فرزندان رسول نذر فقرا و مساکین نموده
بنیت زیارات امیر ع پای پیاده بشوق تمام منازل راه می پیمود در کمر داشت زوجه خود را سوار نموده بود
تا پرچیان روحی مانع شده زوار را نگاه داشتند و نگذاشتند که بدون ادای حق الزیاره داخل
حرم محترم شوند همگی زوار هر کدام نقدی بقدر معین و اصل ساخته رخصت شده بتقدیم حق الزیاره در روضه بهشت آئین
در آمدند قضا را در این وقت آن جوان خراسانی مبلغی که در وجه حق الزیاره هر دو باشد
موجود نداشت و بی زوجه خود قدم در روضه منوره نتوانست گذاشت که هر دو از زیارت
دور ماندند باتفاق آمده اند و بدون مروت است که یکی بدولت حضور برسند و دیگری محروم ماند
از خدمت هر چند بر و مان حرکه و اظهار عجز خود نمود قبول نکردند جز تعهد نمود که آنچه موجود دارم
بستاند و عوض تتمه مرکب خود را در رهن بگذارم که بعد فراغ لوازم زیارات از رفقا قرض گرفته
برساند و مرهون خود را باز ستاند آن جاهلان این معنی را نپذیرفتند و از بیابانی بجز والحاح
او در غضب شدند ظالمی از آن بدبختان بی شرم چوب دستی قوی در دست داشت
به قهر تمام بر تارک آن زائر حضرت امام ع بضرب فرو کوفت که فرق آن مؤمن مظلوم شکافته
شد خون و لحیه و رخسار روان گشت بیچاره مجروح شده از پا در آمد و در خاک و خون غلطید

نوحه با پای دامنش فریاد واحسرتا برکشید تا آنکه شور و غوغا بلند گشت و زوار خبردار شدند
همه بیرون دویدند من دنبال او شتافتم جوان خراسانی را دیدم مجروح بر زمین افتاده و سر و ریش
به خاک و خون آغشته در نهایت ضعف حالت او که در این سفر با من همراهی کرده بود سینه و صورت
خود را بناخن حسرت خراشیده الواویلا به عیوق میرساند و اطفال بیکس دویده از ضعف او را
دلداری نموده تسکین داده رفیق خود را از خاک برگرفته گفتم بیا به همین هیئت به زیارت حضرت
مقدس کن که اجر عظیم دارد گفت بگذار تا پیشگاه کرامت حضرت امیر کل [illegible] امداد خود بستانم
و ظالم جابر و اسزای کردارش برسانم حقا که زیارت بکنم آنگاه دست انگشت گرفته
بار دیگر خون آلود محاذی ضریح مبارک ایستاد فریاد برکشید و گریه کنان گفت یا
امیرالمؤمنین و یعسوب الدین قسم بمحبت خاندان طهارت و دودمان ولایت تو
مؤکد میکنم که تا بداد ما نرسی زیارت روضه منوره نخواهم کرد و دست از دامن
معدلت تو بر نخواهم داشت این بگفت و روی از آستانه گردانیده بطرف
قافله را که [illegible] شد هنوز قدمی چند بیشتر نرفته بود که از [illegible] بغتةً بیهوش شده
بخاک افتاد و از درد شکم بخواری و زاری مینالید و از شدت وجع دست و پایش درهم
می‌پیچید همگی زوار و قافله‌چیان بر سر او جمع آمده من هم با آن رفیق و زوجه او از غرفه راه
برگشته مشاهده عذاب او کردیم ناگاه شکمش مانند انبان حلاجی پر باد شده و از
شدت ورم پوست سر نافش ترکیده چاک شد مشابه زخم شمشیر بران از یک سر تا پهلوی دیگر
رسیده شکنبه و رودهای کثیفش بیرون افتاد در طرفة العین باسفل السافلین [illegible]
آنجوان با زوجه خود میهمان داخل روضه گردید حاکم آنبلده که از قبل والی روم مقرر بود از آن
[illegible] آگهی یافته قاپوچیان را قدغن بلیغ نمود که بعد الیوم [illegible] مزاحم زوار اصلاً نشوند از آن زمان تا حال [illegible] کسی [illegible] کرد

تا الله لا انساه لما قام فی المحراب یسجد لله و یرکع فجاء ابن ملجم [illegible] الظلام
مجللا سیف المنیه والخلائق هجع فهناک اعول جبرئیل منادیا
فوق السماء ومن هو فی البسیطه یسمع قتل ابن عم المصطفی قتل الولی المرتضی قتل الامام الاورع

در کتاب جامع النورین مینویسد

نکته یاد دارم [illegible] خاک بر روی زخمش میریخت اما سید الثقلین خاک بر روی زخمش نریخت
چرا برای آنکه علی یک زخم داشت خاک میریخت که خون قطع شود اما حسین یک زخم نداشت
کدام زخمش را خاک بریزد سر را یا صورت را یا سینه را و جهه دیگر علی از عیالش
خاطر جمع بود بخود مشغول بود اما حسین از عیالش متوحش بود بیک چشم طرف خیمها
نگاه میکرد بچشم دیگر اطراف خود را نظر میکرد که از کدام طرف حرمتش خواهند زد نکته دیگر
جناب امیر خاک بر زخمش میریخت که خون بخشکد امام حسین خاک بر زخمش نریخت
همیشه تازه است این است سبب که [illegible] خوانده میشود تازه است عزای حسین علیه السلام همیشه شیعیان گریه میکنند
ایضا در کتاب جامع النورین مینویسد کلینی (?) آوردند آنحضرت را در گلیم خوابانیده [illegible] گلیم را امام حسن
و دیگری گلیم را امام حسین بدوش کشیدند از مسجد بر در خانه مردم از عقب سر آمدند
تا [illegible] در خانه جناب امیر فرمود گلیم را بر روی زمین بگذارید [illegible] عرض کردند
شما حالا بفرمایید فرمود چنین است اما حالا دخترم زینب عقب در است اینها نگاه
میکنند دلم برای او میسوزد می خواهم مرا با این حالت نه بیند یا علی [illegible]

روان شدند سراسیمه و پریشان حال روانه خانه شده بدر با استعجال [illegible] الشهاده

چون بدر خانه رسیدند دختران فاطمه و سایر فرزندان ناله [illegible] و واعلیا برکشیدند و چون نظر ایشان بر آن

افتاد بیکبار گریبانها را چاک زده و مقنعها را از سر بیند اختند کتاب مستطاب روضة الشهدا

روایت آنست که امیر در وقت توجه بجهت خراج از همه جا مردم درخواست طلب بود از این

ده تن آمده بودند و ابن ملجم با ایشان بود مردی بود بغایت زشت صورت و سهمگین با هیکل زشت

هر یک از ایشان تحفه و تبرکی نزد امیر آوردند مهر قبول فرمود ابن ملجم شمشیری داشت

بغایت قیمتی پیش امیر آورد و تحفه [illegible] از او نگرفت [illegible] قبول نیفتاد عاقبت

ابن ملجم بخلوت پیش امیر آمد و گفت یا امیر المؤمنین چگونه است که [illegible] و همراهان من [illegible]

و دست رد بر پیشانی من می نهی و این چنین شمشیر قیمتی [illegible] دو [illegible]

از من نمی ستانی امیر فرمود که چگونه این شمشیر از تو ستانم و حال آنکه مراد تو زدن بر [illegible]

ابن ملجم در زمین افتاد و خروش بسیار کرد و گفت یا امیر المؤمنین هیهات [illegible]

صورت در خیال من کنند یا این فکر محال در خاطر من خطور کند [illegible] ترک وطن [illegible]

امیر گفت این امریست واقع شدنی و در [illegible] خلافی متصور نیست گفت اینک من در پیش تو ایستاده ام

بفرمای تا هر دو دستم ببرند حکم کن تا قصاص رسانند فرمود که چون تو [illegible] امر صادر شده که

قصاص شود [illegible] صادق [illegible] داده است [illegible] معالم [illegible] من کتب

باسناده عن [illegible] ابن شعیب معلی [illegible] یزید بن عبد الملک عن ابیه عن جده قال دخلت

علی فاطمة فبدأتنی بالسلام ثم قالت ما غدا بک قلت طلب البرکة قالت اخبرنی ابی و هو ذا [illegible]

انه من سلم علیه و علی ثلاثة ایام اوجب الله له الجنة قلت لها فی حیاته و حیوتک قالت نعم و بعد

[illegible]

[illegible]

ریاض الشهاده امیر فرمود مرا بخانه برید پس او را بر گلیمی خوابانیدند و یک کلیم را امام حسن و دیگری را

امام حسین گرفته برده و سو کشیدند چون بدر خانه رسیدند دختران فاطمه و سایر فرزندان ناله را

برکشیدند فرد روان شدند سراسیمه و پریشان حال [illegible] خانه [illegible] با استعجال [illegible]

او بر خون [illegible] بیکباره گریبانها را چاک زده مقنعها از سر بیند اختند و خود را [illegible]

ایضا ریاض الشهاده روایت که چون بجراحت [illegible] کوفه رسیده اولاد [illegible]

بیابان [illegible]

ناله ضعیفی [illegible] امام حسن [illegible] برادر [illegible] آنکه غریبی [illegible] دیدند که در خرابه تنها بر روی خاک افتاده

خشتی در زیر سر نهاده [illegible] رسیده [illegible] امام حسن گفت مردی مسیح غریب [illegible] در کوفه

بیکس و فقیر و مهجور و هیچ کس ندارم گفتند تا حال تیمار تو که میکرد گفت یک سال است که در این شهر آمده ام

و هر روز مردی [illegible] بر بالین من می نشست چون پدر مهربان مرا دلداری میداد [illegible] دو روز [illegible]

و غذا [illegible] پرسیدند [illegible] نه آن که بو گفت [illegible] پرسیدم [illegible]

گفت ترا با نام من چکار [illegible] از برای خدا [illegible] پرسیدند [illegible] بود گفت [illegible]

[illegible] روزی است که او [illegible] ندانم او را چه شده پرسیدند [illegible]

[illegible] گفت [illegible] تسبیح و تقدیس خدا [illegible] و دیگر

[illegible] آسمان [illegible] صدای تسبیح ملائکه [illegible] در و دیوار [illegible]

[illegible] صدای تسبیح [illegible] و چون [illegible] گفت مسکین جالس المساکین و

غریب جالس الغریب [illegible]

هدایة الطالبین در کتاب احتجاج مرویست از هشام بن حکم که زندیقی که بزیارت امام جعفر صادق علیه السلام آمده بود عرض کرد شما میگوئید حوریه معتاد شده و میشوند و مغز ساق و پوست وگوشت و استخوان او را از عقب آن مشاهده میکنند شوهرش میبیند فرمود با چنین است مثل یکی از شما درهمی را در میان آب صاف میبیند اگرچه عمق آن یک نیزه بوده باشد زندیق بود آن قندیل مشهور است که مراد از آن درهمی هیب است صح

سفینة النجاة

موافق روایت کنز الباکین قنفذ بحکم آن نحس در را بر پهلوی آن مخدره زد و دری نیز بشکست که ضلع آن بشکست انتظار داشت که مادامی که آن صدمه حملی که داشت سقط نمود و پیوسته از آن صدمه صاحب فراش بود تا از دنیا رفت و موافق روایت سعید بن مسیب که در کتاب مذکور است عمر گفت که در را که شکستم و داخل خانه شدم دیدم که فاطمه با وجود دور شدن دری را در پس من آمد چنان سیلی بر رخسار بر صورتش زدم که کردن بند او گسیخت و بر روی زمین ریخت صح

منتخب طریحی

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و حبله الممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هلک صح

معالم الزلفی عن ابن یعقوب باسناده عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله قال سمعته یقول عاشت فاطمة علیها السلام بعد ابیها خمسة و سبعین یوما لم تر کاشرة ولا ضاحکة تأتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین الاثنین والخمیس فتقول ههنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله ههنا کان المشرکون ...

صحیفة الابرار عن ثاقب المناقب عن زاذان عن سلمان قال اتیت ذات یوم منزل فاطمة فوجدتها نائمة قد تغطت بعباتها و نظرت الی قدر منصوبة بین یدیها تغلی بغیر نار فانصرفت الی رسول الله صلی الله علیه و آله فلما ابصرنی ضحک ثم قال یا اباعبدالله العجب ما رأیت من حال ابنتی فاطمة قلت نعم یا رسول الله فقال تعجب من امر الله ان الله علم ضعف ابنتی فاطمة فایدها بمن یعینها علی دهرها من کرام ملائکته خرائج ان ام ایمن لما توفیت فاطمة حلفت ان لا تکون بالمدینة اذ لا تطیق ان ترى المواضع التی کانت فیها فاطمة علیها السلام فخرجت الی مکة فلما کانت فی بعض الطریق عطشت عطشا شدیدا فرفعت یدیها و قالت یا رب انا خادمة فاطمة تقتلنی عطشا فانزل الله علیها دلوا من السماء فشربت فلم تحتج الی الطعام والشراب سبع سنین وکان الناس یبعثونها فی الیوم الشدید الحر فما یصیبها عطش

روضة الشهداء

راویان صادق الروایة آورده اند که هیچکس را الم مفارقت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان در نیافته بود که فاطمه را در آن زمان که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درگذشت فریاد در مدینه افتاد آسمان یکبار در زمین لرزه در آمد اهل مدینه را از زنان و مردان حکم از این غصه ها شد ایاس طلب از اهل اصحاب بر انگیخت در این محل مرتضی علی علیه السلام نزدیک فاطمه آمد که ای دختر خیر البشر امروز در مدینه قیامت است اگر خواهی تا من از تو خوشنود باشم آواز نوحه را مشنوان ... گفت ... تا شب در این اثنا ... حضرت بود ... فاطمه ... مسجد ... آمد ... فاطمه ... بیهوش افتاده ... آمد ... گفت یا ابا الحسن امشب چه وقت است گفت ... دست ... بر ...

روضة الواعظين روي ان فاطمة لا زالت بعد النبي معصبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الركن
من المصيبة بموت النبي وهي مهمومة مغمومة محزونة مكروبة كئيبة حزينة باكية العين محترقة القلب
يغشى عليها ساعة بعد ساعة في كل ساعة تذكره وتذكر الساعات التي كان يدخل فيها عليها
فيعظم حزنها وتنظر مرة الى الحسن ومرة الى الحسين وهما بين يديها اين ابوكما الذي كان يكرمكما
ويحملكما مرة بعد مرة اين ابوكما الذي كان اشد الناس شفقة عليكما فلا يدعكما تمشيان على الارض
فانا لله وانا اليه راجعون فقد والله جدكما حبيب قلبي ولا اراه يفتح هذا الباب ابدا ولا يحملكما
على عاتقه كما لم يزل يفعل بكما ثم مرضت مرضا شديدا فلما نعيت اليها نفسها دعت ام ايمن واسماء بنت عميس
ووجهت خلف علي واحضرته فقالت يا ابن عم انه قد نعيت الي نفسي وانني لا ارى ما بي الا انني
لاحق بابي ساعة بعد ساعة وانا اوصيك باشياء في قلبي قال اوصيني بما احببت واخرج من
كان في البيت ثم قالت يا ابن عم ما عهدتني كاذبة ولا خائنة ولا خالفتك منذ عاشرتني قال
معاذ الله انت اعلم بالله وابر واتقى ان اوبخك غدا بمخالفتي فقد عز علي بمفارقتك و
بفقدك الا انه امر لا بد منه والله جدد علي مصيبة رسول الله هذه والله مصيبة لا عزاء لها
ورزية لا خلف لها ثم بكيا جميعا ساعة واخذ علي راسها وضمها الى صدره قالت يا ابن عم
اوصيك باشياء اولا ان تتزوج بعدي بابنة امامة فانها تكون لولدي مثلي ...

بحر المصائب از كتاب كنز الباكين از صادق انتقى چنان سيلى بصورت مظلومه زد از آن
خمار كه سرخى در كنار چشمان مظلومه ظاهر شد لعن الله ظالميها جميعا

في دار السلام منارة فيه معجزة واشارة الى قصة حمزة بن قيس الخبيث ومنه عن الفاضل الشيخ
لطف قال لما توجه السلطان مراد من سلاطين آل عثمان الى زيارة النجف الاشرف ورأى القبة المباركة
من مسافة فراسخ نزل عن فرسه فسألوه امراؤه عن سبب نزوله فقال لما وقعت عيني على القبة
المنورة ارتعشت اعضائي بحيث لم استطع على الوقوف على ظهره فامشي راجلا فقالوا الطريق بعيد
فقال نتفأل بكتاب الله فلما فتحوا المصحف كان اول الصفحة فاخلع نعليك انك بالواد المقدس
طوى فمشى في بعض الطريق وركب بعض الاخر الى ان وصل الى الروضة المقدسة ولما رأى الموضع
المعروف في الصندوق المطهر المشهور عند العجم بپنج انگشت اي موضع الاصبعين سأل عن حكايته
فذكروا له قصة حمزة فقال رجل هذا من موضوعات الروافض ولا اصل له فسأل السلطان من
الحضرة العلوية تبين صدق هذه الواقعة وكذبها ولما كان اليوم الاخر امر بقطع لسان الرجل
المذكور والظاهر انه رأى في المنام ما ظهر منه كذب الرجل وعناده قلت
سمعت مذاكرة ان السلطان في زمن معهم لما رأوا القبة المباركة نزل بعض الوزراء الذين كانوا يتشيع
في الباطن فسأل السلطان عن سبب نزوله فقال هو احد الخلفاء الراشدين نزلت اجلالا له فقال
فان انزل ايضا تعظيما له فقال بعض النواصب الذين كانوا معه ان كان هو الخليفة فانت ايضا
خليفة والي على المسلمين واحترام الحي اشد واولى من احترام الميت فتردد السلطان فقال
نتفأل بكتاب الله فلما رأى الاية المذكورة امر بضرب عنق ذلك الذي نهاه وانشد هذين البيتين
مشيرا الى هذه الواقعة تزاحم تيجان الملوك ببابه ويكثر عند الاستلام ازدحامها

اذا ما داة من بعيد ترحلت وان هي لم تفعل ترحل هامها وخمس البيتين
مادح اهل البيت عليهم السلام بالقلب واللسان المؤيد بروح القدس العظيم الشان
المولى كاظم الازري فقال ونور محمد اشمس العلى كقبابه وجبهته دار الملك
دون عنابه الم تره مع عظم وسع رحابه تزاحم [illegible] بباطنه ايات وحي
تنزلت ورسل واملاك به قد توسلت لذاك سلاطين الورى تذللت
اذا ما اتى ع اصحى في دار السلام منامر فيه تهديد لمن صاد طيور حرم حام عليه السلام
وفيه عن ثقة ان رجلا صاد بعض طيور الحرم وذبحه فرأى الامام ع في المنام فقال تريد
ان اقتلك كما قتلت طير حرمي وهدده بمثل هذه الكلمات قلت روى الشيخ في اماليه
باسناده عن الصادق ع ان عليا ع حرم من الكوفة ما حرم ابراهيم من مكة وما حرم
محمد ص من المدينة ولم اجد من صرح بالتحريم او الكراهة غير هذا الخبر وما جرى به
جماعة من ابتلائهم لشيء بعد صيد بعض حمام الحرم كاف للكراهة وفي بعض السنين
دخل النجف جماعة من عسكر الرومية لحفظ البلد على عادتهم فاشتغل بعضهم
بصيده واكله فنزل بهم مرض الوباء ومات منهم قريبا من ستين رجلا وما ابتلى
به احد من اهل المشهد بحيث ظهر لهم ولغيرهم ان هذا جزاء سوء عملهم حتى تبين
ذلك لوالي بغداد واهل حوزته ومن ذلك اليوم نهوا العساكر المامورين لهذه
البلدة عن التعرض لحمامها وكان ذلك قريبا من تاليف الكتاب ع

رياض الشهادة در اخبار ابطالبين نقل كرده كه وقتي كه جمعي از مسلمانان را اسير نمودند پادشاه ايشان امر كرد
كه ايشان را در روغن زيت جوشيدند و يك نفر از ايشان را فرار [illegible] كه به نجف خبر برد واو در عرض راه
برفت در شب [illegible] صداي [illegible] اسبان را از عقب خود شنيد چون نزديك شدند رفقاي خود را ديد كه كشته
بودند وچون از ايشان پرسيد در جواب گفتند [illegible] بازگشته در هر شب [illegible] ما از ايشانيم كه
[illegible] شهيدان [illegible] در [illegible] كه [illegible] ابي طالب [illegible] شب شهيد شده بوديد [illegible]
پسر [illegible] تذكرة الخواص شيخ يوسف سبط ابن الجوزي

وقد روى مجاهد قال سأل رجل ابن عباس فقال ما اكثر فضائل علي بن ابيطالب ع واني
لاظنها ثلاثة الاف فقال له ابن عباس هي الى الثلاثين الفا اقرب من ثلاثة الاف ثم قال ابن عباس
لو ان الشجر اقلام والبحر مداد والانس والجن كتاب وحساب ما احصوا فضائل امير المؤمنين ع

الصواعق [illegible]

قال [illegible] انشد امير المؤمنين شعرا قاله في ليلة [illegible] وقيت بنفسي خير من وطئ الحصا
ومن طاف بالبيت العتيق وبالحجر رسول الاله خاف ان يمكروا به فنجاه ذو الطول العلي
من المكر وبات رسول الله في الغار امنا موقى وفي حفظ الاله وفي ستر وبت
اراعيهم وما يثبتونني وقد وطنت نفسي على القتل والاسر [illegible]
[illegible] فضائل احمد وفردوس الديلمي قال عمر بن الخطاب قال النبي ص حب علي براءة من النار [illegible]
حب علي جنة للورى [illegible] لو ان ذنبا [illegible] من النار [illegible]

معدن الاسرار صاحب زهرة الریاض گفته از خود

یا از همان گوینده نقل کرده است کلامیکه حاصل مضمونش این است که اگر خطاب غضوا ابصارکم بجهت
حرمت نظر بودی بایست قرین غضو یا فاطمه باشد هم چنانکه یغضوا در قران قرین یغضضن
است و انگهی که در اخرت تکلیف برداشته میشود پس معلوم است که بجهت امر دیگر است و ان این است
که فاطمه از بسکه عفت و حیا داشت از غسل دهنده خود بعد از موت لهذا قبل از وفات غسل
کرد و بقیه حنوط رسول خدا خود را حنوط کرد پس کفن پوشید و عبا بر سر خود کشید و ایمان
خود را تجدید کرد پس خدا ملک الموت را امر بقبض روحش کرد م در خصائص فاطمه در لقب [illegible]
حضرت فاطمه که ام ابیها است شش وجه گفته ولی وجه وجیه از شش وجه همان است
که از مرحوم فحل المحققین حجی آقا محمد خلف مرحوم آقا محمود کرمانشاهانی نقل کرده فرموده در افواه
و السنه بسیار شایعست پدر گاهی از راه رأفت بپسرش میگوید پدر جان بابا جان و بدختر خود
میگوید مادر جان ننه جان اینگونه الفاظ بین عرب و عجم شایع است این قسم عبارات از فرط
محبت و مهربانیست و مبالغه در کثرت شفقت پدر بفرزند بناءً علی هذا معنی ام ابیها بطریق
حقیقت نیست بلکه عبارتیست که معمول بین پدران و فرزندان از راه عطوفت میشود
حدیث یحبها و یکنیها بام ابیها دلالت بر همین بیان میکند م در خصائص صد و
پنج لقب شمرده بیست لقب که سادات القابست شرح داده م مطالب السؤل
و اما ما بطنه فقال فی بعض المروی عنه ان بین جنبی علما جما لا اجد له حملة و قال فی جملة کلمات مبسوطة
بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعید فعلم انه قد بطن
علما جما فکان باعتباره بطینا [illegible]

زبدة التصانیف روایت است که روزی فاطمه زهرا علیها السلام نشسته بود و پیراهن خود را بلیف
خرما میدوخت که بغایت کهنه شده بود پیغمبر بنزد آن بهترین زنان عالمیان آمد
و درمی چند نزد آن کهنه هدیه بر زمین نهاد و گفت ای زهرا در ما یحتاج خود صرف کن و دل
مشغول مدار که پیراهن تو کهنه شده است فرمود که ای پدر ای زهرا در قیامت حساب خواهد بود
فرمود آن خاتون قبول ننموده فرمود مرا بآن حاجت نیست و با کهنه پیراهن خود میسازم
تا فردای قیامت توانم عاصیان امت را شفاعت کردن و خود بی حساب به بهشت روم

مشکوة نور الله جل جلاله | زیتونة عم الوری برکاتها
هی قطب دائرة الوجود و نقطة | لما تنزلت اکثرت کثراتها
هی احمد الثانی و احمد عصرها | هی عنصر التوحید فی عرصاتها

[illegible] آب [illegible] احکام [illegible] [illegible] گنجینه عرفان [illegible] کرامات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تا شفیعه از زنان [illegible] فواید المشاهد خصوصیاتی دارد از جمله خوف آنحضرت فاطمه از روز
[illegible] با علی [illegible] دفن کرده [illegible]
ایضا فواید المشاهد [illegible] سید الفقها [illegible] است از [illegible]
انکه در دنیا که بود عزادار بود الان هم که در آخرت دائما عزادار است [illegible]

که در آخرت هم عزادارت [زیارت] و بهشت هم در غم و حزنست بطوریکه از حزن او پیغمبران و ملائکه و حوریان و غلمان و هفتصد هزار و هزار و حی
و هزار هزار مرسل و هزار هزار نبیه و هزار هزار نفر از کروبیین با ناله و گریه هستند که با او هم ناله میشوند و همگی گریه میکنند و انها لتشهق شهقة
فلا یبقی ملک فی السموات الا بکی رحمة لصوتها اینجاست که گریه بسیار بلند و صدا میکنند همگی گریه سر میدهند
هیچ فرشته در آسمانها نمیماند مگر اینکه از سوز صدای او گریه میکند حتی ملائکه النبی فیقول یا بنیة بلغت
اهل السموات قالا و شغلهم عن التقدیس والتسبیح فکفی حتی یقدسوا بنابر مضمون همه روزه تا یک گام
بجا آورده میکنند تقرب جستن و گریه میکنند همه روزه همین طور است که تا روز قیامت اشک و ناله میکنند غایة
المرام و حجة الخصام ابن ابی الحدید و هو من افاضل علماء العامة المعتزلی فی شرح نهج البلاغه قال روی
عن علی ان فاطمة حرضته علی النهوض والوثوب فسمع صوت المؤذن اشهد ان محمدا رسول الله
فقال ایسرک زوال هذا النداء من الارض قالت لا قال فانه ما اقول غایة المرام و حجة الخصام
ابن یعقوب تا عن زرارة بن اعین قال رایت قمیص رسول الله علی الذی قتل فیه عند ابی جعفر فاذا
اسفله اثنا عشر شبرا و بدنه ثلثة اشبار و رایت فیه نضح دم الا ای فاطمه ای نام تو
حلال مشکلها دلت چون نقطه توحید و مهرت مرکز دلها خصائص
فی الحدیث قال رسول الله اعطانی الله فاطمة العذراء تزوج کل بنتها بکرا و لم یعط احدا
ذالک من النبیین و الحسن و الحسین و لم یعط احدا مثلهما و اعطانی صهرا مثلی و اعطانی
فی الحوض و قسیم الجنة والنار و لم یعط الملائکة و جعل شیعته فی الجنة و اعطانی اخا
مثلی و لیس لاحد اخ مثلی

فاطمه ۴

٥ مرحوم حجی ملا باقر واعظ طهرانی در کتاب خصایص فاطمیه نوشته است در بیان حالات تساوی
صدیقه را با پیغمبر و امیر المؤمنین و فرزندان او از انجمله گوید این حقیر حدیث
نقل دارد که جناب فاطمه زمان احتضار با انوار اربعه و با لین تمام موتی حاضر میشود و ان
ایشان توجه هیف ماید از انجمله حضرت پیغمبر و حضرت امیر و جناب سید الشهدا شب
مدفون شدند و جناب فاطمه هم شب دفن شد و در ان حکمتها است
ایضا در خصایص است اسما گفت بستن هشت سالگی ما رایت امراة ادوب
منها قال الراوی ما رایت امراة اعبد منها که پاهای مبارکش از کثرت عبادت ورم
کرده و کمال انسان از این قوه عاقله و عامله هست ایضا در خصایص است
معرفت فاطمه کما هی غیر ممکن است چنانچه بعضی در وجه تسمیه انحضرت را بفاطمه چنین
نوشته اند شاید هم حدیث باشد و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها
و جمعی از اهل سنة و جماعت مصاحبت با فاطمه یکی از مناقب امیر دانسته اند و از فضایل
مؤمنات انجناب بشمار اورده اند چنانچه قاضی عضد میگوید من فضایل علی مصاحبته لفاطمة
مسعودی در اثبات الوصیة نوشته است در خطبه امیر که بعضی از کلمات ان خطبه این
انا صاحب القبلتین و حامل الرایتین فهل یوازی فی احد و انا ابو السبطین فهل یباری
بی بشر و انا زوج خیر النسوان فهل یفوقنی احد در جنات الخلود نوشته که از

الحضرتوا ام الفضایل مؤلف گوید هر فضلی که ذکر شود یک فضلی است از فضایل مخدره

ولکن ام الفضایل بالاتر است که فضایل و فواضل دیگرش را اگر شوانده بنماید کما اینکه

این احقر کتاب خصایص نوشته است الصادره خصایص گفته اشرف القاب فاطمه تقیه

است و از زمره نسوان عالمیان زنی از خوف و خشیت و اطاعت و امتثال اوامر

بمانند وی نداشته بلکه خود کلمه تقوی بوده نه مجرد لفظ و بعضی از عارفین گفته اند خیرات

دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده و ان کلمه تقوی است و خداوند خصال تقوی را در دو بار ده مورد

از قرآن یاد فرموده از الجمله در مقام اکرام فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم بلکه آیه و لسوف

یعطیک ربک فترضی برای رضای حضرت زهرا نازل شد که ملخص شان نزول آنست

که روزی پیغمبر ملاحظه فرمودند حضرت فاطمه کلیمی از پالان شتر پوشیده و نشسته

آسیا میکند پس آنحضرت گریست و فرمود تجرعی مرارة الدنیا الاجل حلاوة الآخرة پس جبرئیل

نازل شد و این آیه مبارکه را آورد بنا بر حدیث و علی معرفتها دارت القرون

الاولی انبیاء عظام اهل زمان خودشان را بمحبت و معرفت آن بزرگوار تحریص و ترغیب

میکردند و در شدائد و بلاها ایشان را امر میفرمودند که بدامن شفیعه روز جزا توسل

جویند کشف الغمة عن حذیفة کان رسول الله ص لا ینام حتی یقبل عرض وجنة فاطمة

و عن جعفر بن محمد ع کان النبی لا ینام لیلة حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمة ع کشف سئل علی

ع یا فقال یا رسول الله انا احب الیک ام فاطمة فقال انت عندی اعز منها و هی احب الی منک

بحار ع حدثنا احمد قال حدثنا ابو العباس احمد بن محمد بن یحیی عن عمرو بن ابی

المقدام و زیاد بن عبید الله قالا ان رجلا اتی ابا عبد الله ع فقال له یرحمک الله هل تشیع

الجنازة بنار و یمشی معها بمجمرة و قندیل او غیر ذلک مما یضاء به قال فتغیر لون

ابی عبد الله ع من ذلک و استوی جالسا ثم انه جاء شقی من الاشقیاء الی فاطمة ع

بنت محمد ص فقال لها اما علمت ان علیا قد خطب بنت ابی جهل فقالت حقا ما تقول

فقال حقا ما اقول ثلاث مرات فدخلها من الغیرة ما لا تملک نفسها و ذلک ان الله تع

کتب علی النساء غیرة و کتب علی الرجال جهادا و جعل للمحتسبة الصابرة منهن من الاجر ما جعل للمرابط

المهاجر فی سبیل الله قال فاشتد غم فاطمة من ذلک و بقیت متفکرة حتی امست

و جاء اللیل حملت الحسن علی عاتقه الایمن و الحسین علی عاتقه الایسر و اخذت بید

ام کلثوم الیسری بیدها الیمنی ثم تحولت الی حجرة ابیها فجاء علی ع فدخل الی حجرة فاطمة ع

فاشتد لذلک غمه و عظم علیه فاستحیی ان یدعوها من منزل ابیها فخرج الی المسجد یصلی

فیه ما شاء الله ثم جمع شیئا من کثیب المسجد و اتکئ علیه فلما رای النبی ص ما بفاطمة

من الحزن دخل المسجد فلم یزل یصلی من راکع و ساجد و کلما صلی رکعتین دعی الله

ان یذهب ما بفاطمة من الحزن و الغم و ذلک انه خرج من عندها و هی تتقلب و تتنفس

الصعداء فلما راها النبی ص انها لا یهنئها النوم و لیس لها قرار فقال لها قومی یا بنیة

فقامت فحمل النبی ص الحسن و حملت فاطمة الحسین و اخذت بید ام کلثوم فانتهی الی علی و هو نائم

فوضع النبی ص رجله علی رجل علی فغمزه و قال قم یا ابا تراب فکم ساکن ازعجته ادع لی ابا بکر

من داره و عمر من مجلسه و طلحة فخرج علی فاستخرجهما من منزلهما و اجتمعوا عند رسول الله

فقال رسول الله یا علی اما علمت ان فاطمة بضعة منی و انا منها فمن اذاها فقد اذانی و من
اذاها بعد موتی کان کمن اذاها فی حیاتی و من اذاها فی حیاتی کان کمن اذاها بعد موتی
قال فقال علی بلی قال فما دعاک الی ما صنعت فقال و الذی بعثک بالحق نبیا ما کان منی مما
بلغها شیء و لا حدثت بها نفسی فقال النبی صدقت و صدقت فخرجت فاطمة و تبسمت فقال
احدهما لصاحبه انه لعجب لحینه ما دعاه الی ما دعانا هذه الساعة ثم اخذ النبی بید علی فحمل النبی
الحسن و حمل الحسین علی و حملت فاطمة ام کلثوم و ادخلهم النبی بیتهم و استودعهم الله خرج و صلی
بقیة اللیل فلما مرضت فاطمة مرضها الذی ماتت فیها اتیا عایدین و استاذنا علیها فابت
ان تاذن لهما ثم ان عمر اتی علیا فقال قد اتیناها غیر هذه المرة مرارا نرید الاذن
علیها و هی تابی ان تاذن لنا فان رایت ان تستاذن لنا علیها فافعل فدخل علی
علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله قد کان من هذین الرجلین ما قد رایت و قد
ترددا مرارا کثیرة فرددتهما و لم تاذنی لهما و قد سئلانی ان استاذن لهما علیک
فقالت و الله لا اذن لهما و لا اکلمهما کلمة من راسی حتی القی ابی فاشکوهما الیه بما صنعاه و ارتکباه منی
قال فانی ضمنت لهما ذلک قالت ان کنت قد ضمنت لهما شیئا فالبیت بیتک و النساء تتبع الرجال فاذن لمن
احببت فخرج علی فاذن لهما فلما وقع بصرهما علی فاطمة سلما علیها فلم ترد علیهما و حولت وجهها عنهما
فتحولا و استقبلا وجهها حتی فعلت مرارا قالت یا علی جاف الثوب و قالت لنسوة حولها حولن
وجهی فلما حولن وجهها حولا الیها فقال ابو بکر یا بنت رسول الله انما اتیناک ابتغاء مرضاتک
و اجتناب سخطک نسئلک ان تغفری لنا و تصفحی عما کان منا الیک قالت لا اکلمکما من راسی
کلمة واحدة حتی القی ابی و اشکوکما الیه و اشکو صنیعکما و فعالکما قالا انا جئنا معتذرین مبتغین

مرضاتک فاغفری و اصفحی عنا فالتفت الی علی و قال انی لا اکلمهما من راسی کلمة حتی اسئلهما
عن شیء سمعاه من رسول الله فان صدقانی رایت رایی قالا اللهم ذلک لا نقول الا حقا و لا نشهد
الا صدقا فقالت انشدکما بالله اتذکران ان رسول الله استخرجکما فی جوف اللیل لشیء کان حدث
امر من علی فقالا اللهم نعم فقالت انشدکما بالله هل سمعتما النبی یقول فاطمة بضعة منی و انا منها من
اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذاها بعد موتی فکان کمن اذاها فی حیاتی و من اذاها
فی حیاتی کان کمن اذاها بعد موتی قالا اللهم نعم ثم قالت اللهم انی اشهدک فاشهدوا یا من حضرنی
انهما قد اذیانی فی حیاتی و عند موتی و الله لا اکلمکما من راسی کلمة حتی القی ربی فاشکوکما الیه
بما صنعتما به تا انجا قالت یا ابن العم ارید ان اوصیک باشیاء فاحفظها الی فاذا انا قضیت
نحبی فاخرجنی من ساعتک ای ساعة کانت من لیل او نهار و لا یحضرنی من اعداء الله
و اعداء رسوله للصلاة علی فلما قضت نحبها و هم فی ذلک فی جوف اللیل اخذ علی فی جهازها
من ساعته فلما فرغ من جهازها اخرج علی الجنازة و اشعل النار فی جرید النخل و مشی مع
الجنازة بالنار حتی صلی علیها و دفنها حضایص التقیة از القاب انحذره است
بعنی ان عارفین که اند خیرات دنیا و اخرة در یک کلمه جمع شده است و ان کلمه تقوی است
و خداوند خصال تقوی را در دوازده مورد از قران یاد فرموده از انجمله در مقام اکرام فرموده
ان اکرمکم عند الله اتقیکم و فی الصحیفة السجادیة الهمهم و الطفوا الهدی و المداومة علی التقوی من القناعص
در مجاری در حدیث عبادت خطاب فاطمه در وایتست که حقتعالی فرموده این زنان فانم کبیرا علی هاء
من است نفی عموم زنان دنیا که بند و ان بزرگوار خانم ایشانست اگر انها شده اند اداراد

در جهست ۶ ۲۳۴۵۶۷۸۹ ۱ ۲۳۴۵۶ ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ ب ۲۳۴۵ ج ۳ ۱۲۳۴۵۶۷۸۹

کانت اختیار این کنیزها من باد دست و بر همه حکمران است و معلوم است این خانی را اسما کنیز خود نگه

نداد تا تحصیل کرم و کمال و شرف او در این نسبت است که فی الحقیقه فاطمه امة الله

و کنیز خدا خوانند چنانچه حضرت رسول سئلت از حضرت فاطمه بود که او را عبد الله بنا معد

که کفی لی فخرا ان اکون لک عبدا بنت من ام من هلیدة من ومل لمن سن ظلمها و اذیها

خصائص گویند حنت المرئة علی ولدها ای عطفت و اشفقت و لم تتزوج بعد ابیهم

علی ای حال تعطف و تحنن زنان بمردان خصوص بعد از موتشان بفرزندانشان با عزل

رجال ترحما و احتراما علیه و صونا لولده محمود و مستحسن است و از معظمات حقوق ایشان

شمرده شده است هی ملا یاقوت هی عند الاله اعظم قدرا و بها و افخم

القرون رجالها ام آل الرسول عصمتهم هی لولاها لم یکن آل طه بابی فاطما شفیعه

بابی من بحکمها شفعها شمس ام القری و ام ابیها بابی امها و ابی اباها بابی اسرتی ثم

اهلی ثم مالی و من سواها فداها هی و الله ام لرسول الله بل رحمة بها اهدیها

کیف احصی ثناها و نعمتی عجز الناس عن اداء ثناها در حدیث تصاویر دکان

یاتیها فیحسن خبرها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون

بعدها من ذریتها و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمة

شیخ عز الدین عبد القادم شافعی در کتاب مدیح الخلفاء ذکر کرده بعد از آنکه کعب فاطمه بهشت

انسیه است از آنکه در شکم مادر تکلم نمود فلما حملت خدیجة بفاطمة کانت تحدثها من بطنها و تونسها

فی وحدتها و کانت تکتم ذلک عن رسول الله فدخل النبی یوما فسمع خدیجة تحدث فقال یا خدیجة

[illegible]

اگرچه راحتی اهل آخرة در موت است در شب معراج خداوند عالم فرمود ان راحة اهل الجنة فی الموت و الآخرة مستراح

العابدین و لیکن طبع بشر مجبولست بکراهة و نفرة موت و حب الحیوة حتی انبیا با شرف قدر و منزلة نزد خدا و علم ایشان

بمال کار ایشان حیات را دوست داشتند و کراهت داشتند از موت قیل ان آدم وهب داود

حین عرضت علیه ذریته اربعین سنة من عمره فلما استوفی ایامه و جائت منیته و انقضت مدة

اجله جائه ملک الموت بقبضه جزع و قال ان الله عرفنی مدة عمری هزار سال باقیت فقال انک وهبتها

ابنک داود فانکر ان یکون ذالک و نوح کان اطول الانبیا عمرا اخبر الله عنه انه لبث فی قومه الف سنة

الا خمسین عاما فلما دنی اجله قیل له کیف رایت الدنیا فقال کدار ذات بابین دخلت من باب و خرجت

من باب هذا یدل بمفهومه علی انه لم یرد الموت و لم یؤثر مفارقة الدنیا و ابراهیم روی انه سئل

الله الا یمیته حتی یسئله فلما استکمل ایامه التی قدرت له خرج فرای ملکا علی صورة شیخ فانی

کبیر قد اعجزه الضعف و لعابه یجری علی لحیته از عمرش سوال کرد فاخبره بعمر یزید علی عمر ابراهیم سنة

قال انا اصیر بعد سنة الی هذه الحال فسئل الموت چون حال انبیاء است طباعهم البشریة الا الرغبة

فی الحیوة و فاطمه امرئة حدیثة عهد بصبی ذات اولاد صغار و بعل کریم یعرفها ابوها

انها سریعة اللحاق به تضحک طیب نفسها بفراق الدنیا و تقول العنا یا الهی عجل وفاتی

روضة الشهداء نوشته که وصیت چهارم آنکه بابی از زیارت فاطمه گفت

من زنان یکیکه من با تو انس و آرام داشته و مونس اوقات صبح و شام من تو

بوده و حالا بنا کام از تو دور میمانم خرائج در معجزات فاطمه ان النبی قال یا فاطمة

ان بشارة اتتنی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی بان الله زوج علیا بفاطمة و امر رضوان خازن

الجنة فهز شجرة طوبی فحملت رقاعا بعدد محبی اهل بیتی و انشاء ملائکة من تحتها من نور و دفع

الی کل ملک خطا فاذا استقرت القیمة باهلها فلا تلقی تلک الملائکة محبا لنا الا دفعت الیه صکا فیه براءة من النار

در کتاب جامع النورین نوشته حدیثی خاطرم رسید برای زیادتی حزن دوستان
بگویم نوشته اند که روزی جناب امیرالمؤمنین وارد خانه شد دید فاطمه چوب اراک بدست گرفته دندان خود را
سواک میکند بداهتاً فرمودند حظیت یا عود الاراک بثغرها وما خفت یا عود الاراک اراکا
ولو کنت من اهل القتال قتلتکا وما فاز منها یا سواک سواکا ای چوب اراک عجب جرأتی کردی
که خود را به لب و دندان فاطمه رسانیدی اگر تو انسان حقیقی میشدی من ترا بضرب ذوالفقار دو حصه میکردم تو کجا و لب
خصائص فاطمه
و دندان فاطمه کجا بعضی در وجه تسمیه آنحضرت را بفاطمه چنین نوشته اند شاید
هم حدیث باشد وانما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها امیر ع
بزوجیت حضرت زهرا مفاخرت فرموده آیا کسی میتواند بر من تفوق نماید با آنکه عوالم امکان
بوجود مبارک او افتخار حاصل نموده اند ع اثبات الوصیه علی بن حسین
مسعودی مینویسد محل حاجت خطبه را نوشتم فوالله لاقولن قولاً لا یطیق ان یقوله
احد من خلقك انا علم الهدی و کهف التقی و محل الحجی و بحر الندی و طود النهی
ولکن بنعمة ربی احدث انا صاحب القبلتین و حامل الرایتین فهل یوازی فی احد وانا ابو السبطین
فهل یوازی فی نسبی وانا زوج خیر النسوان فهل یفوقنی احد شاهد در فقره اخیره بود خصائص
فاطمه و جمعی از علماء سنه مصاحبت امیر را با حضرت زهرا یکی از مناقب امیر دانسته اند
چنانچه قاضی حموی میگوید من فضائل علی مصاحبته فاطمة سیدة نساء العالمین والی شرف ترکه الخ
و مصاحبت فاطمه بحسب حقیقت حضرت را امتیازی است لکن نه طوریکه بعضی از اهل سنت رفته در فضیلت آنحضرت انتقاد کرده اند
و شواهد ضعیفه اقامه نموده اند ع

در کتاب مستطاب معدن الاسرار مرقوم فرموده است عزیز
برادر قاعده هنرمندان آن است که در وقت مرگ اگر خود قدرت
دارند خود را پاکیزه میگردانند و جامهای نو میپوشند و اگر خود قدرت ندارند
عیال و اقربا و دوستان وی او را پاکیزه میگردانند و جامهای نو او را می پو
شانند یکی بسبب آنکه خود و دوست خود پاک و پاکیزه و جمیله
می رود و دیگر بسبب آنکه بر سر میت دوست و دشمن و غریب
و آشنا از غسال و مشیعین و معزی و مصلی جمعیت میکنند تا در نظر
ایشان خوار و بی مقدار و کهنه پوش و چرکین نیاید آه آه یك میتی
خبر دارم و این خبر را از جمعی شنیده ام و دیده ام که بخلاف این قانون
حرکت کرد در وقت نزدیك شدن مرگ جامهای کهنه طلبید و پوشید
پس حضرت امام حسن ع خود را بر روی آن حضرت افکند و بر روی او مرش را
می بوسید و می گفت ای مادر با من سخن بگو پیش از آنکه روحم از جسد
مفارقت کند و حضرت امام حسین ع بر پایش افتاد و می بوسید و می گفت
ای مادر بزرگوار منم فرزند تو حسین با من سخن بگو پیش از آنکه دلم
شکافته

شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم و بحار ع مناقب اصحاب الکسا ع عن ابی جعفر ع
قال قال جابر بن عبد الله الانصاری قلت لرسول الله ص ما تقول فی علی بن ابیطالب قال ذاک
نفسی قلت فما تقول فی الحسن والحسین قال روحی (ریحانتای) وفاطمة ع امهما ابنتی یسوءنی ما ساءها ویسرنی ما سرها اشهد الله
انی حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم یا جابر اذا اردت ان تدعو الله فیستجیب لک فادعه باسمائهم
فانها احب الاسماء الی الله تعالی عز وجل عن علی ع انه قال عطش المسلمون عطشا
شدیدا فجائت فاطمة بالحسن والحسین الی النبی ص فقالت یا رسول الله انهما صغیران
لا یحتملان العطش فدعا الحسن فاعطاه لسانه فمصه حتی ارتوی ثم دعا الحسین ع فاعطاه لسانه
فمصه حتی ارتوی چنانچه روز عاشورا حضرت حسین که طفل اصغر منتخب نقل عن
عباس قال لما حضرت رسول الله ص الوفاة بکی بکاء شدیدا حتی بلت دموعه لحیته فقلت
ما یبکیک یا رسول الله قال ابکی لذریتی وما یصنع بهم من بعدی وما یفعلون بهم شرار امتی فکانی بفاطمة
ابنتی وقد ظلمت من بعدی وغصب حقها وقهر بعلها وغصب علی میراثها فکانی بها وهی
تنادی یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی فسمعت کلامه فبکت فقال ص اسکتی یا فاطمة
بتو بشارة میدهم اول لاحق از اهل بیتم بمن تو هستی دفعه بمن لاحق بشوی نزرت بذالک
سرورا عظیما ص منتخب قیل لما دفن رسول الله ص رجعت فاطمة الی بیتها اجتمع علیها نسا(ئها)
قالت انا لله وانا الیه راجعون انقطع عنا خبر السماء ثم قالت اغبر آفاق البلاد وکورت
شمس النهار واظلم العصران والارض من بعد النبی حزینة اسفا علیه کثیرة الرجفان فلیبکه شرق البلاد

مجالس المتقین و در کتاب عقائد یکی از اهل سنت در حدیث مرض الموت ...
زهرا ع ماتم کرده از حین جناب علی ع که به میمود جناب فاطمه ع از اشک چشم
آنحضرت بروی خود می مالید و میفرمود که شنیدم از پدرم رسول الله ص لو بکی محزون
من قوم لرحم الله هذا القوم وانت یا علی ع محزون فی مصیبتی وتبکی الآن بمصابی
ایضا مجالس بعد از رحلت پیغمبر ص نوشت عمر بمعویه چنان سیلی زدم
بفاطمه از روی نفاق که گوشت سرخ کنار چشم او برآمد صلوات الله علیها
مجالس المتقین در تفسیر امام مذکور است از تحت عرش ندا رسد ایها
غضوا ابصارکم فاطمه دختر محمد ص از صراط بگذرد همه چشم پوشند الا محمد و علی و حسنین
واولاد طاهرین ایشان لهذا فاطمه مادر ... باشد که ریشهای ازار او محبه باشد خطاب الله
ای دوستان فاطمه مرا چنگ زنید بریشه ازار ریشهای مادر فاطمه خلق چنگ زنند
بر ریشهای مادر با جناب زیاده سه هزار فئام هر فئامی هزار هزار نفر همه نجات یابند
مؤلف گوید محتمل است ریشهای مادر از ظلومه کنایه باشد از اولاد طاهرین او که
شیعیان باعتبار علاقه و اعانت در حق ایشان چون که رسیدن در تعزیه مظلوم کربلا چنانچه
مادر او زده از آن نجات یابند ع منتخب نقل انها وقفت علی قبر ابیها وقالت
ماذا علی من شم تربة احمد
وقیل ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمة وکانت تقوم حتی تتورم قدماها ع

فاطمه

كتاب هدية الزائرين
وبهجة الناظرين

شيخ كفعمي در بلد الامين و شيخ جليل ابو الحسن سليمان بن الحسن صهرشتي كه از
مشاهير تلامذهٔ شيخ طوسي است در كتاب قبس المصباح روايت كرده از مفضل بن
عمر كه حضرت صادق (ع) فرمود هرگاه ترا حاجتي باشد بسوي حق تعالي و سينهٔ از آن تنگ شده باشد
پس دو ركعت نماز بكن و چون سلام نماز گفتي سه مرتبه تكبير بگو و تسبيح حضرت فاطمه (ع)
بخوان پس بسجده برو و بگو صد مرتبه يا مولاتي يا فاطمة اغيثيني پس جانب
راست رو را بر زمين گذار و همين را صد مرتبه بگو پس جانب چپ رو را
بر زمين گذار و صد مرتبه بگو پس باز بسجده برو و صد و ده مرتبه بگو و حاجت
خود را ياد كن بدرستيكه خداوند بر مي‌آورد ان شاء الله. شيخ جليل حسن بن فضل طبرسي
در مكارم الاخلاق نيز اين نماز را نقل نموده بهمين طريق مگر آنكه در لفظ استغاثه بجاي يا فاطمه اغيثيني
اكتفا كرده و بعد از صد و ده مرتبه يا فاطمه در سجده گفته بگو يَا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ اَسْئَلُكَ بِاَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَخَوْفِ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ
اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَنِي اَمَانًا لِنَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي
حَتَّى لَا اَخَافُ اَحَدًا وَلَا اَحْذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَبَدًا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

فاطمه عليها السلام

خصايص فاطمه — در معني فاطمه و بتول

در بحار وغيره مرويست لانها فطمت وبتلت من النظير يعني فاطمه زهرا (ع) از مثل و مانند
خود مفطومه و منقطعه شد يعني در دنيا نظيري نداشت و از اينست معني سيدة نساء الاولين
والآخرين. فاطمه از ما سوي الله دل بر گرفت و رشتهٔ محبت فرد فرد از اجزاء اين عالم را از
خود بريد و پيوسته نظر بخدا و رضاي او داشت كه گفته اند جمالك في عيني و ذكرك
في فمي و حبك في قلبي و اين تعب خلاصه لازمهٔ جدا شدن و بريدن از خلق
بستگي و پيوستگي بالحق است و معني اسم با مسمي و انفطام و انفصال از ما سوي الله و اتصال
بمولي ظهور در آن وجود حق منظور يافت فاطمه (ع) [فطام] عام است و خاص اما عام آن بريدن
رشتهٔ محبت است از كل ما سوي الله اما خاص تسليم در رضاي اوست بشهادت معرض نيك
سوق كه از روز ازل و انعقاد نطفهٔ زكيه اش تا ولادتشان خبر شهادتشان را از مصطفي
و جود معدن صدق ميشنيد و دل از محبتشان مي‌بريد و از آن خيال موحشه بر
طبيعت بشريت كه از آن بود با آنكه دعوتش قرين با اجابت بود در رضاي دوست را برضاي خود ترجيح داد
و بر آن زيست و كلامي خلاف ارادهٔ الهيه نگفت و ايشانرا [illegible] حملته امه كرها و وضعته كرها
[illegible] بطبيعهٔ بشريت اوست و جه [illegible] صعب است [illegible]

در حسب علم قطعی خود بدانند او را حجه کونه بدرجه شهادت میرسانند

وعلاوه شهادة حالیة فرزند دلبندش محسن علیه السلام بوده در کتاب خصایص

حضرت امیر میفرماید که فرزند را در شکم مادر نام گذارید و از این بابست که حضرت

محسن را رسولخدا در شکم نام گذاشت و ایضا خصایص از جهة عزة و کرامت انحضرة

حضرت رسول ایثار فرمود حزن خود را بر حزن فاطمه ع چنانچه در تفسیر نقاش ثالا از ابن عباس

روایت میکند که گفت بودم در خدمت پیغمبر ص و نشسته بود بر ران مبارک السرور فرزند او ابراهیم

و بر ران راستش حسین ع پیغمبر ص گاهی ابراهیم و گاهی حسین را میبوسید که جبرئیل نازل شد و سلام

رسانید و عرض کرد خداوند میفرماید جمع نمیکنم از برای تو هر دو این پسران یکی را بدیگری فدا ده پس

رسول اکرم نظر بر ابراهیم نمود و گریه کرد و نظر بحسین ع نمود گریه کرد فرمود ان ابراهیم امه

امه ومتی مات لم یحزن غیری وام الحسین فاطمه وابوه علی ابن عمی لحمی ودمی ومتی مات حزنت ابنتی

وحزن ابن عمی وحزنت انا وانا اوثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل تقبض ابراهیم فدیته للحسین

قال فقبض بعد ثلاث فکان النبی ص اذا رای الحسین مقبلا قبله وضمه الی صدره ورشف

ثنایاه وقال فدیت من فدیته بابنی ابراهیم وخود این حدیث دلالة بر خصوصیت فاطمه ع

که پیغمبر ص اولاد او را از پسر صلبی خود اعز و اکرم دانسته حصائص فاطمه ع

چنانچه متعدد و متواتره در روایت عامه و خاصه مروی است که آنحضرت میفرمود که فاطمه پاره تن من است آنچه او را بیازارد مرا آزرده

سخن با صحاح اعلام کرده پس در بر ابی طالب فاطمه زهرا حسان ماله کردن من کمان کردم در زیر پیراهن پس فقط عاده

فرمود ما خفته تحذنی فقد والله تل مالی اخاف من حمل دسمعتها تحفظ وهی متاه الی المجلس

خصایص فاطمه روی لوان حوراء بزقت فی بحر لعذب ذالک البحر ودر

خبر است چون حوریه راه میرود از خلخال پای او صدای تسبیح شنیده میشود

و گردن بند او که از یاقوت میخندد و از بند نعلین او کلمات او را تمجید میآید

و بر هر یک هفتاد حله است که هر حله برنگیست و با هر یک هفتاد نوع خوشبوئیست

که هر بوئی برخلاف دیگریست ع حصائص بعبارة اخری فاطمه زهرا ع در میان این

چهار تن که ارکان اربعه عالم امکان میباشند بمنزله قلب است و قطب و قلب در ملکت بدن یکیست

عرفا گفته اند اغلب اعضای انسانی زوجست مگر قلب انسان و زبان علم توحید ثلث یکی را باید

در دل جای داد و نام یکی را باید بر زبان راند و یکی را باید خواند و هم ما قیل اول در مرح

القدس ینفث فی نفسی فان وجود الحق فی علة الخمس خصایص کلمة طریقة انما

الکلام در علة ایجاد ظلمت و رفع او مذکر از مشاهده آن ظلمت دنیا بروایت ارشاد القلوب

دعائم و مصباح الانوار تمام ملائکه استدعای کشف آن ظلمت را نمودند پس قندیلی

یا قنادیلی از نور زهرا ع در عرش آویخته شد که از آن نور زهراء کشف ظلمه کردید و از اینجهة

جهت فاطمه ع را زهرا نامیدند و علت اینکه زهرائیه در سموات علویه برای سکنه افلاک

ظهور شأن شان است بحسب فاطمه ع دعوای آن بود که در کشف بلیات الله و حضرت

ملکه باشند که مزید عنایت وی بر شیعیان محبین فاطمه ع باشند وجه دیگر این تجلی اختصاصی بشیعیان

داده در هر دو طرف که سعی بینند بوسیله محبت او در دنیا و آخرت نجاة خود شان را طلب نمایند

که طریق منحصر است و دلیل موصل بمطلوب و محبوب و شفاعت او باید تنگ فرو غ

ینابیع المودة عن علی ع قال قال رسول الله ص تحشر ابنتی فاطمة یوم القیمة ومعها ثیاب مصبوغة

بالدماء تتعلق بقائمة من قوائم العرش تقول یا عدل احکم بینی وبین من

قتلنی ولدی فیحکم الله لابنتی ورب الکعبة ایضا ینابیع المودة

عن علی ع قال النبی ص اذا کان یوم القیمة نادی مناد من بطنان العرش یا اهل القیمة

اغمضوا ابصارکم لتجوز فاطمة بنت محمد ص مع قمیص الحسین ع مخضوب بدم فتحتوی علی ساق العرش

فتقول انت الجبار العدل اقض بینی وبین من قتل ولدی فیقضی الله لابنتی ورب الکعبة

ثم تقول اللهم شفعنی فیمن بکی علی مصیبته فتشفعها الله فیهم ینابیع عن

عمار وان عن سلمان قال قال یا سلمان من احب فاطمة ابنتی فهو فی الجنة معی

ومن ابغضها فهو فی النار یا سلمان حب فاطمة ینفع فی مائة من المواطن ایسر تلک المواطن

القبر والمیزان والصراط والحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی

عنه ومن غضبت ابنتی فاطمة غضبت علیه ومن غضبت علیه غضب الله علیه ینابیع

عن ثوبان قال کان النبی ص اذا سافر کان آخر عهده بانسان من اهله فاطمة و

اول من یدخل علیه اذا قدم فاطمة فقدم من غزاة وقد علقت مسحا او سترا علی بابها و

حلت الحسن والحسین قلبین من فضة فقدم ولم یدخل فظننت انما منعه ان یدخل ما رای

فهتکت الستر وفککت القلبین عن الصبیین فانطلقا الی رسول الله ص وهما یبکیان فقال

یا ثوبان اذهب بهذا الی فلان اهل بیت بالمدینة ان هؤلاء اهل بیتی اکره ان یاکلوا طیباتهم

فی حیاتهم الدنیا یا ثوبان اشتر لفاطمة قلادة من عصب وسوارین من عاج

صبغ سب بالیمن

اعتزوا فاق البلاد وکوثرت الخ متعدد اوراق کرید هیچ کس مثل فاطمه ذلیل نشد زیرا که هادم وللا بیر ابن سعد

بود وجبرئیل سمر این و غزما مادر دوا تحریر جبرئیل ودعاه فی الهید مکائیل اما آنست نحو مجروه سمره

وصورت وسرا و راهی وسید وسیه او مکاء سمرم بود کما اینکه اسرار تقیل سمره ابن محروب جبین

معلوم شد که حجت واث هکذا وسب وس وصورت رشته شحم ووختیم همه معلوم شد مدینه وسر وصورت

انحداره چه طهها شد اما سینه مانند در میان در ودوار کما اینکه حو اکرم وبود کانه فاطمه

ومعه الشاکیه فی الجار عن المساف من طرف المخالفین ان الحسن الذکر کان یقول ما کان

فی هذه الامة اعبد من فاطمة ع کانت تقوم حتی تورم قدماها ص

اقامة الوسقة هو فاطمة الزهراء ع التی کان تحدثها ملائکة الله تعالی بعد ابیها وتونسها وتخبرها

بالامور المستقبلة کیف صارت علیها الدنیا حتی قالت ما قالت وخاطبت امیر المومنین بما خاطبت

فهو کلامها وجه افصحت عن شدة وجدها وکثرة لوعتها والتهاب قلبها او لعلها لم تکن ولم

تعلم بانا الحق ولم تنسه ولم تقل یا ابن ابی طالب بل نادته باسم ابیه وقالت یا ابن ابی طالب وکانه نبهها

لامیر المومنین

ان فاطمة هی التی فرت ولد ولا یة فی زمان حیوته حیث شکل اصحابه عما یلیق بالمرأة

وینبغی ان یکون علیه فلم یجبه احد وحکی ذلک لفاطمة فقالت خیر للمرأة ان لا ترى رجلا ولا

لا یراها رجل وهی التی استدعت من امیر المومنین حین قرب وفاتها ان یعمل له سریرا مغطی حتی

لا یری شخصها ولا یتبین حجمها مع ما قد کانت اوصت الیه ان یدفنها فی جوف اللیل فهذا بعض

ما تحصل تبین عما ارادته بقولها العلی حیث قالت اشملت الام

بسمه تعالى

بحار الانوار — روى

ورقة بن عبد الله الازدي قال خرجت حاجا الى بيت الله الحرام فبينما انا اطوف واذا انا بجارية
سمراء مليحة الوجه عذبة الكلام وهي تنادي بفصاحة منطقها وهي تقول اللهم رب الكعبة
البيت الحرام والحفظة الكرام وزمزم والمقام والمشاعر العظام ورب محمد خير الانام صلى الله
عليه وآله البررة الكرام ان تحشرني مع ساداتي الطاهرين وابنائهم الغر المحجلين الميامين
الا فاشهدوا يا جماعة الحجاج والمعتمرين ان موالي خيرة الاخيار وصفوة الابرار الذين علا
قدرهم على الاقدار وارتفع ذكرهم في سائر الامصار المرتدين بالفخار قال ورقة فقلت يا جارية
اني لاظنك من موالي اهل البيت فقالت اجل قلت ومن انت من مواليهم قالت انا فضة امة فاطمة
فقلت مرحبا بك فلقد كنت مشتاقا الى كلامك فاريد منك الساعة ان تجيبيني من مسألة اسألك
بعد از طواف سؤال كرد يا فضة اخبريني عن مولاتك فاطمة الزهراء وما الذي رأيت عندها
بعد موت ابيها قال ورقة فلما سمعت كلامي تغرغرت عيناها بالدموع ثم انتحبت نادبة
قالت يا ورقة هيجت علي حزنا ساكنا واشجانا في فؤادي كانت كامنة اعلم انه لما قبض رسول الله
افتجع له الصغير والكبير وكثر عليه البكاء وقل العزاء وعظم رزؤه على الاقرباء والاصحاب والاولياء والاحباب والغرباء والانساب ولم تلق الا كل باك وباكية ولم يكن في اهل الارض اشد
واعظم بكاء من مولاتي فاطمة وكان حزنها يتجدد ويزيد وبكاؤها يشتد فجلست سبعة ايام
لا يهدأ لها انين ولا يسكن منها الحنين وكل يوم جاء كان بكاؤها اكثر من اليوم الاول فلما كان
في اليوم الثامن ابدت ما كتمت من الحزن فلم تطق صبرا وخرجت وصرخت فكأنها من فم رسول الله
تنطق فتبادرت النسوان وخرجت الولائد والولدان وضج الناس بالبكاء والنحيب وجاء الناس من كل مكان واطفئت
المصابيح لكيلا تتبين صفحات النساء وخيل الى النسوان ان رسول الله قد قام من قبره

وصارت الناس في دهشة وحيرة وهي تنادي وتندب اباها وا ابتاه وا صفياه وا محمداه
وا ابا القاسماه وا ربيع الارامل واليتامى من للقبلة والمصلى ومن لابنتك الوالهة
الثكلى ثم اقبلت تعثر في ذيلها وهي لا تبصر شيئا من عبرتها حتى دنت من قبر ابيها فلما نظرت الى الحجرة
وقع طرفها الى المأذنة فقصرت خطاها ودام نحيبها وبكاؤها الى ان اغمي عليها فتبادرت النسوان
اليها فنضحن الماء عليها وعلى صدرها وجبينها فلما افاقت من غشيتها قامت وهي تقول رفعت قوتي وخانني جلدي
وشمت بي عدوي والكمد قاتلي يا ابتاه بقيت والهة وحيدة فريدة فقد انخمد صوتي وانقطع ظهري وتنغص
عيشي فما اجد يا ابتاه بعدك انيسا لوحشتي ولا معينا لضعفي فقد فني بعدك محكم التنزيل ومهبط
جبرئيل ومحل ميكائيل يا ابتاه من للارامل والمساكين يا ابتاه امسينا بعدك من المستضعفين
يا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضين ولقد كنا بك معظمين في الناس فمنزلنا بعدك مستوحش
ومحرابك خال من مناجاتك وقبرك فرح بمواراتك ثم قالت
قل صبري وبان عني عزائي ... بعد فقدي لخاتم الانبياء
عين يا عين اسكبي الدمع سحا ... ويك لا تبخلي بفيض الدماء
لو ترى المنبر الذي كنت تعلوه ... علاه الظلام بعد ضياء
يا الهي عجل وفاتي سريعا ... فلقد تنغصت الحياة يا مولائي
ثم رجعت الى منزلها واخذت بالبكاء ليلها ونهارها وهي
لا ترقى دمعتها واجتمع شيوخ اهل المدينة واقبلوا الى امير المؤمنين عليه السلام فقالوا يا ابا الحسن ان فاطمة
تبكي الليل والنهار فلا احد منا يتهنى بالنوم في الليل على فرشنا ولا بالنهار لنا قرار على اشغالنا
وانا نخبرك ان تسألها اما ان تبكي ليلا او نهارا فدخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله ان شيوخ
المدينة يسألوني ان اسألك اما ان تبكين ليلا واما نهارا فقالت يا ابا الحسن ما اقل مكثي بينهم فوالله
لا اسكت ليلا ولا نهارا او الحق بابي رسول الله ثم انه بنى لها بيتا في البقيع نازحا عن المدينة

بنى بيت الاحزان وكانت اذا اصبحت قدمت الحسن والحسين امامها وخرجت الى البقيع باكية فلا
تزال بين القبور باكية فاذا جاء الليل اقبل امير المؤمنين اليها وساقها الى منزلها الى ان قد صلى
امير المؤمنين صلاة الظهر واقبل يريد المنزل اذا استقبله الجواري باكيات حزينات فقال لهن
وما الخبر وما لي اراكن متغيرات الوجوه والصور فقالوا يا امير المؤمنين ادرك ابنة عمك الزهراء
وما نظنك تدركها فاقبل مسرعاً حتى دخل عليها واذا بها ملقاة على فراشها وهي تقبض يميناً وتمد
شمالاً فالقى الرداء عن عاتقه والعمامة عن راسه وحل ازراره واقبل حتى اخذ راسها
وتركه في حجره وناداها يا زهراء فلم تكلمه فناداها يا بنت محمد المصطفى فلم تكلمه يا بنت من حمل الزكاة
ناداها يا فاطمة كلميني فانا ابن عمك علي بن ابي طالب قال ففتحت عينيها ونظرت وبكت وبكى وقال ما الذي
تجدينه فانا ابن عمك فقالت يا ابن العم اني اجد الموت الذي لا بد منه ولا محيص عنه فان انت
تزوجت امرأة اجعل لها الخ ثم انشأت تقول   ابكني ان بكيت يا خير هادي   واسبل الدمع فهو يوم الفراق
يا قرين البتول اوصيك بالنسل   فقد اصبحا حليف الاشتياق   ابكني وابك لليتامى ولا
تنس قتيل العدى بطف العراق   قال من اين لك هذا الخبر والوحي قد انقطع عنا فقالت يا ابا الحسن
رقدت الساعة فرأيت حبيبي رسول الله في قصر من الدر الابيض فلما رآني قال هلمي الي يا بنية فاني
اليك مشتاق فقلت والله اني لاشد شوقاً منك الى لقائك فقال انت الليلة عندي وهو الصادق
لما وعد والموفي لما عاهد فاذا انت قرأت يس فاعلم اني قد قضيت نحبي فغسلني ولا تكشف عني فاني طاهرة
مطهرة وادفني ليلاً   مصائب المعصومين   نقل العامة والخاصة عن ورقة بن عبد الله
ان علياً لما فرغ من تغسيل فاطمة خرج باكياً فقيل له ما يبكيك يا ابا الحسن امن فراق الزهراء
قال لا انما يبكيني الآثار السياط بجسمها اسود كأنه النيل فهكذا تحشر يوم القيامة وتلقى الله تعالى

في طرف رواية ونداها يا ام الفقراء فلم تكلمه

مصائب المعصومين

نقل عن كتاب دلائل الامامة عن امير المؤمنين ع فلما كانت الليلة التي اراد الله
ان يكرمها ويقبضها اليه اقبلت تقول وعليكم السلام وهي تقول لي يا ابن عم قد اتاني جبرئيل
مسلماً وقال لي السلام يقرأ عليك السلام يا حبيبة حبيب الله وثمرة فؤاده اليوم تلحقين بالرفيع الاعلى
وجنة المأوى ثم انصرف عني ثم سمعناها ثانية تقول وعليكم السلام فقالت يا ابن عم هذا ميكائيل
وقال لي كقول صاحبه ثم تقول وعليكم السلام ورأيناها قد فتحت عينيها فتحاً شديداً ثم قالت
قد نشر جناحه بالمشرق والمغرب وقد وصفه لي ابي وهذه صفته
يا ابن عم هذا والله الحق وهذا عزرائيل فسمعناها تقول اليك ربي لا الى النار
ثم غمضت عينيها ومدت يديها ورجليها كأنها لم تكن حية قط ص
مصائب المعصومين   روي في العوالم ان قنفذ الملعون ايضاً ضربها بالسوط
حين ماتت وان في عضدها كمثل الدملج من ضربته لعنه الله   ايضا مصائب المعصومين
نقل عن صاحب معارج النبوة الملا معين من العامة وصية فاطمة لعلي عليه السلام انها قالت اذا
دفنتني فادفن معي هذا الكاغذ الذي في الحق فقال علي بحق النبي اخبرني بما فيه قالت حين اراد ان يزوجني
ابي منك قال لي ان علياً يزوجك على صداق اربعمائة درهم قلت رضيت علياً ولا ارضى
بصداق اربعمائة درهم فجاء جبرئيل فقال يا رسول الله يقول الله الجنة وما فيها
صداق لفاطمة قلت لا ارضى قال اي شيء تريدين قلت اريد امتك لان قلبك مشغول بامتك
فرجع جبرئيل ثم جاء بهذا الكاغذ مكتوب فيه جعلت شفاعة امة محمد صداق فاطمة فاذا كان يوم القيامة

اقول اللهم هذه قال الشفاعة محمد صلعم لثاني اخبار قال جابر لابي جعفر ع جعلت
فداك يا ابن رسول الله حدثني بحديث في فضل جدتك فاطمة اذا انا حدثت به
الشيعة فرحوا بذالك قال ابو جعفر ع حدثني ابي عن جدي عن رسول الله قال اذا كان
يوم القيمة نصب للانبياء والرسل منابر من نور فيكون منبري اعلى الآن قال فيقول
الله يا اهل الجمع اني قد جعلت الكرم لمحمد وعلي والحسن والحسين وفاطمة يا اهل الجمع
طأطئوا الرؤس وغضوا الابصار فان هذه فاطمة تسير الى الجنة فيأتيها جبرئيل بناقة من
نوق الجنة مدبجة الجنبين خطامها من اللؤلؤ المحقق الرطب عليها رحل من المرجان فتناخ
زين برمدح خطام زمام ناقه باكسر جهاز
بين يديها فتركبها فيبعث اليها مائة الف ملك فيصيرون عن يمينها ويبعث اليها مائة الف ملك
فيصيرون عن يسارها ويبعث اليها الف ملك يحملونها على اجنحتهم حتى يصيرونها على باب
الجنة فاذا صارت عند باب الجنة تلتفت فيقول الله يا بنت حبيبي ما التفاتك وقد امرت
بك الى جنتي فتقول يا رب احببت ان يعرف قدري في مثل هذا اليوم فيقول الله يا بنت
حبيبي ارجعي فانظري من كان في قلبه حب لك او لاحد من ذريتك خذي بيده و
ادخليه الجنة قال ابو جعفر ع والله يا جابر انها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها ومحبيها
كما يلتقط الطير الحب الجيد من الردي فاذا صار شيعتها معها عند باب الجنة يلقي الله
في قلوبهم ان يلتفتوا فاذا التفتوا فيقول الله يا احبائي ما التفاتكم وقد شفعت فيكم
فاطمة بنت حبيبي فيقولون يا رب احببنا ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله يا
احبائي ارجعوا وانظروا من احبكم لحب فاطمة انظروا من اطعمكم لحب فاطمة انظروا من سقاكم شربة
في حب فاطمة انظروا من رد عنكم غيبة في حب فاطمة فخذوا بيده وادخلوه الجنة قال ابو جعفر والله لا يبقى في الناس
الا شاك او كافر او منافق

خفق للدمع مجمع

مدينة المعاجز صاحب بستان الواعظين قال روي عن محمد بن ادريس قال رايت
بمكة اسقفا وهو يطوف بالكعبة فقلت له ما الذي رغب بك عن دين آبائك فقال
امام توسايان
تبدلت خيرا منه فقلت له كيف ذالك قال ركبت البحر فلما توسطنا البحر انكسر بنا المركب
فعلوت لوحا فلم تزل الامواج تدفعني حتى رمتني في جزيرة من جزائر البحر فيها اشجار كثيرة
ولها ثمر احلى من الشهد والين من الزبد وفيها نهر جار عذب فحمدت الله على ذالك
فقلت اكل من الثمر واشرب من هذا النهر حتى ياتيني الله بالفرج فلما ذهب النهار خفت
على نفسي من الدواب فعلوت شجرة من تلك الاشجار فنمت على غصن منها فلما كان في جوف الليل
فاذا بدابة على وجه الماء تسبح الله وتقول لا اله الا الله العزيز الجبار محمد رسول الله النبي
المختار علي بن ابيطالب سيف الله على الكفار فاطمة وبنوها صفوة الجبار على مبغضيهم لعنة
الجبار ومأواهم جهنم وبئس القرار فلم تزل تكرر هذه الكلمات حتى طلع الفجر ثم قالت لا اله
الا الله صادق الوعد والوعيد محمد رسول الله الهادي الرشيد علي ذو البأس الشديد
وفاطمة وبنوها خيرة الرب الحميد فعلى مبغضيهم لعنة الرب المجيد فلما وصلت البر فاذا راسها
راس نعامة ووجهها وجه انسان وقوائمها قوائم بعير وذنبها ذنب سمكة فخشيت على
نفسي الهلكة فهربت بنفسي امامها فوقفت ثم قالت لي انسان قف والا هلكت فقالت ما
دينك فقلت النصرانية فقالت ويحك ارجع الى دين الاسلام حللت بفناء قوم من مسلمي الجن
لا ينجو منهم الا من كان مسلما قلت وكيف الاسلام قالت تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
فقلتها فقالت تمم اسلامك بموالاة علي بن ابيطالب واولاده والصلوة عليهم والبراءة من اعدائهم
قلت ومن اتاكم بذالك فقالت قوم منا حضروا عند رسول الله ص فسمعوه يقول اذا كان

یوم القیمة تاتی الجنة فتنادی بلسان طلق یا الهی قد وعدتنی تشید ارکانی و تزیینی فیقول الجلیل
جل جلاله قد شددت ارکانک و زینتک بابنة حبیبی فاطمة الزهراء و بعلها علی بن ابیطالب
وابنیها الحسن والحسین ع والتسعة من ذریة الحسین ثم قالت المقام ترید ام الرجوع الی اهلک
قلت لها الرجوع قالت اصبر فجئته بجنان مرکب فاذا المرکب یجری فاشارت الیهم فدفعوها زورقا فلما
علوت معهم فاذا فی المرکب اثنی عشر رجلا کلهم نصاری فاخبرتهم خبری فاسلموا من آخرهم ع

شهاب ثاقب فاطمه ع وصیت نمود که یا علی ع مرا شب دفن کن تا ابوبکر و عمر بنمازم حاضر
نشوند ذاکر بوصیت من عمل نکنی یا ابن زبیر وصیت تمام امیر ع قبول نمودند تا انجا که ده
قبر در بقیع ساختند و اب بر روی انها ریختند و بروایتی چهل جا آب پاشیدند
مگر روی قبر مظلومه و اشکار احدی بزیارت انحضرت نرفت حتی دختران
طاهره ان شهیده هم نرفتند مورخ گوید ببین چقدر صعب بود زینب و کلثوم
نتوانند در ان بعلت دو در سال او وفات قبر مادر مهربان روند درد دل
خود کو بنشد الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
هکذا یفعل بلید همه عیوانسته بودند ما رمان ها رول الرشید کز قبرها علی
منابع الحکم من کثر همه لم یطل همه

شهاب ثاقب بعد از شهادت امیر ع نجال المؤمنین گفتند امیر المؤمنین بدار بقا رحلت نمود قلم نمائید که حالا [illegible]
ترک کند گفت هیهات هیهات حتی یشیب فیه الصغیر و یهرم فیه الکبیر ع شهاب ثاقب تا وفات فاطمه
تا شش ماه ابن خباب بیعت ننمود تا او را مجبور کرد ملاحظه ایضا شهاب ثاقب گوید
شیعه با سنی مناظره کردند در باب خلیفه اول و علی ع هر کدام صاحب خود را ترجیح میدادند
دیگری ملا دادند محاکمه شخص دیگر راضی و حکم او تراضی شد از دیگری پرسیدند که علی افضل است یا او گفت من حکایت
شهاب ثاقب
نمی شناسم ولکن که میرمن شد فی عقیدته و بین من قبل انتزاعهم
لما اجمع ابو بکر علی منع فاطمه ع فدک و بلغها ذلک لاثت خمارها علی راسها و اشتملت بجلبابها
ای عصبته وجمعته — ای احکم [illegible] — بالکسر
و اقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها تجر ادراعها چنانچه عادت زنان عرب
ما تخرم مشیتها مشیة رسول الله ص حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین
جماعه — کم نبود و تفاوت نداشت
والانصار و غیرهم فنیطت دونها ملائة فجلست ثم انت انة اجهش القوم
ای علقت — بالضم والمد — [illegible] — کالصبی
لها بالبکاء فارتج المجلس ثم امهلت هنیئة حتی اذا سکن نشیج القوم
اضطرب
و هدأت فورتهم افتتحت الکلام بحمد الله والثناء علیه والصلوة علی رسول الله ص
فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکوا عادت فی کلامها یعنی در زمان ابوبکر که حکم کردند
و غصب فدک خود را مقنعه خود را بسر بست و چادر شب خود را پوشید در رو او در مسجد

در میان جماعتی از زنان نزدیک و دختران قبیله خود و همسایها و خدمه و اعوان
خود در وقت راه رفتن قدم میگذاشت بدامنهای خود در وقت راه رفتن بسبب درازی
لباسها یا بجهت تغیر و دهشت از این خبر و سکندری میخورد یعنی اجهاش پناه اورد حضرت
نماد خود در جائیکه [illegible] ایضا شهاب ملاذ فلک صد هزار و بروایتی دویست هزار
و بروایتی هفتاد هزار و بروایتی بیست و چهار هزار دسال بود ص ایضا بدانکه فاطمه ع میدانست که امیر
مامور است بسکوت و این همه عبارت را برای آن کرد تا مردم شناعت افعال شیخین را بدانند چنانچه موسی
هرون را گرفت و بر او تند شد تا بنی اسرائیل بقباحت گوساله پرستی مطلع شوند هکذا فاطمه خواست تا انقراض عالم
این خطبه و قصه را بگویند و بخوانند و بگویند فاطمه جاهل بسئله بود و دیگر مسئله را [illegible]
در خطبه میگوید قلت ما قلت علی معرفة منی بالخذلة [illegible] که نزاع در بوستان [illegible]
ایضا پس بخانه خود مراجعت فرمود امیر ع مضطرب راه میرفت با جناب [illegible] فرمود و بهمل [illegible] — و نقضت قادمة الاجدل، فما لک [illegible] الاعزل
بنی خود را بکفنه مخله مثل نخچیر سقط شاه در کوشه مثل متهمان نشسته مقلم [illegible] صفرها
که شاه پرگو بید شکستی بر قصد شکار تو کردها این قوم بی سلاح و اسباب یعنی شجاعان [illegible]
این اراذل بدست دیا شکار کهد پس ای لحافه نخلد [illegible] بود و معاش اطفال را قطع
و قیل بن اعانه نمودند و مهاجرین نصرة نکردند و انصار اغماض نمودند [illegible] — قیل [illegible] ماد [illegible]
بعون ربهم غیظ خود را فرو بردم و برگشتم با سینه [illegible] که کها و [illegible]
خود را بخاک مالیدی من [illegible] بودم که افتاب برانی دید و وجید و سرم نمی آید و ملال [illegible]
الحا بحا در هر نظم داغ چادرم برسرهست و در میان ما همان تلاش و جنگ میکنم و بلای در کل ناقی
وای بمن در هر طلوع آفتاب [illegible] بودم عطا مغ ما مقلد [illegible] خود را ترک کرده ام

بتایم مردم
مفضل بن عمر از صادق ع روایت میکند که عمر بابو بکر گفت که مردم بنده دنیا هستند [illegible] و عوالی [illegible]
از ایشان بگیر تا بنده دنیا شوند [illegible] خلافت باز میماند [illegible] بکفتار [illegible] که گفتند لا سقوا علیا من عسکره
حتی یفقتو الا و قد قلت ما قلت علی معرفة منی بالخذلة التی خامرتکم والغدرة التی استشعرتها
قلوبکم ولکنها فیضة النفس و نفثة الغیظ و خور القنا و بثة الصدر و تقدمة الحجة عالم بودم بخذلان
خود و عدم نصرت شما و جمیع شما بعدم نصرت ما منطوی شده است و میدانستم غدر و مکر شما را همچنان
عذری که قلوب شما او را پوشیده است و لباس خود نموده است و از خود جدا نمیکند مثل پیراهن خود لکن
انچه که گفتم جوش سینه بود و جوشش نفس که برون انداخت و نفثه غیظ بود [illegible] نقل نمید
بکنه [illegible] حرارت قلب و بیان نفس آتش غضب را ساکن میکند الی قولها فاعملوا انا عاملون
وانتظروا انا منتظرون ما هم جزای عمل شما را خواهیم داد در رجعت و قیامت [illegible] محمد العزیز فذکر با امام
انتقام را
محمد باقر ع نمود و سهام خمس انها را با نها داد و فدک را باز [illegible] نقره [illegible] خمس با نها داد [illegible]
بکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و عبد الملک زاده بود [illegible] عطفت علی قبر النبی ص فقالت قد کان
بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم یکبر الخطب اگر تو زنده بودی اینقدر شدید حیات
تو میچشیدیم انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک فاشهدهم فقد نکبوا مثل
مفقود نمودن زمین باران خود را همچنانکه زمین از نیامدن باران غبار آلود و سوخته میشود ما نیز از
فراق تو سوختیم فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت و حالت دونک الکثب
و سوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت لنا العیون بتهمال له سکب ضاقت علی بلاد بعد ما
رحبت و سیم سبطاک خسفا فیه لی نصب تعب بسیار حاصل شد بر من بجهة فارشدن [illegible]
مؤلف گوید تو انخواتون بودی که صدای تو را کسی نشنیده و سر پا برهنه تو را کسی ندیده بود بعد از وفات
پیغمبر هذا انقدر نگذشت که صدای تو را نا محرمان شنیده و قامت تو را دیدند و حال انکه هیچ شبی سحر
نکرا بیه مگر انکه سر درد خود را میان دو دستان سیلاگشت میخوابیده و تکیه ای بجز سینه تو نداشت الهی

جنات الخلود مرویست از آن حضرت که فرمود کنت یا فاطمة من خطا علیک غفر الله له والحقه

حیث کنت من الجنة ص دار السلام

في كتاب وفاة الزهراء روي

ان فاطمة لم يكن بها مرض قط الا فراق رسول الله فلما كان في بعض الايام

دخل علي عليه السلام على فاطمة ع في الحجرة فراها قد عجنت عجينا للخبز ووضعت طينا في الماء

لتغسل راس الحسن والحسين فتعجب من ذالك وقال يا بنت رسول الله ما عهدتك

تشتغلين بعملين من اعمال الدنيا في يوم واحد وما الحكمة الا السبب فبكت فاطمة ع

وتحدرت عبرتها على وجناتها وقالت يا امير المؤمنين هذا فراق بيني وبينك اعلم

اني رايت البارحة في منامي ابي وهو واقف في مكان مرتفع يلتفت يمينا وشمالا

كانه ينتظر احدا فقلت له مضيت عني وتركتني وحيدة فريدا ابكي عليك نهارا وليلا فقال لي يا فاطمة

اني واقف هناك لانتظارك قلت فلمن تنتظر يا ابتا قال انتظرك يا فاطمة فان مدة الفراق قد

تجاوزت وليالي الهموم والاغواق قد تصرمت عجلي فاني في انتظارك يا ابنتي ان وقت

وصالك في الليلة القابلة تيقنت اني راحلة عنك في غرة هذه الليلة المستقبلة

كلمة طيبة

شیخ صدوق ره در معاني الاخبار روایت کرده که شخصی از جناب صادق ع پرسید

ان معنی حي على خير العمل چیست فرمود بهترین اعمال عمل نیکی کردن بر فاطمة است و اولاد او ص

تفسیر برهان عن يزيد بن الحسن قال سمعت ابا عبد الله ع يقول كان ع اشبه الناس طعمة و سيرة

رسول الله ص كان ياكل الخبز والزيت ويطعم الناس الخبز واللحم قال وكان ع يستقي ويحطب

وكانت فاطمة ع تطحن وتعجن وتخبز وترقع وكانت من احسن الناس وجها كان وجنتيها وردتان

كشف اليقين فاطمة ع

روى الخوارزمي عن ابي سعيد الخدري ان فاطمة قالت اتيت النبي ص فقلت السلام عليك يا ابت

فقال السلام عليك يا بنية فقالت والله يا نبي الله ما اصبح في بيت علي طعام ولا دخل بين شفتيه

طعام منذ خمس ولا لنا ثاغية ولا راعية ولا اصبح في بيته شقة فقال لها النبي ص ادني مني

وقال ادخلي يدك بين ظهري فحوت يدها فاذا انا بحجر بين كتفي رسول الله ص

مربوطا بعمامته الى صدره فصاحت فاطمة ع صيحة شديدة فقال النبي ص ما اوقدت في دار محمد ص

نار منذ شهرين ثم قال لها ما تدرين ما منزلة علي مني كفاني امري وهو ابن اثنتي عشرة

سنة وضرب بين يدي بالسيف وهو ابن ست عشرة سنة وقتل الابطال وهو ابن سبع عشرة

سنة وفرج همومي وهو ابن اثنتي وعشرين سنة وكان من معه خمسون رجلا

فاشرق وجه فاطمة ولم تزل قدميها من مكانها حتى اتت عليا واذا البيت قد انار

بوجهها فقال لها علي ع يا بنت محمد لقد خرجت من عندي ووجهك على غير هذه الحال

فقالت ان النبي ص اخبرني بفضائلك وعن عمران بن الحصين الخزاعي قال اتيت النبي ص

فسلمت عليه فقال يا عمران ان لك عندنا منزلة وجاها هل لك في عيادة فاطمة

فقلت نعم يا رسول الله بابي انت وامي فقام رسول الله ص وقمت معه حتى وقف بباب فاطمة

فقال السلام عليك يا بنية ادخل قالت ادخل يا رسول الله قال انا ومن معي قالت ومن معك يا رسول الله

قال معي عمران قالت والذي بعثك بالحق انه ما علي الا عباءة قال يا بنية اصنعي بها كذا

وكذا واشار بيده فقالت يا رسول الله هذا جسدي واريته فكيف براسي فالقى اليها

ملاءة له خلقة وقال يا بنية شدي بها على راسك ثم اذنت له فدخلت معه

ثوب بنی مجمع

فقال کیف اصبحت یا بنیة فقالت اصبحت والله وجعه یا رسول الله وزادنی علی ما بی من وجعی
الجوع فبکی رسول الله وبکت معه وقال ابشری یا فاطمه وقری عینا ولا تحزنی فوالذی بعثنی
بالنبوة حقا ان کان ذقت طعاما منذ ثلاث وانی لاکرم علی الله منک ولو شئت
ان اتمنی عند ربی یطعمنی ویسقینی لفعلت ولکنی اثرت الآخرة علی الدنیا ثم یا بنیة
فوالذی بعثنی بالنبوة حقا انک سیدة نساء العالمین فوضعت یدها علی راسها وقالت
یا لیتها ماتت فاین آسیه امراة فرعون ومریم بنت عمران فقال النبی آسیه سیدة
نساء عالمها ومریم سیدة نساء عالمها وخدیجه سیدة نساء عالمها وانت سیدة نساء
عالمک انکن فی بیوت من قصب لا اذی فیها ولا نصب فقالت یا رسول الله وما بیوت من قصب
قال دور جوف من قصب لا اذی فیها ولا نصب قال ثم ضرب بیده علی منکبها وقال
والذی بعثنی بالحق لقد زوجتک سیدا فی الدنیا وسیدا فی الآخرة ص مجالس مواعظ
حضرت فاطمه با آنهمه قدر چندان استعداد دید که آنکه وقت وفات شیشه‌ای که حق داد با امیر المؤمنین
دعوی کرد و فرمود که ... گذاشتی ایرا در پهلوی من بگذار که اشک چشم من است چرا گرانه نیدیدم
شنیدم فرمود عقبه ایست که از او بگذرند مگر بگریستن از خوف خدا پس دیگر گفت ما هم و فرمود که را در قبر
گذاشتی از سرقبر من نزود تا فقه ... وقف کن ص

حضرت فاطمه زهرا

بمیراث از بهر کلثوم و زینب	زنا در همین ماند اندر زمانه
زکرب بلا و زکوفه و شام	همین کعب نیزه همین تازیانه

در جنة النعیم نوشته است که مسعودی در مروج الذهب آورده است
که در موضع قبور ائمه بقیع سنگی یافتند بروی نوشته بود در سال ... و دو
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مبید الامم و محیی الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله و قبر حسن بن
علی و قبر علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام ص در کلمه طیبه
از علل شرایع نقل نموده که از حضرت کاظم مرویست که حضرت صدیقه
آنقدر آب کشید بمشک تا آنکه در سینه مبارکش اثر کرد و آنقدر آرد کرد
با آسیا تا آنکه پوست دست مبارکش زبر و کلفت شد و آنقدر خانه را
جاروب کرد تا آنکه جامه‌اش چرکین شد چون بخدمت حضرت رسول رفت
و خادم طلب نمود فرمود چیزی بتو تعلیم میکنم بهتر از خادم پس تسبیح معروف
را با مخدره تعلیم کرد و خادم نداد و بهمان تعب و مشقت او راضی شد
ایضا در کلمه طیبه گفته در خبر دیگر است که حضرت امیر هیزم جمع میکرد
آب میکشید و جاروب میکرد و حضرت فاطمه آرد میکرد و خمیر مینمود و نان می‌پخت

خصایص انچه در تبر المذهبت وخبران مشروح است محل حاجت از ان می نویسم و قریب باین مضمون ابن جوزی معروف ذکر کرده بدانکه چون زمان رحلت و احتضار فاطمه شد

حضرت امیر ع نزد فاطمه حقة یافت شرح از ان پرسید انحذره عرضکرد در ان حریر سبز است
و در ان ورقه سفید است که در ان چند سطر نوشته شده و نور از ان لامع است فرمود در ان
چه نوشته شده بابت خدیجة الکبری عرضکرد چون پدر من مرا بتو تزویج نمود من دو جامه کهنه و نو
داشتم بر سجاده عبادة خود نشسته بودم در شب زفاف که سائلی فریاد کرد یا اهل بیت النبوة
اگر جامه کهنه دارید مرا بدهید من جامه نو را باو دادم چون صبح شد رسول اکرم امد فرمود
جامه نو داشتی چرا نپوشیدی عرضکردم شما نفرمودید هر انچه صدقه میدهید باید بهترین باشد
من از ان صدقه دادم تا انجا که عرض کرد پیغمبر گریست مرا بسینه چسبانید و انگاه فرمود جبرئیل
امد و بتو سلام میرساند و عرض میکند بگو بفاطمه هرچیزی خواهد بخواهد از ما فی الغبراء والخضراء
و او بمن اشارة بده که من اورا دوست میدارم عرضکردم یا رسول الله شغلتنی عن مسئلته لذة خدمته
لا حاجة لی غیر النظر الی وجهه الکریم فی دار السلام پدرم فرمود دست خود را بلند کن بلند کردم
انجناب هم دستهای خود را بلند کرد دعا در حق امة نمود اللهم اغفر لامتی من آمین گفتم انگاه
جبرئیل امد عرضکرد که خداوند فرمود گناهان امة تو را امرزیدم از انانکه محبت فاطمه و پدر
و شوهر و اولاد فاطمه داشته باشد من استدعای سجل نمودم جبرئیل این حریر سبز را آورد
که در ان رقعه سفیدی میباشد که بید قدرت در ان نوشته شده کتب ربکم علی نفسه الرحمة
پدرم فرمود از ان حفظ و ضبط نمایم و در زمان رحلت وصیت نمایم از ان در قبرم گذارند ام مو کلوه
[illegible] ان نور انحضرت الخ چه قدر در اسطر محبت این مخدره و اولاد و احفاد و دوستان
خواهند یافت و شفاعت خواهد کرد اما دیگری که گناهی شفاعتش معمول شد
[illegible]

فی دار السلام رؤیاها علیها السلام عند وفاتها الخ وفی حدیث وفاة فاطمه علیها السلام قال
فقالت لها علی علیه السلام من این لک یا بنت رسول الله صلعم هذا الخبر والوحی قد انقطع عنا
فقالت یا ابا الحسن رقدت الساعة فرایت حبیبی رسول الله فی قصر من الدر الابیض فلما رآنی
قال هلمی الی یا بنیة فانی الیک مشتاق فقلت والله انی لاشد شوقا منک الی لقائک
فقال انت اللیلة عندی وهو الصادق لما وعد والوفی لما عاهد الخبر هذه الابیات

مطالب السؤل

لابی بکر بن قریعه وقد ذکره الشیخ احمد ابن حنفی المذهب وذکره المحلی
زمرک بیم نداریم و آبرو از انان لم یذکر تمذهبه که فرج بمریم و تو یار دیگران نیستی

لولا حدود صوارم امضی مضاربها الخلیفه وحدود اسیاف بها ماتنا ابدا
نقیفه لنشرت من اسرار آل محمد نکتا لطیفه تغنیکم عما رواه مالک وابو حنیفه
یعنی غنی بکرد
واریتکم ان الحسین اصیب فی یوم السقیفه ولای شیء الحدث فی اللیل فاطمة
العفیفه ولما حمت شیخیکم عن طی حجرها ابنها المنیفه واها لبنت محمد
مات بغصتها اسیفه ان الجواب لحاضر لکننی اخفیه خیفه

[illegible]

منهاج النجاة — یا فاطمه اغیثنی

سید بن طاوس قدس سره بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است

که فرمود که مادرم فاطمه ع دو رکعت نماز میکرد که جبرئیل ع تعلیم او کرده بود در رکعت اول

بعد از سوره حمد صد مرتبه سوره قدر و در رکعت دوم صد مرتبه سوره توحید میخواند

و چون سلام میگفت این دعا را میخواند سُبْحَانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِیفِ سُبْحَانَ ذِی الْجَلَالِ

الْبَاذِخِ الْعَظِیمِ سُبْحَانَ ذِی الْمُلْکِ الْفَاخِرِ الْقَدِیمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَةَ

وَالْجَمَالَ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّی بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ یَرَی أَثَرَ

النَّمْلِ فِی الصَّفَا سُبْحَانَ مَنْ یَرَی وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَوَاءِ سُبْحَانَ مَنْ

هُوَ هَکَذَا لَا هَکَذَا غَیْرُهُ و سید گفته است که در روایت دیگر وارد شده است

که بعد از این نماز تسبیح مشهور حضرت فاطمه ع که بعد از هر نماز خوانده میشود بخواند

و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد ص بفرستد و شیخ رحمه الله از ...

و گفته است چون سلام بگوید تسبیح فاطمه را بخواند و دعائیکه بعد از آن میآید مذکور شد بخواند

رسول روایت کرده است پس گفته است که سزاوار است برای کسی که این نماز را بکند

و از این دعا فارغ شود زانوها و ذراعهای خود را برهنه کند و بجا آورد و جمیع ما

سجده را بخاک برساند که جامه در میان حایل [مانع] نباشد و دعا کند و حاجات خود را از خدا طلب نماید

و در سجده این دعا بخواند یَا مَنْ لَیْسَ غَیْرُهُ رَبٌّ یُدْعَی یَا مَنْ لَیْسَ فَوْقَهُ إِلَهٌ یُخْشَی

یَا مَنْ لَیْسَ دُونَهُ مَلِکٌ یُتَّقَی یَا مَنْ لَیْسَ لَهُ وَزِیرٌ یُؤْتَی یَا مَنْ لَیْسَ لَهُ حَاجِبٌ یُرْشَی یَا ...

ریاض الشهاده — سعر ازیز با خالق

ای نوگل شکدل ای نوگل رعنا چونی — بی تو ما غرق بغمیم تو بی ما چونی

بیتو بی جدی من تشنه بریان بریانی — تو که در زیر زمین ساخته جا چونی

ما که جمعیت ما بی تو بهم بگسته — ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی

ریاض

و تاویل این اخبار نیز ممکن است که غسل در حیات بجهت تنظیف داشتن

جنانچه سایر مردمان شوند و مبالغه نمایند و از ... در کتاب

انیس الواعظین ابابکر احمد بن محمد بن علی القرشی الملقب ببکیه روایت از امیر المؤمنین

در خانه آمدم بی بی فاطمه را دیدم که چند کار پیش کرده بود یکی جامهای حسن و حسین را

ترکرده بود و دوم روغن گل را موجود کرده بود سوم ... اعداد خمیر میکنانید

و مطبخ را گرم کرده امیر گفت ای فاطمه چندین کار چه است که یکبار اختیار کرده

بی بی فاطمه چشم پر آب کرد و گفت یا اسد الله مرا اجل نزدیک رسیده که من شب

در خواب دیدم او مرا بشارت داد که تو شب امروز بما خواهی رسید با مه حسنین را

می شویم که بعد نقل من نه آم که جامهای ایشان که شویاند ایشان را اطفال که یاد داشت و روغن

و گل برای سر شویانیدن کرده ام تا روح من سر ایشان را گرد آلوده نبیند و طعامی برای ایشان موجود

میکنم چون در تعزیت من مشغول باشی ایشان گرسنه نباشند امیر در گریه شد ... گذشت چون شب

در آمد بعد نماز ... گفت ای علی دیدگان مادرم ... انبیاء دیده و ...

... بر من آسان شود ... امیر گفت ... تا وصیت ... زیارت ...

حضرت صدیقه علیها السلام

خصائص فاطمه

و حدیث در مناقب است که ان علیاً استقرض من یهودی طعاماً شعیراً فاسترهنه
شیئاً فدفع علی الیه ملاءة فاطمة رهناً و کانت من الصوف فادخلها الیهودی (چادر پشمینه)
الی داره ووضعها فی بیته فلما کانت اللیلة دخلت زوجة الیهودی البیت الذی فیه
الملاءة بشغل فرأت نوراً ساطعاً فی البیت اضاء به کله فانصرفت الی زوجها واخبرته
بانها رأت فی ذلک البیت ضوءاً عظیماً فتعجب الیهودی وقد نسی ان فی بیته ملاءة
فنهض مسرعاً ودخل البیت فاذا ضیاء الملاءة ینشر شعاعها کانه یشتعل من بدر منیر
یلمع من قریب فعلم ان ذلک النور من ملاءة فاطمة فخرج الیهودی یعدو الی اقربائه
وزوجته الی اقاربها فاجتمع ثمانون من الیهود فرأوا ذلک فاسلموا کلهم

ایضاً خصائص فاطمة علیها السلام

فاطمه با ان ضعف و ناتوانی و [illegible]
خانه و کرسنگی [illegible] در مقام خوف و خشوع ان کریها و نمازها میکنند
که شنیده که حسن بصری گفت ما کان فی هذه الامة اعبد من فاطمة کانت تقوم حتی تورم قدماها
در کتاب خصائص فاطمه ۳ ابن جوزی نقل میکند ان النبی صنع لفاطمة قمیصاً جدیداً لیلة عرسها و زفافها
وکان لها قمیص مرقوع واذا بسائل علی الباب یقول اطلب من بیت النبوة قمیصاً خلقاً فارادت فاطمة ان تدفع
القمیص المرقوع فذکرت قوله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل
وقال یا محمد ان الله یقرئک السلام وامرنی ان اسلم علی فاطمة [illegible] هدیة من ثیاب الجنة من السندس الاخضر [illegible]
[illegible]

فلما جلست فاطمة بین النساء الکافرات ومع کل واحدة شمعة رفع جبرئیل جناحه
ورفع العباء واذا بالانوار قد طبقت المشرق والمغرب فلما وقع النور علی ابصار النساء الکافرات خرج الکفر
من قلوبهن واظهرن الشهادتین — کتاب خصائص فاطمه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی
صاحب کتاب نزهة المجالس و منتخب النفائس از افاضل سنی معروف که از اعاظم علماء
سنت نقل کرده است که فاطمه مسئلت نمود از [illegible] تا شفاعت امت صداق او باشد
و این معنی مقبول گردید — ایضاً خصائص در خصیصه ۲۰۹ میفرمایند ابن نوفل که شبی
فان [illegible] پیغمبر بغایت غمگین گردیدند که چگونه امت او بر آتش وارد میشوند و در
رسول آنشب [illegible] اصحاب از ایشان جهة افسردگی را استفسار نمودند جواب نفرمودند تا انکه
فاطمه را خبر دادند فاطمه برخواست و خدمت پیغمبر شرفیاب گردید و جهة افسردگی را [illegible]
سوال کرد فرمودند که خداوند چنین خبر داده و ایه را تلاوت نمودند انحضرت بگریه امد انگاه جناب رسول
خدا و امیر و فاطمه و حسنین مسئلت نمودند از خداوند و خود شانرا فدای امت نمودند
انگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد [illegible] خداوند سلامت میرساند و میفرماید [illegible] فاطمه بکو محزون
نشود من [illegible] اکر تو دوست میداری — خصائص علی بن عیسی اربلی نقل میکند
عن محمد بن الحنفیة قال سمعت امیرالمؤمنین یقول دخلت یوماً منزلی فاذا رسول الله جالس والحسن عن یمینه
والحسین عن یساره وفاطمة بین یدیه وهو یقول یا حسن ویا حسین انتما کفتا المیزان وفاطمة لسانه ولا یعتدل الکفتان
الا باللسان ولا یقوم اللسان الا علی الکفتین انتما الامامان ولامکما الشفاعة ثم التفت الیّ [illegible]

یا ابا الحسن انت تؤتی المؤمنین اجورهم وتقسم الجنة بینهم وان حدیث صحیح است

کرامت شفاعة در عمومه فاطمه طاهره است ع در خصایص اخلاقی وجوانح معنونست

که جبرئیل امین با زمره از ملائکه هنگام زفاف نزول فرمود بهدیه فی سلة من السماء وفیها الکعك [illegible]

وموز وزبیب فقال هدیة جبرئیل وقلب من یده سفرجلة فشقها نصفین واعطی علیا نصفها

وفاطمه نصفا وقال هذه هدیة من الجنة لکما ع تذکرة الخواص وکان لابی العاص من زینب

ابنة یقال لها امامة وهذه امامة هی التی کان رسول الله یحملها علی کتفه وهو طفلة

حتی فی الصلوة فاذا سجد وضعها علی الارض واذا قام حملها وتوفیت زینب سنة ثمان من الهجرة

ایضا تذکره

ولما دفنها علی قال الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت کل خلیل

اراک بصیرا بالذین احبهم کانك تنحو نحوهم بدلیل ایضا تذکرة الخواص

در غسل کردن فاطمه قبل از موت ونیه واما قولهم الغسل یحدث

الموت قلنا یحمل ان تکون مخصوصة بذلك ایضا فیه در ذکر تکدیر او

بر پیغمبر ع ولما دفن قالت یا انس کیف طابت قلوبکم ان تحثوا التراب

علی رسول الله ص ایضا تذکرة الخواص اخبرنا عن ابن اعبد قال قال لی

الاخبرك عنی وعن فاطمه کانت ابنة رسول الله واکرم اهله علیه وکانت زوجتی

فجرت بالرحی حتی اثرت فی یدیها واستقت بالقربة حتی اثرت فی نحرها وقمت البیت حتی اغبرت

ثیابها واوقدت تحت القدر حتی اغبرت ثیابها ولقد کانت تجی والتقصها النبی الخ

تذکرة الائمة ع تعیش وسلوك آنحضرت در دنیا آن بود که اکثر روزها روزه بود بلکه دو

روز و سه روز گرسنه بود یا روزه بود وشبها بتهجد بر میخاست واکثر ایام پشم

از یهود میگرفت ومیرشت واجرت آن مشت جو بود وقناعت میکرد و دست مبارك

الصدیقه از بسیاری دستاس مجروح شده بود وپهلو را آبله داشت در حدیث تزویج

حق تعالی نام او را نور فرموده ودر توریه عابده بود ودر انجیل مخدومه ودر کتاب براهمه

شمیه کبری ودر کتاب یونانیان حبیبة الله بعضها مظلومة وبعضها تاج النساء گویند

تذکرة الائمة

عاقبت او را زدند ودشنام دادند وخواستند که ما را با اهل بیت ببرند او را انجا

بیرون کشیدند ولباس آنحضرت از پشم خشن بود وچادرش از پشم بود سر میکرد

ودبا بیام وبیوه را

وپلهو بر چادر میزد وآنچه بدست او میآمد از دنیا بفقرا وهمسایگان میداد ودر

روی پوست گوسفندی مینشست ومیخوابید وفرش او از پوست بود وبالیف خرما

وبالش او نیز از لیف خرما بود ایضا تذکره قاتل او خلیفه ثانی بود که در خانه بر شکم

او زد وآن سوراخ در کارد بر شکم مبارك آنحضرت زد وقنفذ غلام او تازیانه زد ودست

مبارك او شکست ع از دفتر شیخ اسماعیل خلف شیخ ابراهیم رحمهما الله

فاطمه زهرا را میان در ودیوار فشارش دادند چنان فشاری که خون از چشمهای

پستان بی بی بیرون شد ع چه غم او را گر باری دلکش بشد از آن جاده در حسن تشریح است تراود

در نوع بزرگ ملکیت تو آن جسمی اگر ای مایه جان جسم هستی جان اگر ای قرت تن جان جهانی

در کتاب مستطاب دلایل الربیّه فی شواهد الالهیّة آقا سیّد ابوالقاسم
الواعظ السدهی الاصفهانی نوشته است بدانکه این نطفه از تمام
بدن در درون کشیده میشود زیرا که اگر از عضو مخصوصی کشیده شود فرزند پارهٔ
همان عضو خواهد بود و والدین او را مانند همان عضو مخصوص دوست خواهند
داشت و حکمت بالغهٔ ربانیّه اقتضا نموده که از تمام بدن انها کشیده شود
تا چون تمام بدن انها را دوست بدارند مؤلف گوید معلوم شد
که اولاد جزو و پارهٔ عضوی از اعضا نیست بلکه جزو و پارهٔ تمام انسان است کما اینکه در سورهٔ
فی جنّة النعیم
زخرف میفرماید وجعلوا له من عباده جزءً بیان که پیغمبر در خصائص فاطمه در چند مورد فاطمه را
جزء بدن و وصلهٔ تن خود فرموده کما قال فاطمة بضعة منّی من اذاها فقد اذانی و همچنین امیر
در مکتوب ملاطفت اسلوب بحضرت امام حسن میفرماید وجدتک بعضی بل وجدتک
کُلّی حتّی کانَّ شیئاً لو اصابکَ اصابنی وکانَّ الموتَ لو اتاکَ اتانی لهذا انسان اینقدر
محبت دارد و مکرر دیده شده که مادر خصوص مادر هنگامیکه دید برای اولادش صدمهٔ وارد امده تمنای موت میکند
که ان صدمه را نبیند نسبت باولاد بلکه واقعاً مرگ را طالب میشود و بمجرد تمنا قناعت نمیکند
در اینمقام کافیست حکایت پیره زن در دعوای تبوک چنانچه مرحوم مجلسی ملا باقر
در کتاب خصایص فاطمه نوشته که در کتاب اربعین است جابر بن عبدالله

انصاری و عمّار و ابوذر روایت کرده اند و این بنده محل حاجت و شاهد روایت را نوشتم
در همسایگی پیغمبر پیره زنی بود پسری داشت چون شنید پیغمبر مصمم شده بدعوای تبوک
خدمت پیغمبر مشرف شد و عرض کرد استدعا من انست که با سپاه اسلام روانه شوم
و از جهاد نصیبی داشته باشم بنده را بهمراه خود ببرید فرمودند که از مادرت رخصت بخواه
اگر رخصت نداد در خدمت او باش و او را مرنجان پس امد و طلب رخصت نمود مادر گفت
مراحل نباید که تو را بجنگ فرستم مبادا اسیبی بتو رسد و من بیکس مانم پسر گفت ای مادر مرا
رخصت ده که از خدمت پیغمبر جدا نمیشوم زن خدمت پیغمبر امد و عرض کرد یا
رسول الله پسر من اراده دارد در رکاب شما باشد اگر ضامن میشوید که او را باز اوری
و بمن سپارید او را اذن میدهم فرمودند انشاءالله ضامنم که او را باز اورم زن راضی
شد اما دلتنگ روانه خانه شد و حضرت سفارش او را باصحاب نمود و امیر را جانشین
خود فرمودند و روانه جنگ شدند اوّل کسیکه از سپاه اسلام حرکت نمود انجوان بود
شخصی از سپاه کفر کیفر نام داشت با او جنگ کرد بالاخره بجهنم داخل شد و چند نفر دیگر را
بدرک فرستاد تا انکه حکید بن عمرو که بزرگ لشکر کفار او را شهید کرد تا انکه بهم
پیوستند جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد و بعد از سلام عرض کرد خدا میفرماید
که تا امیرالمؤمنین حاضر نشده ظفر از سپاه صورت نگیرد نصرت دین بدست ذوالفقار است

بنا بر روایت صاحب درر المطالب که سید اسمعیل طبرسی نوشته جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
برگردان روی خود را بجانب مدینه و باین لفظ علی را ندا کن یا ابا الغیث
ادرکنی یا علی ادرکنی ادرکنی یا علی حضرت سلمان میگوید من در ان سفر با رسول خدا
نرفتم و در مدینه اقامت داشتم در خدمت امیر المؤمنین ع و انروز بود که حضرت
بنخلستان مدینه بیرون رفته بود و انجناب بر نخله بالا رفته و ان نخله را
حرکت میداد و خرما ریخته میشد و من در زیر نخله خرما جمع مینمودم ناگاه شنیدم انحضرت
در بالای نخله فرمود لبیک لبیک اینک امدم بخدمت تو و از درخت بزیر آمد و اثار حزن
و اندوه از ناصیه شریف او هویدا بود و اشک از چشمهای مبارک او جاری بود عرض
کردم یا ابا الحسن خداوند چشمهای مبارک ترا نگریاند چه قضیه رو داده است فرمود ای سلمان
بر لشکر رسول خدا شکست واقع شده است و مرا خوانده است و استغاثه بمن فرموده
بعد از ان داخل مدینه شد و بخانه فاطمه ع آمد و او را بواقعه خبر داد و بیرون آمد
و بمن فرمود قدمهای خود را بجای قدم من بگذار و تخلف از ان منما که قدم تو منحرف
نشود سلمان میگوید من متابعت نمودم انحضرت را حذو النعل بالنعل چون هفده قدم برداشتیم
ناگاه جنود و عساکر نمایان شد و دو لشکر را باهم ملاحظه نمودیم پس انحضرت اواز چنان صیحه کشید
که ان دو لشکر بر خود بلرزید حمله اورد بر شجاعان لشکر کفار زمانی نگذشت که لشکر
کفار منهزم شده فرار نمودند و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله
المؤمنین القتال بعلی امیر المؤمنین و سطوته و هیبته

برگشتیم بروایت اربعین تا انجا که گوید جناب امیر ع روی بکارزار نهاد و روی به
کرد بهلید و فرمود اگر ایمان نیاوری فی الحال ترا بجهنم واصل میکنم قبول نکرد حضرت
ذو الفقار را حواله سر ان ملعون کرد و چنان بر سرش زد که دو نیم کرد بقسمی که هر یک از حصها را
اگر سنجیدی کمی اختلاف نداشتی اواز تحسین از ملاء اعلا و رزمگاه بلند گردید لشکر عجم
روی بهزیمت نهادند لشکر اسلام در قفای ایشان تاخته غنیمت و اسیر بسیاری بدست
اوردند و بعضی بشرف اسلام مشرف گردیدند و لشکر اسلام مراجعت بمدینه نمودند
مادر انجوان خود را خدمت پیغمبر ص رسانید جویای حال پسر گردید فرمود ما همه در فتنه
هستیم و هیچ کدام نمیمانیم پسر ترا حق تعالی قبول کرد و بجنت الفردوس فرستاد بدست کفار
شهید گشت چون ان زن این خبر بشنید بیکبار فریاد بر اورد و خود را بر زمین زد
و بیهوش گشت بعد از زمانی بهوش امد عرض کرد پسر و ارام دلم را چه کردی و باز فریاد
بر اورد و خود را بر زمین زد برخاست چون دیوانگان دست بدامان حضرت
زد عرض کرد امانت را رها نسازم تا امانت مضمونه را بمن بسپاری زمانی
رسول اکرم را دل بر ان زن بسوخت و اشک از چشم مبارکش فرو ریخت اصحاب
همه بگریه در امدند حضرت رسول استغاثه نمود بدرگاه باری تعالی که خدایا ذمه
مرا از ضمان این زن خلاص کن و سر بسجده نهاد خداوند انجوان را زنده
درحالتیکه بر اسبی سوار فرشتگان عنان اسبش را گرفته خدمت پیغمبر ص حاضر نمودند

خود را از اسب بزیر افکند قدمهای پیغمبر را بوسه داد از زن مسرور شد عرض کرد یا سیدی

برمن ببخش که تو میدانی داغ فرزند چگونه است حضرت با مجوان فرمود که احوالات خود را

بیان کن عرض کرد همین که از اسب افتادم مرا بجنت الفردوس بردند و صد هزار حور و غلمان

بزیارت من آمدند ناگاه امر شد بدنیا برگرد که پیغمبر در انتظار تست و مادرت دست از

دامان تو برنمیدارد فی الحال مرا نزد تو حاضر کردند روی بمادر کرد گفت مادر این کار کردی

و مرا از لذت باز داشتی دیبای حضرت افتاد که دعا کن بمقام خود باز گردم حضرت دعا نمود

فی الحال جان تسلیم نمود پیرزن بیتاب شده عرض کرد دعا کن روح من نیز بیرون

رود که فراق پسر خود را نمیتوانم ببینم دعا فرمودند پیرزن جان تسلیم کرد امر بتغسیل

و تکفین ازایشان فرمود در قبرستان بقیع دفن کردند ع لئالی الاخبار فی الکافی

عن جابر قال خرج رسول الله (ص) یرید فاطمة (ع) وانا معه فلما انتهینا الی الباب و

ضع یده علیه فدفعه ثم قال السلام علیکم فقالت فاطمة علیک السلام یا رسول الله

قال ادخل قالت ادخل یا رسول الله (ص) قال ادخل انا ومن معی فقالت یا رسول الله لیس علی قناع

فقال یا فاطمة خذی فضل ملحفتک فقنعی به راسک ففعلت ثم قال السلام علیکم فقالت فاطمة (ع)

وعلیک السلام یا رسول الله قال ادخل قالت نعم یا رسول الله قال انا ومن معی قالت ومن معک

قال جابر فدخل رسول الله ودخلت واذا وجه فاطمة (ع) اصفر کانه بطن جرادة فقال

مالی اری وجهک اصفر قالت یا رسول الله الجوع والضنا الی الآخر

وفی خبر ذکر فیه سلمان فضلا من فاطمة (ع) قال فدخلت الی منزل فاطمة (ع) بنت محمد صلی الله علیه

فاذا هی جالسة وعلیها قطعة عباء اذا خمرت راسها انجلی ساقها واذا غطت ساقها انکشف

راسها فلما نظر الی اعتجرت ثم ورد علی سلمان یوما شملة فاطمة (ع) سیدة النساء خلقة بکی علیها بکاء شدیدا

فیها اثنی عشرة رقعة من سعف النخل ع شهاب تتمة خطبة زهراء (ع) لعنه نفی

و مع مثلک فلیبک البواکی کیف لم تقطع ید مد الیک ابن صحاک از عبارات خطب

ونصبر منکم علی مثل حز المدی ووخز السنان فی الحشاء ثم انکفت وامیر المؤمنین

یتوقع رجوعها الیه ویتطلع طلوعها علیه فلما استقرت بها الدار قالت لامیر المؤمنین اشتملت

شملة الجنین وقعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الاجدل فخانک ریش

الاعزل هذا ابن ابی قحافة یبتزنی نحیلة ابی وبلغة ابنی لقد اجهر فی خصامی

والفیته الد فی کلامی حتی حبستنی قیلة نصرها والمهاجرة وصلها وغضت

الجماعة دونی طرفها فلا دافع ولا مانع خرجت کاظمة وعدت راغمة اضرعت

خدک یوم اضعت حدک افترست الذئاب وافترشت التراب ما کففت قائلا

ولا اغنیت باطلا ولا خیار لی لیتنی مت قبل هنیتی ودون ذلتی ویلای فی کل

شارق مات العمد ووهنت العضد شکوای الی ابی وعدوای الی ربی فقال امیر المؤمنین

لا ویل علیک الویل لشانئک نهنهی عن وجدک یا ابنة الصفوة وبقیة النبوة فما ونیت عن

دینی ولا اخطأت مقدوری فان کنت تریدین البلغة فرزقک مضمون وکفیلک

وبحار نص (كفاية) تا عن محمود بن لبيد قال لما قبض رسول الله كانت فاطمة تاتي قبور الشهداء وتاتي
قبر حمزة وتبكي هناك فلما كان بعض الايام اتيت قبر حمزة فوجدتها تبكي هناك فامهلتها فا
حتى سكتت فاتيتها وسلمت عليها وقلت يا سيدة النسوان قد والله قطعت انياط قلبي
من بكائك فقالت يا ابا عمر يحق لي البكاء فلقد اصبت بخير الاباء رسول الله واشوقاه الى رسول الله ثم
انشأت تقول اذا مات يوما ميت قل ذكره وذكر ابي مذ مات والله اكثر

سورة النور — الله نور السموات الخ

تفسير برهان

من طريق المخالفين ما رواه ابن المغازلي الشافعي في كتاب المناقب يرفعه الى علي بن جعفر قال سألت
ابا الحسن ع عن قول الله عز وجل كمشكوة فيها مصباح المصباح قال المشكوة فاطمة والمصباح الحسن
والحسين والزجاجة كانها كوكب دري قال كانت فاطمة كوكبا دريا بين نساء العالمين
توقد من شجرة مباركة ابراهيم لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيء
قال يكاد العلم ينطق منها ولو لم تمسسه نار نور على نور قال منها امام بعد امام يهدي الله لنوره من يشاء
قال يهدي الله لولايتنا من يشاء تفسير ... عن صالح بن سهل الهمداني قال قال ابو عبد الله ع
كمشكوة فاطمة ع فيها مصباح الحسن والزجاجة الحسين كانها كوكب دري فاطمة كوكب دري من نساء اهل الدنيا
توقد من شجرة مباركة ابراهيم لا شرقية ولا غربية لا يهودية ولا نصرانية يكاد العلم
ينفجر منها ولو لم تمسسه نار نور على نور امام منها بعد امام يهدي الله لنوره من يشاء
يهدي الله للائمة من يشاء ... صح ...

فقال لها علي ذات ليلة والله لقد سنوت اي استقيت الماء حتى اشتكيت صدري
وقد جاء الله اباك بسبي فاذهبي فاستخدميه فقالت انا والله لقد طحنت حتى
مجلت يداي فاتت النبي فقال ما جاء بك يا بنية قالت جئت لاسلم عليك واستحييت ان
اسأله ورجعت فقال ما فعلت قالت استحييت فاتياه جميعا فقال علي يا رسول الله والله لقد
سنوت حتى اشتكيت صدري وقالت فاطمة قد طحنت حتى مجلت يداي وقد جاءك الله بسبي
فاخدمنا فقال لا اعطيكما وادع اهل الصفة تطوى بطونهم لا اجد ما انفق عليهم ولكن
ابيعهم وانفق عليهم اثمانهم فرجعا فاتاهما النبي وقد دخلا في قطيفتهما اذا غطيا رؤسهما
تكشفت اقدامهما واذا غطيا اقدامهما تكشفت رؤسهما فثارا فقال مكانكما ثم قال لهما
الا اخبركما بخير مما سألتماني قالا بلى قال كلمات علمنيهن جبرئيل تسبحان في دبر كل صلاة عشرا
وتحمدان عشرا وتكبران عشرا فاذا اويتما الى فراشكما فسبحا ثلاثا وثلثين واحمدا ثلاثا وثلثين
وكبرا اربعا وثلثين فقال علي والله ما تركتهن منذ علمنيهن رسول الله ص م — تفسير برهان

سورة النور

من خواص القرآن روي عن النبي ص انه قال من قرأ هذه السورة كان له
من الحسنات بعدد كل مؤمن ومؤمنة عشر حسنات وقال ص من
كتبها وجعلها في فراشه الذي ينام عليه لم يحتلم ابدا وان كتبها وشربها
بماء زمزم لم يقدر ... على الجماع ولم تجر له احليل ...

ينابيع المودة عن ابن عباس كان النبي صلعم يكثر القبلة لفاطمة فقالت له انك تكثر تقبيل فاطمة

فقال ان جبرائيل ادخلني الجنة ليلة اسري بي الى السماء فاطعمني من جميع ثمارها فصار ماء في صلبي

فحملت خديجة بفاطمة فاذا اشتقت الى تلك الثمار قبلت فاطمة فاصبت من تقبيلها رائحة جميع

الثمار التي اكلتها عن ثوبان كان النبي صلعم اذا سافر كان آخر عهده باانسان فاطمة واول من يدخل

عليه فاطمة اخرجه احمد مطالب الولد جزء من الابوين فتضاف الى كمال فاطمة

لذاتها زيادة من كمال ابيها وكمال امها فتكون اكمل النساء على الاطلاق اما كمال رسول الله صلعم

فاليه المنتهى وهو الغاية القصوى واما خديجة فقد ثبت كمالها مع فلو نطقت الصماء والارض

لرثت لها ورثتها ~~ولو اطلقت عليه حرده الكفره~~ لبكتها وندبتها ولو حضرت مصرعها عتاة الجاهلية

لابكتها ونعتها ولو شهدت مصرعها بغاة الجبابرة لاغاثتها ونصرتها وفي الهفتاه لذرية

النبوة طل دمها وعترة محمد ~~قل~~ مخذمها وعصبة علوية مذلت فقتل مقدمها

فانظر بنور بصيرتك ايدك الله تعالى الى مدلول هذه الاية وترتيب مراتب عباراتها وكيفية

اشارتها الى علو مقام فاطمة في منازل الرفعة وسمو درجتها وقد بين ذلك وجعلها بينهما

بين على تنبيهها على سر الاية وحكمتها فان الله عز وجل جعلها مكتنفة من بين يديها ومن

خلفها ليظهر بذلك الاعتناء بمكانتها وحيث كان المراد من قوله وانفسنا نفس علي

مع النبي صلعم جعلها بينهما اذا لحراسة بالاحاطة بالانفس ابلغ منها بالابناء في دلالتها

صحيفة الابرار روى الحسين بن حمدان في كتابه الموضوع لاحوال الائمة و

دلائلهم قال حدثني محمد بن اسمعيل وعلي بن عبد الله الحسنيان عن ابي شعيب

محمد بن نصير عن عمر بن فرات عن محمد بن مفضل عن المفضل بن عمر حسين بن حمدان كتاب ديگري

دارد هداية نام حديث مفضل را علماء از آن كتابش نقل ميكنند اما من از كتاب ديگرش

كه موضوع در احوال ائمة است نقل نمودم در همان كتاب در ضمن شكايت فاطمة عم

ميگويد به پيغمبر ع قول عمر را وقوله كفي يا فاطمة فليس محمد حاضرا ولا الملائكة تاتيه بالامر والنهي

والوحي من عند الله وما علي الا كاحد من المسلمين فاختاري ان شئت خروجه لبيعة ابي بكر

او احرقكم جميعا وقولها يا شقي يا عدو الله هذا رسول الله لم تبل له جبين في قبره ولامس الثرى

اكفانه ثم واخذ النار في خشب الباب وادخال قنفذ يده يريد فتح الباب وضرب عمر لها

بسوط ابي بكر على عضدها حتى صار كالدملج الاسود المحترق وانينها من ذالك وبكائها

وركز عمر برجله الباب حتى اصاب الباب بطنها وهي حاملة بمحسن بستة اشهر واسقاطها

اياه وصرختها عند رجوع الباب عليها وهجوم عمر وقنفذ وخالد بن الوليد وصفقة عمر خدها

حتى بدا قرطاها من تحت خمارها وهي تجهر بالبكاء وتقول وا ابتاه وا رسول الله ابنتك فاطمة

تكذب وتضرب ويقتل جنين في بطنها ويلكم يا ابتاه قد كشف ما كنت اصونه من نسيم القران

يصل اليها من فوق الخمار وضربها بيدها الى الخمار لتكشفه وترفع ناصيتها الى السماء تستعدي

الى الله وخروج امير المؤمنين من داخل البيت محمر العينين والوجه حاسرا حتى القى ملاءته

عليها وضمها الى صدره وصاح امير المؤمنين لفضة يا فضة اليك مولاتك فاقبلي منها ما تقبله

النساء وقد جاءتها المخاض من الرفسة فوارية في قعر البيت فانه لاحق بجده رسول الله صلعم يشكوا

ثم انها ثم يقوم الحسين الى ويأتي محسن مخضبا محمولا تحمله خديجة وفاطمة بنت اسد وابنتا ابي بكاء

واسماء ابنت عميس صارخات ايديهنّ على خدودهن ونواصيهن منشرة والملائكة تسترهن باجنحتهن وفاطمة امّه تبكي وتصيح وتقول هذا يومكم الذى كنتم توعدون وجبرئيل يصيح يقول محسنا ويقول اني مظلوم فانتصر فيأخذ رسول الله محسنا على يديه رافعا له الى السماء وهو يقول الهي وسيدي صبرنا في الدنيا احتسابا وهذا اليوم الذى تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا الى ان قال فبكى المفضل بكاء طويلا ويقول يابن رسول الله ان يومكم في القصاص لاعظم من يوم محنتكم فقال له الصادق ولا كيوم محنتنا بكربلا وان كان يوم السقيفة اعظم وادهى وامرّ لانه اصل يوم العذاب الى ان قال ثم اقوم انا شكايت ميكنم از منصور وقد رحلني من المدينة الى دار ملكه بالكوفة مقتلا مكفنا محنطا مرارا ثم يقوم ابنى موسى شكايت ميكند از هرون وتسيره من المدينة على طريق البصرة مسحا طريق الكوفة لانه قال اهل الكوفة شيعة ال محمد واهل البصرة اعدائهم وقد صدق ثم حدثني ابي الباقر عن جدي علي بن الحسين يرفعه الى جده رسول الله انه قال طينتي من مدينتي وطينة شيعتنا من الكوفة وطينة اعدائنا من البصرة انتهى انيس الواعظين بكرمانى چون خديجه نقل کرد رسول دركه

در احمد خديجه را ديدكه را استاده است در خانه مبارك رسول نمود شد وسودگی خديجه بنوي قبله کردانيد بانزولحي خديجه را استاده رسول حيرانه مانند فرمايد رسيد احمد ما نخواهيم کرجانه نان دوست مادرکی درسيد بکذار تا راست بخود خفته مولف کحيل حبيبه رسول فاطمه بود نعام خدا چگونه رامحو شد صورت اونيك بود وكذا احسن

عند كمل من الرجال كثير ولم يكمل من النساء الا مريم وآسية وخديجة وفاطمة
كل واحدة منهن كاملة في ذاتها ... فاطمة ... اسباب ...
على ... الكمال ...

مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعي واما كمال ربّ الله ما ليه المنتهى وهو في القصوى، واما خديجه فقد ثبت كمالها بالحديث المذكور والولد جزء من الابوين فتضاف الى كمال فاطمة لذاتها زيادة من كمال ابيها وكمال امها فتكون اكمل النساء على الاطلاق وفي ذلك دلالة شافية وتبصرة كافية في الينا فيه فكانت فاطمة اصغر بناته والانسان بطبعه البشري واشفاقه الذي يميل الى اولاده ما لا يميل الى الاكبر لاسيما وقد مات جميع اولاده سواها في حال حيوته وابن طلحة ولما تزوجها بعث النبي معها بخميلة ووسادة من ادم حشوها ليف ورحائين وسقاء وجرتين فقال لها علي ذات ليلة والله لقد سنوت حتى اشتكيت صدري وقد جاء الله اباك بسبي فاذهب فاستخدميه فقالت انا والله طحنت حتى مجلت يداي فاتت النبي فقال ما جاء بك يا بنية قالت جئت لاسلم عليك واستحييت ان تسالد ورجعت فقال ما فعلت قالت استحييت فاتياه جميعا فقال علي يا رسول الله والله لقد سنوت حتى اشتكيت صدري وقالت فاطمة قد طحنت حتى مجلت يداي وقد جاءك الله بسبي فاخدمنا فقال لا اعطيكما وادع اهل الصفة تطوى بطونهم لا اجد ما انفق عليهم ولكني ابيعهم وانفق عليهم اثمانهم فرجعا فاتاهما النبي وقد دخلا في قطيفتهما اذا غطيا رؤسهما تكشفت اقدامهما واذا غطيا اقدامهما تكشف رؤسهما فثارا فقال مكانكما ثم قال الا اخبركما بخير مما سألتماني قالا بلى فقال كلمات علمنيهن جبرئيل ... وتحمدان ... فاذا اويتما الى فراشكما فسبحا ... واحمدا ثلاثا وثلاثين ... وكبرا اربعا وثلاثين

لبعضهم في مدح فاطمة   خجلاً من حسن بهجتها   تتوارى الشمس بالشفق

وحياءً من شمائلها   يتغطى الغصن بالورق   نور الابصار مؤمن

وروى جعفر بن محمد ع قال لما ماتت فاطمة كان علي يزور قبرها في كل يوم قال فاقبل ذات يوم

فانكب على القبر وبكى وانشأ يقول   ما لي مررت على القبور مسلما   قبر الحبيب فلم يرد جوابي

فاجابه هاتف يسمع صوته ولا يرى شخصه وهو يقول   قال الحبيب وكيف لي بجوابكم

وانا رهين جنادل وتراب اه   وروى عن مجاهد قال خرج رسول الله (الصواعق نور الابصار)

وهو اخذ بيد فاطمة فقال من عرفني فقد عرفها ومن لم يعرفها

فهي فاطمة بنت محمد ص وهي بضعة مني وهي قلبي وهي روحي التي بين جنبي من آذاها

فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ص اسعاف الراغبين وروى الطبراني

من حديث اسماء قالت لما اهديت فاطمة الى علي بن ابي طالب ع لم نجد في بيته

الا رملاً مبسوطاً ووسادة حشوها ليف وجرة وكوزاً اه   الصواعق اسعاف

وقد ولدت فاطمة من علي ستة ثلاثة ذكور وثلاث اناث فالذكور الحسن والحسين والمحسن

[illegible] فاما محسن فادرج سقطاً ع

رياض الشهاده   عمر آتش طلبيد ودر را سوزانيد وچون پاشنه در سوخت خوا

ستند بدست وپا در را از موضع خود دور كنند معصومه خود را بدر چسبانيده

بود وگرفته بود در را وچون بقوت خواستند دفع نمايند در را در پهلوی آن معصومه

افتاد وآن معصومه فرياد زد يا ابتاه يا رسول الله پس عمر شمشير خود را كشيد از غلاف

وته شمشير را بر پهلوی آنجناب فرو برد وآن حضرت فرياد زد از شدت درد پس آن ملعون

تازيانه را كشيد وبر بازوی آنجناب زد كه بازوی آنجناب سياه شد ودوم كسی كه ... ع

رياض

در خلافت حضرت زياده از پانصد نفر بر [illegible] ريختند وهجوم آوردند ودر ميان در كردن

شهيد شد الله اختند فاطمه بآن تن ضعيف در نجره حايل شد ميان امير واعداء

[illegible] بانتازيانه بدست آن ظلومه زد واورا در [illegible] اوطلق فشار دادند تا

پهلوی آنجناب شكست طفل شش ماهه سقط شد كتاب رياض الشهاده ام الحسنه نقل

كند كه در يكی از روزها بديدن فاطمه رفتم وچون اورا ملاقات نمودم سلام كردم

وپرسيدم در چه حالی ای دختر حبيب خدا فرمود الحمد لله در ميان اين

بسر ميبرم كه فوت نبی [illegible] [illegible] كرده اما

[illegible] خداوند جليل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ع

در کتاب لوامع الانوار ابو عبد الله بن عبد ربه در عقد
الفرید ذکر کرده که بار ابوبکر عمر بن خطاب با چهار هزار نفر دور و اطراف خانه
فاطمه را آتش زده بعضی از مواضع بدن او مجروح شده و خون از او جاری گردید
لوامع
ایا روا است که چنین نونهالی را در پهلوی مبارکش زنند عداوت با دختر نداشتند
بلکه میخواستند اهل بیت رسالت را بسوزانند طپانچه بر صورتش زدند صورت مبارکش کبود
شد و چشمش سرخ شد در بعضی از کتب معتبره شیعه مسطور است که یکی از آنها اشقیا با
شمشیر مکرر بر آن بدن ضعیف میزد که فاطمه بر زمین افتاده و مدهوش شد
بدایع الانوار همین قدر فضلیت آن سرور بس که مقابل ائمه اثنی عشر
و افضل از انبیاء اولو العزم است پیغمبر اکرم وفات آن سرور در سیزدهم یا چهاردهم
یا پانزدهم یا شانزدهم جمادی الاولی سال یازدهم هجرت است بنابر اختلاف صف
در ربیع الاول و ربیع الثانی از نقص و اتمام و عدم علم ما بان در مدینه طیبه شهر بود
ریاض الشهاده فغان که چرخ بصد اهتمام میشو ید غبار قبر
تو اکنون باب دیده ما که کند میدمد از بوستان بوی تو نیست
کجائی ای گل خوشبو نو رسیده ما

خصایص فاطمه در حدیث کساء بروایت مشهور جبرئیل از این اذن دخول
بر ملائکه آسمانها فخریه و مباهات کرد و علی ما هو المعلوم جهة ما نعت از برای دخول جبرئیل
وجود حضرت فاطمه بود و استیذان هم بملاحظه ادب از برای آن چون بار یافت
افتخار کرده خود را محرم آل رسول در حدیث است که بعد از یکشبانه روز در شکم میدید
و می شنید ما تند امام ع روضة الشهداء وصیت چهارم آنکه بابی از نیز یارت
من نازنین کنی که من با تو انس و آرام داشته ام و مونس اوقات صبح و شام من
تو بوده و حالا بنا کام از تو دور میمانم ع شهاب ثاقب گوشواره آن
کشیدند و گوش او را دریدند چادر شی سر او را انداختند و در میان صحن خانه
سقط کرده ع دمعة الساکبه عن العلل روی باسناده الی علی ع انه قال الرجل
من بنی سعد الا اولاد انها استقت بالقربة اثرت صدرها و طحنت بالرحا حتی مجلت
وکسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و اوقدت النار تحت القدر حتی دکنت ثیابها الی ص
ناسخ امالی شیخ سند بجمیع بن عمیر رسد میگوید عمه من با عایشه سخن میکرد و من میشنیدم
گفت از میر تو بوی علی از برای جلیت مانند گفت بار نکر انه ما کان من الرجال
احب الی رسول الله من علی و لا من النساء احب الیه من فاطمه

جلد فاطمه ع

ناسخ محمد تقی لسان الملک قال ابو عبد الله ع کانت مدة حملها تسع ساعات وولدت فاطمه بفتح میم
الحسن والحسین وبینهما ستة اشهر

ناسخ عمر فاطمه ع در وقت وفات نه سال و سه ماه قمری خواهد بود ص ناسخ اما علما
ی سنت و جماعت از جابر بن سمره روایت میکند که در شب وفات فاطمه ع زمام
نعش ایشان بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از دنبال رهسپار بود
و پیغمبر ع تسویه جامههای فاطمه را میفرمود و این ملائک و دیگر فرشتگان تکبیر همی گفتند
و این تکبیر تا قیامت در میان اهل جماعت از سنت بجای مانده ص ناسخ ابن شهر آشوب
از صادق ع روایت میکند قال ع حرم الله علی النساء ما دامت فاطمه حیة
قلت وکیف قال لانها لا تحیض ص ناسخ از کار کفن و دفن سیده ع بپرداختند
مردمان مدینه از کار خبر شده بسرای فاطمه ع آمدند و از بهر تعزیت بپای بودند
حکومت شما از دل ما دور کرد حسد را با فاک بنمایشید و حال آنکه او بنی الرحمه بود
بگریست و بزیارت قبرش بشتافت و مشتی خاک از قبرش برگرفت و بر دیده گذاشت
دفا وان بگریست و بنالید و این شعر انشا کرد ماذا علی من شم تربة احمد الا
یشم مدی الزمان غوالیا و در شرح ملا فرموده صلوات الله علیها

اذا اشتد شوقی زرت قبرک باکیا — انوح واشکو لا اراک مجاوبی
فیا حب الصحراء علمتنی البکاء — وذکرک انسانی جمیع المصائب
فان کنت عنی فی التراب مغیبا — فما کنت عن قلب الحزین بغائب

ناسخ قنفذ را با جماعتی فرستادند علی ع بار نداد قنفذ باز شد و خبر باز داد
عمر گفت ای قنفذ بی رخصت درون سرای شو و علی را با خود بیاور برفت باز
و باز شتافت الی فرستاد ابوبکر را که فاطمه ع گوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من
در آئید عمر گفت ما لنا وللنساء با جماعت آمد بدر سرای فاطمه ع فقالت یا عمر
ما لنا ولک فقال افتحی الباب والا احرقنا علیکم بیتکم فقالت یا عمر اما تتقی الله تدخل
علی بیتی فرمان کرد تا انبار حطب حاضر کردند و آتش بر سرای افروختند چون تختی
بسوخت با پای بزد و بیفکند و بخانه درآمد فاطمه از پیش روی او درآمد فصاحت
یا ابتاه یا رسول الله عمر شمشیر خود را با غلاف بپهلوی فاطمه بزد و دیگر باره الحصره ناله کرد
دیگر باره با استغاثه نام پدر ما بازوی فاطمه را بیازرد الا تحسین شمشیر را
بر بودند و ریسمانی در گردنش افکندند فاطمه بر باب سرای بایستاد و مردم را از
خویش دفع همی داد قنفذ با تازیانه بازوی او را چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی بماند
تا دید آمد بعد از وفاتش همچنان العلامة بجای بود و دست از علی باز نمیداشت
قنفذ بحکم عمر دست ابوبکر فاطمه چنان فشار داد استخوانهای پهلویش درهم شکست محسن سقط کرد

ناسخ در کتاب امالی صدوق سند بابن عباس پیوسته میشود همی ماند که سید جز داد

ما را بطلم دستی که هبدار حضرة بفاطمه روا داشتند قال و اما ابنتی فاطمه فانها سیدة

نساء العالمین من الاولین و الاخرین وهی بضعة منی وهی نور عینی وهی ثمرة فؤادی وهی روحی

التی بین جنبی وهی الحوراء الانسیة متی قامت فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها

لملائکة السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض الی ان قال لما رأیتها ذکرت ما یصنع

بها بعدی کانی بها وقد دخل الذل بیتها واستحل حرمتها وکسر جنبها واسقطت

جنینها وهی تنادی یا محمداه فلا تجاب فلا تزال بعدی محزونة مکروبة باکیة تتذکر انقطاع

الوحی عن بیتها مرة وتتذکر فراقی اخری الی ان قال نفسها ذلیلة بعد ان کانت فی ایام

ابیها عزیزة فعند ذلک یونسها الله بالملائکة ثم یبتدئ بها الوجع فتمرض فیبعث الله

الیها مریم بنت عمران تمرضها وتؤنسها فی علتها فتقول عند ذلک یا رب انی قد سئمت الحیوة

فاقول عند ذلک اللهم العن من ظلمها وخلد فی النار من ضرب جنبها حتی القت ولدها

و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بابی الی اخر

نقل شد

ناسخ در کتاب خصال سند بعلی ع پیوسته میشود قال خلقت الارض لسبعة بهم

یرزقون وبهم یمطرون وبهم ینصرون ابوذر وسلمان والمقداد وعمار وحذیفه

و عبدالله بن مسعود قال علی ع وانا امامهم وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه ع

مولف گوید خلق بر دو نوع است تکوینی و تشریعی سبب خلقت تکوینی محمد و ائمه اند لولاک

والخلق صنائع لنا و سبب خلقت تشریعی مثلا اهل ورع و اخلاص و مؤمنین که با قائم

منفعت دارند اثر آن قبیل است این هفت نفر و الا ممکن نیست قول با اینکه سبب خلقت اینها اند

توضیح این مطلب اینکه اگر در روی زمین این چند نفر هم سیلا بمیشد که با حجر سعد بنمان کنند

دنیا را خراب میکرد و هلاک میکرد اینها سبب خلقت تشریعی شدند مولف گوید اگر حبه المحبه را دا

ولی با این هفت نفر در اول شب نماز کردند اما روز عاشورا بهفتاد و دو تن کسی نماز نکرد

بعد اصحابه ع الی ناسخ در تفسیر فرات سند بابن عباس منتهی میشود میفرماید از امیر ع شنیدم که رسول

میکرد سید ع بر فاطمه در آمد و او را سخت غمناک و حزین یافت فقال لها ما حزنک یا بنیة قالت یا ابه

کیفیت امداد فاطمه بمحبو و بودتا

ذکرت المحشر و وقوف الناس عراة یوم القیمة تا آنجا که میفرماید ثم یقول جبرئیل یا فاطمه سلی

حاجتک فتقولین یا رب شیعتی فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین یا رب شیعة شیعتی

فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین شیعة شیعتی فیقول الله انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک

فی الجنة فعند ذلک یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین الی ناسخ در شب بردا شتند

و با نعش حمل دادند و نعش را بصورتی که اسماء بنت عمیس نمودار کردند ساخته بودند و بروایتی بصورتی

که اسمای بنت عمیس در حبشه دیده بود ساختند الی جمل قبرها و بروایتی هفت قبر را

در اطراف یکسان نمودند تا کسی قبر او را نشناسد و بعضی گفته اند قبر فاطمه را با ارض مستوی داشتند

صح

ناسخ یزید بن عبدالملک از پدر خود روایت میکند دخلت علی فاطمة ع فبدأتنی بالسلام

ثم قالت ما غدا بك قلت طلب البركة قالت اخبرنی ابی وهو ذا من سلم علیه او علی ثلاثة ایام

اوجب الله له الجنة قلت لها فی حیوته وحیوتك قالت نعم وبعد موتنا ص ناسخ

اما مدت ماندن فاطمه ع بعد از پدرش در مناقب ابن شهرآشوب چهل روز و در روایتی

۴ چهار ماه و در روایتی هفتاد و دو روز ۷۲ و در روایتی هشتاد و پنج روز ۸۵ کافی

۷۵ هفتاد و پنج روز و در بعضی از کتب مناقب ۲ ماه دو ماه و در روایتی سه ماه ۳ ماه

و دیگر و در بعضی سه ماه و ده روز ۳ ماه ۱۰ روز و جماعتی هشت ماه ۸ ماه ۵

و بعضی تا شش ماه در کتاب الدلائل مسطور است که روز سه شنبه ۲۷ جمادی الآخر

بیستم محمد بن همام گوید ۲۰ ماه الثانی مناقب شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول کشف الغمه

۳ سیم ماه الثانی در روایت عامه در سوم ماه الآخر ص ناسخ و اصل مجلسی گوید قال

فاطمة ع شق لك یا فاطمة اسماً من اسمائه وهو الفاطر وهذه فاطمة ص ناسخ مجلسی

از خصال قال قال رسول الله ص ان الله من النساء اربعا مریم و آسیه و خدیجه و فاطمة ع

امالی صدوق الی الحاکم فاطمه دانست که اراده سفر دارد یاره هارا از ساعد بیرون کرد و گوشوارها را از گوش

باز گرفت و پرده را از در باز کشید و ستر را از باب بیرون آورد و حمل کرده فرستاد قال

فعلت فداها ابوها ثلث مرات لیست الدنیا من محمد ولا من آل محمد لو كانت الدنیا تعدل

عند الله من الخیر جناح بعوضة ما سقی كافراً منها شربة ماء ص

معدن الاسرار عن زهرة الریاض ابن ابی سعید

حدیث روایت کرده از رسول خدا ص که چون روز قیامت میشود ندا کننده ای ندا میکند من بطنان العرش این سید الانبیاء

فیرفع آدم سر خود را و کذلک ابراهیم پس آدم جبرئیل میگوید ای جبرئیل کلام پیغمبری خواهی ملکوت

النبی العربی القرشی الهاشمی الابطحی صاحب التاج والناقة والحوض والشفاعة محمد بن عبدالله

فینزل النبی عن منبره وعلیه حلتان من نور فیجاء به الی ساق العرش فیوقف ثم ینادی این سید الاوصیاء

فامیر و هو الا فیقوم یوشع بن نون و تن موسی پس یوشع سوال میکند که کیست گویند محمد جبرئیل میگوید کجاست علی بن ابی طالب

پس علی حاضر میشود و گماشته میشود بر طرف راست پیغمبر پس منادی ندا میکند که کجاست سید الشهداء پس ابلیس را نیزه زد شهید

مکسر خود را بلند میکند پس منادی میگوید کجاست حمزه سید الشهداء پس حاضر شده در شمال رسول نگه داشته میشود

پس منادی ندا میکند که کجاست فاطمه بنت محمد ص پس آورده میشود فاطمه بر ناقه از ناقه های بهشت سرا پا آن از

و میان آن از عقیان و اخراج آن از عنبر و گردن آن از زبرجد سبز و دو چشمان او از یاقوت سرخ و مهار

او از لؤلؤ پس نگه میدارد در میان جمعی از ملائکه مکرمین که منادی گوید غضوا ابصارکم تا آنکه گذشته میشود

سیده پیغمبر ص ثم ینادی این الحسین بن علی فیوقف بالحسین علی هیئته قتیل بکربلا مقطعة اوداجه

مخضبة راسه و لحیته بالدماء حتی یوقف بین یدی فاطمة پس چشمان آن کشته خیلی بگردد و شهادت

و سر جدا او را که خون از آن شعله دسیس که قتیل شهید از تن بی سر است پس او را بی جان حقا الحال

کدام کدام مادر را طاقت هست که فرزند را چنین ببیند از ناقه پیاده میشود و حسین را بغل

میکند و معانقه میکند و میبوسد و میگوید نحن جدت که شفا بیاید دل من تا اخذ ابن زیاد

قاتل ترا ابر اوسده میشود زید و سفیان او و دستها کرده بسته پس فاطمه و تقدم علی و جمعی

نظر بانها کرده عین میکند و ایشان را تا جهنم میاندازند ثم ایشان تحت علیهم من

نور العین اسفراینی

قال الراوی روی عن عایشه ان فاطمه کانت اذا دخلت علی ابیها قام بها وقبل راسها واجلسها مجلسه

واذا جاء الیها لقیته وقبل کل منهما صاحبه وجلسا معه و یروی عن الرسول ص انه قال اذا

کان یوم القیمه تقبل فاطمه علی ناقة من نیاق الجنه وبیدها قمیص الحسین ع ملطخ بدمه فتصرخ

وترج نفسها عن الناقه وتخر ساجده بین یدی الله عز وجل ویقول الهی وسیدی ومولای احکم

بینی وبین من قتل ولدی الحسین فیاتیها الندا من قبل الله جل وعلا یا حبیبتی وابنة حبیبی ارفع

راسک فوعزتی وجلالی لا انتقمن الیوم ممن ظلمک وظلم ولدک ثم یامر بجمیع من حضر قتل الحسین

ومن شارک فی قتله الی النار و روی عن جعفر الصادق ع انه قال اذا کان

یوم القیمه ینصب الله سرادقا من نور بین یدی رسول الله ص والخلایق کلهم حاضرین

ثم ینادی المنادی یا معشر الناس غضوا ابصارکم فان فاطمه الزهراء بنت محمد المصطفی

ترید ان تجوز السرادق فیغضوا ابصارهم فاذا هی مقبله فاذا وضعت رجلها فی السرادق

نودیت یا فاطمه فتلتفت فتری ولدها الحسین واقفا بجانبها من غیر راس فتصرخ صرخة

لا تبقی ملک مقرب ولا نبی مرسل الا جثت علی رکبتیه وخر مغشیا علیه ثم انها تفیق

من غشوتها فتجد الحسین یمسح وجهها بیده و راسه قد عادت الیه فعند ذالک

تدعی علی قاتله ومن عانه فیؤمر بهم الی جهنم ولا شفیعا لهم لعنهم الله العن قاتلیه

معدن الاسرار در کتاب زهرة الریاض مسطور است فقالت یا علی ولی الیک وصیة الیا

اذا مت فکفنی وادفنی بنفسک والاخری اذا اتیتا غریبا وتیما وشابا فاذکر غربتی وشبابی والاخری

ان لا تصیح ولا تضرب الحسن والحسین ع اللهم بحقهم بحنا دخلنا آمین یا رب العالمین

مفتاح الجنان امیر ع در دعاء صنمی قریش میفرماید اللهم العنهما فقد

اخربا بیت النبوة و ردما بابه ونقضا سقفه والحقا سمائه بارضه

وعالیه بسافله وظاهره بباطنه واستاصلا اهله وابادا انصاره

وقتلا اطفاله واخلیا منبره من وصیه اللهم العنهم بعدد کل

منکر اتوه الی ووعد خلفوه وامان خانوه وعهد نقضوه وحلال

حرموه وحرام احلوه وبطن فتقوه وجنین اسقطوه وضلع دقوه

وصک مزقوه وشمل بددوه وعزیز اذلوه وذلیل اعزوه وحق منعوه

لئالی الاخبار فی نجاة العباد تسبیح الزهرا مستحب موکد عند اراده النوم لدفع رؤیا السیئه

مجالس المتقین جناب امیر ع فرمودند پیراهن ملبوس نبی را چون غسل کفن نمودم ضبط نمودم فاطمه

مکرر میگفت یا علی آن پیراهن را بمن بده چون باو دادم بمحض بوئیدن مدهوش شد انگاه او را بردا

پنهان نمودم مجالس وارد شده بعد از نبی ع بلال ترک اذان نمود که بعد از آن جناب برای کسی اذان

نمیگویم فاطمه زهرا گفت میخواهم صدای موذن پدرم بشنوم جناب بلال را طلبید مامور باذان نمود

او شروع نمود همینکه بلند نمود صوت خود را بالله اکبر فاطمه بیاد ایام معاشرت پدر بنمود اغاز گریه نمود

چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله فاطمه صیحه زد بیهوش شد مردمان گمان کردند از دنیا رفت

بانگ بر بلال زدند که ساکت شو فاطمه بهوش آمد فرمود تمام کن اذان را مردم منع نمودند

بسمه تعالی

کشف الیقین علامه ره روی الخوارزمی عن ابی سعید الخدری رض ان فاطمة ع قالت

اتیت النبی ص فقلت السلام علیک یا ابت فقال علیک السلام یا بنیة فقالت والله یا رسول الله

ما اصبح فی بیت علی طعام ولا دخل بین شفتیه طعام منذ خمس ولا لنا ثاغیة ولا

راغیة بیان ماله ثاغیة ولا راغیة لا نعجة له ولا ناقة ای ماله شیء ولا اصبح فی بیته

شیء فقال لها النبی ص ادنی منی فقال ادخلی یدک بین ظهری فجعلت یدها

فاذا هو حجر بین کتفی رسول الله ص مربوطا بعمامته الی صدره فصاحت فاطمة صیحة

شدیدة فقال النبی ص ما اوقد فی دار محمد نار منذ شهرین بیان شفتیه نصف

هر چیز مولف گوید در عالم زنی یافت نشود سراسر دنیا در خانه زوج اش گرسنه

بماند و صاحبش را توبیخ و ملامت نکند بلکه همش منحصر بصاحبش باشد و عرض کند ولا دخل

بین شفتیه الخ چه قدر بی اختیار شده که فرمایش میکند یا بن ابیطالب

ملاحظه کن [illegible]

ایضا کشف الیقین خوارزمی وعن عمران بن الحصین الخزاعی قال اتیت النبی ص

فقمت عنده فقال یا عمران ان لک عندنا منزلا وجاها فهل لک [illegible] بدل است فهل لک

فی عیادة فاطمة فقلت نعم یا رسول الله بابی انت وامی فقام وقمت معه حتی وقف

بباب فاطمة فقال السلام علیک یا بنیة ادخل قالت ادخل یا رسول الله قال انا ومن معی

قالت ومن معک یا رسول الله قال معی عمران بن حصین الخزاعی فقالت والذی بعثک بالحق [illegible]

هذا [illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور تالیف جناب مستطاب عالم و

فاضل حاجی میرزا ابوالفضل ابن حاجی میرزا ابوالقاسم طهرانی که جناب حجة

الاسلام والمسلمین آقای حاجی میرزا محمد حسن شیرازی ره تقریظ فرموده اند

تقریظ نوشتن [illegible]

میفرماید از بعض اخبار استفاده شود که فاطمه از جمیع انبیا و مرسلین حتی اولوالعزم

افضل بوده لکن بعض علما او را تفضیل بر حسنین و سائر ائمه داده اند الخ ایضا شفاء

و هر شب پیغمبر تا روی فاطمه را نبوسید نمیخوابید الخ ایضا فیه وکان لعلی

وجه حیوة فاطمه وجیه از وجه ماخوذ است که بمعنی جاه است

شعر: و یغبطها العرش شوقا کما یقاسی المتیم من صبوته

لقد عمها البلوی فیها الجبین وها اثر الترب فی جبهته

در ۹ بحار در مناقب اصحاب الکسا

و در معالم الزلفی نیز از بحر هست قال امیر المؤمنین ع بینا انا و فاطمة فی کساء واحد اذ اقبل رسول الله نصف اللیل

وکان یاتینا نصف اللیل والنهار بالتمر واللبن لیعیننا علی الغلامین فدخل فوضع رجلا بحیالی ورجلا بحیالها ثم ان فاطمة

بکت فقال لها رسول الله ما یبکیک یا بنیة محمد ص فقالت حالنا کما تری فی کساء نصفه تحتنا ونصفه فوقنا

فقال لها رسول الله ص یا فاطمة اما تعلمین ان الله اطلع اطلاعة من سمائه الی ارضه فاختار منها اباک نبیا

[illegible] یا فاطمة اما تعلمین ان الله اطلع اطلاعة من سمائه الی ارضه فاختار منها [illegible]

[illegible] یا فاطمة اما تعلمین ان العرش سال ربه [illegible]

[illegible]

نعم و حیه

دمعه روى الشيخ في الامالي باسناده الى عبد الله بن العباس قال لما حضرت رسول الله الوفاة
بكى حتى بلت دموعه لحيته فقيل له يا رسول الله ما يبكيك فقال ابكي لذريتي وما تصنع بهم شرار امتي من بعدي كاني بفاطمة بنتي وقد ظلمت بعدي وهي تنادي يا ابتاه يا ابتاه فلا يعينها احد من امتي
فسمعت ذلك فاطمة فبكت فقال رسول الله لا تبكين يا بنية فقالت لست ابكي لما يصنع بي من بعدك
لكن ابكي لفراقك يا رسول الله فقال لها ابشري يا بنت محمد بسرعة اللحاق بي فانك اول من يلحق بي من اهل بيتي

بحار و ذكر وهب بن منبه عن ابن عباس انها بقيت اربعين يوما بعده وفي رواية ستة
اشهر وساق ابن عباس الحديث الى ان قال لما توفيت عليها السلام شقت اسماء جيبها و
خرجت فتلقاها الحسن والحسين فقالا اين امنا فسكتت فدخلا البيت فاذا هي ممتدة فحركها الحسين
فاذا هي ميتة فقال يا اخاه آجرك الله في الوالدة وخرجا ينا ديان يا محمداه يا احمداه
اليوم جدد لنا موتك اذ ماتت امنا ثم اخبرا عليا وهو في المسجد فغشي عليه حتى رش
عليه الماء ثم افاق الى ان قال فلما جن الليل غسلها علي ووضعها على السرير وقال للحسن ادع لي ابا ذر
فدعاه فحملاه الى المصلى ثم صلى ركعتين ورفع يديه الى السماء فنادى هذه بنت نبيك فاطمة
اخرجتها من الظلمات الى النور فاضائت الارض ميلا في ميل فلما ارادوا ان يدفنوها نودوا
من بقعة من البقيع الي الي فقد رفع تربتها مني فنظر فاذا هي بقبر محفور فحملوا السرير اليها
فدفنوها فقال علي يا ارض استودعك وديعتي هذه بنت رسول الله فنودي منها يا علي
انا ارفق بها منك دو دست شبيه بدست بشر رد كرفت

شعر كاني ببنت المصطفى قد تعلقت يداها بساق العرش والدمع اذرفت
وفي حجرها ثوب الحسين مضرجا وعنها جميع العالمين بحيرة تقول ايا عدل اقض بيني وبين من
تعدى على ابني بعد قهر وقسوة قهرة احاطوا عليه بالصوارم وانتفا وكم حال فيهم من سنان وشفرة ودمع
مصائب للمعصومين ع فاعلموا ان مقتضى القاعدة ان يكون هذا الثوب عند مولينا صاحب الزمان ع
كان اسمعوا ثم ابكوا ان سيدة النساء تجيء في الحشر بيدها ضرس ابيها وعلى راسها عمامة
زوجها ع علي واحد كتفيها ثوب الحسن وعلى كتفها الاخر هذا الثوب الملطخ بدم ولدها الحسين ع

ويكون بيد جبرئيل الامين المحمل الحسنين وتقول اللهم احكم بيني وبين من ظلمني ع دمعه
روى الشيخ الطوسي في الامالي باسناده الى يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله الى قوله فالتفت النبي ص الى النساء فقال من
ههنا فقالت ام سلمة انا ام سلمة وهذه زينب وهذه فلانة وفلانة فقال ص تهيؤا الابنتي وابن
عمي في مهري بيتا فقالت ام سلمة في اي حجرة يا رسول الله قال في حجرتك وامر نسائه ان يزين ويصلحن
من شانها قالت ام سلمة فسألت فاطمة ع هل عندك طيب ادخرتيه لنفسك قالت نعم فاتت
بقارورة فسكبت منها في راحتي فشممت منها رائحة ما شممت مثلها قط فقلت ما هذا فقالت كان دحية الكلبي يدخل على
رسول الله ص فيقول لي يا فاطمة هاتي الوسادة فاطرحيها لعمك فاطرح له الوسادة فيجلس عليها فاذا نهض سقط من بين ثيابه شيء فيامرني بجمعه فسال علي ع
رسول الله عن ذلك فقال ص عنبر يسقط من بين اجنحة جبرئيل وفي البحار عن المناقب
انها ع اتت بماء ورد فسألت ام سلمة عنه فقالت هذا عرق رسول الله كنت اخذه عند قيلولة النبي ص

ايضا دمعه روى الشيخ الطوسي في الامالي باسناده الى ابي بصير عن ابي عبد الله قال حرم الله
النساء على علي ما دامت فاطمة حية قلت وكيف قال لانها كانت طاهرة لا تحيض

جواب الصائب در کتاب تحفة الذاکرین مرویست که روزی فاطمه زهرا بجهت ... سرد در دوش و سینه فاطمه نشان کبودی یافت
سبب آن را از فاطمه استفسار فرمود عرض نمود دوش بر چشم ... بود و بستان او را ب ... نمود از
خستگی خوابش برد بیدار کردن پسر عمم شایسته ندیدم نشستم دلو آب از چاه بیرون آوردم ... دلو بر ابر ... سینه
محکم کرده بودم این کبودی علامت آن ... دوشینه است دل مبارک رسول الثقلین روحی له الفدا آمد

دمعة في الخزائج روي ان سلمان قال كانت فاطمة جالسة قدامها رحى تطحن بها الشعير وعلى
عمود الرحى الدم سايل والحسين في ناحية الدار يتضور من الجوع فقلت يا بنت رسول الله
دبرت كفاك وهذه فضة فقالت اوصاني رسول الله صلى الله عليه وآله ان تكون الخدمة لها يوما فكان امس يوم خدمتها
قال سلمان قلت اني مولى عتاقة اما انا اطحن الشعير او اسكت الحسين فقالت انا بتسكيته
ارفق وانت تطحن الشعير فطحنت شيئا من الشعير فاذا انا بالاقامة فمضيت وصليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله
فلما فرغت قلت لعلي عليه السلام ما رأيت فبكى وخرج ثم عاد فتبسم فسأله عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله قال دخلت
على فاطمة وهي مستلقية لقفاها والحسين نائم على صدرها وقدامها رحى تدور من غير يد
فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وقال يا علي اما علمت ان لله ملائكة سيارة في الارض يخدمون محمدا
وآل محمد صلى الله عليه وآله الى ان تقوم الساعة تضور صحيح ع ايضا دمعة الساكبة في البحار مسندا عن ابن عباس
وجابر انه لما كانت الليلة التي زفت فاطمة عليها السلام الى علي عليه السلام كان النبي امامها وجبرئيل عن يمينها وميكائيل
عن يسارها وسبعون الف ملك من خلفها يسبحون الله ويقدسونه حتى طلع الفجر

وله خلتان من زكريا وهما فاضتا الجود الغزيا كفل الله ذا لمريم اذا كان
تقيا وكان برا حفيا فرزق عندها وقد دخل المحراب من ذي الجلال رزقا هنيا
وكذا كفل الاله عليا خيرة الله وارتضاه كفيا خيرة بنت خير رضوان الله لها الخير والامام الرضيا

وفي جفنة تفور لديها من طعام الجنان تماطرتيا تاسع عجائب الانوار
در فضائل اصحاب کسا روايت في بعض مؤلفات اصحابنا ان ام
ايمن قالت مضيت ذات يوم الى منزل مولاتي فاطمة الزهراء لازورها
وكان يوما حارا من ايام الصيف فاتيت الى باب دارها واذا انا بالباب
مغلق فنظرت من شقوق الباب واذا بفاطمة الزهراء نائمة
عند الرحى ورايت الرحى تطحن البر وهي تدور من غير يد تديرها والمهد
ايضا الى جانبها والحسين نائم فيه والمهد يهتز ولم ار من يهزه ورايت كفا
يسبح الله قريبا من كف فاطمة تعجب نموده امد خدمت پیغمبر عرض کرد آنچه
دیده بود فتبسم ضاحكا قال اما الطحان فجبرئيل واما الذي يهز مهد الحسين فهو
ميكائيل واما ملك المسبح فهو اسرافيل چون فاطمه روزه بود خوابیده بود لهذا
ایشان مباشر وکفیل امور ... جبرئیل وقت عیال ... اسرافیل تسبیح گفته
ثوابش را باو میدهد میکائیل مهد را حرکت میداد تا لا یزعجها من نومها

عمدة ابن بطریق　　قال ابن عباس فبینا اهل الجنة اذ رأوا ضوءاً کضوء الشمس

وقد اشرقت الجنان له فیقول اهل الجنة قال ربنا عزّ وجلّ لا یرون فیها شمساً ولا زمهریرا

فیقول لهم رضوان لیست هذه شمس ولا قمر ولکن هذه فاطمة وعلی ضحکا ضحکاً اشرقت الجنان

من نور ضحکهما عمده وبالاسناد المتقدم عن عبد الله بن علی ابن ابی رافع عن ابیه عن امه

سلمی قالت اشتکت فاطمة بنت رسول الله مرضها فاصبحت یوماً کامثل ما کانت

فخرج علی ابن ابی طالب فقالت فاطمة یا اماه اسکبی لی غسلا فسکبت لها فقامت فاغتسلت کا

حسن ما کانت تغتسل ثم قالت هات ثیابی الجدد فاعطیتها فلبستها ثم جاءت الی البیت

الذی کانت فیه فقالت قدمی الفراش الی وسط البیت فقدمته فاضطجعت واستقبلت القبلة

فقالت یا اماه انی مقبوضة الان وانی قد اغتسلت فلا یکشفنّ احد وقبضت و مکانها فجاء

علی فاخبرته فقال لا والله لا یکشفها احد ثم حملها بغسلها ذلک فدفنها اللهم العن قاتلیها

مجموعه ورام دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمة علیها السلام وهی تبکی وتطحن بالرحا

وعلیها کساء من اجلة الابل فلما راها بکی وقال یا فاطمة تجرعی

مرارة الدنیا الیوم لنعیم الاخرة غدا فانزل الله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی

خصایص سلمی زن ابو رافع عبید الله بن ابی رافع از اوست دایه فاطمه و قابله فرزندان فاطمه بود

یا اماه ... در وفات فاطمه ... ... کشف ...

شکوه الصالح عن ابی سعید ... الحکمة انها تحصی ... الموت ... فلما ... الموت ... بیت فی تابوت ...

بسمه تعالی　　جنات الخلود　　یا فاطمة ادرکینی

از جمله القابش مرضیه یعنی راضی کرده شده زیرا که انقلاب کرامت بدو و بخشش بدوستان

وی کند که راضی شود در انوقتی که پیراهن پاره پارهٔ امام حسین را بر دوش و عمامه خون آلود

امیر را بدست و بدست دیگر ریش را گرفته شکوه کند حق تعالی انتقام او را از ظالمان گرفته

و دوستان او را و دوستان دوستان او را تا هفتاد واسطه داخل بهشت کند

ایضا جنات

گویند سه ماه قبل از آنکه متولد شود در بطن خدیجه سخن میگفت و او را دلداری میداد از ملامتها

که زنان قریش او را میکردند که چرا با این مال زن محمد یتیم ابیطالب شدی مکالمه تلاوت سوره

قرآن بوده او میکرد جنات الخلود عمرها بنا بر قول اصح از هیجده سال هفتاد روز کم است

ایضا فیه

ساعتها ساعت آخر شب یعنی یکساعت قبل از طلوع فجر　ایضا فیه عدد اولاد

و ها آنز جمله زینب کبری که در فصاحت و بلاغت و زهد و تدبیر و شجاعت شبیه پدر و مادر

خود بود و بعد از شهادت امام حسین همه امور اهلبیت بلکه ... زمره بنی هاشم برای او

تمشیت میافت و محسن که قریب وضع بود و حمل در شکم آنحضرت زده او ساقط شد

در روایت آمده که دیوان اول روز قیامت معامله محسن است با عمر بن الخطاب

نماز آنحضرت دو رکعت در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره توحید بعد از فراغ تسبیح

بگوید سبحان ذی العز الشامخ المنیف سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم سبحان ذی الملک الفاخر

القدیم سبحان من لبس البهجة والجمال سبحان من تردی بالنور والوقار سبحان من یری اثر

النمل في الصفاء سبحان من يرى اثر الطير في الهوى سبحان من هو هكذا ولا هكذا غيره نجيب هذه

وحاجات سريع الاجابة است ٤٤ لآلى الشافية مرويست که چون ... از خانه بيرون رفت

فاطمه اسماء بنت عميس را طلبيده فرمود که وقت وفات من رسيده ميخواهم که نعش مرا کسی نبيند

پس اسماء گفت تعبيه در ولايت حبشه ديده ام برای تو کنم چوب چند بر چهار جانب نصب نموده دامن

بر روی انداخت مانند هودج آنحضرت را از اين تعبيه خوش آمده فرمود تا اسماء آب حاضر ساخت

آنحضرت غسل کرده جامه های نو پاکيزه پوشيد فرمود تخت خوابش را در وسط حجره انداخته در را ببند و چون

موسم نماز در رسد او را آواز دهد اگر او را جواب شنود داخل شود والا اسماء اخبار کند پس

رو بقبله خوابيد و دست بر روی نهاده قبض روح شد اللهم عجل فرجها ٤٥ لآلى الشافية

علت وفاتها بلحاظ اجل موعود خود علت شد وفات يافت و بقول عمر با سعيد ...

آنحضرت رسيد که آنگاه ابوبکر اخذ بيعت بمسجد بردند فاطمه عقب در ... که رفته بود کردا خل

نشوند عمر لگدی بر در زد که ... برشکم آنحضرت آمد و طفل او محسن سقط شد و باين زخم

وفات يافت والثانی ... که ... داشت بيرون ميکشيدند چون آنحضرت ميکشيد

دان جمع همه ميکشيدند چون آنحضرت ميکشيد همه بزانو در آمدند آخر ... از دست خالد

بن وليد ... آنحضرت فرمود ... شد ...

... دست از ... نداشت تا ... آنحضرت ماند ... نيز

بر دوش آنحضرت بود تا وفات نمود ٤٦ اللهم ...

لآلى الاخبار اعلم ان انتساب هذا التسبيح الى الزهراء اما لان رسول الله نحلها اياها واما لانها قالته

عند نزول كوكب الزهرة في الارض ليقين زوجها كما في حديث عن الباقر ع ملخصه ان فاطمة لما بلغت

تسع سنين نزل جبرئيل على رسول الله وقال ان الله يقرئك السلام ويقول زوج فاطمة فاظهر

على الاصحاب فطمعوا فيها وكثر خاطبوها حتى بلغ عددهم في اسبوع بعد الفا وسبعمائة نفر وكان منهم

عبد الرحمن بن عوف وكان من كبار الصحابة وكان ذا مال وثروة وتجمل كثير بحيث لو حملت نقوده

لبلغ حمل الف بعير وكان له ثلثمائة عامل يتجرون عنه وكان له ثلثة آلاف خادم والف عبد

وكان له من الغنم والجمال والفرس والبغل والبقر والاموال ما لا يحصى عدده وارسل الى النبي

وقال اجعل مالي من الدواب كلها مهرا لبنتك وارسل اليه من النقود والحلي والحلل

~~ما لا يحصى عدده~~ ما لا يمكن شرحه فغضب رسول الله واخذ كف حصاة ورماها الى

عبد الرحمن فصارت لؤلؤا ... ومرجانا وقال خذ هذه ليريك ما لك قد كثرت القول ان

ذلك الامر الى الله ازوجها بمن امرني الله فنزل جبرئيل وقال ان الله يقرئك السلام ويقول

زوج فاطمة بمن ينزل كوكب الزهرة ليلة الجمعة في بيته فاخبر به الاصحاب فرقبوا بيوتهم وتهيأوا

لنزول الكوكب عليهم حتى جائت ... خرج النبي الى السطح ينتظر نزول الكوكب وخرجت الصديقة خلفه

الى السطح لتنظر كيف ينزل الكوكب وكان الناس ينتظرون حتى مضى نصف الليل فاذا طار الكوكب

من السماء الى الارض مضيئا بحيث كان صار الليل كالنهار ضوءا ونورا فلما راته الصديقة شرعت

تقول الله اكبر فطار ونزل على قدمه قالت اربعا وثلثين مرة فنزل وطاف على سطوح الدور حتى استقر

على سطح بيت امير المؤمنين ودخل بيته وسلم عليه وهناه به فلما راته الصديقة نزل في بيت علي ع قالت الحمد لله

وطال مكثه في بيته علي ع قالت ثلاثا وثلاثين مرة فاذا خرج صوت عجيب من الكوكب وخرج الناس من طريق ...

ولما راته ثانيا نزل قالت سبحان الله كررته ثلاثا وثلثين مرة حتى دخل السماء ع

بسمه تعالی — خصایص فاطمه (ع) — شمه‌ای از علل تسمیه آن حضرت

از القاب شریفه یکی زهرا (ع) است علت اول در علل الشرایع از جابر از صادق (ع) روایت کرده که سؤال نمودند
چرا فاطمه (ع) را زهرا نامیدند فرمود چون خداوند او را از نور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائی داد
اهل آسمان و زمین را نور او که پوشید نور دیدهای ملائکه را که همگی برو افتادند و خدا را سجده کردند
و عرض کردند ای پروردگار ما این چه نور است ندا رسید این قبسی است از نور من و بیرون میاورم
او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم و آن پیغمبر را بر هر پیغمبری تفضیل میدهم و از این نور ائمه را
بیرون میاورم که بامر من قیام نمایند و ایشان را خلفاء خودم در زمین قرار میدهم از بعد انقضای وحی
یهدون بامر من
علت دوم ایضاً در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردند چرا فاطمه را
هر وقت در محراب عبادت می‌ایستاد
زهرا نامیدند فرمود روشنی او از برای اهل آسمانها درخشندگی میداد چنانکه نور ستارها
از برای اهل زمین علت سوم در کتاب بحار الانوار از ابوهاشم عسکری مرویست
که گفت که از صاحب عسکر (نقی) سؤال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود نور روی او از برای
امیرالمؤمنین در اول روز مانند آفتاب و در ظهر مانند ماه و در وقت غروب مانند
کوکب درّی می‌درخشید علت چهارم در بحار از حسن بن یزید روایت است که گفت
از حضرت صادق (ع) سؤال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه را در بهشت
قبه‌ایست از یاقوت سرخ ارتفاع آن در هوا یکسال راه است و معلق است بقدرت خدا
از بالا علاقه ندارد که او را نگاه دارد و ستونی استوار در زیر نیست و دارای صد هزار
در است و بر هر دری هزار ملک ایستاده اهل بهشت او را می‌بینند چنانکه اهل زمین
کوکب درّی را در افق آسمان می‌بینند این قبه زهرا است فاطمه (ع) است
هذه الزهراء لفاطمة (ع)

علت پنجم در بحار و کتب مناقب از ابن عباس و از سلمان حدیث طولانی است او از آن است
خداوند خلق کرد نور فاطمه زهرا را و در قندیلی قرار داد او را در گوشوار عرش آویخت
پس آسمانهای هفتگانه و زمین‌ها همگی روشن و نورانی شدند و از این جهت او را زهرا نامیدند
و ملائکه خداوند را تسبیح میکردند آنگاه حق تعالی فرمود بعزت و جلالت خودم من تسبیح و تقدیس
شما را تا روز قیامت از برای دوستان این زن و دوستان پدر و شوهر و اولادش قرار دادم
علت ششم در علل الشرایع از ابان بن تغلب مرویست که از صادق (ع) سؤال کردند چرا فاطمه
زهرا است فرمود برای آنکه در اول روز برای علی روشنائی میداد و نور سفیدی
از محراب عبادتش بخانهای مدینه میتابید که دیوارهای مدینه سفید میشد
مردم خدمت پیغمبر مشرف میشدند و جهت آنرا میپرسیدند حضرت امر میفرمودند
آن بزرگوار میامد و آن نور را از محراب عبادت آن حضرت مشاهده میکردند
وانها ما عنده فی محرابها تصلی والنور ساطع فی محرابها من وجهها
چون ظهر میشد نور زردی ساطع شده که دیوارهای مدینه زرد میشد چون غروب میشد
نور سرخی میدیدند که دیوارها تماماً سرخ میشد بهمان طور مردم میرسیدند و سؤال میکردند
بریده نشد آن نورها در صورت از حسین (ع) مجدد ظاهر است و در حدیث مفصل است
آن انوار بجمع آنجناب سیدالشهدا منتقل شد (ع) — ایضاً خصایص ملا باقر رحمه
حزن المعالی زیر بینای ظهور نمود
در کتاب بحار بحذف اسناد از حضرت رسول (ص) روایت است که فرمود در حق فاطمه (ع)

من عرفها حق معرفتها ادرک لیلة القدر و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن کنه معرفتها

دو مطلب ظاهر است از این حدیث اول عرفان فاطمه علیها السلام بحق المعرفه که همان ادراک شب قدر است

دوم انقطاع مردم از حقیقت معرفت او فقره اولی را تعلیق فرموده و در فقره ثانیه خبر از امر محال داده

که فاطمه شناخته نمیشود و از فقره اخیره استنباط میشود که شب قدر را کسی ادراک نمیتواند کند

چنانکه حق معرفت فاطمه را کسی نمیتواند نماید علاوه اقسام معرفت فاطمه دو قسم است اول معرفت اسم و نسب

و جمله قلیلی از حالات او و این قسم از معرفت از این حدیث معلوم است که سید عرب فاطمه را گرفت و فرمود

من عرفها فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمة بضعة منی و هی روحی التی بین جنبی الی

دوم معرفت بکنه و حقیقت و احاطه تامه بتمام مقامات اوست البته این قسم از معرفت

برای احدی حاصل نمیشود و حدیث و هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی

همان معرفت اجمالیه است و ایضا خیلی خاطر دارم در سؤال و جواب مرحوم میرزای

قمی صاحب قوانین در باب سؤال و جواب مسائل متفرقه که سؤال کرده اند جواب فرموده اند

صورت هر دو را مینویسید سؤال چه میفرمایید در این باب که بعضی از عوام میگویند که جناب

فاطمه افضل از حسنین است بعضی میگویند حسنین افضلند حقیقت از بیان فرمایید جواب

ظواهر آیات و اخبار و قواعد کلیه امامیه کافیست در افضلیت خصوص با ملاحظه ازدیاد عمل و عبادت

بسبب طول عمر ایشان دو بزرگوار و افضلیت تابع کثرت عمل است و مرحوم سید عبدالله شبر که شرح بر مفاتیح

نوشته اند در حاشیه شرحیکه سید جزائری بر تهذیب شیخ الطائفه نوشته اند فرموده است در باب

تفضیل بعضی از ائمه بر بعض دیگر که چرا مرحوم سید متعرض نشده افضلیت فاطمه زهرا را بر حسنین

یا تساوی ایشان را یا نقصان و پستی درجات هر یک را گویا مطلع نشده اند بر نقلی در این خصوص

[illegible]

با آنکه مرحوم علامه مجلسی صاحب کتاب بحار الانوار حدیثی در افضلیت فاطمه بر فرزندانش صریحا

نوشته است که قابل تاویل نیست و عبارة اوست و هو حدیث صریح فی ذلک السبیل غیر

قابل فی التاویل و اینست خلاصه حدیث که بگردش سلمان فارسی از حضرت رسول سؤال کرد

افضل خلق خدا کیست چون حسنین حاضر بودند اشاره بایشان کرد فرمود جد هذین عرض کرد

بعد از جد ایشان کیست فرمود ابو هذین عرض کرد بعد از پدر ایشان فرمود ام هذین عرض کرد

بعد از مادرشان فرمود هذان و قال علی بن عیسی الاربلی فی کشف الغمة و لو لا ان فاطمة سلام الله علیها

الهیا و معنی لاهوتیا لکان لها اسوة بسائر ولدها و لما ربو منزلتها و لکن الله یصطفی من یشاء من عباده

فی مدینة المعاجز حدیث الرحمی الزفاف الی عن جابر بن عبد الله قال لما ازوج رسول الله

فاطمة من علی الی قال علی فبت بلیلة لم یبت احد من العرب بمثلها فلما کان فی آخر السحر حسست

بحس رسول الله معنا فذهبت لانهض فقال لی مکانک یا علی اتاک فی فراشک رحمک الله

فدخل معنا فی الدثار ثم اخذ مدرعة کانت تحت راس فاطمة ثم استیقظت و بکی

و بکت فاطمة و بکیت لبکائهما قال نعم اتانی جبرئیل فبشرنی بفرخین یکونان لک ثم عزیت

باحدهما و عرفت انه یقتل غریبا عطشانا فبکت فاطمة حتی علا بکاؤها ثم قالت یا ابه

لم یقتلوه و انت جده و ابوه علی و انا امه قال یا بنیة طلب الملک اما انه سیظهر

علیهم سیفا لا یبطل الا علی ید المهدی من ولدک شهاب ثاقب و اما قطع ید و اما سکنی [illegible]

که جناب رسول صلی الله علیه و آله خدا حکم کرده که دست دزدی را قطع کنند آن دزد گفت ای سعد فدا این دست را مقدم

در اسلام و این دست پیش دستی نموده است باسلام و توانی قطع آن میرزای آن جناب فرمود قطع [illegible]

اگر چه دختر فاطمه زهرا باشد این سخن را معصوم شنیده بسیار محزون گردید حتی ملال شد بایه شریفه ابواب
لیحبطن عملک اگر بغلاء شریک قرار بدهی هر آینه عمل تو البته باطل خواهد شد و سعی تو ضایع خواهد شد
پس انجناب بسجده افتاد پس آیه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا را آورد انجناب تعجب فرمودند
جبرئیل سیم مرتبه نازل شد و عرض کرد که فاطمه از من وحی را اگر تو کرده محزون کردید و این آیه ها را اهل
عالم فرستاد تا فاطمه زنی و خو شنود کرده مؤلف گوید معنی این آیات بدو وجه است اول اگر
ای حبیب من این فرض مرتبه شرک است فاطمه را در دو زخ کفتن بنزد ان است که دو حل یا شوی را
قایل شوی دوم آنکه فاطمه تسلیه میدهد که ما هم حسن وحی ادر باره خود کرده ام و الهام لو کان
و در باب حبیب خود کرده ام و کلام لئن اشرکت لیحبطن عملک سمرهای اظهار جلالت فاطمه فرمود تا از آیات
یا سحر النواسخ
معدار هفت یا از بعیر یا در حول قبر ترتیب داد تا معلوم نباشد مدفن در خانه
خود یا در بقیع قال رسول الله بین بیتی و منبری و در بعضی بین قبری و منبری روضة من ریاض
یا در روضه
الجنة مهاجر و انصار در بقیع جمع شدند چهل قبر یافتند قبر آنحضرت معلوم نبود نالیدند
مودند همه بکر را ملامت کردند گفتند پیغمبر ما از یک دختر وارث نگذاشت بدفن حاضر
نشدید نماز نکردید قبر او را نشناختید بعضی از اکابر بنا برآن شدند نبش قبر کنند
نماز کنند دفن نمایند قبر معلوم شود خبر بعلی رسید با لباس زرد گیا کرده در دعوا مهیا شد
ذو الفقار را حمایل کرده خشمناک خارج شد سوگند یاد کرد اگر کسی سنگی از قبور حرکت
داد همه را هلاک میکنم تا با کرده رسید قال مالک یا ابا الحسن والله لننبشن قبرها
ولنصلین علیها فضرب علی بیده الی جامع ثوبه فهزه ثم ضرب به الارض وقال یا ابن السوداء
اما حقی فقد ترکته مخافة ان یرتد الناس عن دینهم اما قبر فاطمه فوالذی نفس علی بیده
لئن رمت و اصحابک شیئا من ذالک لاسقیت الارض من دمائکم فقال ابو بکر قال یا ابا الحسن

ناسخ دوازده زن را در قرآن بکنایت یاد فرموده است حوا و قلنا یا ادم اسکن انت
و زوجک الجنة الخ زوجه ایوب رحمه فاستجبنا له و کشفنا الخ صفورا موسی انی ارید
ان انکحک احدی ابنتی الخ عایشه و حفصه و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه الخ خدیجه
و وجدک عائلا فاغنی فاطمه مرج البحرین یلتقیان صحح نوح و زوجه لوط ضرب الله
مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین الخ زن فرعون و زوجه ابراهیم
و تلقیتی الخ و جاءت امرأته
صحح عزیز مصر
ناسخ مناقب بکاء بین را هشت تن بحساب گرفته اند ادم و نوح و یعقوب و یوسف
شعیب داود و سجاد و فاطمه قال الصادق اما فاطمه فبکت علی رسول الله
حتی تأذی به اهل المدینه فقالوا لها قد آذیتنا بکثرة بکائک اما ان تبکی باللیل و اما ان تبکی بالنهار
فکانت تخرج الی مقابر الشهداء فتبکی ناسخ دختران آن اسیه ستاره ام و مریم
و خدیجه بنت خویلد بهشتی امام فاطمه کالحجاب لها الی الجنة ناسخ صاحب
از سعید حدیث کرده انه قال ان فاطمه بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی
ناسخ ابو صالح در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی بسند با بو هریره می رساند قال قال رسول
الله اول شخص یدخل الجنة فاطمه

ناسخ
از ام سلمه روایت قالت کانت فاطمة بنت رسول الله اشبه الناس وجها وشبها برسول الله ص
ناسخ از اسماء از فاطمه روایت میکند قالت قال لی رسول الله یا فاطمة من صلی علیک غفر الله
له والحقه بی حیث کنت من الجنة ع ناسخ از جابر روایت قال ما رأیت فاطمة تمشی الا ذکرت
رسول الله تمیل علی جانبها الایمن مرة وعلی جانبها الایسر مرة ع ناسخ صدوق
باسناد خود سند بحضرت رضا پیوسته قال فی حدیث طویل اذا کان طلع هلال
شهر رمضان یغلب نورها الهلال فیخفی فاذا غابت عنه ظهر ع ناسخ
از ابن بابویه روایت روی ان النبی ص قال اشتاقت الجنة الی اربع من النساء مریم بنت عمران وآسیه
بنت مزاحم زوجة فرعون وخدیجة بنت خویلد زوجة النبی ص فی الدنیا والاخرة وفاطمة بنت محمد ص
ناسخ در تفسیر فرات بن ابراهیم سند بابو عبد الله منتهی میشود قال انا انزلناه فی لیلة القدر
اللیلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرک لیلة القدر وانما سمیت فاطمة
لان الخلق فطموا عن معرفتها ع ناسخ جوهری سمرقندی ایی بود که هرکه او را ثنا مکند ما محمد
در ناسخ معروف با محمد فکر با محمد مکفت یا محمد معروف اکر ملا القاسم مکفت یا ابا القاسم
وا کر با سید مکفت سید ناسخ معروف شد وسعد یافت و روی مباکی کلکون
ناسخ در کتاب مناقب از ثقات روایت سند با ابن عباس سوسه مکتوب من باطل
مر ذا عن امل و قال و اللات والعزی لا او من بک یا محمد او یومن هذا الضب
سوسمار

با الحاکم سمر فرموده که کیست حرا بی را دهد سلمان در بیت از سوی سمره اطراف داد و فرمود حاجت
مطهرات حره یافت چون طریق مراجعت کرفت چشمش بچهره فاطمه افتاد گفت اکر خبر
هست در منزل فاطمه است وضع الباب کرد الی فرمود سوکند بدان کس که محمد را بحق فرستاد
سه روز است ما هار تشنه ایم وحسنین از شدت جوع مضطرب شدند ودیا شلم که
گفتند ما نشد دو جو خبر بر کند لکن تو بکم حره ا حاضر وقتی که مرده سرای من ورود
ناسخ مجالس مفید با دوم از پدر وجد خود حدیث میکند قال قال رسول الله ص ان الله
لیغضب لغضب فاطمه ویرضی لرضاها ع مذکره العاب المجره بسیار است دیگر
جا مانند حکم دکتاب برند شاه زنان و در صد روح حقیقت نام او را نور فرموده در بیان
عابده و در انجیل محذوم و در کتاب زهره بعید تاج النسا و در کتاب کلو بن سطوت
که حدیث میکنند ملک با دختر خیرالزمان بحیا که مادر یا در یسح تخی بکرید و نام او مطلوب دستم رسیده
دوستان او در کریم است مراد خیم است ع

اسرار الشهاده شب وفات امر النبی ص النسا بالخروج
فخرجن کلهن الا اسماء بنت عمیس فقال ص لم لا تخرجین فقالت افعلت فالفلک
ولکن اعطیت خدیجه عهدا بذلک فبکی ص حین سمع بذکر خدیجه ع دعا لاسماء
بنت عمیس ع

در مدینة المعاجز مسطور است که حسنین روز عید حاضر حضرت پیغمبر شدند و عرض کردند
امروز عید است و کودکان عرب زینت کرده اند و ما نیز تو امداه‌ایم و هیچ نخواهیم جز جامهٔ نیکو
پیغمبر بگریست و قال اللهی اجبر قلبهما وقلب امهما در این وقت جبرئیل فرود شد و دو حله
سفید بهشتی بیاورد پیغمبر شاد شد و قال لهما یا سیدی شباب اهل الجنة
هاکما اثوابکما خاطها لکما خیاط القدرة علی قدر طولکما اتتکما مخیطة من عالم الغیب
عرض کردند کودکان عرب جامهای الوان پوشیده اند جبرئیل عرض کرد فرمان کن
تا طشتی و ابریقی حاضر کنند چون حاضر شد عرض کرد من آب میریزم و تو با دست مالش
سعی روی تا حسن آورد که چه رنگ میخواهی گفت سبز خواهم پس پیغمبر مالش داد و مانند
زبرجد سبز و سیراب برآورد و حسن را داد آنگاه حلهٔ حسین را در طشت افکند و با حسین
فرمود چه رنگ خواهی عرض کرد رنگ حمراء خواهم پیغمبر مالش داد و سرخ رنگ یاقوت کرد
و حسین را داد پس حسنین جامهای خود را پوشیدند و شادمان بجانب مادر
شتافتند و پیغمبر نیک شاد خاطر گشت آنوقت جبرئیل بگریست
عرض کرد دانسته باشی که اختیار حسنین برنگ لونها را با سبب است حسن مسموم گردد و صورتش سبز گردد
و حسین را بکشند و سر او از خون خضاب شود پس پیغمبر بگریست و شعب محزون گشت

اربعین وبالسند المتصل الی مشایخ الاجازة عن الشیخ الجلیل ابی عبد الله
المفید النیشابوری فی امالیه انه قال عری الحسن والحسین ووافاهما العید فقالا لامهما
فاطمة یا اماه قد تزین صبیان المدینة الا نحن فما لک لا تزینینا بشیء من الثیاب فها
نحن عرایا کما ترین فقالت لهما یا قرتی عینی ان ثیابکما عند الخیاط فاذا خاطها واتانی بها
زینتکما بها یوم العید ترید بذلک تطیب خاطرهما قال فلما کانت لیلة العید اعادا القول
علی امهما وقالا یا اماه اللیلة لیلة العید فبکت فاطمة رحمة لهما وقالت لهما یا قرتی العین طیبا نفسا
اذا اتانی الخیاط بها زینتکما ان شاء الله قال فلما مضی وهن من اللیل وکانت لیلة العید اذ قرع
الباب قارع فقالت من هذا فنادی انا الخیاط جئت بالثیاب للحسن والحسین قالت ففتحت الباب
فاذا هو رجل لم ار اهیب منه شیمة واطیب منه رائحة فناولها منديلا مشدودا ثم انصرف لشأنه
فدخلت ثم فتحت المنديل فاذا فيه قميصان ودراعتان وسراويلان ورداءان وعمامتان وخفان
فسرت ثم بذلك سرورا عظيما فلما استيقظ الحسنان البستهما فدخل النبي يوم العيد فقبلهما وحملهما
على كتفيه ومشى بهما الى امهما ثم قال يا فاطمة رأيت الخياط هل تعرفينه قالت لا والله
انما هو رضوان خازن الجنان والثياب من حلل الجنة اخبرني بذلك جبرئيل عن رب العالمين
و اهل کوفه در قبال این اعزاز الهی تمام ملابس سید الشهداء را از تن او بیرون کردند
و سبط در تذکره نقل کرده اخذوا جمیع ما کان علیه حتی سراویله و ابن شهرآشوب
گفته سراویل فوقانی را بیرون کردند

مدينة المعاجز عن اصبغ بن نباتة قال دخلت على امير المؤمنين والحسن والحسين عنده امير ع
بشدة بحسين نظر ميكرد فرمود ذكرت لهما حديثا كنت في ضيعة لي فاقبلت نصف النهار في شدة
الحر وانا جائع فقلت لابنة محمد اعندك شيء نطعم فقامت تهيئ لي شيئا حتى اذا قلت ان الصلاة
قد حضرت اقبل الحسن والحسين حتى جلسا في حجرها فقالت لهما يا بني ما حبسكما وابطاكما قالا حبسنا
رسول الله وجبرئيل فقال الحسن انا كنت في حجر رسول الله وقال الحسين انا كنت في حجر جبرئيل
فكنت انا اثب من حجر رسول الله الى حجر جبرائيل وكان الحسين يثب من حجر جبرائيل الى حجر رسول الله
حتى اذا زالت الشمس فعرج جبرائيل الى السماء وقام رسول الله يصلي فجئنا فقلت يا امير المؤمنين
في اي صورة نظر اليه الحسن والحسين فقال في الصورة التي كان ينزل فيها على رسول الله فلما حضرت
الصلاة خرجت فصليت مع رسول الله فلما انصرف من صلاته قلت يا رسول الله
اني كنت في ضيعة لي فجئت نصف النهار ... فقال الحسن كنت انا في حجر رسول الله والحسين في حجر
جبرئيل فكنت انا اثب من حجر رسول الله الى حجر جبرئيل والحسين يثب من حجر جبرئيل الى حجر رسول الله
فقال رسول الله صدق ابناي ما زلت انا وجبرئيل نزهو بهما منذ اصبحنا الى ان زالت الشمس

منهج الاحزان موسی وقتیکه رفت نزد خضر سلام کرد بعد از جواب گفت کیستی تو
گفت موسی گفت موسی بن عمران کلیم الله گفت بلی گفت از برای چه آمده گفت از برای آنکه تعلیم
کنی بمن بعضی از علوم را که بتو تعلیم کرده اند گفت انک لن تطیق [illegible] بامر لا تطیقه هرچند مرا بآن موکل
گردانیده اند که تو تاب آن نداری فحدثه عن آل محمد وعن بلائهم وعما یصیبهم حتی اشتد بکاؤهما پس
بیان کرد خضر از برای موسی فضائل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را و بلاهای ایشان را
گفت و اجر خدا بعوض بایشان میدهد بیان کرد موسی گفت خدایا مرا از امت محمد
گردان

حسنین علیهما السلام

كشف اليقين وعن ابي سعيد الخدري قال كنا نتحدث عند رسول الله
حتى دنت القائلة فجعل رسول الله يميل مرة عن يمينه ومرة عن يساره
فلما رأينا ذلك قمنا فلما خرجنا الى الباب اذا نحن بفاطمة ابنته فقال لها علي
ما اخرجك يا فاطمة هذه الساعة من رحلك قالت ابناك الحسن والحسين
فقدتهما منذ اصبحت وما كنت اظنهما الا عند رسول الله قال ما هما
عند رسول الله فارجعي ولا تؤذيه فانها ليست ساعة اذن فسمع رسول الله
كلام علي وفاطمة فخرج في ازار ليس عليه غيره فقال ما اخرجك في هذه الساعة
من رحلك قالت ابناك الحسن والحسين خرجا من عندي فلم ارهما الساعة
وكنت احسبهما عندك وقد دخلني وجد شديد فقال رسول الله
يا فاطمة ان الله وليهما وحافظهما ليس عليهما ضيعة انت اللهم
ارجعي يا بنية فنحن احق بالطلب فرجعت الى بيتها فاخذ رسول الله في وجه
وعلي في وجه آخر فاتبعناهما فانتهينا اليهما وهما في اصل حائط قد احتضن
كل واحد منهما بصاحبه فلما رآهما على تلك الحال خنقته العبرة واكب عليهما
يقبلهما ثم حمل الحسن على منكبه الايمن والحسين على منكبه الايسر ثم اقبل بهما رسول الله
يرفع قدما ويضع اخرى مما يكابد من حر الرمضاء وكره ان يمشيا فيصيبهما اذا اصابه فوقاهما

بسمه تعالی

و بحار و حلیة در کتاب سلیم بن قیس (قبل الولادة) عن ابی سعید الخدری قال دخل رسول الله (ص) علی ابنته فاطمة

و هی توقد تحت قدر تطبخ طعاماً لاهلها و علی (ع) فی ناحیة البیت نائم و الحسن و الحسین نائمان

الی جنبه فقعد رسول الله (ص) مع ابنته یحدثها اذ استیقظ الحسن فاقبل رسول الله (ص)

فقال یا ابت اسقنی [illegible] یا جداه اسقنی فاخذه رسول الله (ص) ثم قام الی

نعجة کانت له فاحتلبها بیده و علی اللبن رغوة لبناً وله الحسن فاستیقظ الحسین فقال

یا ابت اسقنی فقال النبی (ص) یا بنی اخوک و هو اکبر منک فاستسقانی قبلک فقال الحسین (ع)

اسقنی قبله فجعل رسول الله (ص) یلین له و یطلب الیه ان یدع اخاه یشرب و الحسین (ع) یابی

فقالت فاطمة یا ابت کان الحسن احبهما الیک قال ما هو باحبهما الی و انهما عندی

لسواء غیر ان الحسن استسقی اول مرة و انی و ایاکما و هذا الراقد فی الجنة لفی

واحد درجة واحدة [illegible] جنة النعیم معنی بالحسین [illegible] شیرینی

همان تشنگی خواستن او ست و اظهار نمودن شد او بر آسودگی قلب فاطمه بوده

شعر آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست

با این تشنگی سالها معتاد بود و قضیا ماه روز عاشورا حرارت آن مشتعل شد و سوزانید [illegible]

شیعیان را الی یوم القیمة عمده ابن بطریق عن ابی هریره قال خرجت مع النبی (ص) طایفة من النهار

لا یکلمنی و لا اکلمه حتی جاء سوق بنی قینقاع ثم انصرف الی خباء فاطمة فطلعنا [illegible] فظننا انما

[illegible] لتغسله او تلبسه سخاباً فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه فقال اللهم انی احبه

خصایص فاطمه (ع)

حمیری و محمد العطار بحذف اسانید او از امیر المؤمنین نقل میکند که فرمود شنیدم از رسول خدا

که فرمود یا علی لقد اذهلنی هذان الغلامان یعنی الحسن و الحسین ان احب بعدهما احداً ابداً

ان ربی امرنی ان احبهما و احب من یحبهما یعنی فراموش نموده محبت این دو پسر اینکه دیگری

کسی را دوست بدارم بدرستیکه خدا امر فرموده اینکه دوست دارم این دو را و هر کس ایشان را دوست

ایضاً خصایص

دارد و این دو را و در حدیث دیگر ابی ذر غفاری روایت میکند که دیدم رسول خدا

که میبوسید حسین را و میفرمود هر کس حسن و حسین و ذریه این دو را دوست بدارد

نخورد آتش روی او را و اگرچه باشد گناهان او بعدد ریگ عالج مگر اینکه گناهی کرده باشد

که او را بیرون کند از ایمان و عالج زمین است ریگ زار با کوههائی است از ریگ

متصل بیکدیگر اعلای آن متصل بدهنا [illegible] است و اسفل آن بنجد [illegible]

ریگ عالج محیط است باکثر زمین عرب [illegible] بعضی از اخبار محبت حسنین تعبیر

بعروة الوثقی شده است چنانچه جابر نقل میکند از ابی جعفر قال قال رسول الله من اراد

ان یتمسک بعروة الله الوثقی التی قال الله عز و جل فی کتابه فلیتوال علی بن ابیطالب و الحسن و الحسین

فان الله تبارک و تعالی یحبهما من فوق عرشه اللهم عرفنا حقهما یا الله

انوار النعمانیه و فی الروایة ان النبی (ص) کان یوماً یخطب علی المنبر فجاء الحسنان (ع) و علیهما

ثیاب جدیدة فعثر الحسین فی ذیل ثوبه فلما رآه النبی (ص) قطع الخطبة و سقط عنها و حملهما و جلسهما

معه فوق المنبر و قال صدق الله حیث قال انما اموالکم و اولادکم فتنة و الله ما رأیت الحسین عثر بطرف

ثوبه لم املک نفسی [illegible]

معدن الاسرار   لشکر آسمان در معین از برای یك مرض حسن وحسین بدفن را تعجب انداخت

در درد بلا در برای استعلاج ایشان برچه گمان داری که اگر علی جگر چاك پاره پاره حسن را در طشت میدید

و سر پرخون حسین را بالب تشنه در طشت طلا ملاحظه میکرد چه مشاهده بدن خود را به تعجب می انداخت

شاید ذوالفقار را می کشید علی المرتضی جان میکرد و اگر صدای استغاثه حسین را مشاهده میفرمود

لبیك لبیك گویان با امداد او می آمد ای دوست ممکن است که حکمت این عمل نذر آن باشد که قطعا

شده که علی و مادر از برای اطفال خود گاهی نذر میکند که از دست رنج خود مزدی بگیرند

و در راه خدا صرف کنند نیز فاطمه در این سه روزی که از برای حسنین روزه میگرفتند

خواست که از دست رنج خود افطاری ترتیب دهد که تا عبادت فوق العاده عبادت

بوبالا گذرانی باشد که شاید مرض حسنین دوباره عود نکند پس از انجا نیز نهایت علو

رتبه حسنین ظاهر میشود پس خدا که اگر فاطمه در کربلا حاضر می بود با دست رنج خود نذر میکرد

برای حسین میداد که جان خود را نیز وقایه جان خود میساخت و حکایت فرج ناحیه مقدسه

انتقام است که فاطمه فرمود من در مرض او حاضر نبودم صح اللهم بحقهما بحق یا امام

کشف الیقین علامه ره

وعن اسامة بن زید قال طرقت رسول الله (ص) ذات لیلة لحاجة فخرج رسول الله (ص) وهو مشتمل

علی شیء لا ادری ما هو فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فاذا بجانبیه فکشفه فاذا الحسن والحسین علی ورکیه

هو حسن وحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای وابنا بنتی اللهم انك تعلم انی احبهما فاحبهما

در ینابیع المودة شیخ سلیمان حنفی المذهب   احبهما واحب من یحبهما ع

حسنین ع

مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی در کتاب خصایص فاطمه نوشته است که در حدیث

ترمذیست قال رسول الله (ص) من احب هذین یعنی حسنا وحسینا واباهما وامهما کان معی فی الجنة

و در خبر دیگر رسول الله (ص) فرمودند الا وان اباهما فی الجنة وامهما فی الجنة وجدهما فی الجنة

وجدتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة

وهما فی الجنة ومن احبهما فی الجنة ومن احب من احبهما فی الجنة   محمد بن علی الصبان

در کتاب اسعاف الراغبین از چند نفر نقل نموده روی ابن ابی شیبة واحمد

عن بریدة قال کان رسول الله (ص) یخطب اذا جاء الحسن والحسین علیهما قمیصان احمران

یمشیان ویعثران ویقومان فنزل (ص) فحملهما واحد من ذا الشق وواحد من ذا الشق ثم صعد

المنبر فقال صدق الله انما اموالکم واولادکم فتنة انی نظرت الی هذین الغلامین یمشیان

ویعثران فلم اصبر فقطعت کلامی ونزلت الیهما   روی الترمذی فی صحیحه بسنده

عن اسامة بن زید قال طرقت النبی (ص) ذات لیلة فی بعض الحاجة فخرج وهو مشتمل

علی شیء لا ادری ما هو فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشفه فاذا

هو حسن وحسین علی ورکیه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب

من یحبهما   نامع بحار الانوار مجلسی   در فضایل اصحاب الکساء   کان الحسین ع

يجيء الى رسول الله فيتخطى الصفوف حتى ياتي النبي ص فيركب ظهره فيقوم رسول الله وقد وضع
يده على ظهر الحسين ويده الاخرى على ركبته حتى يفرغ من صلوته وكان الحسن ياتيه وهو على المنبر يخطب
فيصعد اليه فيركب عاتقه ويدلي رجليه على صدره حتى يرى بريق خلخاليه من اقصى
المسجد ورسول الله يخطب فيمسكه كذلك حتى يفرغ من خطبته عاتق ما بين المنكب والعنق
[illegible] در ينابيع بحار هم هست خ
عاشر بحار الانوار المجلسي ره در قصه هل اتى بحار [illegible] قال ص ربما ذات يوم وهما
يلعبان فاخذهما فاحتملهما ووضع كل واحد منهما على عاتقه فاستقبله رجل قال وفي رواية
اخرى فوضع احدهما على منكبه الايمن والاخر على منكبه الايسر ثم اقبل بهما فاستقبله ابو بكر
فقال لنعم الراحلة انت وفي رواية اخرى نعم المركب ركبتما يا غلامان فقال رسول الله
ونعم الراكبان هما ان هذين الغلامين ريحانتاي من الدنيا قال فلما اتى بهما منزل فاطمة
اقبلا يصطرعان فجعل رسول الله يقول ايه يا حسن فقالت فاطمة يا رسول الله تقول
ايه يا حسن وهو اكبرهما فقال هذا جبرئيل يقول ايه يا حسين فصرع الحسين الحسن ولو نرى
اعين الزهرا رقتهما الخ ينابيع المودة عن ابي هريرة قال كنا نصلي مع النبي ص العشاء
فاذا سجد وثب الحسن والحسين على ظهره فاذا رفع راسه اخذهما بيده من خلفه
اخذا رفيقا فوضعهما على الارض فاذا عاد عادا حتى قضى صلوته ثم اقعدهما على فخذيه
فقلت يا رسول الله اردهما الى امهما فبرقت برقة في السماء فقال لهما الحقا بامكما قال

فمكث ضوء البرقة حتى دخلا اخرجه احمد وابو سعيد ص ايضا ينابيع المودة
عن انس كان لرجل كتاب دخل على النبي ص وهو يصلي والحسن والحسين يركبان عنقه مرة
ويركبان على ظهره مرة ويمران بين يديه ومن خلفه فلما فرغ من الصلوة قال له الرجل اما يقطعان
الصلوة فغضب النبي ص وقال له ناولني كتابك فاخذه ومزقه ثم قال من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا
فليس منا ولا انا منه اخرجه ابن العراقي ص مزار بحار الانوار مجلسي ره
كتاب الفصول للسيد المرتضى نقلا عن شيخه المفيد قال قال رسول الله ص [illegible]
من امتي يريدون بري وصلتي فاذا كان يوم القيمة زرتها في الموقف فاخذت باعضادها
فانجيتها من اهواله وشدائده ص ايضا مزار بحار تا عن ابن عباس عن النبي ص قال
من زار الحسن في بقيعه ثبتت قدمه على الصراط يوم تزل فيه الاقدام ص جلد مزار بحار الانوار مجلسي
ما عن المعلى بن شهاب عن ابي عبد الله ع قال قال الحسن بن علي ع لرسول الله يا ابتاه ما جزاء من
زارك فقال ص يا بني من زارني حيا وميتا او زار اباك او اخاك او زارك كان حقا علي ان ازوره يوم القيمة
فاخلصه من ذنوبه ص [illegible] روى بطرق عديدة ان رسول الله ص كان يخطب على المنبر فجاء
الحسن والحسين وعليهما قميصان احمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله من المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه
ثم قال انما اموالكم واولادكم فتنة لقد نظرت اليهما وما [illegible] حتى قطعت خطبتي [illegible] يمشون على الارض
وفي خزانة النبي ص [illegible] في وسط راسه [illegible] ياخذهما حين يركبان على كتفيه

ناسخ ابو هریره گوید که رسول خدا فرمود اللّهمّ احبّ حسنًا وحسینًا واحبّ من یحبّهما
[illegible] از معویة بن عمار مرویست که رسول خدا فرمود انّ حبّ علیّ قُذف فی قلوب المؤمنین فلا
فلا یحبّه الّا مؤمن ولا یبغضه الّا منافق وانّ حبّ الحسن والحسین قُذف فی قلوب
المؤمنین والمنافقین والکافرین فلا تری لهم ذامًّا یعنی همانا حبّ علی افتاده است در دلهای
مؤمنین و دوست ندارد او را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر منافق و حبّ حسن و حسین افتاده است در دلهای
مؤمنین و منافقین و کافرین و ایشان [illegible] ایشان را نکوهش [illegible] ایضا ناسخ ابن شهر آشوب در مناقب
خویش حدیث میکند که مردی در زمان رسول خدا گناهی کرد و از بیم پنهان شد تا گاهی که
حسنین را در کوی تنها یافت پس ایشان را برگرفت و بر دوش خود سوار کرد و بحضرت رسول آورد
فقال یا رسول الله انّی مستجیر بالله وبهما عرض کرد ای پیغمبر خدا من پناهنده ام بخدا و حسن و حسین
از هر گناه که کرده ام رسول خدای چندان بخندید که دست بر دهان مبارک گذاشت
فرمود اذهب فانت طلیق یعنی برو که آزادی و حسنین را فرمود که شفاعت کنید او را پس این آیت
مبارک فرود شد ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توّابًا رحیمًا یعنی اگر ایشان [illegible] ستم کردند بر خویشتن و در حضرت تو حاضر شدند
و از خدای طلب آمرزش نمودند و تو خواستی [illegible] آمرزش ایشان را هر آینه خدا را پذیرنده توبت و [illegible]
و مهربان یافتندی

ناسخ حسن ع سخت عجب میاید مرا که خداوند [illegible] بعد از چهل و یک [illegible] در مدت دو هزار
و دویست و شصت و دو سال علی را از جانب مادر فرزند ابراهیم خوانند و دشمنان آل رسول
حسن و حسین را پسران پیغمبر نخوانند ایضا حدیث را ابو الحسن در نظم الاخبار بنظم آورده

اخذ النبیّ ید الحسین وصنوه یومًا وقال وصحبه فی مجمع من ودّنی یا قوم او هذین
او ابویهما فالخلد مسکنه معی ایضا ناسخ عتبة بن غزوان گوید که پیغمبر حسنین را در کنار
خود جای داده بود و هر یک را جداگانه بوسه میداد بعضی گفتند یا رسول الله ایشان را دوست میداری
فقال ع مالی لا احبّ ریحانتی من الدنیا تشبیه از بهر آنکه فرزند را میوه دل خوانند [illegible]
ناسخ احمد حنبل در مسند خود گوید بروایت ابو هریره که دیدم پیغمبر حسنین را بوسه میداد عیینة
فزاری و اقرع بن حابس [illegible] که مرا ده تن فرزند است و هرگز هیچیک را بوسه نداده ام
[illegible] از غضب [illegible] ان کان قد نزع الرحمة من قلبک فما اصنع بک
من لم یرحم صغیرنا ولم یعزّز کبیرنا فلیس منّا در خبر است که بر پشت پیغمبر سوار بودند
و میگفتند حل حل و این کلمات که عرب وقت راندن شتر میگوید [illegible] نعم الجمل جملکما
ناسخ از مقدام بن معدیکرب حدیث کرده اند که گفت قال النبی ص حسن منّی وحسین من علی
وقال [illegible] فی امّتی ناسخ در مناقب مسطور است اجمع اهل القبلة علی انّ النبی ص
قال الحسن والحسین امامان قاما او قعدا

صواعق

واخرج البزار وغيره عنه انه لما استخلف بينما هو يصلي اذ وثب عليه رجل فطعنه بخنجر وهو
ساجد ثم خطب الناس فقال يا اهل العراق اتقوا الله فينا فانا امراؤكم وضيفانكم ونحن اهل البيت الذين
قال الله فيهم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا فما زال يقولها
حتى ما بقي في المسجد احد الا وهو يبكي ايضا صواعق وكان مطلاقا للنساء وكان لا
يفارق امراة الا وهي تحبه واحصن بتسعين امراة ايضا صواعق واخرج ابن سعد
عن علي انه قال يا اهل الكوفة لا تزوجوا الحسن فانه رجل مطلاق فقال رجل من همدان لنزوجنه
فما رضي امسك وما كره طلق وللامات بين مروان في جنازته فقال له الحسين اتبكيه وقد كنت تجرعه
ما تجرعه فقال اني كنت افعل ذلك الى احلم من هذا واشار بيده الى الجبل ايضا صواعق
ورای كان مكتوبا بين عينيه قل هو الله احد فاستبشر به هو واهل بيته فقصوها
على ابن المسيب فقال ان صدقت رؤياه فقل ما بقي من اجله الا ايام فمات
بعد ... في مطالب السؤول
صواعق محرقه روى الترمذي في صحيحه عن اسامة بن زيد قال طرقت رسول النبي ذات
ليلة في بعض الحاجة فخرج وهو مشتمل على شيء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت
ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشفه فاذا هو حسن وحسين على وركيه فقال هذان ابناى
وابنا ابنتي اللهم اني احبهما فاحبهما واحب من يحبهما صواعق محرقه اخرج ابن سعد عن عبد الله
بن عبد الرحمن بن الزبير قال اشبه اهل النبي به واحبهم اليه الحسن رايته يجيء وهو ساجد
فيركب رقبته او قال ظهره فما ينزله حتى يكون هو الذي ينزل ولقد رايته وهو راكع فيفرج له بين رجليه حتى يخرج من الجانب الاخر

نور الابصار قال الحافظ ابو نعيم في الحلية لما اشتد الامر بالحسن قال اخرجوا فراشي
الى صحن الدار لعلي اتفكر في ملكوت السموات يعني الايات فلما اخرجوا به قال اللهم اني احتسب
نفسي عندك فانها اعز الانفس علي مولفكويد حضرت حسين هم در اين وقت
در ميان خال وخبر افتاده رامقا بطرفه الى السماء الخ مجموعه ورام

قال هشام بن بشر لعمرو بن عبيد صف لي الحسن فقال كان اذا اقبل كانه قد جاء
من دفن اميه وكان النار جهنم في اذنه وكانه قد قعد قعود الاسير لضرب عنقه
وكانه رجع من الاخرة فهو يخبر عما راى وكان الناس لم يخلق الا له وما رايته
تبسم الا مع يقعده مجموعه ورام قيل بينما النبي والناس في المسجد
ينتظرون بلالا الا ان ياتي فيؤذن اذ اتى بلال فقال له النبي ما حبسك يا بلال
فقال اني اجتزت بفاطمة وهي تطحن واضعة ابنها الحسن عندها وهو يبكي فقلت لها
ايما احب اليك ان شئت كفيتك ابنك وان شئت كفيتك الرحا فقالت انا ارفق
بابني فاخذت الرحا فطحنت فذاك الذي حبسني فقال النبي رحمتها رحمك الله
كتاب اعلام الورى وبقي مريضا اربعين يوما ينابيع المودة عن عبد الله بن الزبير ... الحسن
بعد از سي سم
يأتي النبي وهو ساجد فيركب على ظهره فما ينزل حتى يكون هو الذي ينزل ويأتي وهو راكع فيفرج له رجليه
حتى يخرج من الجانب الاخر اخرجه ابن غيلان حب سعر فاطمه را ز اين براى دختر بود
اين محبت از حبها حلاست حب محبوب خلاحت خلاست

بسمه تعالى

دمعة الساكبة دفى قرب الاسناد باسناده عن الباقر ع ان الحسن تزوج مائتين وخمسين امراة و
فى رواية اخرى ثلثمائة امراة حتى ان امير المؤمنين قال يوما على المنبر ان الحسن مطلاق لا تزوجوه بناتكم
فقالوا اذا تزوج بناتنا ليلة كفانا ذلك لشرفه ع د معة در رثاء حسن ع شيخ عبد الحسين
نجل شيخ احمد شكر میفرماید وان تكن ضلت فى الال ما ضلت فلذا البناء على ذاك
س بنى صبرا جميلا بنى المختار ان لكم ليث متى رام امرا قال كن يكن فذاك الليث
للثارات منتخر بعصبة للرد يذى كل ذى من صلع المصطفى والطهر فاطمة
ان الحسين دما يبكى على الحسن . فلو رات فاطمة تطريد مقلتها بلت عليه بدمع فاضل الردن
وعن تسلية المجالس انهم رموا بالنبال جنازته ع سل منها سبعون نبلا د معة
ارشاد عن المناقب عن الباقر ع قال ما تكلم الحسين بين يدى الحسن اعظاما له ولا تكلم محمد بن الحنفية بين يدى الحسين اعظاما له
دمعة فى كتاب اكسير العبادات فى اسرار الشهادات ذكر الشيخ العاملى نقلا عن صاحب كتاب مقتل
فاطمة وولدها باسناده عن الاعمش عن ابرهيم عن منصور قال رايت الحسن ع وقد خرج مع قوم
يستسقون فقال للناس ايما احب اليكم المطر ام البرد ام اللؤلؤ فقالوا يا ابن رسول الله ما احببت
فقال على ان لا ياخذ احد منكم لدنياه شيئا فاتاهم بالثلاث ورايناه ياخذ الكواكب من السماء ثم يرسلها
فتطير كالعصافير الى مواضعها ع دمعة عن العوالم عن المناقب ما الجاكم دا سعات الناس من زياد
الا الحسن فرفع يده وقال اللهم خذ لنا ولشيعتنا من زياد بن ابيه وارنا فيه نكالا عاجلا انك على كل شىء قدير
فخرج فى ابهام يمينه تولها السلعة وورم الى عنقه فمات ع لعنة الله على اعادیهم اجمعين

مطالب السئول
روى الامام النسائى بسنده عن عبد الله بن شداد عن ابيه قال خرج علينا رسول الله ص
فى احدى صلاتى العشاء وهو حامل حسنا فتقدم النبى ثم كبر للصلاة فصلى فسجد
بين ظهرانى صلاته سجدة فاطالها قال ابى فرفعت راسى فاذا الصبى على ظهر رسول الله ص
وهو ساجد فرجعت الى سجودى فلما قضى رسول الله الصلاة قال الناس يا رسول الله
انك سجدت بين ظهرانى صلاتك سجدة اطلتها حتى ظننا انه قد حدث امر وانه يوحى
اليك قال كل ذالك لم يكن ابنى ارتحلنى فكرهت ان اعجله حتى يقضى حاجته
صواعق ابى هريره عند الحافظ السلفى قال ما رايت الحسن ع قط الا فاضت
عيناى دموعا وذالك ان رسول الله خرج يوما وانا فى المسجد فاخذ بيدى
واتكا على حتى جئنا سوق بنى قينقاع فنظر فيه ثم رجع حتى جلس فى المسجد ثم قال
ادع ابنى قال فاتى الحسن ع يشتد حتى وقع فى حجره فجعل رسول الله يفتح فمه
ثم يدخل فمه فى فمه ويقول اللهم احبه فاحبه واحب من يحبه ثلاث مرات
صواعق
اخرج الشيخان عن ابى هريره ان النبى ص قال اللهم انى احبه واحب من يحبه يعنى الحسن ع
ارشاد مفيد ولما استقر الصلح بين الحسن ع وبين معوية خرج الحسن ع الى المدينة فاقام بها كاظما غيظه
لازما منزله منتظرا لامر ربه عز وجل الى ان تم لمعوية عشر سنين من امارته وعزم على البيعة لابنه يزيد
فدس الى جعدة بنت الاشعث بن قيس وحملها على سمه وضمن لها ان يزوجها بابنه يزيد ثم فارسل
اليها مائة الف درهم فسقته جعدة السم فبقى اربعين يوما مريضا ومضى لسبيله ودر تمة ...

صواعق
فی غیر مسلم فانه حین استخلف وثب الیه رجل من بنی اسد فطعنه وهو ساجد بخنجر لم یبلغ
منه مبلغاً ولذا عاش بعده عشر سنین فقال یا اهل العراق الذی یطهرکم تطهیرا قالوا وانتم
هم قال نعم ع تذکرة الخواص لما نزل بالحسن ع الموت قال اخرجونی الی الصحن الدار فاخرجوه
فرفع راسه الی السماء وقال اللهم انی احتسب عند نفسی فانها اعز الانفس علی لم اصب
بمثلها اللهم ارحم صرعتی وآنس وحشتی فی القبر وحدتی ثم توفی رضی الله عنه ع
جلد حق نامشیخ ره امالی صدوق سند بر نامه منتهی میشود که هنگام وفات حسن علیه السلام همی گریست
گفتند یابن رسول الله این گریه چیست وحال آنکه تو بپیغمبر خدا و پیغمبر خدا فرمود در حق تو و محمد مود
دوستی تو نیت که پیاده بزیارة بیت الله سفر کردی الخ فقال ع ابکی لخصلتین لهول المطلع و فراق
الاحبة ص عاشر بحار فی خطبة امام حسن بعد از وفات امیر ع الی ان قال ما ترک
ع بیت المال الا سبعمائه درهم فضلت من عطایاها اراد ان یشتری بها خادما لام کلثوم ع
عاشر بحار عن ابی الحسن موسی قال اذا کان یوم القیمة نادی منادی این حواری الحسن بن علی ع
فیقوم سفیان بن لیلی الهمدانی وحذیفة بن اسید الغفاری ثم ینادی این حواری الحسین بن علی ع فیقوم کل من
استشهد معه ولم یتخلف عنه الخ ع وکل کریم للکرام مفضل یراه له اهلا وان کان فاضلا
بحار نوادر الراوندی باسناده عن موسی بن جعفر ع عن ابیه قال کان الحسن والحسین ع یصلیان
خلف مروان بن الحکم الخ بحار ابو البختری عن جعفر عن ابیه ع قال ان الحسن ع

کان یزور قبر الحسن ع فی کل عشیة جمعة ع بحار ع روی عن الصادق ع عن ابائه ثم
لا فانصرف الی منزله وهو صائم فاخرجت وقت الافطار وکان یوما حارا شربة لبن وقد القت
فیها فلما شربها الی فحث یومین ثم مضی ع بحار وذهبوا بالنبال جنازته حتی سل
منها سبعون نبلا ع بحار ان هذه النساء کلهن خرجن فی خلف جنازته حافیات ع
بحار قال الحافظ الجنابذی کان مرضه اربعین یوما ع

جلاء العیون ابن شهرآشوب روایت کرده است که در بعضی از سفرها آب کم شد تشنگی بر مسلمانان غالب شد پس حضرت فاطمه حسنین را بخدمت سید عالم آورد گفت یا رسول الله اینها کودکند تاب تشنگی ندارند پس حسن را طلبید زبان در دهانش گذاشت او مکید تا سیراب شد پس حسین را طلبید زبان معجزنشان در دهانش گذاشت او نیز مکید تا سیراب شدند ع

فی اثبات الوصیة و روی ان الناس علی عهد امیر المؤمنین ع تحدثوا بان الحسن
لم تظهر منه خطابة ولا علم فقال له امیر المؤمنین ع وقد بلغه ذالک یا بنی
ان الناس قد تحدثوا فیک بانک خلا فه فاعل المنبر فاخطب الناس فصعد فحمد الله
واثنی علیه وذکرهم بایام الله ثم قال یا معاشر الناس ان امیر المؤمنین باب حطة من دخله
کان امنا وسفینة نوح من لحق به نجی ومن تخلف عنه غرق وهلک فلا یبعد الله
الا من ظلم ثم نزل فقام امیر المؤمنین وقبل بین عینیه ثم قال ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم ص وکان اشبه الناس لهجة وخلقا وخلقا
برسول الله ص فیه ایضا ودفن بالبقیع مع سیدة النساء امه فاطمه فی قبر واحد ص
مؤلف گوید بناء علی هذا فاطمه بنت حسن هم خواب سه امامین ع وغیره [illegible]
در کتاب اعلام الوری است روی محمد بن اسحق قال ما بلغ احد من الشرف بعد رسول الله
ما بلغ الحسن بن علی ع یبسط له علی باب داره فاذا خرج وجلس انقطع الطریق فما مر احد من خلق الله
اجلالا له فاذا علم قام ودخل بیته فمر الناس ولقد رایت فی طریق مکة نزل عن راحلته فمشی
من خلق الله احد الا نزل ومشی حتی رایت سعد بن ابی وقاص قد نزل ومشی الی جنبه
مصائب المعصومین ع وروی ان الحسن تزوج مائتین وخمسین امراة
وقیل ثلثمائة وهذه النساء کلهن خرجن خلف جنازته حافیات قال فی
العوالم وروی انه دفن مع امه سیدة نساء العالمین فی قبر واحد ع

لوامع الاحزان قال ع کان النبی ص یصلی فاذا سجد وثب الحسنان ع علی ظهره فاذا ارادوا ان یمنعوهما
اشار الیهم ان دعوهما فلما قضی الصلوة وضعهما فی حجره وقال من احبنی فلیحب هذین ص
ایضا لوامع وسمع ص بکائهما وهو علی المنبر فقام فزعا ثم قال ایها الناس ما الولد الا فتنة لقد
قمت الیهما وما معی عقلی وکان یخطب علی المنبر اذ خرج الحسن ع فوطی فی ثوبه فسقط فبکی
النبی ص من المنبر فضمه الیه وقال قاتل الله الشیطان ان الولد لفتنة والذی نفسی بیده ما دریت
انی نزلت من منبری ص دمعة الساکبة قال عبد الحمید بن ابی الحدید قال ابو الحسن
المدائنی طلب زیاد رجلا من اصحاب الحسن ع ممن کان فی کتاب الامان فکتب الیه الحسن من الحسن بن علی الی زیاد
اما بعد فقد علمت ما کنا اخذنا من الامان لاصحابنا وقد ذکر لی فلان انک تعرضت له فاحب
ان لا تتعرض له الا بخیر والسلام فکتب الیه الحسن من الحسن بن علی الی زیاد اما بعد فقد
علمت ما کنا اخذنا من الامان لاصحابنا فلما اتاه الکتاب وذلک بعد ان ادعاه معویة
غضب حیث لم ینسبه الی ابی سفیان فکتب الیه من زیاد بن ابی سفیان الی الحسن اما بعد
فانه اتانی کتابک فی فاسق تاویه الفساق من شیعتک وشیعة ابیک وایم الله لاطلبنه
بین جلدک ولحمک وان احب الناس الی لحما انا آکله للحم انت منه والسلام فلما قرء الحسن ع
الکتاب بعث به الی معویة فلما قرءه غضب وکتب من معویة بن ابی سفیان الی زیاد فکتب الی [illegible] ولد
والعجب من کتابک الله ع لا تنسب الی ابیه والی امه ع

در کفایة الموحدین منقول است احمد بن حنبل در مسند خود و ابن بطه در کتاب ابانه و نطنزی
در خصایص و خرکوشی در کتاب شرف المصطفی و سمعانی و ابو السعادات بن فارسی
در کتاب روضة الواعظین باسناد خود از ابو هریره و از صفوان و غیر ایشان روایت
کرده اند که حسن و حسین در نزد رسول خدا ص بودند و بعادت اطفال بصحبت مشغول بودند
تا آنکه قدری از شب گذشت پس رسول خدا ص فرمود حال بنزد مادر خود بروید چون از خدمت
آنحضرت خارج شدند برقی از آسمان ساطع شد و روشنی داد بآن دو تا زمانیکه اند و داخل خانه
شدند و رسول خدا بآن برق نظر انداخته فرمود الحمد لله الذی اکرمنا اهل البیت ص
ینابیع المودة وکان رسول الله ص یصلی فاذا سجد وثب الحسن والحسین علی
ظهره فاذا ارادوا ان یمنعوهما اشار الیهم ان دعوهما فاذا قضی الصلوة
وضعهما فی حجره فقبلهما فقال من احبنی فلیحب هذین ع کاشف الاسرار
آخوند ملا نظر علی طالقانی وفی الصافی عن النبی ص انه کان یخطب فجاء الحسن والحسین ع وعلیهما
قمیصان احمران یمشیان ویعثران فنزل رسول الله ص الیهما فاخذهما ووضعهما فی حجره
علی المنبر وقال صدق الله عز انما اموالکم واولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان ویعثران
فلم اصبر حتی قطعت حدیثی ورفعتهما ثم اخذ فی خطبة بدانکه از واضحات است که هرچه
محبوبست البته جمیع مقدمات و جمیع لوازم و افعال و فروع آن نیز بالعرض محبوبست بلکه [illegible] کند
بوجهی منسوب باوست از اولاد و خویشان و لباس و املاک و خانه او نیز حکم مردم در [illegible] محترم
میکردند در دیوان مجنون [illegible] و نعم ما قیل امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار وذا الجدار وما حب
الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا ع

نور الابصار یروی ان الحسن بن الحسن ع خطب الی عمه الحسین ع احدی
بنتیه فاطمه وسکینه فقال اختر یا بنی احبهما الیک فاستحی ولم یرد جوابا فقال
له عمه قد اخترت لک ابنتی فاطمه فهی اکثر شبها بامی فاطمه فزوجها منه
وحضر الحسن مع عمه الحسین ع بطف کربلاء فلما قتل الحسین ع واسر الباقون
من اهله اسر الحسن فی جملتهم فجاء اسماء بن خارجه فانتزع الحسن من بین الاسری وقال
والله لا یوصل الی ابن خوله ابدا مات الحسن سنة سبع وتسعین ضربت زوجته
فاطمه علی قبره فسطاطا وکانت تقوم اللیل وتصوم النهار وکانت تشبه بالحور العین
لجمالها فلما کانت راس السنه قالت لموالیها اذا اظلم اللیل فقوضوا هذا الفسطاط فلما
اظلم اللیل وقوضوه سمعت قائلا یقول هل وجدوا ما فقدوا فاجابه آخر بل
یئسوا فانقلبوا ع در روح و ریحان فاطمه که در مدینه بود حلیله حسن مثنی
بود و بجهات عدیده کره ماخوذ نشد شرفیاب شود اگرچه شوهرش در کربلا حاضر بوده است
و بر حسب حکمة الهیة شهید نشد تا عقب از وی بماند مانند علی بن الحسین و تا [illegible]
[illegible] آقا میرزا یوسف ره من عظیم بلاء ماه ان زیاد بن ابیه بعد صلح الحسن ع
صار والیا للبصرة والکوفة [illegible] وکان لم یمسک عن ایذاء شیعة علی ع ولم یکف عن تعقیبهم بکل ما
تیسر وامکن من القتل والنهب وکان من جملة شیعته سعید بن ابی سرح فعزم زیاد علی اخذه
وقتله ففر سعید [illegible] منه فخرج هاربا الی المدینه ولما علم زیاد بذلک خرب داره واخذ اخاه
واولاده واوقعهم فی السجن وامر بنهب امواله وکان سعید [illegible] الحسن ع [illegible] فی کتاب [illegible]
فی سعید الی زیاد من حسن بن علی الی زیاد اما بعد فانک عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم وعلیه ما علیهم

محاسن الحسن ع

فان اتاك كتابي هذا فابن داره واردد عليه عياله وماله وشفعني فيه فقد اجرته والسلام فلما قرء كتاب الحسن ع كتب في جوابه
من زياد بن ابي سفيان الى الحسن بن فاطمة اما بعد فقد اتاني كتابك تبدء فيه بنفسك قبلي وانت طالب حاجة
وانا سلطان وانت سوقة تامرني فيه بامر المطاع المسلط على رعيته كتبت الي في فاسق آويته
اقامة منك على سوء الرأي والرضا منك بذلك وايم الله لا تسبقني به ولو كان بين جلدك ولحمك
فان احب لحم علي ان آكله اللحم الذي انت منه فسلمه بجريرته الى من هو اولى به منك فان عفوت
عنه لم اكن شفعتك فيه وان قتلته لم اقتله الا لحبه اباك الفاسق والسلام فانظر الى
الحسن ع كيف صار مظلوما حيث يكتب اليه مثل زياد الذي ينسب تارة الى عبيد الرومي وتارة الى
رجل مجهول ويقال زياد بن ابيه وثالثة الى امه سمية ذات العلم في الفحش حيث لم يعرف له اب و
رابعة الى ابي سفيان حيث زنى بامه سمية بمثل هذا الكتاب ولما قرء الحسن ع كتاب زياد
ضحك منه وكتب اليه من الحسن بن فاطمة الى زياد بن سمية اما بعد فان رسول الله ص
قال الولد للفراش وللعاهر الحجر والسلام ولم يزد على هذا واشار في كتابه هذا الى
انك قد نسبتني الى فاطمة وهي بنت رسول الله فمدحت حيث قدحت فنسبي ابين من الشمس
وهو فخر الانساب واما انت ابن سمية ذات العلم بالفحشاء ونسبت نفسك الى ابي
سفيان وهو قد زنى بامك سمية وهي تحت عبيد الرومي وقد قال رسول الله الولد
للفراش فانت بظاهر شريعة الرسول ابن عبيد وللعاهر الحجر ثم كتب كتابا الى
معوية وبعثه مع كتاب زياد اليه فلما قرء معوية كتاب زياد غضب منه
وكتب اليه اما فاكثرت العجب منك وعلمت ان لك رأيين احدهما من ابي سفيان
والاخر من سمية فاما الذي من ابي سفيان فحلم وحزم واما الذي من سمية فما يكون
من رأي مثلها من ذلك كتابك الى الحسن تشتم اباه وتعرض له بالفسق ولعمري انك اولى
بالفسق من ابيه فاذا ورد عليك كتابي فخل ما في يديك لسعيد وابن له داره واردد عليه ماله
ولا تعرض له تاما واما كتابك الى الحسن باسمه واسم امه ولا تنسبه الى ابيه فان الحسن

مدينة المعاجز الفخري قال روي انه لما قتل جميع اصحاب الحسين ع وقعت النوبة الى اولاد اخيه الحسن ع جاء القاسم
بن الحسن ع قال يا عم الاجازة لامضي الى هؤلاء الكفار فقال الحسين ع يا ابن الاخ انت من اخي علامة واريد
ان تبقى لي لاتسلى بك ولم يعطه اجازة للبراز فجلس مهموما مغموما باكي العين وذكر ان اباه قد ربط له عوذة في
كتفه الايمن وقال له اذا اصابك الم وهم فعليك بحل العوذة وقراءتها واعمل بكل ما تراه مكتوبا فيها فحل
العوذة واذا فيها يا ولدي اوصيك انك اذا رايت عمك الحسين ع في كربلاء وقد احاطت به الاعداء
فلا تترك البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسوله ولا تبخل عليه بروحك وكلما نهاك عن البراز عاوده ليأذن
لك في البراز لتحظى في السعادة الابدية فاتى الحسين ع وعرض ما كتب ابوه فلما قرء الحسين ع العوذة بكى بكاء شديدا
وتنفس الصعداء قال وعندك وصية منه لك فمسك بيد القاسم وادخله الخيمة قال لام القاسم
ليس للقاسم ثياب جدد قالت لا قال لاخته زينب ائتني بالصندوق فاتت به اليه ففتحه
واخرج منه قباء الحسن ع والبسه القاسم ولف على راسه عمامة الحسن ووصل بيده ابنته التي
كانت مسماة للقاسم فعقد له عليها وافرد له خيمة واخذ بيد البنت ووضعها بيد القاسم
وخرج عنهما فعاد القاسم ينظر الى ابنة عمه ويبكي الى ان سمع الاعداء يقولون هل من مبارز فرمى بيد
زوجته واراد الخروج من الخيمة فجذبت ذيل القاسم قالت ما الذي تريد فعله فقال خلي ذيلي فان
عرسنا اخرناه الى الآخرة فصاحت وناحت ودموعها جارية على خديها تقول في القيمة باي شيء
اعرفك قطع ردنه قال يا بنت العم اعرفيني بهذه الردن المقطوعة فانفجعوا اهل البيت بالبكاء
لفعل القاسم وبكوا بكاء شديدا ونادوا بالويل والثبور قال من روى فلما راى الحسين ع ان القاسم
يريد البراز قال يا ولدي اتمشي برجلك الى الموت قال وكيف يا عم وانت بين الاعداء وحيد فريد روحي
لروحك الفداء ونفسي لنفسك الوقاء ثم ان الحسين ع شق اذيال القاسم وقطع عمامته نصفين ثم
دلاها على وجهه والبسه ثيابه بصورة الكفن وشد سيفه بوسط القاسم وارسله الى المعركة
ثم ان القاسم قدم على عمر بن سعد وقال يا عمر اما تخاف من الله اما تراقب الله

يا عم القلب اما ترا عمي رسول الله لا جزاك الله خيراً تدعي الاسلام وال الرسول عطاشى ظماء قد اسودت
الدنيا باعينهم فوقف هنيئة فما رأى احداً يتقدم اليه فرد الى خيمة العروس فسمع صوت ابنة عمه تبكي
فقال لها انا جئتك فنهضت وقالت مرحبا بالعزيز الحمد لله الذي اراني وجهك قبل الموت قال مالي
اصطبار ان اجلس فودعها خرج ركب جواده وحماه في وسط الميدان ثم طلب المبارزة فجاء اليه رجل يعد
بالف فارس فقتله القاسم وضرب القاسم فرسه الفرسان الان ضعفت قوته فهم ان يرجع الى الخيمة
واذا بالازرق الشامي قد قطع عليه الطريق فضربه القاسم على ام راسه فقتله وسار الى الحسين و
قال يا عماه العطش ادركني بشربة من الماء اعطاه خاتمه وقال خطه في فمك فمصه قال القاسم فلما وضعته
في فمي كانه عين ماء فارتويت وانقلبت الى الميدان ثم جعل همته على حامل اللواء فاحاطوا به بالنبل
فوقع يخور بدمه نادى يا عم ادركني فجاء الحسين وقتل قاتله وحمل القاسم الى الخيمة فوضعه هنا
ففتح القاسم عينيه فرأى الحسين قد احتضنه وهو يبكي ويقول يا ولداه لعن الله قاتليك يعز
والله على عمك ان تدعوه وانت مقتول ثم ان الحسين بكا بكاءً شديداً وجعلت ابنة عمه
تبكي وجميع من كان منهم ولطموا الخدود وشقوا الجيوب ونادوا بالويل والثبور

شعر
خيرة الله احمد وعلي وبتول وشبر وشبير قد اتى شبر ومعه شبير رقيا المنطق وهو خط نضير
اتيا الجد قال عذر محببا افضل الاب نعم ذا المشير حيدر قال عند ذاك مجيبا المطلب الامر ذاك
راي جدير فاطم عند ذاك قالت سديدا اقطع العقد بعد ذاك شير مقدها لولو
مع العقد سبع من يحوز الكثير اقوى قدير حاز كل من العقد ثلاثا ما بقى منه
ناله التقدير ارسل الله جبرئيل اليها بجناحيه نالها التشطير حاز كل من
المشطر شطرا قد قضى ربنا العلي الكبير ايضاً شعر الله شرف احمد ووصيه
والطيبين سلالة الاطهار جاء النبي لفاطم ضيفا لها والبيت خال من طعام الزوار
والطهر والحسنان كانوا حضرا واذا بجبريل من الجبار ما يشتهون اتاهم من ربهم
رطب جني ما يرى بديار مدينة المعاجز البرسي قال روى ابن عباس عن
رسول الله ص انه استدعى يوماً ماءً وعنده امير المومنين وفاطمة والحسن والحسين ع
فشرب النبي ص ثم ناوله الحسن فشرب فقال النبي ص هنيئاً مريئاً يا ابا محمد ثم ناوله الحسين فشرب
فقال النبي هنيئاً مريئاً يا ابا عبد الله ثم ناوله الزهرا فشربت فقال لها النبي هنيئاً مريئاً لك
يا ام الابرار الطاهرين ثم ناوله علياً ع فلما شرب سجد النبي فلما رفع راسه قال له بعض
ازواجه يا رسول الله ص شربت ثم ناولته الحسن ع فلما شرب قلت له هنيئاً مريئاً ثم ناولته الحسين
فشرب فقلت له هنيئاً مريئاً ثم ناولته فاطمة فشربت فلما شربت قلت لها ما قلت للحسن والحسين ثم
ناولته علياً فلما شرب سجدت فما ذاك فقال لها اني لما شربت قال لي جبرئيل والملائكة

معه هنيئاً مريئاً يا رسول الله ص فشرب الحسن فقلت له كذلك فلما شرب الحسين وفاطمة قال جبرئيل
هنيئاً مريئاً فقلت كما قالوا فلما شرب امير المؤمنين قال الله هنيئاً مريئاً يا ولیّ وحجّتی علی خلقی فسجد
لله شكراً علی ما انعم الله علی اهل بيتی ص اثبات الوصيّة ودفن بالبقيع مع سيّدة النساء امّه فی روایة

ايضاً اثبات الوصيّة فروی انّ فاطمة ع ولدت الحسن اوّل النهار وولدت الحسين ع فی ذلك اليوم
لانّها كانت طاهرة مطهّرة ولم يصبها ما يصيب النساء وكان الحمل به ستّة اشهر
سورهٔ طه
تفسير برهان الشيخ فی اماليه ره عن ابن عبّاس قال كنّا جلوساً مع النبی ص اذ هبط
جبرئيل و معه جام من البلّور الاحمر مملوّ مسكاً وعنبراً وكان الی جنب رسول الله ص علی ع
وولداه الحسن والحسين ع فقال له السلام عليك الله يقرأ عليك السلام ويحيّيك بهذه التحيّة
ويامرك ان تحيّی عليّاً وولديه قال ابن عبّاس فلمّا صارت فی كفّ رسول الله ص هلّل ثلاثاً وكبّر ثلاثاً
ثم قال بلسان ذرب طلق يعنی الجام بسم الله الرحمن الرحيم طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقی فاشمّها النبی ص وحيّاها
عليّاً ع فلمّا صارت فی كفّ علی ع قال بسم الله الرحمن الرحيم انّما وليّكم الله الخ فاشمّها وحيّاها الحسن ع فلمّا
صارت فی كفّ الحسن ع قالت بسم الله الرحمن الرحيم عمّ يتساءلون الخ هم فيه مختلفون فاشمّها الحسين ع
وحيّاها الحسين فلمّا صارت فی كفّه ع قالت بسم الله الرحمن الرحيم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودّة فی القربی
ثمّ ردّت الی النبی ص فقالت بسم الله الرحمن الرحيم الله نور السموات والارض قال ابن عبّاس فلا ادری الی السماء صعدت
ام فی الارض توارت ص

امام حسن ع

در كتاب جامع النورين مشهور بكتاب الاثنان نوشته كه جناب امير ع نقل كرده
كه سالی حسن ع بيمار شد ومرض او شدّت كرد فاحتملته فاطمة واتت به النبی ص مستجيرة
عرض كرد يا رسول الله ادع الله لابنك ان يشفيه فقام وجلس عند راسه
فرمود ای فاطمه ای دختر من خدا این فرزند ترا به تو عطا فرموده و میتواند او را شفا بدهد فهبط جبرئیل
وقال يا محمّد انّ الله لم ينزل سورة من القرآن الّا وفيها فاء وكلّ فاء من آفة ما خلا سورة
حمد كه فاء ندارد پس قدحی آب بیاورید فاقرأ فيه الحمد اربعين مرّة ثم صبّه عليه
فانّ الله يشفيه ففعل ذلك كانّما انشط من عقال ص ايضاً در كتاب الاثنان
چون جنازه را در بقيع بر زمين گذاشتند ملاحظه كردند سينهٔ تير بر جنازهٔ غريب بود
نعش مبارک را بيرون آوردند ديدند سر پيكان تير از چوب تابوت گذشته و بر بدن
آن بزرگوار رسيده بود پس بنی هاشم خاك بر سر ريختند و لطمه بر صورت زدند كه ما زنده باشيم و تير بر بدن
امام حسن مجروح بنشيند اين بنی هاشم كجا بودند در روز عاشورا ص در كتاب دريای ثمین
الشهاده مینویسد خواهران را طلبید و هم چنین الثانی را علی الخصوص زینب را در بر
گرفت و بسيار گريست و گفت استودعكم الله واقرء عليكم السلام ايضاً در باب الشهاده
جنازهٔ آن حضرت را چنانچه در مناقب نقل نموده كه هفتاد چوبهٔ تير از جنازهٔ آن مظلوم بيرون
كشيدند ص مصائب المعصومين فلمّا اراد اخراجه من البيت اجتمع حوله سائر الزوجات
... مضافاً الی ...

الوجوه ناشرات الشعور بالعویل داعیات وبالنوح صارخات فاحزنی بهذه المآثر
من البیت ع تذکرة الائمة نوشته اخبه در صفین از شجاعت با معویه کرده معلوم است
که قریب پنجاه هزار کس را بدست خود بجهنم فرستاد و در روز جمل شتر عایشه را پی کرد و شکست بزرگ
عایشه و طلحه انداخت و در صفات و در کمال که با مثل بود با میراث رسول خدا و بنیاد علوم
الهی با منصب امامت مهد باد بود خلافت آنحضرت شش ماه بود و بعضی گویند نه ماه بعد از
شهادت شاه ولایت پناه چون بسریر خلافت متمکن گردید اهل کوفه و شام اخبه خواستند
با او عداوت کردند و فاجران امت خاندان عصمت و ولایت را بباد فنا دادند و در وقت
و سراپرده او را در قصر ابیض مداین بغارت بردند آنکه باین راضی نشدند ازار بودند انداختند و
ردا از گردن مبارکش برداشتند و گلیم از زیر پایش کشیدند و خنجر بران مبارکش زدند و دیگری
ازار زهر دادند و از کی اعوان و قلت انصار در سال چهل و یکم هجرت با معویه صلح کرد
و ابو الفرج اصفهانی از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت چهل و هشت سال از
مرحله زندگانی طی کرد شهادت آنحضرت در بیست ماه صفر واقع شد و بعضی گفته اند هفتم ماه
و بعضی دو شنبه بیست هشتم ماه در سال چهل و نهم هجرت گفته اند سعید زن که جعده بود
و طلاق گفته بود و امیه و اعیان عرب دختران خود را برای شرف بان حضرت تزویج میکردند
مؤلف گوید حضرت حسن معاشرت معویه بود و مروان و زیاد علاوه ما بین اعداء بودن
قاتله او شیعه لیو با اهل و فاجر و نفش و مادر عایشه با همه اینها حلم مینمود

شعر محن الزمان سحائب متراکمه ع بالفواجع فالفواجع ساجمه فاذا الهموم
تراکمت فلها بمصاب اولاد البتول الفاطمه دمعه ع وله علیه السلام
قل للمقیم بغیر دار اقامة حان الرحیل فودع الاحباب ان الذین لقیتهم وصحبتهم
صاروا جمیعا فی القبور ترابا دمعه فی البحار عن المناقب جاءه بعض الاعراب
فقال ع اعطوه ما فی الخزانه فوجد فیها عشرون الف دینار فدفعها الی الاعرابی فقال
الاعرابی یا مولای الا ترکتنی ابوح بحاجتی وانشر مدحتی فانشاء الحسن ع نحن اناس نوالنا
خضل یرتع فیها الرجاء والامل تجود قبل السؤال انفسنا خوفا علی ماء وجه من یسل
لو علم البحر فضل نائلنا لغاض من بعد فیضه خجل دمعه نور الابصار قیل للحسن
لای شیء نراک لا ترد سائلا وان کنت علی فاقة فقال انی لله سائل وفیه راغب وانا
استحیی ان اکون سائلا واردّ سائلا وان الله عودنی عادة عودنی ان یفیض نعمه
علیّ وعودته ان افیض نعمه علی الناس فاخشی ان قطعت العادة ان یمنعنی العادة
نور الابصار کان جالسا ذات یوم فاتاه رجل وسئله ان یعطیه شیئا من الصلة
ولم یکن عنده ما یعطیه به رمقه فاستحیا ان یرده فقال الا ادلک علی شیء یحصل
لک منه البر فقال ما ذا تدلنی علیه فقال اذهب الی الخلیفه فان ابنته توفیت وانقطع علیها
وما سمع من احد تعزیة فعزه بهذه التعزیه یحصل لک بها الخیر فقال حفظنی ایاها قال
قل له الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی قبرها ولا هتکها بجلوسها علی قبرک فذهب الی
الخلیفه فعزاه بهذه التعزیه فسمعها فذهب عنه الحزن فامر له بجائزه وقال بالله
علیک اکلام هذا قال لا بل کلام فلان فقال صدقت فانه معدن الکلام الفصیح
وامر له بجائزة اخری ع

دمعة الساكبة اقول ونذكر هنا بعض قصيدة ابن عرندس حيث قال ره وقيل

ماقوبت الا وحضر المهدي عجل الله فرجه ع هم النور نور الله جل جلاله هم التين والزيتون

والشفع والوتر مهابط وحي الله خزان علمه ميامين في ابياتهم نزل الذكر واسمائهم

مكتوبة فوق عرشه ومكتوبة من قبل ان يخلق الذر ولولاهم لم يخلق الله آدما

ولا كان زيد في الانام ولا عمرو ولا سطحت ارض ولا رفعت سما ولا طلعت

شمس ولا اشرق البدر ونوح بهم في الفلك لما دعى نجى وغيض بهم طوفانه وقضى الامر

ولولاهم نار الخليل لما غدت سلاما وبردا وانطفى ذلك الجمر ولولاهم يعقوب ما زال حزنه

ولا كان عن ايوب ينكشف الضر ولان لداود الحديد بسرهم فقدره في سرده محير الفكر

سرى سرهم في الكائنات وفضلهم وكل نبي فيه من سرهم سر مصابكم يا آل طه مصيبة

ورزء على الاسلام احدث بالكفر روضة الواعظين قال الصادق ع عن ابائه

قال بينا الحسن ع ذات يوم في حجر رسول الله اذ رفع راسه فقال يا ابة ما لمن زارك بعد موتك

قال يا بني من اتاني زائرا بعد موتي فله الجنة ومن اتى اباك زائرا بعد موته فله الجنة ومن اتى اخاك

زائرا بعد موته فله الجنة ومن اتاك زائرا بعد موتك فله الجنة وقال الحسن ع ما لمن زارنا بعد فقال

من زارني حيا او ميتا او زار اباك حيا او ميتا او زارك حيا او ميتا او زار اخاك حيا او ميتا كان حقا علي ان استنقذه

يوم القيمة قال دعبل بن علي الخزاعي تعزّ فكم لك من اسوة تسكن منك غليل الحزن

بموت النبي وقتل الوصي وذبح الحسين وسم الحسن

منتخب

روى ان عمرو بن عاص قال لمعوية لم لا تامر الحسن ع ان يصعد المنبر فيخطب يوم الجمعة فلعله

لم يحسن فيكون ذالك نقصا لقدره عند الناس فلما غص المسجد بالناس امر معوية الحسن ان يصعد

المنبر صعد المنبر وحمد الله واثنى عليه وذكر النبي ص وصلى عليه ثم قال ايها الناس من عرفني فقد عرفني

ومن لم يعرفني فانبئ له نفسي انا الحسن بن علي بن ابي طالب انا ابن اول القوم اسلاما واولهم ايمانا انا ابن

السراج المنير انا ابن علي المرتضى وابن فاطمة الزهراء بنت محمد المصطفى انا ابن البشير النذير انا ابن السراج المنير

انا ابن من بعث رحمة للعالمين ومن بعث وعذاب على الكافرين ايها الناس لو طلبتم ابنا لنبيكم لم تجدوا غيري وغير اخي حسين

فناداه معوية يا حسن حدثنا بنعت الرطب قال نعم ان الرطب اوله تلقحه الشمال وتخرجه الجنوب و

تنضجه الشمس ويصبغه القمر وتنفخه الريح والحر ينضجه والليل يبرده والبرودة تحليه وتطيبه ثم استمر في

كلامه قال انا ابن المروة والصفا انا ابن النبي المصطفى انا انا ميمز مود ثم ان معوية امر المؤذن ان يؤذن

ليقطع كلامه فلما قال المؤذن اشهد ان محمدا رسول الله قال الحسن ع يا معوية محمد رسول الله

ابي ام ابوك فان قلت انه ليس بابي فقد كفرت وان قلت نعم فقد اقررت بحقي وانت تغصبا

هو لنا فقال معوية انا خير منك لان الناس قد اجمعوا على ولم يجمعوا عليك فقال ع هيهات

هيهات ان هذا شر الموت به يا ابن هند وحاشى الله ان اقول انا خير منك لانك لا خير فيك

وان الله قد برأني من الرذائل كما برأك من الفضائل فقام يزيد وقال انا منذ صرت ابغضك

فقال ع ان ابليس شارك اباك فلاجل ذالك تبغضني وكذالك الشيطان شارك جدك حربا

نكاحه فولد له جدك صخر فلذلك كان جدك صخر يبغض جدي رسول الله وشاركم في الاموال

والاولاد واعلم يا يزيد انه لا يبغضنا الا من خبث اصله وكان من ابليس نسله فقال معوية يا عمرو

بن عاص هذه مشورتك لنا فقال والله ما ظننت ان هذا على صغر سنه يقدر ان يتكلم بكلمة واحدة فوق المنبر

ولكنه لا شك من معدن النطق والفصاحة ومن بيت الكرم والسماحة ع

الم تعلم ان الغضب عليك ... ذالك الى العاص ... والذي ... عند الله ع

حلاء العیون بروایت دیگر جنازه آنحضرت را تیرباران کردند تا آنکه هفتاد تیر از جنازه

آنحضرت بیرون کشیدند الی خلاء منتقب الاسناد بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر

روایت کرده است که حضرت امام حسن ع در دولت خلافت زن [illegible] سیصد زن بنکاح

خود در آورد تا آنکه امیر ع بر منبر فرمود که حسن بسیار طلاق میدهد دختران خود را با او تزویج مکنید مردم

ملیگفتند بلی [illegible] که او دختر ما را تزویج کند زیرا [illegible] شرف [illegible] چون آنحضرت وفات کرد

همه آن زنان که طلاق گفته بود در عقب جنازه آنحضرت پای برهنه [illegible] ع عاشر بحار

عن ابیه قال لما حضرت الحسن الوفاة

عن الصادق ع [illegible] [illegible] من [illegible]

الذی انت فیه وقد قال [illegible] وقد [illegible] وقد [illegible] بالله

ثلث مرات حتی [illegible] فقال ای لحضرتی [illegible] المطلع و فراق الاحبة ع [illegible]

امنزلت وفات [illegible] احوال [illegible] ع عاشر بحار

[illegible]

در احتجاج حسن ع با مغیرة بن شعبه در مجلس معویه [illegible] و اما انت یا مغیره

فانک لله عدو و لکتابه نابذ و لنبیه مکذب و انت الزانی و قد وجب علیک الرجم

و انت ضربت فاطمة بنت رسول الله ص حتی ادمیتها و القت ما فی بطنها

استذلالا منک لرسول الله ص [illegible] و قد قال [illegible] انت سیدة نساء اهل الجنة

والله مصیرک الی النار [illegible] و کان [illegible] کله [illegible] الخ

حلاء العیون شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که چون خلافت بر معویه

مستقر شد بسر بن ارطاة را با لشکر فرستاد بطلب شیعیان امیر ع در آن وقت والی مکه عبید الله

غلام [illegible] و [illegible]

عباس بود چون او را طلب کرد نیافت دو طفل صغیر او را بدست آورد که در نهایت

حسن و جمال بودند و گیسوها بر سرها داشتند آن دو طفل بیگناه را سر برید [illegible] الخ

رسید روزی بود که [illegible] کند [illegible] در مصیبت ایشان انشا نمود الی

حلاء کلینی بسند معتبر روایت کرده است از صادق ع که اشعث بن قیس شریک شد در خون امیر ع و دختر

او جعده زهر داد امام حسن را و پسر او محمد شریک شد در خون امام حسین ع ع حلاء ابن عباس

روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که چون فرزندم حسن را زهر شهید کنند ملائکه [illegible]

بر او گریه میکنند همه چیز بر او گریه میکند حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر که بر او بگرید دیده اش

کور نشود در روزی که دیدها کور شود و هر که در مصیبت او اندوهناک شود اندوهناک نشود دل او در روزیکه

دلها اندوهناک شود و هر که در بقیع او را زیارت کند قدمش بر صراط ثابت گردد در روزیکه قدمها بر آن بلغزد

انجا [illegible] شعر مادر دو طفل [illegible] ارطاة ها من احس بابنی اللذین هما کال

که [illegible]

الدرتین تشظا عنهما الصدف ها من احس بابنی اللذین هما سمعی و عینی [illegible]

الیوم مختطف نبئت [illegible] و ما صدقت ما زعموا من قولهم و من الافک الذی اقترفوا انحی [illegible]

[illegible] طفلی [illegible] [illegible] الطاهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

وایل المشاهد در حدیث صحیح وصریح سلطان آورده هرکس نفرین ندم حسن گریه کند چشم وی در
قیامت کور نشود سه مرتبه کل مال شرا هرچه داشت در راه خدا داد ودو مرتبه یا سه مرتبه مقاسمه کرد با خدا
نصف را در راه خدا داد حتی النعل جفت و پنج مرتبه حج کرده است بیست مرتبه پیاده با پای برهنه قدتیه با نعل
میکردند که پای برهنه چرا تشریف میبرید میفرمود حیا میکنم که خدا را ملاقات کنم و با پای برهنه خانه او را ز
یارت نکرده باشم قدری از مصیبتهایش بگویم بکیفیت کلی والی داشت از اصحابش و بعضی از اهل خانه اش
اصحاب او بعکس اصحاب حسین ع بودند بنص سید الشهداء اصحاب و اهل بیت او بهترین اهل بیتها بودند
اما اصحاب حسن میل به حکم معویه معویه با فاخر میداد مال میداد منصب میداد دست از امام
بردا شتند و میرفتند پیش معویه تا سجاده از زیر پای مبارکش کشیدند خنجر کاری هم خورانیدند
بعض جنادن تمام بدن امام را زهر کرد تا شیر تمام تکم در هر جزء جزء از بدن حضرت کرده جناده گفت رفتم
خدمت حضرت نگاه کردم در طشت که در پیش روی حضرت بود دیدم تمام پارهای جگرش در میان طشت
شده است فرمود بان حالت ای جناده اگر مسئله ای سوال کن عرض کردم مسئله باشد تا خوب شوید
فرمود جناده مگر خوب نمیشوم خواند این خطبه را ایها الناس اعلموا ان الدنیا فی حلالها حساب و حرامها عقاب
راوی گفت همان طور که کلمات موعظه در زبان مبارکش بود دیدم بدن شریفش سبز بود
با الحالت بدن زرد شد و جگر پاره پاره در میان طشت حضرت حسین ع بود که بدن امام حسن را
گریه میکرد بان حالت رو کرد بامام حسین فرمود لا یوم کیومک

مطالب السؤل اعلم ان العباده تنقسم الی ثلثه انواع بدنیه ومالیه ومرکبة
منهما فالبدنیه کالصلاة والصیام وتلاوة القران وانواع الاذکار والمالیه
کالصدقات والصلات والمبرات والمرکب منهما کالحج والجهاد والاعتمار هر سه
در حسن مجتبی ع بود اما الصدقات فقد صح النقل فیما رواه الامام الحافظ
ابو نعیم بسنده فی حلیته انه خرج من ماله مرتین وقاسم الله ثلاث مرات
ماله وتصدق به حتی ان کان لیعطی نعلا ویمسک نعلا ونقل عنه علیه السلام
فیما رواه سعد بن عبد العزیز قال ان الحسن ع سمع رجلا یسئل ربه ان یرزقه عشرة
الاف درهم فانصرف الحسن ع الی منزله فبعث بها الیه ویروی عن ابن سیرین انه
قال تزوج حسن بن علی امرئة فارسل الیها بمائة جاریة مع کل جاریة الف درهم وکان
کثیرا یتمثل ویقول یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زایل حمق
اما الاذکار والصلاة وما فی معناها فقیامه به مشهور واما العبادة المرکبه
فقد نقل الحافظ المذکور فی حلیته بسنده انه قال ع انی لاستحیی من ربی ان القاه ولم امش
الی بیته فمشی عشرین مرة من المدینه الی مکة علی رجلیه و فی نور الابصار عن علی بن زید قال
حج الحسن ع خمس عشرة حجة ماشیا وان النجائب لتقاد معه من طلحه خبائب جمع جنیبه
بحار العیون ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده از صادق ع که چون مرگش را یاد میکرد میگریست چون قبر را

ریاض القدس صدر الدین بن فاضل العلامه محمد حسن قزوینی
در کتاب مستطاب مناقب ابن شهرآشوب از محمد بن اسحق روایت شده کان الحسن
یبسط البساط عند داره واذا خرج وجلس انقطع الطریق فما مر احد من خلق الله اجلالاً له
واذا علم قام ودخل بیته فمرّ الناس مضمون آنکه گل گلشن زهرا سبزپوش آل عبا حسن مجتبی
در درب خانه عرش آشیانه فرش میگستردند از رو با جمال محمدی و جلال حیدری بیرون امده
می نشست جمعیت الفقراء بتماشای طلعت آنحضرت مجتمع میشدند راه عبور و مرور مردم مسدود میشد
چون مشاهده سد طریق میکرد بخانه واپس میشد مردم متفرق میگشتند بربه عذار کالظلمة
علی الظلمات ولیکن فی الحقیقة لا المجاز یقع از روی دلکش که همه خلق جهان
بیکی روز دو خورشید ببینند عیان تو سخن گوی خورشید نگفته است سخن
تو مه ان سندی خورشید نه بستر است میان قال ابن اسحق لقد رایته
فی طریق مکة ماشیاً فما من خلق الله احد رآه الا نزل ومشی معه در روضة الشهداء
مسطور است که ابوهریره گفت والله هیچ وقت حسن را ندیدم الا آنکه از شادی اشک از چشمان او آمد
آب از چشمان من میرفت بجهة بود خواتین محترمات بهمسری او اشتیاق تمام
داشتند بذل اموال مینمودند ایشان را عقد کند اگرچه یکشب باشد بنا بر هذا صاحب زوجات بود
که بعضی مورد طلاق و فراق مبتلا بودند و شوهر اختیار نکرده بودند بهجران حضرت میسوختند

امان از ان شب که حضرت مسموم شد صدای شیون از خانهٔ امام حسن بلند شد
خبر در مدینه منتشر شد تمام از زنها از خانها سرپای برهنه و سینه زنان
بخانه حضرت امدند دیدند لبان سبز و صورت زرد همه سینه خراشیدند بجانها دویدند
از هرجا دوا و درمان حاضر ساخته حتی میدویدند چندین جام شیر حاضر کردند التماست
میکردند سیدنا روحنا لروحک الفداء قدری ازین شیر میل کن شیر منفعت کلی دارد مفید بود
اصرار نکنید حسن از دنیا رفت درد من دیگر درمان ندارد حکیم الموت کرده عرض میکرد
دندان قربانت کدام سوفا انکار کرده میفرمود چه کار دارید او را عجزا والدا یک برادر مقصد
دوا و درمان و شیر ما دارد نداریم اما الحیلة میفرمود اسقونی شربة من الماء
ایضاً ریاض قدس جلد دوم ص از حکیمی پرسیدند که حلم چیست گفت نمک خوان اخلاق زیرا
چون حروف حلم را قلب کنی ملح میشود چنانچه طعام بی ملح مزه ندارد همچنین اخلاق بی حلم جمال ندارد و چنانچه
شجاعت و سخاوت سرآمد صفات حمیده انسانیت همچنین حلم در دیباچه مصحف خوان خلافت زرکان حلم را
نیکوترین صفات انسان شمرده اند و شجاع و سخی را برترین خلق دانسته اند ایضاً ریاض قصص حلیم محبوب الخلق
خواص و عوام هست دلها بسوی او میل میکند هر کسکه فرق مابین صفات حسن و افعال قبیح ندهد یا کور باشد
ان ابراهیم لاواه حلیم
که خلق ایشان نه بیند مثال آن کور موصلی صح ایضاً ریاض معاویه عارف بود بشیم [illegible] وقت حجر
دیده و [illegible] بود نیست و غضب [illegible] [illegible] بود العقده [illegible] داشت [illegible]
خطب خطبه [illegible] داشت [illegible] خطیب [illegible] کرد [illegible]
بر [illegible] خطب [illegible] [illegible] بر آل [illegible] الحمد [illegible]

جامع العلوم اعرابی بخدمت آنحضرت آمد قبل از مسئله فرمود آنچه در خزانه ما مانده باو بدهید بیست هزار

درهم دادند عرض کرد ای مولای من چرا نگذاشتی مدح وثنای ترا بگویم و اظهار حاجت کنم بیتی چند

انشا فرمود که مضمون بعضی از آنها اینست که ما اهل بیت را نگه کسی از ما امیدوار شود بخشش ما

پیش از آنکه آبروی سائل ریخته شود اگر دریا را ذره عطای ما را ببیند هر آینه در عرق خجلت غرق شود

جلاء العیون چون منافقان این سخنان را از آنحضرت شنیدند بیکدیگر نظر کرده گفتند ...

صلح کند ... گفتند ... اسباب ... تجارت کرده ...

عاشورا ...

... آنحضرت با ...

عاشورا ...

دور آنحضرت را گرفتند ...

لجام اسب آنحضرت را گرفت خنجری بران ... که تا استخوان ...

و گفت ... ابن ابی الحدید ...

روایت کرده است که روزی آنحضرت با بعضی از اصحاب خود گفت که چهار ...

چهار ... سبحان ما ...

نحن اناس ...

حتی فلان ... کردند

الارحال والامل ...

نائلنا ... خضل ...

جنة النعیم و در بعضی از کتب معتبره مرثیه از حضرت عباس در مصیبت امام حسن

و بعضی از آنها اینست مات الامام و مات العلم والکرم و صار ...

ونرها الظلم الیوم مات رسول الله ثم فاطمة واحمد الطهر والمعروف ... یا علی

ابکی علی المسموم حین ثوی لدی البقیع ودمعی ... طابت نفوس الذی عادوک

یا حسن واهل بیتک بعدک زادهم هم ص الصافی جنة النعیم

وکان الحسن اذا ذکر الموت بکی واذا ذکر القبر بکی واذا ذکر البعث والنشور بکی واذا ذکر الممر

علی الصراط بکی واذا ذکر العرض علی الله بکی و شهق شهقة یغشی علیه وکان اذا ذکر الجنة

والنار اضطرب اضطراب السلیم ص جامع النورین قصادی است

پنج انگشت دارد چه خواهد از کسی ... دو بر چشمان ... و انگه دو بر گوش

یکی بر لب ... که خاموش هفتاد ... اما روز عاشورا ...

هفتاد نفر از یاران سید الشهداء ... افتاد که ... حسین ...

در مجالس صدوق مسنداً عن الصادق عن ابیه عن جده ان الحسین دخل یوماً علی اخیه الحسن فلما نظر الیه بکی

فقال له الحسن ما یبکیک یا ابا عبدالله قال لما یصنع بک فقال له الحسن ان الذی یؤتی الی سم ... فاقتل

به ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله یزدلف الیک ثلاثون الف رجل یدعون انهم من امة محمد

و ینتحلون دین الاسلام ... علی قتلک و سفک دمک و انتهاک حرمتک و سبی ذراریک

وانتهاب ثقلک ... السماء رماداً و دماً و یبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار

جنات الخلود توسل بر دفع مکاره و انتقام کشیدن از اعدا و رفع ظلم منوط است بر توسل
جستن بحضرت امیر و آنحضرت اللهم انی اسئلک بحق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و ابنه الحسن علیهما السلام الا انتقمت لی بهما من ظلمنی و غشمنی و آذانی و انطوی علی ذلک
و کفیتنی بهما مؤنة کل احد یا ارحم الراحمین ع الضیا فیه عدد اولاد
حضرت پانزده پسر و چهار دختر از جمله عبد الرحمن در خدمت عم خود امام حسین
از مدینه بسمت مکه رفت و در حال حج فوت شد در منزل ابوا آنحضرت [illegible]
خواستی و بعد از چند روز دوا مطلقه با زن دیگر را کفی بطلبی که اینها از اغالت [illegible]
عده خواستی [illegible] من بعد زن [illegible] ایشان [illegible] کفتند [illegible] دختر [illegible]
علة دعا [illegible] اسماعیلیه [illegible] و شک و مایل [illegible] و عشرت [illegible]
و عبادت از حضرت متاذی شده بود معویه قدسه الماس [illegible] فرستاد
دو مرتبه اثرا در میان رطب و اطعمه باتحضرت خورانید و هر مرتبه حضرت [illegible]
خود [illegible] شفا یافت مرتبه ثالث نصف شب [illegible] امام [illegible] آب [illegible] آنحضرت
[illegible] بادشاها [illegible] است [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] دیده سوده الماس [illegible] آب کشیده بود [illegible] و دست مالید [illegible]
و وفات الحضرت [illegible] شد [illegible] که دلالت بر وفات داشت دیده بود [illegible]
اب [illegible] فی الحال [illegible] ظاهر شد [illegible] کشیده [illegible]
بابا [illegible] کرده [illegible] نشد [illegible] از جهل [illegible]

مدینة المعاجز من طریق المخالفین ما رواه السمعانی فی کتاب فضائل الصحابه
باسناده عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریره قال کان الحسن ع عند النبی ص و کان
یحبه حبا شدیدا فقال اذهب الی امک فقلت اذهب معه قال لا فجائت
برقة من السماء فمشی فی ضوئها حتی وصل الی امه ص مدینة المعاجز عن ابی [illegible]
عن ابی جعفر الثانی ع قال لما قبض رسول الله ص هبط جبرئیل و معه الملائکة و الروح الذین کانوا
یهبطون فی لیلة القدر قال ففتح لامیر المؤمنین ع بصره فرآهم من منتهی السموات الی الارض
یغسلون النبی معه و یصلون علیه و یحفرون له والله ما حفر له غیرهم حتی اذا وضع فی قبره
نزلوا مع من نزل فوضعوه فتکلم ففتح لامیر المؤمنین سمعه یوصیهم فبکی و سمعهم یقولون
لا نألوه جهدا و انما هو صاحبنا بعده الا انه لیس یعاینا ببصره بعد مرتنا هذه قال
فلما مات امیر المؤمنین رای الحسن و الحسین ع مثل الذی کان رای و رایا النبی ایضا
یعین الملائکة مثل الذی صنعوا بالنبی ص حتی اذا مات الحسن ع رای منه الحسین ع مثل ذلک
و رای النبی و علیا یعینان الملائکة حتی اذا مات الحسین رای علی بن الحسین ع منه مثل ذلک
و رای النبی ع و علیا و الحسن یعینون الملائکة حتی اذا مات علی بن الحسین رای محمد بن علی مثل ذلک
و رای النبی و علیا و الحسن و الحسین یعینون الملائکة [illegible] و هکذا یجری الی آخرنا ع

ریاض القدس [illegible] اشعه شش مرتبه حضرت حسن را زهر دادند هر وقت
آنحضرت سر قبر پیغمبر میرفت استشفا میکرد اما اندفعه آخر آن قدر مهلت نداد
خود را بسر قبر پیغمبر برساند که صد و هفتاد پاره جگرش در طشت ریخت و بدن
نازنینش هم هفتاد چوبه تیر خورد که کفن [illegible] امام حسن بود مشبک شد کرده
زیارت آنحضرت میخوانی السلام علی من شکت اکفانه بالسهام اما چهار هزار
ضربت تیر و شمشیر بدن برادرش امام حسین [illegible] ایضاً ریاض القدس
در باب زهریکه با امام حسن داده اند بعضی گفتند سوده الماس بود و بعضی نوشتند
زهر هلاهل بود و برخی گفتند زهر پلش بود هر یک از این زهرها خاصیتی و علامتی
می دارد اما شدیدتر از همه اینها زهر پلش است که صورتاً شبیه بجدوار
است مصطلح پلش همان جدوار است حکیم مؤمن در کتاب تحفه خود نقل
میکند که زهر پلش در طرف کوه خطا و ختن است عمل میاید یکطرف آن اگر
پلش است میروید و یک طرف آن جدوار است طریق گرفتن پلش اشکال دارد
باید انسان [illegible] جدوار استعمال کند تا چون نزدیک زهر پلش برود ضرر [illegible]
حیوانی همراه میبرند و ریسمانی بگردن او میبندند و یکسر ریسمان را بگردن علف پلش می بندند
پس حیوان را میرانند تا آن بوته پلش از ریشه کنده شود خاصیت او چنان است اگر [illegible]
[illegible]

[illegible]

ریاض المصائب [illegible] که در سنه ۱۲۵ تألیف شده
روایتی سعید زن که حسن ایشان را نکاح کرده و بالکل طلاق داده همه پا برهنه دکریان در عقب جنازه
میرفتند [illegible] کجا دیدم که این قصر جای خانه ماست چو بلبل که این روضه آشیانه ماست
[illegible] صد و هفتاد پاره جگر [illegible]
در آمد [illegible] صد و هفتاد پاره شد جگرش [illegible] بیا بیا که [illegible]
تو چشمهای حسن اجل کشیده سوی قبله دست و پای حسن [illegible] اجل از خواب بیدارش کند
جام زهری [illegible] ایام در کنارش کند [illegible] سیدات [illegible] چو شمع در دلش
آتش گرفت جان [illegible] آسمان [illegible] اجل در قتل جان نیست [illegible]
[illegible] دیده بگشا آسمان ما و ترا از هم برید [illegible]

ریاض المصائب

بعد از استشمام [illegible] امام [illegible] اسباب [illegible]
نمودند حتی مصلای امام را از زیر [illegible] گرفتند [illegible]
[illegible] جراح بن سنان [illegible] امام [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] ناسخ جلد حسن
در تفسیر فرات بن ابراهیم مسطور است که [illegible] علی [illegible] خطبه قرائت کند [illegible]
[illegible] فقال الحمد لله الواحد بغیر تشبیه الی اما بعد فان علیاً باب من دخله کان آمنا

ومن خرج منه كان كافراً الى علام بر خاست وسر او را ابو سعيد وقال بابي انت وامي

اي دل ار عيب حسن وحال مضطرش اشك بر بدن وقلب مكدرش عاش عمار

قال واصل بن عطا كان الحسن بن علي عليه سيماء الانبياء وبهاء الملوك ع ولده قل للمقيم بغير دار

اقامه حان الرحيل فودع الاحبابا ان الذين لقيتم وصحبتم صاروا جميعاً في القبور ترابا

عاش عمار د تزوج سبعين حرة وملك مأة وستين امرأة في سائر عمره وكان اولاده

مقتل ابو مخنف عبد الرحمن بن جندب الازدي عن ابيه قال دخلت انا وسليمان

بن صرد الخزاعي والمسيب بن نجبة وسعيد بن عبد الله الحنفي ونزوره

ولقد سمعت الى امير المؤمنين يقول قال رسول الله ص من احب قوماً بعثه الله معهم

يوم القيمة وانتم معنا وفي زمرتنا لا تفارقنا ولا نفارقكم الى قال خرجنا من عنده ودخلنا على الحسين

وهو يأمر غلمانه بالخروج الى المدينة الى ثم سار الحسن والحسين فخرجنا معهما مودعين لهما ومشيعين

فهو ما زرنا ولما ابصرنا نظر الى الكوفة وتنفس صعداء وانشأ يقول فلا عن قلى فارقت دار

هو المانع عن حمى وذمامه ولكن قضاء الله ذو قع وما هلك الدنيا بدار دوام

اعلام الورى روى ابن عقدة عن ابيه عن جده عن زينب بنت ابي رافع قالت

اتت فاطمة بابنيها الحسن والحسين الى رسول الله في شكواه التي توفي فيه فقالت هذان

ابناك فورثهما شيئا فقال اما الحسن فان له هيبتي وسوددي واما الحسين فان له جودي

وشجاعتي ويصدق هذا الخبر ما رواه محمد بن اسحق قال ما بلغ احد من الشرف

بعد رسول الله ما بلغ الحسن يبسط له على باب داره فاذا خرج وجلس انقطع الطريق

فما مر احد من خلق الله اجلالا له فاذا علم قام ودخل بيته فمر الناس ولقد رايته

في طريق مكة نزل عن راحلته فمشى فما من خلق الله احد الا نزل ومشى

عن انس بن مالك قال لم يكن احد اشبه برسول الله من الحسن وقال علي

ان الحسن اشبه برسول الله ما بين الصدر الى الراس والحسين اسفل من ذلك

روضة الشهداء حضرت خواجه پارسا در فصل الخطاب آورده که امیر المؤمنین

شش ... آورده که ... در روضة الشهداء

نوشته اسما بكريعت ... مرجان بود در حال ادرا با دو غلام ... بشام فرستاد

ونامه نوشت اما چون نامه ... بدمشق رسید والی شام ...

درهای دروازه شهرها سیاه کردند وخود با همه اعیان واعاظم ولایت سیاه پوشیده

شانزده روز تعزیت بزرگان نداشت روضة الشهداء نقل است که ام کلثوم را گفت ای خواهر

ام کلثوم ... قاسم ... حسن ... بعد ...

... بفت ... دبفت ...

تذكرة الخواص ذكر هشام ابن محمد الكلبي عن محمد بن اسحق قال بعث مروان بن الحكم وكان واليا

على المدينة رسولا الى الحسن ع فقال له يقول لك مروان ابوك الذي فرق الجماعة وقتل امير المؤمنين

عثمان واباد العلماء والزهاد يعني الخوارج وانت تفخر بغيرك فاذا قيل لك من ابوك تقول خالي

الفرس فجاء الرسول الى الحسن ع فقال له يا ابا محمد اني اتيتك برسالة ممن يخاف سطوته ويحذر سيفه

فان كرهت لم ابلغك اياها ووقيتك بنفسي فقال الحسن لا بل تؤديها ونستعين عليه بالله فاداها

فقال له تقول لمروان ان كنت صادقا فالله يجزيك بصدقك وان كنت كاذبا فالله اشد

نقمة فخرج الرسول من عنده فلقيه الحسين ع فقال من اين اقبلت فقال من عند اخيك الحسن

فقال وما كنت تصنع قال اتيت برسالة من عند مروان فقال وما هي فامتنع الرسول

من ادائها فقال لتخبرني او لاقتلنك فسمع الحسن فخرج وقال خل عن الرجل فقال لا والله حتى اسمعها

فاعادها الرسول عليه فقال قل له يقول لك الحسين بن علي بن فاطمة يا ابن الزرقاء الداعية الى نفسها

بسوق ذي المجاز صاحبة الراية بسوق عكاظ ويا بن طريد رسول الله ولعينه اعرف من انت

ومن امك ومن ابوك فجاء الرسول الى مروان فاعاد عليه ما قالا فقال له ارجع الى الحسن وقل

له اشهد انك ابن رسول الله وقل للحسين اشهد انك ابن علي بن ابي طالب فقال للرسول

قل لهما الى ... ايضا فيه كان مروان يشتم عليا ع يوم الجمعة على المنبر وكان الحسن

يقعد في حجرة رسول الله صلعم حتى يفرغ ثم يخرج فيصلي خلفه ع

مرثيه

الا دهن راسواك الحبيب محاسن وراتك مغضو وانت سليب بكاء طويل والدموع غزيره بكاء

طويل وانت بعيد والمزار قريب غريب واطراف البيوت تحوطه الا كل من تحت التراب غريب

فللعين منى عبرة بعد عبرة وللقلب منى رنة ونحيب فليس حريب من اصيب بماله ولكن

من وارى اخاه حريب حريب کسی را گویند که مالش را برده باشند الا اشرب ماء المزن

ام غير ماءه ويدخل في الاحشاء مثل لهيب الضنا رشفهم فياليت شعري من اخ

ومن له اروح وما قلبي عليه بال الى علينا حين تحم راسه بمنصلة ذی رونق وصقال

ام ابكي لبنت المصطفى بعد ما قضى قضت لم تفق من ارثها بغلال ام الحسن الزكي سقته

قضى بين انصاره وموال وان حنيني للشهيد بكربلا لباق فلا يقضى له بزوال فديت صريعا

تدعى الشمر وقته لقطع وريده اذ بحز قذال فديت طريحا اجمعوا بعد قتله على نهب اسلاب له وعيال

کهی ز سوز جگر می نشست بر زانو — کهی بخاک چو ماهی فتاده بر پهلو

کهی چه طفل با غوش خواهران میرفت — کهی ز درد بدوش برادران میرفت

جناب مستطاب آقای آقا سید اسمعیل طبرسی در کتاب کفایة
الموحدین مرقوم فرموده قریب بدو دویست معجزه و خوارق عادات از آنسرور
ظاهر شده از انجمله محمد بن جریر از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که دیدم
حسن بن علی را که بلند شد بجانب هوا و غائب شد در آسمان و بعد از سه روز نزول
نمود بر او سکینه و وقاری بود که مثل آن مشاهده نشد و فرمود که قسم بروح آباء من
که رسیدم و فائز شدم آنچه باید بآن رسید سوم و نیز محمد بن جریر طبری روایت کرده از
ابی سعید خدری که دیدم حسن بن علی را در حالیکه طفل بود و طیور بر سر او سایه میافکندند
و طیور را دعوت مینمود اجابت میکردند ۴ و نیز محمد بن جریر از جابر روایت کرده که از حسن
بن علی استدعا نمودم که اظهار معجزه از برای ما نماید در حالیکه در مسجد رسول خدا ص
نشسته بودیم دیدم که پای مبارک خود را بر زمین زد پس زمین شکافته شد و دریائی ظاهر
گردید که بر روی آن کشتیها جاری بود پس دست مبارک خود را کشیده و ماهی از آن دریا

بیرون آورده و بفرزند من عطا فرمود و آنماهی را بمنزل خود بردیم و از آن تناول
نمودیم ۵ در همانکتاب است چون معویه و اهل شام نکث بیعت امیر المؤمنین
نمودند و بنا بر مقاتله گذاردند با آن بزرگوار و این خبر منتشر شد باطراف بلاد چون
چون بسمع ملک روم رسید پرسید که محل خروج اند از کجاست عرض کردند یکی
از کوفه دیگری از شام سؤال نمود که تاجری از اهل آن بلاد در اینجا هست تاجری
از اهل شام و تاجری از اهل مکه حاضر نمودند مؤلف گوید نسخه چنین بود ظاهرا بایست
کوفه باشد ملک از ایشان سؤال نمود که توصیف نمائید حال اندو را پس وصف
نمودند از صفات و حسب و نسب ایشانرا امر نمود تا موکلین بیرون آورند آنچه
اصنام در خزانه است چون در آنها نظر نمود و قرائت کرد آنچه در صفحات آن
اصنام مسطور بود گفت الشامی ضال و الکوفی هاد بعد از آن بمعویه نوشت
که اعلم اهل بیت خود را در نزد من بفرست و بخدمت امیر المؤمنین عریضه نمود که اعلم
اهل بیت خود را نزد من فرست تا آنکه سماع نمایم از ایشان آنچه را که مقصود شما ست
معویه یزید را فرستاد حضرت امیر ع حسن مجتبی را یزید قبل از امام حسن ع وارد
بر ملک روم شد چون بمحضر او حاضر گردید دست و پیشانی ملک را بوسید چون حضرت

امام حسن ع داخل مجلس او شد فرمود الحمد لله الذی لم یجعلنی یهودیاً ولا نصرانیاً
ولا مجوسیاً ولا عابداً للشمس ولا للقمر ولا لصنم ولا لبقر وجعلنی حنیفاً مسلماً ولم یجعلنی
من المشرکین وتبارک الله رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وبعد
در انمجلس نشست و دیده های مبارک خود را بزیر انداخت و ملک روم بایشان
نگاه میکرد بعد فرمود تا ایشان تفریق نمودند از مجلس و یزید را خواست و از خزانه
خود سیصد و سیزده صندوق بیرون آورد که در انها صور و تماثیل انبیا بود
بر یزید عرضه داشت و گفت این تماثیلها و صورتها از ان کیانند نیست یزید مبهوت
شد جواب نگفت و بعد ازان سؤال نمود از ارزاق خلائق و ارواح مؤمنین
که محل اجتماع ایشان در کجاست و ارواح کفار در کجا هستند بعد از موت
یزید از کثرت جهالة سر بزیر انداخته منفعل شده هیچ جواب نداد بعد ازان
حضرت حسن ع طلبید عرض کرد من ابتدا بیزید نمودم در سؤال مهمه انکه اعلام
نمایم او را که تو میدانی انچه را که او جاهل هست و پدر بزرگوار تو داناست بانچه
یزید جاهل هست و من نظر کردم در انجیل و دیدم که محمد رسول خداست و وزیر
او علی ع هست و نظر کردم در میان اوصیای انبیا دیدم که پدر تو وصی رسول خداست

پس حضرت حسن ع فرمود سؤال کن از من انچه را که میخواهی از توراه و انجیل
و قران که خبر همه انها بتو خواهم داد انشاء الله پس ملک یک بیک الصور را
بر انحضرت عرضه داشت پس صورت اول را بیرون اورد بهیئت قمر فرمود
که اینصورت ادم ابو البشر است و بعد صورت دیگر بیرون اورد مانند شمس
حضرت فرمود که اینصورت حوا است بعد ازان صورت دیگر بیرون اورد فرمود
که اینصورت شیث ابن ادم است پس صورت دیگر تا انکه صور همه انبیا را
عرضه داشت وان بزرگوار می فرمود که اینصورة نوح و این صورت ابراهیم است
و هکذا تا اخر صورتها همه را اخبار فرمود بعد ازان صور دیگر بیرون اورد
و بر انحضرت عرضه داشت فرمود که اینها صور انبیا نیست بلکه اینها صور ملوک
و پادشاهان گذشته میباشد ملک روم گفت اشهد علیکم یا اهل بیت
رسول الله انکم قد اعطیتم علم الاولین والاخرین وعلم التوراة والانجیل
والزبور وصحف ابراهیم والواح موسی علیهم السلام بعد صورة دیگر بیرون اورد
نشان داد انروز گریست گریستن شدیدی سبب گریه را پرسید فرمود اینصورة
جدم رسول خداست بیان فرمود صفت پیغمبر را باحسن بیان بعد ازان ملک انچه
مسائل مشکله داشت و در نظر او بود از توراة و انجیل از انحضرت سؤال کرد جواب شنید حکم کرد

برای آنحضرت بجایزه بسیاری تعظیم و تکریم نمود و پس یزید مراجعت نمود بسوی پدر خود ملک بمعویه نوشت
که کسی که علم الهی در نزد اوست او خلیفه بحق خواهد بود و بامیرالمؤمنین نوشت عرض کرد که حق خلافت

از برای تو و ذریه تو خواهد بود ع شهاب ثاقب عایشه روز ورود مدینه این

قدر کریست که مدهوش گردید و فتیکه ام سلمه را می دید بحکایت و نصایح او را یاد میکرد و اگر یه او

از روی ندامت بود در وقت شهادت علی علیه السلام فرح و شادی میکرد و اسم غلام سیاه خود را عبد الرحمن

نگذاشت و بنعش ریحانه رسول آمیزید در وفات فاطمه زهرا علیها السلام شادیها کرد و جمیع زنان

بمجلس تعزیه حاضر شدند مگر آن ضاله و مضله این خبر بجناب امیر رسید غمگین شد و نفرین کرد ص

و معه السابعه قال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی بالعین قریه بجرجان ذکر الفضل

بن شاذان فی بعض کتبه لما قتل ابوه خرج فی شوال من الکوفة قال ابو الحسن قال معویة لا قول و شب

اهل العسکر عسکر الحسن بالحسن فی شهر ربیع الاول فانتهبوا فسطاطه و اخذوا متاعه

و طعنه ابن بشر الاسدی فی خاصرته فردوه جریحا الی المدائن الخ ص

قاموس خاصره بوزن کاملاست تهیگاه و مابین استخوان سر سرین و استخوان

پهلوست م تذکرة الائمه در قصر ابیض مدائن ـ عبارت روشن مرکب قائم و را برده اورا

باین راضی نشدند تیرا بر داند اختند در را اکر گردن مبارکس رسانیدند و کلم الله اندک نرسید
و مجروح آن مبارکس رز رخم

رمز قا ه حضرت حسن مجتبی علیه السلام الا یقا ن

اشعار وصال شیرازی شعر در تاب رفت و طشت طلب کرد

ناله کرد الطشت را ز خون دلش دشت ناله کرد خونیکه خورد در همه عمر از گلو بریخت

خود را یقین ز خون دل چند ناله کرد خون خوردن و عداوت خلق و جفای دهر

یعنی امامتش بیراد حواله کرد اطباء و طبیعیین در این کلام حرفی دارند

که روایات وارد شده که حضرت مجتبی علیه السلام وقتیکه طشت طلب کرد قی عارض انجناب شد

یکدفعه جگر مبارکش هفتاد پاره شد از راه حلق مبارکش بطشت میریخت میگویند

این کلام معقول نیست زیرا که راه معده از مسیر خ روده است و راه نفس

کشیدن انسان از نا ملوسی است و جگر را چه شش باشد که جگر سفید

است و چه جگر سیاه هیچکدام براه معده ربطی ندارد ما بنده ضعیف میگوئیم ما را ایشد

تصرفات در معقولات نموده لم و بم و لم در کلام خدا و رسول و ائمه معصومین ع

بگوئیم مثل مسئله معراج جسمانی و مسئله معاد جسمانی در سایر مطالب هم انچه از بزرگان

دین رسید قبول میکنیم زیرا که خدا را بر همه چیز قادر میدانیم و ما هم از روی تعبد

بر هر چه فرموده اند قبول میکنیم در این باب هفت روایت وارد شده ص اول

روایت جنادة ابن امیه که میگوید من وارد شدم بخدمت حضرت حسن مجتبی علیه السلام

و بین یدیه طشت یقذف علیه الدم و یخرج کبده قطعة قطعة ددم

بروایت سالم ابن ابی جعده است میگوید امام فرمود فقد وقع کبدی علی فهو یخرج قطعا
سیم در کتاب مروج الذهب از حضرت صادق روایت شده که مجتبی فرمودند
ولقد لفظت طائفة من کبدی چهارم روایت مفیده از ابن عباس است که امام
حسن به برادر خود سید الشهدا فرمود رایت یا اخی کبدی فی الطشت پنجم در روایت
عبد الله بن ابراهیم است وقد سقیت السم ورمیت بکبدی فی الطشت ششم
روایت عمر بن اسحاق است که فرمود یا اخی انی مفارقک ولاحق بربی وقد
سقیت السم مرارا وما سقیت مثل هذه المرة لقد تقطعت قطعة قطعة من کبدی
فجعلت اقلبها بعود معی هفتم روایت علی بن مهران است قال یا اخی
وقد لفظت قطعة من کبدی ص دمعة الساکبة ولله در ابن حماد
لا تأمن الدهر ان الدهر ذو غیر وذو لسانین فی الدنیا وذو وجهین اخنی علی عترة الهادی فشتتهم
فما تری جامعا منهم بشخصین بعض بطیبة مدفون ونفسه وبعضهم بکربلاء وبعض بالغریین
وارض طوس وسامرا وقد ضمنت بغداد بدرین حلا وسط قبرین ابکی علی الحسن المسموم مضطهدا
ام للحسین لقی بین الجنین ابکی علیه خضیب الشیب من دمه معفر الخد محزوز الودجین
شعر فارسی بر حال امام حسن ع کجا بود که برادر غم و ستم نبود کجاست انکه دراو فتنه و الم نبود
بجز دیار که رفتم جفا وارد ان بود برای خسته دلان سوز درد کم نبود

ناسخ . صفحه ۶ گوید جلد حسن ع

ولو ان عینیک عاینت بعض الذی ببنیک حل لقد رایت فظائعا اما ابنه
الحسن الزکی فانه لما مضیت سقوه سما ناقعا هذا به کبد الکئیب کریمة منه
فوا حسناه واضالعا منعوا العز الخلق منک قرابة ورضوا محمد للعرب مضاجعا
وسقوا حسینا بالطفوف علی الظما کاس المنیة فاجتباها جازعا ناشکیبا
جسدا بلا راس یمد علی الثری رجلاه ویکف جنازی نا نا عا

شیخ صدوق در امالی و شیخ طوسی در امالی نقل کرده اند که رسول خدا ص فرموده که ایمان نیاورد
بنده تا آنکه بوده باشم من نزد او محبوبتر از جان او و اهل من محبوبتر نزد او از اهل او و عترت من [محبوبتر نزد]
او از عترت او و ذات من محبوبتر نزد او از ذات او ع و شاید این مقام اول درجه ایمان باشد
والا عارف بخصایص ذاتیه و کمالات نفسانیه و نعم و احسان غیر متناهیه ایشان را بعباد
کارش باینجا کشد که جز آن سلسله معظمه کسی را قابل محبت در خلق نبیند ع [نجم] در خصال
و من لا یحضره الفقیه از جناب صادق ع مرویست که فرمود پنج نفرند که نمیخوابند تا آنکه شمرد
از آنها محبی را که مترقب مفارقت حبیب خود است ع نجم در کافی و تهذیب و فقیه
مرویست که جناب باقر ع فرمود بعبد الله بن ظبیان که هیچ عیدی نیست برای مسلمین
نه قربانی و نه فطر مگر آنکه تازه میکند خداوند برای آل محمد ع حزنی را راوی پرسید
چرا فرمود زیرا که ایشان می بینند حق خود را در دست غیر خود سابقا ع نجم
مکرر در اخبار وصف فرموده اند آنجناب را بغریب و طرید و وحید رانده
مظلوم که حق او را منکر شده اند ع نجم شیخ طوسی در غیبت از مفضل روایت کرده
که گفت ذکر نمودیم قائم ع را و کسی که مرد از اصحاب ما که انتظار او را میکشید فرمود بما که
چون قائم ع خروج کند بر سر قبر مؤمن می آید پس باو میگوید که ای فلان بدرستیکه ظاهر شد
صاحب تو پس اگر خواهی که ملحق شوی پس ملحق شو و اگر خواهی که اقامت کنی در نعمت پروردگار خود پس اقامت [کن]

نجم سید بن طاوس در کتاب مضمار روایت کرده از محمد بن علی طرازی که بسند معتبر روایت
کرده از حماد بن عثمان که گفت داخل شدم بر حضرت صادق ع در شب بیست و یکم
ماه رمضان پس فرمود بمن ای حماد غسل کردی گفتم آری فدای تو شوم پس امر فرمود
حصیری او را در نزد او آنگاه ایستاد چسبیده بمن و مشغول نماز و پیوسته نماز میکرد و من نیز
چسبیده بآنجناب نماز میکردم تا فارغ شدیم از نمازهای خود آنگاه شروع کرد بدعا
کردن و من آمین میگفتم بر دعای او تا آنکه فجر طالع شد پس اذان و اقامه گفت
و بعض از غلامان خود را خواند پس در عقب ایستادیم او و پیش ایستاد و نماز کرد
با ما پس حمد خواند و انا انزلناه در رکعت اولی و در رکعت دوم حمد خواند و قل
هو الله چون فارغ شدیم از تسبیح و تقدیس و ثنای بر خداوند و صلوات بر رسول
و آل او و دعا از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات اولین و آخرین بسجده افتاد
آنگاه شنیدم که میفرمود لا اله الا الله انت مقلب القلوب و الابصار تا آخر دعا که طولانی [بلند]
و در اواخر آن فرمود ان تصلی علی محمد و اهل بیته و ان تاذن لفرج من بفرجه فرج اولیائک [لک]
و اصفیائک من خلقک و به تبید الظالمین و تهلکهم عجل ذلک یا رب العالمین ع مؤلف گوید
[جمله] شب قدر اهم حاضر در بود امام ع این بوده ع نجم جماعت بسیاری از علمای [ایشان]
شیخ طوسی در مصباح و سید بن طاوس در جمال الاسبوع بسندهای معتبره صحیحه
روایت کرده اند از یونس بن عبد الرحمن که جناب امام رضا ع امر میفرمود بدعا برای صاحب الامر ع
باین دعا اللهم ادفع عن ولیک و خلیفتک و لسانک المعبر عنک باذنک الی و الی من والاه و ع

من عاداه و زین بطول بقائه الارض و قوّ ناصریه و اخذل خاذلیه الواعد نا
من السآمه والکلل والفتره ع نجم در دعای صادق ع حضرت فرمود دعا کردم
از برای نور آل محمد ع تا از علامات ظهور مهر مانند و عارت کردن برده که عصم نجم سحر دوم صلوات
محرم داده مهر مانند و استاصل من جحد حقه و استهان بامره و سعی
فی اطفاء نوره و اراد اخماد ذکره ع نجم از کتاب [illegible] برخاستن
از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آنحضرت خصوص اگر با اسم قائم ع باشد
از چند نفر از علما و اهل اطلاع مسموع شد که ایشان دیدند خبری در این
باب بعضی از علما نقل کرده که این مطلب را سوال کردند از عالم متبحر سید عبد الله
سبط محدث جزایری و او مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند
که مضمون آن این است که روزی در مجلس صادق ع اسم آنجناب برده شد
پس حضرت بجهت تعظیم و احترام آن برخاست ع هفتم ادعیه خواندن از برای
حفظ ایمان و دین شیخ نعمانی در غیبت و کلینی در کافی باسانید
متعدده روایت کرده اند الی در بضاعة مرحوم شده است نجم در غیبت
فضل بن شاذان مرویست که شعار اصحاب آنحضرت این است یا لثارات الحسین ع
نجم ودر یکی از زیارات جامعه در سلام بر آن حضرت مذکور است السلام علی
الامام العادل لم الغائب عن الابصار و الحاضر فی الامصار و الغائب عن العیون

والحاضر فی الافکار بقیة الاخیار وارث ذی الفقار الذی یظهر فی بیت الله الحرام
ذی الاستار و ینادی بشعار یا لثارات الحسین ع انا الطالب بالاوتار انا قاصم کل جبار
نجم الثامن شیخ عیاشی از فضل بن ابی قره روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع
که میفرمود حق تعالی بحضرت ابراهیم ع وحی فرمود که زود است بشود از برای تو از ساره متولد شود
ساره گفت من عجوزه ام حق تعالی فرمود که زود است فرزند آورد و فرزندان آن پسر تا چهار صد سال
در دست دشمن من معذب میکردند بسبب آنکه کلام مرا رد نمود پس چون بنی اسرائیل در دست فرعون
مبتلا شدند در درگاه خداوند ناله و گریه بلند کردند تا چهل روز حق تعالی بحضرت موسی و هارون ع وحی نمود
که ایشانرا از دست فرعون خلاص گرداند و صد و هفتاد سال از آن چهار صد سال باقی بود انداخت از
ایشان برداشت پس حضرت صادق ع فرمود که اگر شما نیز چنین تضرع و زاری میکردید حق تعالی فرج ما را
نازل میکرد و چون چنین نکنید پس میرسد بسکه این امر بنهایت خواهد رسید نجم التاسع
احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده در کتاب محاسن از ابو بصیر از جناب صادق ع که فرمود
هرگاه گم شدی در راه پس ندا کن یا بگو یا صالح یا یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق
رحمکم الله عبید بن حسین زرندی که راوی خبر است از علی بن حمزه گفت پس رسید بما
این بلا پس امر نمودم بعضی از کسانیکه با ما بودند اینکه دور شود و ندا کند
پس دور شد و ندا کرد آنگاه آمد نزد ما پس خبر داد ما را که او شنید آواز
نازکی را که میگوید راه طرف راست یا گفت سمت چپ پس یافتیم راه را چنانچه
گفته بود و تردید در یا صالح یا یا ابا صالح و نیز تردید در سمت راست یا چپ از راوی

خبر است که سهو کرده‌ام ایضاً هم چنانچه در باب دوم گذشت که بعضی اول را در اسامی
و دوم را در کنیهای آنحضرت شمرده‌اند

ذکر اشخاصی که قائم را در غیبت کبری دیده اند

۱۹

دار السلام علی بن علی روایت کرده از محمد بن علی خزاز در کتاب کفایة باسناد او در باب
نص باثنا عشر از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین ع از رسول خدا ص که فرمود یا علی الی قوله ع امام
حسین از اولاد امام هفتمین از نسل او غایب شود اهل زمین و آسمان از فقدان وی محزون
شوند مؤمن و مؤمنه متأسف و سرگردان مانند پس بعد از آنکه سر بزیر انداخت سر برداشت
و فرمود پدر و مادرم فدای کسی باد که با من هم نام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران
و بر او پرده‌ها باشد از نور الخ —— صدوق ره از عیسی حلبی
فرمود صاحب این امر کیست از وطن و اهل خود دور و مهجور گردد و پدرش را بکشند
و او خونخواهی نکرده باشد شمشیر خود را هشت ماه در گردن حمایل کند زین العابد فرمود یا ابا
خالد کابلی گویا صاحب شما را می‌بینم در بالای نجف در پشت کوفه بلند شده و با او سیصد
و سیزده نفر هستند جبرئیل در دست راست میکائیل در چپ اسرافیل در پیش روی او
و با او دست رایت رسول خدا که آن را گشاده باشد اقامه ابو یوسف ره عن علی ع سیقعه
ان لا ینالک ضیم منهم ولا تشکو وهم مشتاقون الی رؤیته وکیف لا یکونون کذلک فانه
هو الاغر نفر فیه حبة امیر المؤمنین ع و تنفس و قال هاه شوقا الیه و اوحی بیده الی صدره

مؤلف كويد شيخ اجل علي بن محمد بن علي الخزاز كتاب كفاية الاثر في النص على الائمة
الاثني عشر (ع) حديثي نوشته واين بنده بحذف اسناد وروات محل حاجت از او نوشتم
فقيل لابي محمد الحسن بن علي (ع) يا ابن رسول الله فمن الحجة والامام بعدك قال ابني محمد هو الامام
والحجة بعدي من مات ولم يعرفه مات ميتة جاهلية اما ان له غيبة يحار فيها الجاهلون
ويهلك فيها المبطلون ويكذب فيها الوقاتون ثم يخرج فكاني انظر الى الاعلام البيض
تخفق فوق راسه بنجف الكوفة ص الصادر كفاية (اثبت ومن) بحذف روات حديث نوشتم
كميت كفته داخل بخدمت باقر (ع) شدم فقلت يا ابن رسول الله اني قد قلت فيكم ابياتا
افتاذن لي في انشادها فقال انها ايام البيض قلت فهو فيكم خاصة فقال هات فانشأت اقول
اضحكني الدهر وابكاني   والدهر ذو صرف والوان   لتسعة بالطف قد غودروا
صاروا جميعا رهن اكفان   فبكى (ع) وبكى ابو عبد الله (ع) وسمعت جارية تبكي من وراء الخباء فلما
معلوم ميشود ...
بلغت وستة لا يتجارى بهم   بنو عقيل خير فرسان   ثم علي الخير مولاهم ذكرهم
هيج احزاني فبكى ثم قال ما من رجل ذكرنا او ذكرنا عنده يخرج من عينيه ماء ولو مثل جناح
البعوضة الا بنى الله له بيتا في الجنة وجعل ذلك الدمع حجابا بينه وبين النار فلما بلغت
الى قولي متى يقوم الحق فيكم متى   يقوم مهديكم الثاني   قال سريعا ان شاء الله سريعا
بعد فرمود قائم ما نهم از اولاد حسين است لان الائمة بعد رسول الله (ص)

اثنا عشر الثاني عشر هو القائم (ع) قلت فمن هؤلاء الاثنا عشر قال اولهم علي بن ابي طالب
وبعده الحسن والحسين وبعد الحسين علي بن الحسين وانا ثم بعدي هذا ووضع يده على كتف جعفر
قلت فمن بعد هذا قال ابنه موسى وبعد موسى ابنه علي وبعد علي ابنه محمد وبعد محمد ابنه علي وبعد
علي ابنه الحسن وهو ابو القائم الذي يخرج فيملأ الدنيا قسطا وعدلا ويشفي صدور شيعتنا
قلت فمتى يخرج يا ابن رسول الله قال لقد سئل رسول الله ص عن ذلك فقال انما مثله كمثل الساعة
لا تأتيكم الا بغتة ص قطب الدين راوندي عليه الرحمة در كتاب خرائج وجرائح حديث
را مفصلا نوشته بنده بحذف اسناد وراوي ها نوشتم محل حاجت را ابي بن كعب به پيغمبر ص
عرض كرد وما علامة وما دلالته قال له علم اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك
العلم بنفسه فناداه العلم اخرج يا ولي الله واقتل اعداء الله وله سيف اذا حان
ولكم ما قال علي ابن ابيطالب السيف المتلون ... يحكي في التويلة
وقت خروجه انتشر ذلك العلم بنفسه فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل لك
ان تقعد عن اعداء الله فيخرج جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن شماله وشعيب بن صالح على مقدمته
وروى عن جابر بن عبد الله رضي الحسين عليه السلام   شعرا اذا كملت احدى
وستين حجة الى تسعة من بعدهن ضرائح   وقام بنو الليث بنصر ابن احمد
يعزون اطراف القنا والصفائح   تعرفهم شعث النواصي يقودها من المنزل
الاقصى شعيب بن صالح   وحدثني ... اعلم الناس كلهم ابو حسن اهل التقى والمدائح

در کتاب خرایج نوشته است ذکر ابن بابویه [و کتاب النبوة] و طبرسی هم در تحفه نوشته که ابن بابویه روایت که
سهل بن سعید میگوید که وقتی از اوقات هشام بن عبد الملک مرا فرستاد که در رصافه
عبد الملک از برای او چاهی حفر نمایم پس چونکه در آن مکان بقدر صد قامت از آن
چاه حفر نمودیم عبارت خرایج ما آمده نوشته پس ناگاه سری ظاهر شد ما اطراف او را کندیم
دیدیم مردی است در بالای سنگی ایستاده و لباسهای سفید در بر دارد و دو دست راست
خود را بر سر خود نهاده است ما دست او را از سر برداشتیم دیدیم ضربتی بر او واقع شده
پس ما دست او را بر همان موضع گذاشتیم خون ایستاد
و خون تازه از او بیرون می‌آید پس مرتبه [دویم] دست او را از آن موضع برداشتیم باز خون جاری شد
باز دست او را بر آن موضع گذاشتیم خون ایستاد و هر وقت که دست او را از آن موضع جدا میکردیم
خون جاری میشد و هرگاه بر آن موضع میگذاشتیم خون می‌ایستاد و بر لباس او نوشته بود که انا
که منم شعیب بن صالح پیغمبر خدا که مبعوث شد بر قوم پس مرا زدند و در این چاه انداختند
و خاک در آن ریختند مؤلف گوید قبر حضرت علیه الرحمه را و هکذا باز کردند
سر او هم و هکذا دستمال او باز کرده خون جاری شد اگر کیفیت او را تفصیلا خواسته باشی در فتن
حسین بن علی در حالات حضرت مطالعه خواهی شد در کتاب خرایج و جرایح نوشته است
ان فرعون لما کان یسمع ان هلاکه و هلاک قومه یکون علی یدی رجل من بنی اسرائیل قتل
فی طلبه نیفا و عشرین الف مولود و لم یصل الی قتله و قتل من یهلکه و یهلک قومه و کذلک بنو امیة
و بنو العباس لما سمعوا ان زوال ملکهم علی ید القائم من آل محمد وضعوا سیوفهم فی قتل اولاد اهل
البیت و یهلکونهم بالوان العذاب و یابی الله ان یکشف امره لواحد من الظلمة و الله یعین الشیعة

شرقا و غربا و یحفظهم سیما فی طریق سر من رای فان المخالفین حولها یتعصبون و یقصدون
اذیة الزوار و هو یدفع شرهم بالهیبة مرة و بالسوط اخری و بالسیف مرة ایضا انتهی نوشته
صاحب الزمان و المرای و المسمع یعنی حجة الله صاحب مرای و مسمع است از هر کجا می‌شنود
و می‌بیند لهذا هر وقتی دوستی از دوستان شبه ... در حبس شد حاضر شده خلاص مینماید
غیبة طوسی تا عن ابن عباس فی قوله اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها یعنی یصلح الارض بقائم
آل محمد من بعد موتها یعنی من بعد جور اهل مملکتها قد بینا لکم الآیات بقائم آل محمد لعلکم تعقلون
ایضا طوسی تا عن انس بن مالک قال قال رسول الله نحن بنو عبد المطلب سادة اهل الجنة انا و علی و حمزة و جعفر و الحسن و الحسین و المهدی
ایضا عن ابی وائل قال نظر امیر المؤمنین الی ابنه الحسین ان ابنی هذا سید کما سماه الله سیدا و سیخرج الله
من صلبه رجلا باسم نبیکم فیشبهه فی الخلق و الخلق انتهی مقصود که پیغمبر ... مهدی ... در خلق و خلق
در خلق و خلق شبیه است مع هذا ... اکثر است ... مانند خلفا و سلاطین
ایضا غیبة طوسی تا حکیمه قالت فلما کان فی الیوم الثالث اشتد شوقی الی ولی الله فاتیتهم عائدة
فبدات بالحجرة التی فیها الجاریة فاذا انا بها جالسة فی مجلس المرأة النفساء و علیها اثواب صفر معصبة الراس
فسلمت علیها و التفت الی جانب البیت و اذا بمهد علیه اثواب خضر فعدلت الی المهد
و رفعت عنه الاثواب فاذا انا بولی الله نائم علی قفاه غیر محزوم و لا مقموط ففتح عینیه و جعل یضحک
و یناجینی باصبعه فتناولته و ادنیته الی فمی لاقبله فشممت منه رائحة ما شممت
منها ... یا عمة هلمی فتای الی فتناولته و قال یا بنی انطق
فتای

ایضاً طوسی ره تا عن عبد الله بن جعفر الحمیری انه قال سألت محمد بن عثمان رض هل له رأيت صاحب
هذا الامر فقال نعم وآخر عهدي به عند بيت الله الحرام وهو يقول اللهم انجز لي ما وعدتني قال
محمد بن عثمان رض ورأيته ع متعلقاً باستار الكعبة في المستجار وهو يقول اللهم انتقم لي من اعدائك ع
ایضاً طوسی ره تا عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر ع يقول في صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة
انبياء سنة من موسى وسنة من عيسى وسنة من يوسف وسنة من محمد ص اما موسى
فخائف يترقب واما يوسف فالسجن واما عيسى فيقال مات ولم يمت واما محمد ص فالسيف فأتى من
هذا الخبر من الخصال كلها ما حصل في صاحبنا فان قيل صاحبكم لم يسجن في الحبس قلنا لم يسجن في الحبس
وهو في معنى المسجون لانه بحيث لا يوصل اليه ولا يعرف شخصه على التعيين فكأنه مسجون ع
ایضاً روى محمد بن يعقوب رفعه عن الزهري قال طلبت هذا الامر طلباً شاقاً حتى ذهب لي فيه مال
صالح فوجهت الى العمري وخدمته ولزمته وسألته بعد ذلك عن صاحب الزمان فقال لي
ليس الى ذلك وصول فخضعت فقال لي بكر بالغداة فوافيت فاستقبلني ومعه شاب من احسن
الناس وجهاً واطيبهم ريحاً بهيئة التجار وفي كمه شيء كهيئة التجار فلما نظرت اليه دنوت من العمري
فاومى الي فعدلت اليه وسألته فاجابني عن كل ما اردت ثم مر ليدخل الدار وكانت
من الدور التي لا يكترث لها اي لا يعبأ ولا يبالي بها فقال العمري ان اردت ان تسأل فاسأل فانك اكبر اشى مجمع
لا تراه بعد ذا فذهبت لاسأل فلم يسمع ودخل الدار [illegible] وما كلمني باكثر من ان قال
ملعون ملعون من اخر العشاء الى ان تشتبك النجوم ملعون ملعون من اخر الغداة الى ان تنقضي النجوم والمراد
بتقضي النجوم استتارها ع

جنة النعيم ومحيي الدين معروف در باب سعيد وشعت در معرفت وزراء مهدي
خوش گفته است الا ان ختم الاولياء شهيد وعين امام العالمين فقيد
هو السيد المهدي من آل احمد هو الصارم الهندي حين يبيد ع منا قم الحكم
در مجلس ٣١ عن علي بن ابيطالب ع انكم في زمان من ترك عشر ما امر به هلك وسيأتي
على الناس زمان من عمل عشر ما امر به نجى ع

حلد رابع خطط مصر   قال المقریزی فی خططه قال الهمدانی فی کتاب الاکلیل لم یوجد
مما کان تحت السماء وقت الغرق من القری قریه فیها بقیه سوی نهاوند وجدت کما هی الیوم
لم تتغیر واهرام الصعید من ارض مصر قال فی القاموس العربی الهرمان بالتحریک
بناآن ازلیان بمصر بناهما ادریس ع لحفظ العلوم فیهما عن الطوفان ونقل السیوطی
فی حسن المحاضره عن صاحب المرآة انه قال اختلف فیمن بنی الاهرام فقیل یوسف وقیل
نمرود وقیل دلوکه الملکه وقیل بناها القبط قبل الطوفان وکانوا یرون انه کائن فنقلوا
اموالهم وذخائرهم الیها فما اغنی عنهم شیئا قال وحکی لی بعض شیوخ مصر ان
بعض من یعرف لسان الیونان حل بعض الاقلام التی علیها فاذا هی قبل زمان بنیت
بست وثلاثین الف سنه وقیل اثنین وسبعین الفا قال ابو الریحان
البیرونی صاحب کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه وکان هرمس هرمس الهرامسه هو ادریس قد الهمه الله
علم النجوم فدلته علی انه سینزل بالارض آفه وانه سیبقی بقیه من العالم تحتاج
فیها الی علم فبنی هو واهل عصره الاهرام والبرابی وکتب علمه فیها بناء هرمین عظیمین
پیش از طوفان است جمیع علوم عامضه التی یدعیها اهل مصر
وصور کواکب وهر شیء حتی اسماء عقاقیر ومنافع ومضار آنها وطلسمات وعلم الحساب والهندسه
وغیر ذلک دراهرام است داروکز

در هرمین عظیمین   ذکر السیاح ان بعض الرماة رمی سهما فی قطر احدهما وفی سمکه
فسقط السهم دون نصفه المسافه ونقل عن ابن خردادبه ان من عجیب بنیان الهرمین
بمصر سمک کل واحد منهما اربعمائه ذراع وکلما ارتفع دق والطول اربعمائه ذراع فی عرض اربعمائه
ذراع مکتوب علیهما بالمسند کل سحر وکل عجیب من الطب ومکتوب علیهما انی بنیتهما فمن یدعی قوة فی ملکه
فلیهدمها فان الهدم ایسر من البناء فاعتبر ذلک فاذا خراج الدنیا لا یفی بهدمهما
هذا من قول بعض الحکماء کل شیء یخشی علیه من الدهر الا الاهرام فان الدهر یخشی علیه منها
کلام ابی الصلت اندلسی ما علی وجه الارض بنیه الا وانا ارثی لها من اللیل والنهار الا الهرمان
فانا ارثی للیل والنهار منهما کلام ابو الطیب متنبی این الذی الهرمان من بنیانه ما
قومه ما یومه ما المصرع تتخلف الآثار عن سکانها حینا ویدرکها الفناء فتتبع
عدد اهرام ذکر ابو محمد عبد الله بن عبد الرحیم القیسی فی کتاب تحفه الالباب وعددها ثمانیه
عشر هرما وفی حسن المحاضره للسیوطی قال صاحب المرآة من عجائب مصر الهرمان سمک کل واحد
خمسمائه ذراع فی ارتفاع مثلها کلما ارتفع البناء دق راسها حتی یصیر مثل مفرق حجیر وهما
من المرمر وعلیهما الاقلام التسعه الیونانیه والعبرانیه والسریانیه والسندیه والحمیریه والرومیه والفارسیه

وفي حسن المحاضرة للسيوطي ان الصابئة تزعم ان احد الهرمين قبر شيث والاخر قبر
هرمس والملون قبر صابي بن هرمس واليه ينسب الصابئة   وفي خطط المقريزي
ان المامون عند فتحه الاهرام امر من صعد الهرم الكبير ان يدلي حبلا فكان من طوله الف ذراع بالذراع الملكي
وهو ذراع وخمس وتوسعه اربعمائة ذراع في مثلها وكان صعوده في ثلاث ساعات من النهار
وانه وجد مقدار راس الهرم لله مبرك ثمانية جمال اهـ   ويقال انه لما فتح وجد في موضع منه
صندوق ثلاثة ابواب على ثلاثة بيوت طول كل باب منها عشرة اذرع في عرض خمسة اذرع من حلم
منحوت محكم الهندام وعلى صفحاته خط ازرق لم يحسنوا قراءته وانهم اقاموا ثلاثة ايام
يعملون الحيلة في فتح هذه الابواب الى ان راوا اماما على عشرة اذرع منها ثلاثة اعمدة
من حجر وفي كل عمود خرق في طوله وفي وسط الخرق صورة طائر ففي الاول من هذه الاعمدة صورة
حمام من حجر اخضر وفي الاوسط صورة باز من حجر اصفر وفي العمود الثالث صورة ديك من حجر
احمر فحركوا البازي فتحرك الباب الاول الذي في مقابلته فرفعوا البازي قليلا فانفتح الباب وكان
بحيث لا يرفعه مائة رجل من عظمه فرفعوا التمثالين الاخرين فانفتح البابان الاخران
فدخلوا الى البيت الاوسط فوجدوا فيه ثلاثة اسرة من حجارة شفافة مضيئة وعليها ثلاثة
اموات على كل ميت ثلاث حلل وعند راس كل كتاب بخط مجهول ووجدوا في البيت الاخر
عليه رفوف طاقها كثير من حجارة على اسفاط من حجارة فيها ادوات من الذهب

عجيبة الصنعة مرصعة بانواع الجواهر ووجدوا في البيت الثالث عليه رفوف من حجارة على اسفاط
من حجارة فيها الات الحرب وعدد السلاح فقيس منها سيف فكان طوله سبعة اشبار وكل درع
من تلك الدروع اثنا عشر شبرا فامر المامون بحمل ما وجدوا في البيوت ثم امر بحطت العلق
فانطبقت الابواب كما كانت   ويقال ان المامون لما فتحه وجد حوضا من حجر مغطى بلوح
من رخام وهو مملو بالذهب وعلى اللوح مكتوب بقلم عربي كان انا عمرنا هذا الهرم في الف
يوم واجزنا لمن يهدمه في الف سنة والهدم اسهل من العمارة وكسوناه جميعه بالديباج
لمن يكسوه بالحصير وجعلنا في كل جهة من جهاته ما لا يقدر ما يصرف مع الوصول اليه
ويقال انه وجد فيه صورة ادمي من حجر اخضر كالدهنج فيها طبق كالدواة ففتح واذا
فيه جسد ادمي عليه درع من ذهب مزين بانواع الجواهر وعلى صدره نصل سيف لا قيمة له
وعند راسه حجر من ياقوت احمر في قدر بيضة الدجاج فاخذه المامون وقال هذا من خراج
انتهى بالكمال ذكت مقابلة   ودهنج بفتح الدال والهاء حجر ديت ... النصل
حديدة السهم والرمح والسيف ما لم يكن له مقبض   سفط اسفاط التي يعبى فيه الطيب
ونحوه ويستعار للتابوت الصغير   ابو الحسن بن احمد بن طولون امر نمود
هزار فعلى سال كار كرد ند درمرمى يا فتند كتابى بخط يونان

معجزه حجة بن الحسن بن محمد فداه

میرزا محمد مستوفی بدایع نگار خان گفته در ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و نود و نه
بود بنده من برای رفتن جهت زیارت عسکریین ع و در سر دابی که انحضرت غائب
شده زنی از اهل خراسان مشاهده شد که از چشم کور و از بدن افلج بود و او را
در حضرت رضا ع جهة شفا برده بودند شفا رحمت نشده بود پس از ان بکربلا و نجف اشرف
و کاظمین اورده بودند شفا رحمت نشد بامره املاه بود و دو شب در حرم امامین ع توسل
جست شفا رحمت نشد صبح بسرداب غیبت که زیارت مخصوص وارده املاه بود با کمال
یاس و نومیدی بزیارت خواندن مشغول و وداع بود که دیده بود که شخصی آمد و دست بر چشم
و بدن او بمالید بینا شد و او را سوال کرده بود که کیستی فرموده بود که امام عصر تو جهان
بن حسنم که منتظر ظهور من هستی و غایب شده بود و این بنده خود مشاهده ان شفا
داده را بنمود نظم انکه تو او را چو بشر دیده چون بشر از سر نظر دیده
او نه بشر معنی انسان بود صورت او اینه جان بود کرده ملک سجده آدم از و
داد خبر حضرت خاتم از او اوست شهنشاه و شهان چون گدا کاسه بر کرده زتاج و لوا
بر در او فخر گدا کنند در طلبش حکم روائی کنند شعر همه جا جلوه یار است نظر باید
کرد دیده دو چه حاصل که اثر میباید حلاد علمای مصر انرا ملاستند در کشتی
کوچک بحبشه فرستادند عالمی از نصاری بود سیصد و شصت سال داشت میداشت

بلغت حبشه تفسیر نمود بعد بعربی نقل شد نوشته بود من ریان بن دومغم با چهار هزار هزار
نفر هشتاد سال گشتم برای دانستن منبع نیل بظلمات و دریای محیط رسیدیم بحد غربی مصر رود نیل را دیدیم
دریای محیط را میبرد و دران عبور میکند و بسمت مصر میاید و نهایتی نبود نماند مگر چهار
هزار نفر از ان و ال سلطنت خود رسیدم مراجعت کردم اهرام و برابی را بنا کردم و دو هرم را
بنا کردم دفائن و خزائن خود را دران گذاشتم و چند شعر در اینباب گفتم شانزده بیت است
و ادرك علمی بعض ما هو کائن و لا علم لی بالغیب والله اعلم و اتقنت ما حاولت
اتقان صنعه و احکمته والله اقوی و احکم وحاولت علم النیل من بدء فیضه
فاعجزنی والمرء بالعجز مجرم الی سیقنی اقصا و یبکی بجانبی ولی و لیتی امر الدهر
یحکم بان الله سیدنا سبحانه تبارك امره و لا یبدان یعلوا و یکمو من الشم نبیا (ثمان و ثلثون) نام خدا و کلمه توحید نسب او بلند بود
و اثنان و اربع و تسعون حجی من قتل و ملجم و نود طایفه از اموات
اطاعت میکند یا کشته و دستگیر میشوند
رحمت کنند و تبدیء کنوزی کلها غیر انقی ای کل هدم هذان یعنی فیها الدم
ابوالحسن گفت این امریست که احدی را سوای قائم م دران تکلیف و چاره نیست اکاه سکرا
برکه دانسته بودند از ان ها ابوالحسن طاهر نام خادم در رخت خوابش گشت در مستی دار السلام

حجة بن الحسن ع

در کتاب کلمهٔ طیبه نوشته که شنیدم از شیخ جعفر شوشتری که حاکم بروجرد را دختری
بدیدنی سید مرتضی طباطبائی رفت پس از قضای وطر رو بخواستن چون بصحن خانه آمد سید محمد بحر العلوم را
که در انوقت بحسب سن در شمار اطفال و قابل نشستن آن مجلس نبود ملاقات کرد بسیار آن طفل را مهربانی
بسیار کرد و رفت پس سید بخدمت پدر رفت گفت باید مرا از این بلد بیرون بری که میترسم هلاک شوم
گفت چرا گفت می بینم قلب خود را از ان ساعتی که بمن حاکم مهربانی کرد فی الجمله میلی در ان باو پیدا شده
وان بغضیکه باید باو داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید ماند پس این شد سبب هجرت ایشان
از ان بلد ص نتیجه چنان داد که صاحب کرامات شد ریاض الشهاده در خبریکه از حضرت
باقر نقل کرده و از انجا بکوفه آید و کسی از یاران خود را بر ایشان والی کند و چون بثغر رسد مکتوب
سفیانی باهل کوفه رسد که اگر او را نکشته اید می ایم و مردان شما را قتل میکنم و زنان و کودکان
شما را اسیر میکنم و اهل کوفه عامل او را بکشند و چون این خبر بانجناب برسد برگردد و قتل کند ایشان را
و از قریش زنده نگذارد اینقدر که یک گوسفند تمام کنند و دو باره در کوفه عاملی تعیین کند و از
انجا بنجف بیاید و در انجا منزل کند ع ایضاً ریاض از حضرت باقر در خبری تا انجا که میفرماید
او را مهدی گویند بعلت اینکه راه یافته میشود بامر مخفی و پوشیده و توراة و سایر کتب انبیا را بیرون خواهد
آورد از مغاره که در انطاکیه میباشد تا او را مؤمل گویند بعلت انکه میخواستند امام حسن عسکری را
بکشند قبل از تولد انجناب تا انکه قائم را که حقتعالی وعده میداده بانکه زوال دولت مخالفین در دست
او میشود بهم نرسد و آخر بامید خود نرسیدند تا متولد شد ع

در کتاب مظهر اعجاز نوشته در سنه تسعین بعد الف من الهجره بیک واسطه
از سیادت و فضیلت انتساب محمد افضل منجم که مردی بود مؤمن متورع شنیده شد که چند
جوان خراسانی که با وی هم شهری بودند در هنگام مراجعت از کربلا معلا در نواحی بغداد
جوانی که چشم بیننده از مشاهده جمالش حیران سر راه زوار ایستاده سلام کرد فرمود بکدام
دیار عزم دارید گفتند بشهر اصفهان گفت امانتی بشما میسپارم که در آنجا بمیر محمد باقر
ملقب بداماد برسانید عرض کردند منت میداریم در ظرف اینها مواکب را میان [illegible] علامی
از یک قطعه نبات گذاشته سربمهر حواله نموده وداع کرده رفت در طرفة العین از نظرها
غائب شد سریع السیر خود را باصفهان رسانیدند بشرف ملازمت میر محمد باقر داماد
استسعاد یافتند و حقیقت ملاقات آن جوان را مذکور کرده خریطه امانت را بایشان سپردند
چون مهر را ملاحظه نمود رنگ رویش برافروخته شد و نقش خاتم را بوسید سر خریطه را
واکردند از میانش کاغذی بعنوان نامه پیچیده برآمد نامه را میر سرگشاده بمطالعه درآوردند
بر روی چشم مالیدند از جای خود برجستند و خراسانیان حامل الودیعه را در بر گرفته
چشمهای ایشان را بوسیدند و فرمودند خوشا حال شما هیچ دانستید که بکدام دولتی مشرف و فائز شدید
گفتند ما را از حقیقت این مقدمه تا حال آگهی حاصل نگردید فرمودند آن جوان ناموس العصر عجل الله فرجه [illegible] تا [illegible]
بود [illegible] مدتیست که مرا نکته چند در علوم دینی مشکل افتاده بود بجناب آنحضرت در انحلال آن عقود توسل جستم
[illegible] الامال بفضل کامل خویش کل آن اشکال از مسائل رقم فرموده و شما را بدیدار خورشید انوار چشم دل منور ساخته

٢

امام عصر عجل الله فرجه

هداية الامام

از دار السلام نوری ره

نقل کرده از عالم کامل و مجمع الفضائل مولانا محمد علی ابن مولی حسن سلطان آبادی
از جناب عالم فاضل متقی مولانا محمد صادق عراقی اعلی الله مقامهم که گفت مدتی
من در ضیق و عسرت و پریشانی بودم و از کرب خود فرجی و مخرجی نیافتم تا آنکه شبی در خواب
دیدم که من در یک صحرائی هستم و در آن صحرا یک خیمهٔ بزرگی نمایان است پس سؤال کردم که صاحب
آن خیمه کیست گفتند آن خیمهٔ کهف و حصین و غیاث مضطرین و مستکین حضرت حجة مهدی
و امام منتظر عجل الله فرجه است پس بزودی بطرف آن خیمه رفتم و وارد در آن
در آنجا دیدم پس وقتیکه بخدمت آنحضرت رسیدم پریشانی حال را و ضیق زمان و عسرت عیال را
بآنحضرت شکایت کردم و عرض نمودم که بر من دعائی تعلیم فرمائید تا آنکه هم و غم من رفع
بشود و پریشانیم برطرف گردد پس آنحضرت مرا حواله کرد به یکنفر از اولاد خودش و خیمهٔ او را
بمن نشان داد پس از خیمه آنحضرت بیرون شدم و بخیمه آن سید رفتم پس دیدم جناب عالم
مؤید آقا سید محمد سلطان آبادی را که بر روی سجاده خود نشسته مشغول بدعا و قرائت قرآن است
پس بعد از سلام فرمایش حجة را باو رساندم و حواله آنحضرت را باو عرض کردم پس در خواب جناب آقا سید محمد
بمن دعائی تعلیم کرد از جهت رفع ضیق و جلب کردن رزق پس از خواب بیدار شدم در حالیکه دعا را
در خاطرم مانده بود پس رفتم در اول صبح بخانه سید دیدم در مصلای خود نشسته مشغول دعا و قرائت

وآنست چنانکه در خواب دیدم پس سلام کردم وجواب داد وتبسم کرد بودم گویا که او قضیه را دانست
پس از او سوال کردم آنچه را که در خواب از او پرسیده بودم پس بمن تعلیم کرد آنچه را که در خواب بمن تعلیم کرده
بود بدون زیاده ونقصان پس آن سه دعا مداومت کردم پس در اندک زمانی روزگار من بهتر شد
از هر محل ومکان اول آنست که هفتاد مرتبه بعد از نماز صبح بگو یا فتاح در حالیکه دست خود را
بر سینه خود بگذاری واین را کفعمی در مصباح خود ذکر کرده ونقل فرموده که هرکس اینرا بگوید
حجابها از قلب او برداشته شود دوم آنست که در کافی از حضرت صادق روایت کرده که یکی از
مردان از اصحاب حضرت رسول خدا در آمد بخدمت آنحضرت پس آنحضرت جمعه تأخیر او پرسید
عرض کرد جهة دیر آمدن من ناخوشی ودرد پریشانی بوده حضرت بحضرت باو فرمود آیا
دعائی بتو تعلیم بکنم که سقم وفقر از تو دور بکند عرض کرد بلی فرمود بگو بعد از نماز صبح
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا
پس بعد از اندک زمانی بخدمت آنحضرت آمد وعرض کرد که ناخوشی وپریشانی از من رفت
وسیم آنست که در عدة الداعی از آنحضرت روایت نموده که هرکس بعد از نماز صبح
این کلمات را بگوید هرچه از خدا سوال بکند عطا میشود وخداوند امور او را
کفایت میکند بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآله

وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
وحسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء
ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء
الله وان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق
من المرزوقین حسبی الله رب العالمین حسبی من هو حسبی حسبی من لم یزل حسبی
حسبی من کان مذ کنت حسبی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو
رب العرش العظیم پس این وردها سالها است مداومت بر آنها نمودم که روایت
وارد است هرکه بتصدیق آنها عمل کرده ودر خواب دیدم آنحضرت را با جفا داده شده
از بلاء التصانیف آورده اند از محاسن سیر ومکارم شیم نظام الملک یکی آن بود
که هرکه تحفه بخدمت او آوردی حاضران مجلس را نصیبی رسانیدی روزی باغبانی سه خیار
نوباوه بخدمت او آورد نظام الملک هر سه را تناول نمود وهیچ کس قسمتی نرسانید واو را
صد دینار زر وخلعتی فاخر داد چون باغبان از مجلس بیرون رفت یکی از مقربان که
بسمت محرمیت موصوف بود پرسید که سبب حرمان حاضران از نوباوه چه بود
گفت خیار اول را چون چشیدم تلخ بود ودوم وسیم را نیز همان حالت بود با خود گفتم که اگر یکی
شاید که تحمل مرارت آن نتوانند کرد واظهار آن کراهت نماید وباغبان از آن منفعل شود امید
ومراسم میاید که کسی تحفه بخدمت ما آرد وعرق حیا وخجلت بر رخسار او نشیند اما بر مرارت خیار

[illegible]

هدایة الانام فیمن لقی الحجة فی المنام مرحوم صدوق در کمال الدین از عمار روایت کرده که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که عبادت کردن با امامی از شما که ظاهر نباشد در زمان دولت باطل افضل است یا عبادت کردن در زمان ظهور حق و دولت حق با امام ظاهر از شما افضل است فرمود ای عمار صدقه در پنهانی افضل است از صدقه آشکارا و چنین است عبادت شما در پنهان با امام غیر ظاهر در دولت باطل افضل است از جهت ترسیدن شما از دشمنان در زمان دولت باطل و بهتر است از آنکه عبادت خدا کنید در زمان ظهور حق با امام ظاهر بدانید که هر که از شما نماز کند یک نماز واجب را در پنهانی از دشمن خود در وقت آن نماز را ادا در وقت آن بجا آورد و تمام کند حق تعالی بنویسد از برای او ثواب بیست و پنج نماز واجب و اگر یک نافله بجا آورد در زمان آن ثواب ده نافله بنویسد و هر که از شما حسنه بجا آورد خداوند از برای او بیست حسنه بنویسد و خدا مضاعف میگرداند حسنات مؤمن را از شما در صورتیکه عمل نیکو بجا آورد و در دین تقیه کند بر امام خود و ترسیدن بر جان خود و نگاهدارد زبان خود را باضعاف مضاعف بسیار بدرستیکه خداوند کریم است

ریاض الاحزان

فی کامل الزیارة باسناده عن الحلبی قال قال ابو عبد الله ع لما قتل الحسین ع سمع اهلنا بالمدینة قائلا یقول الیوم نزل البلاء علی هذه الامة فلا یرون فرحا حتی یقوم قائمکم فیشفی صدورکم و یقتل عدوکم و ینال بالوتر اوتارا فاتاهم بعد ذلک خبر الحسین ع و قتله فحسبوا ذلک فاذا هی تلک اللیلة التی تکلم فیها المتکلم الاس

در وقایع الایّام است گفته اند چون مامون ببغداد رسید فضل بن ربیع و ابراهیم بن مهدی
عم مامون در زمان اختفا خزیدند ندا درداد که هرکه ابراهیم را نزد من آرد صد هزار مثقال طلا
بادو دهم و هرکه فضل را آرد صد هزار مثقال نقره بوی انعام کنم بعد از چندگاه ابراهیم بن مهدی
را عسسان گرفته نزد مامون بردند فضل مشغول در فضیلت صله رحم و ترک انتقام بزبان آورد
مضمون این قطعه را بیان نمود گناه خورد بنزدیک عفو خود بزرگ بخود دمایه
کنم نزد عفو تو نایم بنزد عفو توام از آنکه بزرگ که تا بزرگ عفوت بخلق بنمایم
مامون از جریمه عم درگذشت و فضل بن ربیع را که در خانه سوداگری
پنهان شده بود شاهک گرفته نزد مامون برد و فضل تضرع بسیار نموده مامون گفت
از سر خون تو درگذشتم اما بیان نما که در ایام اختفای تو چه صورت روی داده گفت روزی از
آن نهان خانه که بودم بیرون آمده برای سد آکر حتی نزادیده دیگر روی براه آوردم و هیئت خود را مشابه
ساربانان ساختم و الاغ بدوش گرفتم در این اثنا سواری و پیاده بمن رسیدند سوار بجهت گرفتن من اسب را
من جوالیکه در پشت داشتم حرکت داده اسب رمیده و او را بزمین زد من بدر خانه رسیده بیوه زنی بر در خانه نشسته دیدم
گفتم ای مادر مرا لحظه در منزل خود جای دهی اشاره بان در خانه کرده گفت باینجا درآی من بان در خانه درآمدم هنوز
ننشسته بودم که سوار بدر آن خانه رسیده از پیره زن مرا پرسید گفت من کسی را ندیدم در این اثنا اختیار سرفه
کردم سوار گفت کیست در این بالاخانه گفت پسر زاده من است که قبل از این تب نموده بود و بازرفته بود
و در حین برگشتن قطاع الطریق او را غارت کرده اند گفت او را نزد من آر تا او را ببینم گفت شرم
میدارد که برهنه در برابر مردم بیاید سوار جامه خود بیرون کرده گفت این را بپوشد گفت سه روز است چیزی
نخورده من بجهت آن در اینجا نشسته ام تا تحصیل پیدا کنم که برای او قدری طعام بخرد اگر بتوانی

این انگشتر را بستان و رهن گذاشته قدری طعام بیاور تا تو نزدیک او بودم سوار بطلب طعام رفت
پیره زن نزد من آمده گفت ایها الشیخ اخرج و نج بنفسک گفتم ای مادر گفت برخیز سر خود گیر من برخواسته
بتعجیل متوجه طرف دیگر شدم تنها غمانده پیدا کردم در خانه علی رسیدم پس در آن دهلیز به
نشستم بعد از لحظه صدای سم اسبان بگوش من رسید نگاه کردم شاهک بن سندی را دیدم و آن
خود منزل شاهک بوده با خود گفتم انا لله بودم رسیدم صید را چون اجل آید بسوی صیاد رود
و چون شاهک بدهلیز خانه درآمد من پشت بدیوار نهاده راست ایستاده بودم گفت ای فضل
چون اینجا افتادی گفتم پناه بتو آورده ام قال مرحبا بک قدمت قدوم ما خیر مقدم و مرا بمنزل
برده سه روز نگاه داشت و انواع الطاف نموده روز چهارم گفت رخصت است بهر جا که خواهی برو آن
شب من بدکان سوداگری رفتم که در ایام اعتبار از من نفعها دیده بود مرا در منزل نشاند نزد شاهک
رفت و او را خبر نموده شاهک آمده مرا نزد خلیفه آورد مامون فرمود تا هزار درم بان پیره زن
انعام کردند و شاهک را بجهت نیکی که کرده بود باداء احسان مخصوص ساخته رتبه او را زیاده کرد و حکم
کرد تا آن تاجر را هشتاد تازیانه زده از بغداد اخراج کردند مؤلف گوید سیّد بن فخر داغی
خرابه جهان حجة الله علیه الصلوة والسلام چگونه در کرم و مروت و در حفظ نمودن پناهنده
کمتر از اینها بود حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعم ما قیل علی بابک العالی مددت ید الرجا و من جاء هذا
الباب لا یخشی الردا و انت اراداتی و انت وسیلتی فیا حبذا انت الوسیله
والقصّه اجرنی یا بن الحسن

قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته است در جلد یازدهم در بنی اسد
که ایشان را مزیدیه نیز خوانند و این طایفه از قدیم الایام شیعهٔ مصر بوده اند تا آنکه در بیان حال سیف
الدوله صدقة بن منصور گفته منزل او دار الامان بود شهر حله را در محرم سنه خمس
و تسعین و اربعمائه بساخت و اهل حله بسیفیه اشتهار یافت و صاحب تاریخ جهان آرا
آورده که سرخاب بن کیخسرو دیلمی صاحب آوه در خدمت سلطان محمد ملکشاه گناهی کرده
بنا و مشارکت تشیع پناه بسیف الدوله آورده هر چند سلطان او را طلب داشت وی نداد
منجر بقتال سید و صدقه با پنجاه هزار سوار و پیاده در برابر اعلام در نهم رجب سنه احدی
و خمس مائه در آن معرکه کشته گردید مالی انت واهی یا بن الحسن این بلاد امیر عرب
بود چون خانه اش دار الامان بوده کشته شد ولی پناهنده خود را نداد تو سزاوری که بهر امان
مرتبه مرحمت و کرم کتاب مستطاب علل الشرایع ابی رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله انچند
رفعا عن ابی عبد الله ع قال استاذنت زلیخا علی یوسف فقیل لها انا نکره ان نقدم بک علیه لما کان منک الیه
قالت انی لا اخاف من یخاف الله فلما دخلت قال لها یا زلیخا مالی اراک قد تغیر لونک قالت الحمد لله الذی
جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا وجعل العبید بطاعتهم ملوکا قال ما الذی دعاک یا زلیخا الی ما کان منک
قالت حسن وجهک یا یوسف فقال کیف لو رأیت نبیا یقال له محمد یکون فی آخر الزمان احسن منی وجها
واحسن منی خلقا واسمح منی کفا قالت صدقت قال وکیف علمت انی صدقت قالت لانک حین ذکرته
وقع حبه فی قلبی فاوحی الله عز وجل الی یوسف انها قد صدقت وانی قد احببتها لحبها محمدا فامره ان یتزوجها
مرتفع کردن لا یخفی ما فیه من الاشارات [illegible]

شرح سمات در جامع الحکایات مذکور است که ۱۰
در بغداد جوانی بود که اموال بسیار از پدر با او میراث رسیده بود و او همه را تلف کرده از غایت تنگدستی
با حیرت بر لب دجله آمد که خود را در آب اندازد در این اثنا زورقی دید در آن داخل شد چون بمیان
آب رسید ملاح از او پرسید بکجا خواهی رفت گفت نمیدانم از کجا میایم و بکجا میروم ملاح با خود گفت این مرد مفلس است
یا عاشق پرسید گفت مفلسم گفت ترا آن طرف آب میبرم شاید خدا فرجی فرماید او را بآن طرف آب
رسانید چون از زورق بیرون آمد دید جمعی از علماء و فضلا بجائی میروند او نیز خود را در میان انداخت
اتفاقا مامون یکی از خویشان خود را بدیگری عقد می بست چون مجلس منعقد شد نزد هریک از طبقی زر نهادند نزد آن
جوان چیزی نیاورد و خادمی بعرض مامون رسانید که جوانی آمده که نزد او چیزی نبرده اند مامون گفت شما تمام
ائمه و قضاة نوشته بودید گفتند بلی اما این شخص ناخوانده آمده است مامون گفت که او را طلبیده ندانسته ناخوانده
بمجلس خلفا و سلاطین نباید رفت و او را [illegible] جوان گفت من ناخوانده نیامده ام مامون فرمود که طلبیده
جوان گفت این را که طلبید گفت خدم ما جوان بر زبان آورد که هؤلاء بدعوة ملک و انا بدعوة
کل ملک مامون را از این سخن خوش آمده فرمود تا طبق زر و خلعتی فاخر باو دادند یا بن الحسن
کرم مامون کجا و کرم شما ایضا سمات در معارج النبوة است که روزی حاتم دعوتی
ساخته بود و مقدمان و محتشمان عرب را برخوان نشانده بود و یک فقیر برهنه
در درآمد حاتم دست او را بگرفت در همه تقدم نموده بر صدر بنشاند گفتند ای حاتم
که چه معنی گفت شما را اینجا مقدار و منزلت شما نشانده و این بیچاره را کرم ما باینجا رسانیده

مظهر اعجاز

از احادیث متواتره واخبار معتبره ارباب عصمت ثبت
و تحقیق است که انبیاء مرسل واولیاء مکمل اعنی ائمه معصومین بعد از ارتحال از دار فنا
اغلب اوقات جهت ترغیب موالیان وترهیب مخالفان جلوه ظهور مینمایند ودر عالم معانی
گاه بالمشافهه بمحرمان ومتوسلان خود ارشاد مقدمات خیر وصواب وحل مشکلات
ورفع شبهات سنیه وکتاب میفرمایند وگاهی در پرده حجاب سائلان را بتحریر جواب
وتقریر خطاب کرده خاطر میگشایند از انجاست جواب مسائل متنازع فیه شیخ مفید
ومیفرمایند   فشمس الضحی والبدر نوراهما   همه جا جلوه یار است نظر باید
کس ندارد چه حاصل که اثر میباید   بی خبر میسگ او بوسر تو هر نفسی تا
نفس میرود از خویش خبر میاید   چند در خانه تقلید نشینی آخر یار   انکه دره جلوه میاید
تحقیق کن تا میاید   همت از شیر خدا در دو جهان باید خواست کار هر کس بجز او راست
چنانچه بسند صحیح در ارشاد مرویست که امام رضا در خراسان فرمودند که در غار رسول
خدا را دیدم واو را بر گرفتم   روزی از دوست خواستم تو ظهور غایب چو شدم خود را سلام
تا برده خویش بر گرفتم دیدم   او دور از من نبود من دور بودم نیز از احادیث بثبوت
پیوسته که انبیا واعمه در یکساعت تمامی دنیا را طی میکنند وهر کجا مصلحت دانند ظاهر شده بمحرم واهل
اسرار اطلاع میدهند واز عقایش غلاة وعشق انقلاب در کتب متداوله مسطور است
که شرح عشق ازین دل ما سرالکفایش ندارد عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد ای خواجه
ومولانت دگر نه طبیب هست   کسیکه بر اثر راه دوران روان کردد   بوصل شاهد مقصود

هدایة الابرار

حکیمه خاتون که در السنه عوام دائر شده دختر امام محمد تقی وخواهر امام علی نقی وعمه امام حسن عسکری درک
خدمت چهار امام نموده وحضرت هادی مکرمه نرجس خاتون را باو سپرده که معالم دین واحکام شرع را
باو بیاموزد وبعد از وفات عسکری منصب سفارت داشت از جانب امام عصر وعرایض خلق را
با حضرت وتوقیعات شریفه که از ان ناحیه مقدسه صادر میشد بمردم میرساند ومفتخر شد بقابله گی
حضرت صاحب الامر چنانچه عمه این سفط حکیمه خاتون دختر موسی بن جعفر مشرف شد بمنصب قابله گی
پسر برادرش امام محمد تقی چنانکه تصریح فرموده باین مطلب علامه بحر العلوم در کتاب رجال خود واین حکیمه اول
کسی است که بشرف دیدن حجت عصر فائز شد بعد از والده مکرمه اش واول کسی است که انجناب را بدست
در اغوش گرفت ونزد پدر بزرگوارش برد ودوباره بنرجس خاتون برگردانید   نور الانوار

چون ان حضرت ظهور فرماید خداوند عالم بر قبور مؤمنین ملائکه چند موکل میفرماید
که هر ملکی بر قبر مؤمنی برود واو را خبر دهد وبشارت بظهور مهدی داده او را مخیر از جانب خداوند عالم
نماید در میان انکه رجعت بدنیا نماید یا انکه در درجات عالیات بهشت بانواع نعمت ملتذ باشند
تا روز قیامت پس بعضی میل بدنیا میکنند ورجوع بدنیا مینمایند وبعضی رجوع نمینمایند ودر خبر دیگر است
که هر کسرا که انتظار ظهور وفرج ال محمد را میکشیده است یا انکه دعا از برای قیام حضرت قائم مینموده است
خبر میکنند که ظهور دولت حقه شده است اگر خواهی بدنیا رجوع نما واگر نخواهی بحال خود باش پس بعضی
بر گردند وبعضی بر نگردند

کشف الیقین علامه ره

عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله الجنة تشتاق الی اربعة من اهلی قد احبهم الله وامرنی

بحبهم علی بن ابیطالب والحسن والحسین والمهدی الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم ع نور الانوار

حکیم گفته چون زمانی گذشت ناگاه دیدیم همان مرغان سبز فرود آمدند وان بد منبر را از میان

بال خود بیرون آورد و با آنحضرت داد پس آنجناب بن فرمود العیه بکر فرزند سعادتمندم را و بماند بر سیان
جبرئیل بود

کی تقر عینها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولکن اکثر الناس لا یعلمون ع ایضا نور الانوار
و محزون نشوی تو و بدانی

و ایضا فرموده اند من مات ولم یعرف امام زمانه ع داو این زمان فترت میگویند که زمان میان حضرت
حلت
عیسی و حضرت محمد بن عبد الله باشد پیغمبر و امامی در میان نبود مگر بعضی اوصیاء عیسی ع و زمان اهل جاهلیت

بر جستن و کف زدن و برهنه حج مینمودند و زنان ایشان بدور خانه کعبه برهنه بچهار دست و پا

طواف میکردند و اطفال خود را از ترس فقر و نان دادن می کشتند خاصه دختران خود را ع نور الانوار

شک نیست در افضلیت سعد و امیر و حسنین ع از آنحضرت نظر بکثرت اخبار و آثار و لکن در افضلیت ائمه

نماینده اند و یا او از ایشان در میان علماء اعلام خلافست جمعی برتساوی او با ایشان میباشند نظر بورود

اخبار عدیده و بعضی قائل بافضلیت آنحضرت اند از ایشان شده اند نظر بکثرت عمر و عبادت

و پر کردن او زمین را از عدل و داد و نظر بآیه ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها

مسود او ای کرم جعفر مظلومیت است که ارث والد ماجد حجة را در میان عم او جعفر

و مادر او قسمت کردند چنانچه در نور الانوار در حج دوشه ص

ایضا نور الانوار حافظ ابو نعیم اخراج نموده بسند خود از عبد الله بن عمر بن خطاب که گفت

رسول خدا فرمود که یخرج المهدی من قریة یقال لها الکرعة در مجمع البحرین گفته است کراع الغنم وادی است
او
که میان او و مدینه یکصد و هفتاد میل راه است و میان مکه بقدر سه میل راه است و ار اقتا عسفان

سه میل راه هست ص ایضا نور الانوار روایت میکند عبد الله پسر عمر بن خطاب ع که گفت

بیرون میاید مهدی و بر سر او عمامه میباشد که با او ملکی موکلست که ندا میکند هذا خلیفة الله

فاتبعوه ع نور الانوار در خبر وارد شده است که مابین آنحضرت هزار نفر از اولاد خود را

مکمل و مسلح نموده بجهاد میفرستد ص نور الانوار یکی از معجزات او چون ظاهر شود

بسن چهل ساله گان ظاهر شود ص نور الانوار مدت سلطنت او سی و نه

سال بعدد لبث اصحاب کهف در غار ص نور الانوار فاضل محدث مجلسی نقل از

قاضی ذکریا رومی میکند که او بر حاشیه کشاف در شرح تفسیر آیه فتلقی آدم من ربه کلمات

گفته است که حضرت آدم عرش مجید را در اقرار بظهور مهدی ع و قاضی خرم او علی که پسر قائم مقام سلطنه

بر این حاشیه رد نوشته است که اجماع مسلمین منعقد است که شیخین افضل خلق اند بعد از پیغمبر ص و این

دلالت بر افضلیت مهدی دارد و دال بر تشیع اوست ص نور الانوار امارات ظهور حجة ع پنج قسمند

اول حتمیه دوم معلقه و طبیعیه بشت اللهیه ست سیم با امکان متحد جاوامع شده چهارم شوند واقع شده و باید واقع شود

پنجم علامتی هست خاصه که مخصوص خود جناب است که بدانند که خدا او را اذن ظهور داده است ششم علامات عامه

است که از برای عامه عوام و خاصه هر ظاهر خواهد شد اما علامت خاصه آنجناب دو چیز است

اول سیف او بخود خود از جفن بیرون میاید و بزبان فصیح عرض میکند اخرج یا ولی الله فلا یحل لک

حجة الله في ارضه ع

مرحوم سيد هاشم بحراني در كتاب غاية المرام وحجة الخصام در يك فصل صد وشصت ونه حديث
در اثبات امامت حجة ع من طريق العامة نوشته تا الكه بعد ونقص بنابر حذف رواة واسناد نوشتم عن
جابر بن عبد الله الانصاري ره قال قال رسول الله المهدي من ولدي اسمه اسمي وكنيته كنيتي اشبه الناس
بي خَلقا وخُلقا يكون له غيبة وحيرة يضل فيها الامم يقبل كالشهاب الثاقب يملأها عدلا وقسطا كما ملئت
جورا وظلما غيبة نعماني عن زرارة ان ابا عبد الله ع قال والله ليغيبن عنكم صاحبكم وليس في عنقه
لاحد بيعة وقال فلا يظهر صاحبكم حتى يشك فيه اهل اليقين قل هو نبأ عظيم انتم عنه معرضون غيبة
از چند نفر تا عن ابراهيم الكرخي قال ابو عبد الله يا ابراهيم هو المفرج للكرب عن شيعته
بعد ضنك شديد وبلاء طويل وجوع وخوف فطوبى لمن ادرك ذلك الزمان ايضا غيبة نعماني
حدثنا محمد بن يعقوب تا عن كرام قال ابو عبد الله صادق ع ان الحسين ع لما قتل عجت السموات والارض ومن عليهما
والملائكة وقالوا يا ربنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتى نجدهم من جديد الارض بما استحلوا حرمتك
وقتلوا صفوتك فاوحى الله اليهم يا ملائكتي ويا سماواتي ويا ارضي اسكنوا ثم كشف حجابا من الحجب
فاذا خلفه محمد ع واثنا عشر وصيا له فاخذ بيد فلان من بينهم فقال يا ملائكتي ويا سماواتي ويا ارضي بهذا
انتصر منهم قالها ثلاثا ع مؤلف گويد فلان بجاى قدرت اورده گفته ومرتبه [illegible]
واضع الكلام موضعا قد وضع الله له ايضا غيبة محمد بن يعقوب تا عن ابن ابي يعفور
قال سمعت ابا عبد الله ع يقول ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى
من الله امامة ليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما في الاسلام نصيبا ع
غيبة تا عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر ع يقول لو يعلم الناس ما يصنع القائم اذا خرج لاحب اكثرهم الا يروه مما يقتل من الناس
حتى يقول كثير من الناس ليس هذا من آل محمد لو كان من آل محمد لرحم ع

غيبة نعماني تا عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله ع انه قال ان لصاحب هذا الامر غيبة يقول فيها ففررت منكم
لما خفتكم فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين ايضا فيه تا از مفضل بن عمر عن ابي عبد الله ع انه قال اذا قام القائم تلا هذه
الاية ففررت منكم لما خفتكم هذه الاحاديث مصداق قوله ان فيه سنة من موسى وانه خائف يترقب ايضا فيه
حدثنا علي بن احمد تا عن بريد بن معاوية العجلي عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر ع في قوله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا
وصابروا ورابطوا فقال اصبروا على اداء الفرائض وصابروا عدوكم ورابطوا امامكم حدثنا محمد بن همام تا عن
جابر عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر ع قال مثل خروج القائم منا اهل البيت كخروج رسول الله ص ومثل من خرج
منا اهل البيت قبل قيام القائم مثل فرخ طار ووقع من وكره فتلاعبت به الصبيان ايضا فيه
حدثنا احمد بن محمد بن سعيد بن عقدة تا عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال من سره ان يكون
من اصحاب القائم ع فلينتظر وليعمل بالورع ومحاسن الاخلاق وهو منتظر فان مات وقام القائم بعده
كان له من الاجر مثل اجر من ادركه فجدوا وانتظروا هنيئا لكم ايتها العصابة المرحومة ايضا فيه
تا عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر محمد بن علي ع يقول والله لتميزن والله لتمحصن والله لتغربلن كما يغربل
يعكس خ د الزوان من القمح ع ايضا غيبة نعماني وقال ابو عبد الله ع لا يكون هذا الامر حتى يذهب
تسعة اعشار الناس ع مسود اوراق گويد در غيبة نعماني نوشته الى قوله عن ابي بصير عن ابي جعفر محمد بن علي
انجا كه در شهر رمضان در شب جمعه بيست وسوم ماه صيام جبرئيل ينادي باسم القائم واسم ابيه ع حتى يسمعه العذراء
في خدرها فتحرض اباها واخاها على الخروج ع غيبة نعماني تا عن ابي عبد الله ع انه قال
بينا الرجل على راس القائم يامره وينهاه اذ قال ادبروه فيديرونه الى قدامه فيامر بضرب عنقه فلا يبقى في الخافقين شيء الا خافه

الضاغنية تا قال امير المؤمنين ع باب ابن خيرة الاماء يعني القائم ع الضاغنالي فلولم يكن في تجديد
شي ابلغ من قولهم ع ان الرجل يصبح على شريعة من امرنا ويمسي وقد خرج منها ويمسي على شريعة من امرنا
ويصبح وقد خرج منها ع الضاغنية تا من ابي عبد الله ع انه قال والله لتكسرن تكسر
الزجاج وان الزجاج ليعاد فيعود والله لتكسرن تكسر الفخار وان الفخار ليتكسر فلا يعود
ولا يعود كما كان ووالله لتغربلن ووالله لتميزن ووالله لتمحصن حتى لا يبقى منكم الا الاقل
وصفر كفه ع غيبة نعماني تا من الحسين بن علي عليهم السلام قال جاء رجل الى امير المؤمنين فقال له يا امير المؤمنين
نبئنا بمهديكم تا انجام رجع الى صفة المهدي ع فقال اوسعكم كهفا واكثركم علما واوصلكم رحما اللهم
فاجعل بيعته خروجا من الغمة واجمع به شمل الامة فان خار الله لك فاعزم
ولا تنثن عنه ان وفقت له ولا تجوزن عنه ان هديت اليه
هاه واومى بيده الى صدره شوقا الى رؤيته ع الضاغنة تا نظر امير المؤمنين على
فقال وسيخرج الله من صلبه رجلا باسم نبيكم يشهر في الخلق ويحلي الحمد
در مسجد عتيق همدان شيخ ابو القاسم حاسمي اثنى عشري با رفيع الدين حسين
سني مباحثه نمودند شيخ امير را بر شيخين تفضيل ميداد انهم شيخين را بر على ع
بالاخره رفيع الدين گفت هر مرديكه بمسجد آيد هر حكمي كند اطاعت كنيم چون اهل
همدان سني بودند جز بني راشد لذا شيخ خائف بود ليكن بجهة كثرة مجادله قبول نمود
بدون فاصله جوانيكه آثار جلالة ونجابة از رخسارش ظاهر بود وهويدا بود از احوالش
كه از سفر ميايد داخل شد نزد ايشان آمد رفيع برخواست سلام كرد سؤال نمود

بدون توقف فرمود متى اقل موالى افضل منهما اكن لِلذى فضلته متنقصا المراة
السيف بيد محمد مقالك هذا السيف احد من العصا وغايب شد رفيع الدين
شيعه شد صاحب رياض بعد از نقل اين قصه فرموده ظاهراً آنجوان قائم ع بوده چون
اغاثه ملهوف واجابت مضطر از مناصب خاصه حجة است كما قال هو كهف ونياث لمن استغاث
وسائل مظفري في العوالم عن الكافي مسندا عن الاصم عن كرام قال حلفت فيما بيني وبين
نفسي ان لا اكل طعاما بنهار ابدا حتى يقوم قائم آل محمد فدخلت على ابي عبد الله
يا انجا كه قال ع فان الحسين ع لما قتل عجت السماوات والارض ومن عليها والملائكة فقالوا
يا ربنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتى نجدهم من جديد الارض بما استحلوا حرمتك
وقتلوا صفوتك فاوحى الله اليهم يا ملائكتي ويا سماواتي ويا ارضي اسكنوا ثم كشف حجابا من الحجب
فاذا خلفه محمد واثنى عشر وصيا له ثم اخذ بيد فلان القائم من بينهم فقال يا ملائكتي ويا سماواتي
ويا ارضي بهذا انتصر لهذا قالها ثلاث مرات ص د و فات خاتمة ذكر السيد الجزائري
في كتاب المقامات الذي وضعه في شرح اسماء الله الحسنى ان مولانا الاوحد على ع كتب في كتابه الى
السناه طهماسب على يد رجل سيد لاعانته فلما وصلت الكتابة اليه قام تعظيما لها وقراها
فاذا فيها وسفرنا الاخوة فقال على يكفني فاحضر كفنه ووضع الكتاب فيه واوصى اذا دفنتموني
فضعوا الكتاب تحت راسي اخبر بعلي اكبر بان المولى احمد الاردبيلي سماني اخاه مع رؤساكم
[illegible]

کاشف الاسرار ملا نظر علی طالقانی صاحب غایة المرام قریب صد و شصت و پنج
حدیث از طریق عامه در حق آن بزرگوار ذکر کرده و از طریق خاصه گذشته
از اخباری که بعضی گفته اند زیاده از هزار است صد و بلکه اکثر و سوره که از جمله آنها
سوره حمد و عصر است در حق آن بزرگوار در همان کتاب ثبت و ضبط نموده
و پنجاه و پنج نفر را که آن جناب جهان را دیده اند و مکالمه نموده اند مفصل آورده ع
هدایة الطالبین مرحوم میرزا ابو القاسم قمی گفته است احادیث منع در ذکر اسم
صاحب الزمان ع بسیار است و لکن از سایر احادیث مستفاد میشود که این از باب تقیه بوده است
در زمانهای اوایل تولد آنحضرت و اوایل غیبت او و بجهت آنکه خلفاء جور آن زمانها بسیار سعی
در قتل آنحضرت داشتند و از این جهت آنحضرت را مخفی کردند و نهی کردند شیعیان را از ذکر
اسم او و مکان او و خلاصه ظاهر این است که وجه منع همین است پس در مثل زمان ما
ظاهر این است که مانعی از بردن اسم او نیست و اگر تصریح باسم نشود و اکتفا بلفظ حجت شود احوط هم
بود تا اینجا حاصل کلام آن مرحوم بود ع کشف الاستار فی عقد الدرر فی اخبار الامام
المنتظر عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله ص یخرج المهدی ع و علی رأسه غمامة فیها مناد ینادی
هذا هو المهدی خلیفة الله فاتبعوه ع الصاکف اخرج الحافظ ابو بکر یوسف بن یحیی السلمی فی
کتاب عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر عن عبد الله بن عباس قال یبعث الله

المهدی بعد ایاس حتی یقول الناس لا مهدی و انصاره من اهل الشام عدتهم ثلاثمائة
و خمسة عشر رجلا عدة اصحاب بدر و یسیرون الیه من الشام حتی یستخرجونه من بطن مکة من دار
بزعم شیعیان هم اصحاب [illegible] از شام [illegible] ماتیه
عند الصفا فیبایعونه کرها فیصلی بهم رکعتین صلوة المسافر عند المقام ثم یصعد المنبر
کشف و عن محمد بن الحنفیة قال کنا عند علی ع فسأله رجل عن المهدی ع فقال هیهات هیهات ثم عقد
بیده تسعا ثم قال ذلک یخرج فی آخر الزمان اذا قال الرجل الله الله قتل فیجمع الله له قوما قزع کقزع
السحاب یؤلف الله بین قلوبهم لا یستوحشون الی احد و لا یفرحون باحد یدخل فیهم عدتهم علی عدة اصحاب بدر
لم یسبقهم الاولون و لا یدرکهم الآخرون ع الصاکف فی عقد الدرر ایضا عن حذیفة بن الیمان
قال قال رسول الله ص فی قصة المهدی الی ان قال فلا یبقی علی وجه الارض الا من یقول لا اله الا الله ع
کشف الاستار قال ابن تیمیة من علماء الحنابلة فی منهاج السنة مهدی الرافضة لا خیر فیه اذ لا
نفع دینی و لا دنیوی لغیبته انتهی و قال ابو سعید عبد الرحمن بن المامون المعروف
بالمتولی الشافعی فی تتمة الابانة لو اوصی لاجهل الناس یصرف الی الامامیة المنتظرة للقائم ع
کشف قال برهان الدین علی الحلبی فی انسان العیون المعروف بالسیرة الحلبیة عن ابن اسحق ان مدة
ما اخفی ص امره ای الدعوة التی صار یدعو فیها الناس فیها خفیة بعد نزول یا ایها المدثر ثلث سنین
ای کان من اسلم اذا اراد الصلوة یذهب الی بعض الشعاب یستخفی بصلوته من المشرکین الی ان قال و نزل
هو و اصحابه مستخفین فی دار الارقم یقیمون الصلوة بدار الارقم الی ان امره الله باظهار الدین و هذا
یدل علی انه استمر فی دار الارقم الی ان اظهر الدعوة فی السنة الرابعة

کشف الاستار فی عقد الدرر عن حذیفه عن النبی ص قال ثم یخرج متوجها الی الشام و جبرئیل
علی مقدمته و میکائیل علی ساقته یفرح به اهل السما و اهل الارض والطیر والوحوش والحیتان فی
البحر الی ص مسودۀ کتاب بجا دوم هم وارد شام شد حملو علی بعین الخلی مرحوم نوری در کشف الاستار
و بر کرامات اعیان علماء مذاهب و مشایخ صوفیه که با امامیه اتفاق دارند در آوردن
وجود حضرت صاحب عج که امامیه قائلند و سر از جمله مذکوره التاسع عشر الناصر بالله
العباسی و هو الذی امر بعمارة السرداب الشریف و جعل علی الصفة التی فیه شباکا من خشب ساج
منقوش علیه بسم الله الرحمن الرحیم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له
فیها حسنا ان الله غفور شکور هذا ما امر بعمله سیدنا و مولانا الامام المفترض الطاعة
علی جمیع الانام ابو العباس احمد الناصر لدین الله الخ و نقش ایضا فی الخشب الساج داخل الصفة
فی دائر الحائط بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله ص امیر المومنین علی ولی الله فاطمه الحسن علی
الحسین بن علی علی بن الحسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی محمد بن علی علی بن محمد
الحسن بن علی القائم بالحق ع هذا عمل علی بن محمد ولی آل محمد ع کشف الاستار قال ابو بکر البیهقی
در سفیانی لعنه قال
فی عقد الدرر عن امیر المومنین ع تا اینجا و یقتل کل من اسمه احمد و محمد و علی و جعفر و حمزه
و حسن و حسین و فاطمه و زینب و رقیه و ام کلثوم و خدیجه و عاتکه حنقا و بغضا لآل بیت محمد ص
تا ثم یسیر الی الکوفه فیفعل بهم کما فعل بالاطفال و یصلب علی باب مسجدها طفلین
یعنی در روز عید رسول متوجه کار خواهد بر اطفال کرده بود حضرت در روز و کوفه

هلاکت الزمان ...

اسمهما حسن و حسین فیغلی دماؤهما کما غلی دم یحیی بن زکریا فاذا رای ذلک ایقن بالبلاء
والهلاک فیخرج منها متوجها الی الشام فلا یری فی طریقه احدا یخالفه فاذا دخل دمشق
اعتکف علی شرب الخمر والمعاصی و یامر اصحابه بذلک و یخرج السفیانی و بیده حربة فیاخذ امرئة
حاملة فیدفعها الی بعض اصحابه فیقول افجر بها فی وسط الطریق و یبقر بطنها فیسقط الجنین
من بطن امه فلا یقدر احد ان یغیر ذلک فتضطرب الملائکة فی السماء فیامر الله جبرئیل فیصیح علی سور
مسجد دمشق الا قد جائکم الغوث یا امة محمد قد جائکم الفرج و هو المهدی خارج بمکة فاجیبوه
تا اینجا که یهلک الله جیش السفیانی فیمضی هاربا فیاخذه رجل من الموالی اسمه صباح فیاتی به
الی المهدی ع و هو یصلی العشاء الآخرة فیبشره فیخفف فی الصلوة و یخرج و یکون السفیانی قد جعلت عمامته
فی عنقه و یسحب و یوقف بین یدیه فیقول السفیانی للمهدی یا ابن عم من علی بالحیوة اکون سیفا بین یدیک
اجاهد اعدائک والمهدی جالس بین اصحابه و هو احیی من عذراء فیقول خلوه فیقول اصحاب المهدی ع
یا ابن بنت رسول الله تمن علیه بالحیوة و قد قتل اولاد رسول الله ص و هو لنا ما نصبر علی ذلک فیقول شانکم
فخرجوا به
و ایاه فلحمه صباح فی جماعة عند السدرة فیضجعه و یذبحه و یاخذ راسه فیاتی به الی المهدی
الی الراس فیهللون و یکبرون و یحمدون الله علی ذلک ثم یامر المهدی علیه السلام بدفنه ع

نور الانوار در آن زمان و زمان رجعت مردمان در تابستان میوه زمستان و در زمستان

میوه تابستان و دیگر سیر میوه سردسیر در گرمسیر و گرمسیر میوه سردسیر خواهد خورد و درختهای زمین و آن

چنان فراوان شود که در تمام سال دو بار میوه بدهند و هر درختی چندین میوه‌ها

ی مختلفه بار آورد ما کرچه ما الطبیعه و الخاصه خلاف ملکیه باشد مع ایضا نور الانوار روز که

آنحضرت ظاهر شود جامه سفید بپوشد و ذوالفقار را ببندد و زره جعفر طیار را بپوشد

و سپر حمزه را بدوش بیندازد و عمامه زردی بسر بندد و یا عمامه سبز را و شاید همان

عمامه زرد از آن حضرت باشد و عصای آنحضرت را بدست بگیرد و نعلین او را بپوشد و انگشتر

در انگشت مبارک او باشد که یکی از حضرت امام حسن که در او نقش شده باشد که انی واثق برحمتک

دیگری از حضرت حسین باشد که در او نقش شده باشد اما صبر یا امان الخائفین مع ایضا نور الانوار

نور جمال آنحضرت چنان روشن و منور و مشرف خواهد شد که مردم محتاج بنور آفتاب و ماه نخواهند بود

و این یک تا دلیل این مبارکه است که و اشرقت الارض بنور ربها باشد مع ایضا سعادات

زمان این قدر مستغنی شوند از مال و اوضاع دنیا که هر گاه کسی تفحص کند فقیری را بیابد که مال

بکوه مال خود را بدهد بالمره صدقه خود را بدهد نیابد و از صاحب دین مجوز در اسلام

و حق قبول نکند و جزیه از اهل کتاب نگیرد هرکس مسلمان خالص شود مقبول و هر که قبول نکند او را بکشد و اسلام مع

نور الانوار امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید بنی اذا جاء الکرکا استغنی فلا در مقتله یقوم و لعیدل تا آنجا

که می‌فرماید ستمی نفسی فدائه فلا تخذله یا بنی و عجلوا احتمال دارد ضمیر راجع بسمت سید

و احتمال دارد که مجهم باشد ساع علی هذا امر را نفس خود را فدای او نموده است ص

ایضا نور الانوار در بیان مکان امام در زمان غیبت کبری قریه کرعه بنا بعض اخبار

سنان و در شمراخ یا شمریخ بنا بقول شیعیان که در توقیع مفید فرموده و بعضی در میان بیابان

رمل عالج گفته اند مع مسمود که در گاه در خانهای لا مکر بیها و گاه در میان رمل عالج گاه تا

ایضا نور الانوار عاو مع منقولست که مسافت لشکرگاه آنحضرت چهل و دو میل خواهد رسید که عبارت

است از شانزده فرسخ و ثلث و در تمامی عسکر یک نفر محنث و دو تن فاسق و خمار نباشد و بعضی

قرآن خوان در لشکرگاه آنحضرت مشغول تلاوت قرآن باشند مع ایضا سیصد و سیزده نفر در شبی

که در صحرا نزد آنحضرت از مکه ظهور فرماید ایشان در تخت خوابهای خود خوابیده باشند چون صبح شود

هر یک از ایشان در سر بالین خود صحیفه نوشته بیابد که در او نوشته شده باشد طاعة معروفة

بر بالای علامت ملا تذکره آنحضرت ظهور فرموده است پس در همان آن سلوک سمی ظهر الاعرج

و بعضی بر ابر سوار شده بخدمت آنحضرت برسند چنانچه مادر این آیه مبارکه است که اینما تکونوا یات بکم

و اسم هر یک از آنها و پدر ایشان بقبضه شمشیر ایشان نوشته شده باشد مع ایضا نور الانوار اما سریر

حضرت قائم پای تخت خود را در کوفه قرار میدهد ابنیت که چون بروز ظهور نور ولایت مطلقه در

حقه اسمه که خاتم الوصیین است در کوفه بود لهذا باید ظهور نور خاتم الاولیا الظاهر در کوفه واقع شود

زیرا که چون نور انوار نبوت و ولایت از مکه طلوع نمود و بعد از آن بلند و رفیع شد و در کوفه غروب
نمود لهذا باید سید الاوصیاء الاولیا و خاتم ائمه اظهار انوار اسرار ولایت مطلقه و امامت حقه را در آنجا نماید
تا تطابق مبدء و ختام شود ایضاً صادق ع ای مفضل در آن زمان متصل میشود قصرهای کوفه با کربلا
کربلا و مردم با اسبها و اشترهای تندرو و حق تعالی زمین مقدس کربلا را بسیار بلند مرتبه گرداند و محل خلایق
از برکات و فیوضات و رحمات در او قرار داده که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و دعا کند دعا را خداوند
عالمیان بخواهد هر آینه به یک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا را باو عطا خواهد فرمود
پس آن حضرت آه کشید و فرمود ای مفضل در زمین بقعه‌ها بر یکدیگر فخر نمودند و کعبه معظمه بر کربلا فخر نمود
وحی الهی به کعبه رسید که ای کعبه مفاخرت منما و ساکت شو بدرستی که آن بقعه مبارکه است که من در آنجا
ندای انی انا الله را از شجره مبارکه طور سینا بگوش بنده خود موسی بن عمران شنوانیدم
و او همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جا دادم و مریم عیسی را در آنجا زائید و اگر کربلا
نمیبود ترا ای کعبه خلق نمیکردم و در زمان رجعت حضرت باید قبله در پیش رو و در دست بلند سفید شد
نصب نموده اند و میگویند که در آنجا محل نخله مریم است که از برای او رطب تازه بار آورد و حیله
علی را زائیده و آن درخت خشک بودم سبز شده با معجزه عیسی مریم را از زیر آن درخت ندا در داد
و پر معلوم است که شرافت خانه کعبه بواسطه تولد امیر ع شد و در کربلا پاره‌های تن مبارک آن حضرت مدفون است
در کعبه و نواحی کعبه بجهت آنکه از ایام حرام است از خونریزی و اثر قربانی در دست متقرب شد پس باید که کربلا بهتر از کعبه
افضل باشد بجهت ذبح شدن در آنجا آن کرف و وفا تا اهل شانه

ایضاً نور حق سبحانه و تعالی سرور و فرح این ظهور و فرح موفور السرور داخل
قبور مؤمنین و مؤمنات در ماند که هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه مبتهج و مسرور شود و در قبر او روح پرور شود
و از آن مژده روح افزا باذن خدا ارواح مؤمنین بدیدن یکدیگر روند و بهم بشارت
ظهور نور سرور بهشتی و صبح فرج آل محمد را دهند و باین بشارت بهجت مشغول
و مشرف در درجات عالیات فایز گردند و باختیار خود اگر بخواهند بدنیا رجوع نمایند
ایضاً از اصحاب و سایر مخلصین شیعیان را با چشمهای ایشان چنان شنوا و بینا نمایند خداوند گوشهای
که در هر جای از مملکت جهان باشند بتوانند که حضرت را در هر حال بکمال ببینند و آن بزرگوار را ببینند
و از آن حضرت بفرمایش بشنوند و سخنان ایشان را اصحاب بشنود و جواب فرمایند و همه جا
که باشند اگرچه در میان ایشان بعد المشرقین باشد و دوره افلاک منقلب شود که جمیع آفت
و آفات و عاهات و بلیات و ناخوشیها و ضعف و سستی و مکروهات طبیعت انسانیه بیرون رود
از میان جمیع مؤمنین و مؤمنات برطرف شود و برکات سماوی و ارضی آشکار و مخفیات ظاهر شود
و بارانهای آسمانی که قطع شده اند از روزی که غصب خلافت امیر ع را ساعی نموده اند بیارد و در هر محل
و موقع همه وسیع نازل شوند به سبب آنها انواع گیاهها و علفها و میوه‌ها و درختهای گوناگون
مختلفه که حال هیچ از آنها یافت نشود از زمین روییده گردد که دنیا کاشانه از رشک بهشت عنبر سرشت گردد

نیامد بوت دردناک از غمی   که شادی برخاطرش مرهمی
حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه   او یرجع الجار منه غیر محترم

القضاء و الآوار اعیان اشخاص مصفی شوند و عیوب ظاهره از قبیل شلی و کوری و شلی و نقصان اعضا و جوارح و اجزاء و کنگی از میان مردم برخاسته شود و عیوب باطنه و نقوص کامنه از بواطن زایل شود مثل فتق و رتق و احوال محشر القضاء و الآوار در بعض اخبار وارد شده است که باید جمیع مردمانی که مرده اند از اول زمان آدم تا آن زمان همه زنده شوند و بدنیا رجوع نمایند و در خبر دیگر است که باید همه کس بدنیا رجوع نماید مگر مستضعفین در زندان قبر باقی مانند و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که براو قصاص و ظلم شده باشد باید رجوع نماید تجهیز قصاص و در خبر دیگر معروف است که قاتل و مقتول هردو باید در آن زمان رجعت نمایند و مقتول قاتل خود را بکشد و دفعه دیگر او را ... ماه که عبارت از دو سال و نیم ... مدت حمل و فصال خود طفل از مادر خود دو احتمال دارد که مراد اینها باشد و احتمال دارد که مراد سالهای زمان رجعت باشد که عبارت باشد از سیصد سال این زمانها و ایام ... مقتول انتقام بگیرد در دنیا ... بود است که مقتول واقع شد ... در آن زمان حصر ... دارد و در ... حکم علی الاطلاق کرد جهت و ما مخفی است در اخبار ... مذکور وارد شده که رجوع بدنیا نکند مگر مؤمن محض و کافر محض ... از متوسطین مردم بحال خود باقی خواهند بود و در خبری وارد شده که تعجیل نمایند جمیع مردم را در رجعت بودن و رجوع نکردن پس همی رجوع کنند و همی رجوع نمی نمایند

مظهر العجائب   سال هجری بهزار و نود و دو رسیده بود در منزل خواجه محمد طاهر با حکیم عبدالله و دیگر معدودی چند از دوستان اهلبیت رسالت صحبت اتفاق افتاد سلک بیان مفاخر و مآثر ائمه اثنی عشر را جامید حکیم عبدالله نقل کرد مکرر استماع نموده از علی اکبر که اصلح و اعلم عصر بود که میفرمود تا آنجا که در سفر مکه و مدینه آخر شب با آیین معهود جهت تهجد از خواب جسته بیرون خیمه باندک فاصله در گوشه مصلی انداخته مشغول نماز گشتم بعد از نماز باوراد و اذکار پرداختم قضا را در همان خواب در خانه چشم راه یافته تا آنکه صبح شد و غلامان و خدمه بدستور هر روزه خیمه و سایر احمال را برداشته بر شتران بار کردند و جنازه سواری مرا نیز در قطار بستند لیکن از راه شتابزدگی کارها غافل شده ملاحظه نکردند که در محمل نشسته ام یا نه بجهت تقدیر مرا در خواب گذاشته با کاروان براه افتادند قضا را در بیابان اسباب غفلت هم از بیداری هم خواب غفلت قریب سه چهار ساعت نجومی از روز منقضی شده بود که من بیدار گشتم و تأسف داشتم بر فوت فریضه صبح خورده نماز را قضا کردم بجانب قافلهگاه دویدم اثری از کاروانیان ندیدم امر الالله دل بهلاکت نهاده و جان از دست داده چون پا شکسته و مرغ بال و پر بسته بهر سو حرکت مذبوحی میکردم راوی گوید علی اکبر مرد مرطوبی بود که پیاده روی از و نهایت دشوار مینمود چنانچه خود میگفت که چند قدمی رفته از حیات مایوس شده توسل کامل بجناب حضرات زاکیات نمودم ناگاه یک سواری از کنار دشت در نظرم نمودار شد و نیزه مانند خط شعاع در دست گرفته بطرف من جولان نمایان

پنداشتم که یکی از اعراب بدوی است که بقطاع الطریق قصد من کرده میاید پیشتر ایام
از رفتار و دستم از کار مانده شد چون نزدیکتر رسید جوانی آفتاب سیمای خورشید ضیا
دیدم چنانچه عارف رومی گفته این کیست این انگیت این این یوسف ثانیست این
در برابرم عنان اسب باز کشیده ایستادند فرمودند کیستی و کجا میروی و باینحال چگونه بسر
میبری چون زبنیان ساغر دافت بیمود حیاتم داد هوشم بسر آمد از دیدار مهر انوارش دامن
در دل بهم رسید بگفتارش جمعیتی در حواسم حاصل گردیده باطمینان خاطر ماجرای
خود را معروض داشتم فرمودند اگر کسی ترا ازین ورطه هلاک برهاند و در قافله
نزد مال و مردم خودت بسلامت رساند او را چه خواهی داد گفتم آنچه از ناطق و صامت
در اینوقت در قبضه ملکیت من باشد همه را بشکرانه آن تسلیم کنم فرمودند نمیتوانی
داد بجهت آنکه در سر راه بیخرجی در مانده بشوی مقداری تعیین کن که معهد در توبه
اکراه و اجبار باشد حسب الاشاره مبلغ صد اشرفی تومان معین کردم فرمودند چه
وقت وعده خود را بوفا خواهی رسانید گفتم بمجرد وصول نزد مال و مردم خویش پس از
تاکید این عهد و پیمان مرا ردیف خود سوار کردند رائحه روح افزا و شمیم جان پرور
از پهلوی آن بهشت اثر بدماغم رسید که در دنیا از گل و ریحان و مشک و عنبر هیچ شامّه
نشنیده در اینساعت گذار انتقام براه افتادم آفتاب از وسط السماء گذشته قافله
هنگام فجر ثانی کوچ کرده بر این تقدیر قریب نه ساعت نجومی که نزدیک عصر باشد

میان من و کاروانیان فاصله افتاده بود هنوز یکچشم زدن بیشتر نرفته که مردم قافله خود را دیدم
برکنار چاهی فرود آمده خیمه ها ایستاده میکند بمسافت تیر اندازی از قافلگاه دورتر
جلو اسب باز کشیده ایستاد و فرمود برو مردم خود را تسلی و تسکین داده از تشویش
برار که من در قافله نیایم دویدم مردم خود را دیدم در مصیبت من نالان گریبانها
چاک زده   چه گویم بیش ازین من از غم خویش   بچشم خویش دیدم ماتم خویش
چون کاروانیان آشنا مرا دیدند بسوی من دویدند و شوری عظیم در کاروانیان افتاد
خویش و بیگانه بر دور من جمع آمده احوال میپرسیدند که ازانجا تا این منزل قریب
قریب دوازده فرسخ مسافت است که ما باینهمه شتران تیز رفتار همین ساعت بمنزل
دشوار رسیدیم تو بپای پیاده چو قسم تا بمنزل رساندی بهر کدام جواب میدادم مصرع
ترا کشتی آورد ما را خدا در استفسار این حقیقت ابرام از حد بردند صورت حال باز
نمودم گفتند ما را نشان بده که شکرانه این کرم و احسان ادبجا آوریم در اینحالت مبلغ
موعود که از فرح فراموشم شده بود بیادم آمده صندوق دار خود را تاکید نمودم
که اینمقدار زر دود شمرده در کیسه بگذار و پیش من بیار چون حاضر کرد باتفاق رفقا
از قافله بیرون شتافتم اثر و علامتی نیافتم بغایت ملول و محزون برگردیدم خاک حسرت بسر
واشک ندامت بر خاک ریختم مردم قافله مرا بدیوانگی و جنون نسبت دادند تمام شب
بهمین دستور بی خور و خواب بیچ و تاب داشتم سحرگاهی که اندکی چشم گرم شد و خوابم در گرفت

در عالم رؤیا همان جوان رو بظهور افکنده فرمودند که چرا خود را رنجه میداری آخر شما
معتقد اهلبیت رسالت هستید و صاحب امامی حق و قائم که نائب و جانشین آنحضرت باشند
در دنیا اعتقاد دارید هر اینه در وقت فرو ماندگی در مهالک صاحب شما را لازم میشود که غلامان
خود را از مصائب و شدائد نجات بخشند عرض کردم قربانت شوم مبلغ موعود بکدام کس رسانم
فرمودند فردا در منزل آینده مستحقش نزد تو آمده مقدار مبلغ نشان خواهد داد بالجمله
کاروان کوچ کرده در منزل پیش فرود آمدند من در خیمه خود بعد فراغ نماز عصر نشسته بودم
که مرد پیر مرا از قافله پرسیده پیش من آمد و سلام علیک گفته نشست ظاهر کرد
که حضرت امام علیه السلام یکصد اشرفی مرا بتو برات کردند باید داد که بر ذمه تو قرض است
گفتم قبول دارم و منت دارم اما تو بگو بچه استحقاق مشمول اینکرامت شدی گفت دو
صبیه بالغه دارم که از سبب افلاس در کار سازی آنها مضطرب بودم بواسطه آنکه
قبائل صحرانشین عرب درین مقدمه بسیار تکلیف مینمایند از راه درماندگی و احتیاج
بجناب حضرت توسل جسته نالیدم شب گذشته در خواب ارشاد فرمودند که فردا
در فلان بادیه قافله عجم میرسد در انمیان علی اکبر نام مردیست پیش او از مال خدام صد
اشرفی زر سرخ است او را امر کردیم که بتو دهد برو طلب کن دیگر فی الحال سر و روی
او را بوسیدم و صره مبلغ موعود مع شیئ زاید دادم

در کلمهٔ طیبه — در امالی مرویست که عیسی گذشت بقبریکه صاحبش را عذاب میکردند
سال دیگر بران قبر گذشت دید عذابش نمیکنند پس از خداوند سبب او را پرسید وحی
رسید ای روح الله بزرگ شد او را پسری صالح پس راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا
داد پس او را امرزیدم بکارش کردهٔ پسرش مؤلف گوید هرگاه برداشتن خاشاکی از راه
مسلمانان که بدست یا پا ضررش خیلی واقعیتش بسیار کم است چنین منزلت بود
و ثواب عظیم دارد پس برداشتن خاشاک شبهات و وساوس شیاطین جنی و انسی از
کفار و عامه و زنادقه که جامهٔ تشیع بر تن پوشانیده از راه دین قویم و صراط شرع
مستقیم بنوشتن کتاب و حفظ ایتام آل محمد ع از لغزش قلم ثوابش هزارها بالاوحرش
بی حد و حصا خواهد شد خصوص در این زمان که اعداء آل محمد ع چقدر جری و جسور شده
و ایتام آل محمد بی پرستار مانده ایضا در کلمهٔ طیبه در تفسیر امام ع است که پیغمبر روایت
کرده فرمود هر کس بکشد کوهی را چهل گام در زمین هموار مقابله میکند بعدد سوزنی از اوزا
پر بودن تمام زمین از طلا و اگر زمین محل خطر و هلاکت باشد می یابد او را در میزان
حسنات خود روز قیامت فراخ تر از دنیا بصد هزار مره و فزونی کرد بر جمیع گناهانش
و انها را نابود کند و فزود از اداء او را اعلای جنان و غرفهای آن کلمهٔ طیبه در امالی
از پیغمبر ع روایت کرده که فرمود هر که دور کند از راه مسلمین چیزی را که اذیت میرساند
بایشان می نویسد خداوند برای او ثواب خواندن چهار صد آیه که هر حرفی ده حسنه

ارشاد مفید — و قال ع افضل العبادة الصبر و الصمت و انتظار الفرج و قال امیر المؤمنین ع الصبر على ثلثة اوجه
فصبر على المصيبة و صبر عن المعصية و صبر على الطاعة ايضا الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من البدن و لا جسد
لا ايمان لمن لا صبر له ايضا ارشاد قال الشيخ المفيد وجدت في كتاب ابى جعفر محمد بن العباس الرازى قال
حدثنا محمد بن خالد تا عن عبد الله بن العباس قال لنا اهل البيت سبع خصال ما منهن خصلة في الناس
منا النبى ع و منا الوصى خير هذه الامة بعده على بن ابيطالب ع و منا حمزة اسد الله
و اسد رسوله ع و سيد الشهداء و منا جعفر بن ابيطالب المزين بالجناحين يطير في الجنة
حيث يشاء و منا سبطا هذه الامة و سيدا شباب اهل الجنة الحسن و الحسين ع و منا
قائم آل محمد الذى اكرم الله به نبيه ع و منا المهدى ص / الا عجاب در باب مواليد
جعفر ع لك على بن عبد الله بن احمد عن ابيه تا عن ابراهيم الكرخى قال دخلت على ابى عبد الله
تا في مولد القائم بالاثنى عشر منهم كالشاهر سيفه بين يدى رسول الله يذب عنه ما انتظاركم حال ظهوره
الفرج للكرب عن شيعته بعد ضنك شديد و بلاء طويل و جزع و خوف فطوبى لمن ادرك ذلك الزمان
٩٧ بیان لعل المراد بالمنصور ايضا هو القائم ع بقرينة ان بالقائم تتم التسع و يحتمل
ان يكون المراد به الحسين ع فانه منصور في الرجعة ص ما از این شی ده روزه بجان آمده ایم
وای بر خضر که زندانی عمر ابدیست خضر اگر تا عمر جوزا قاطع است تا ثرثر سر برد حیران یک دقیقه عاشورا
نخواهد بود و نشکه دارد و شنبه دیگر چه حیمه زرخته صبای واذنگاه را بلند نشت محمد حمد الرحیم

نظم محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن ابی عبد الله ع فی قوله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب
لتفسدن فی الارض مرتین قال مرة قتل علی بن ابی طالب ومرة طعن الحسن ولتعلن علوا کبیرا
قال قتل الحسین ع فاذا جاء وعد اولیهما فاذا جاء نصر دم الحسین ع بعثنا علیکم عبادا لنا اولی
باس شدید فجاسوا خلال الدیار قوم یبعثهم الله قبل خروج القائم ع فلا یدعون وترا
لال محمد الا قتلوه وکان وعدا مفعولا خروج القائم ع ثم رددنا لکم الکرة علیهم خروج الحسین
الحسین ع یخرج فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهب لکل بیضة وجهان المؤدون الی الناس ان هذا فاذا استقرت المعرفة فی قلوب المؤمنین انه الحسین ع جاء
الحجة الموت فیکون الذی یغسله ویکفنه ویحنطه ویلحده فی حفرته الحسین ع ضمیمه علیهم راجع
بر حسین و ائمه ع حیاة الخلود از جمله نام امام قائم ع یعنی برپا شونده در فرمان حق تعالی
مرویست که آن حضرت همیشه در شب و روز مهیای فرمان است که بنحو اشاره ظهور کند

نظم در حدیث مفضل کانی انظر الینا معاشر الائمة ونحن بین یدی جدنا رسول الله
نشکو الیه ما نزل بنا من الامة بعده وما نالنا من التکذیب والرد علینا وسبنا ولعننا وتخویفنا بالقتل
وقصد طواغیتهم الولاة لامورهم من دون الامة بترحیلنا من حرمه الی دار ملکهم وقتلهم ایانا
بالسم والحبس فیبکی رسول الله ص ویقول یا بنی ما نزل بکم الا ما نزل بجدکم قبلکم
ثم تبتدئ فاطمة فتشکو ما من عمر وما نالها منه
ومن اب واخذ فدک الخ

قطایع محمود خان ملک الشعرا خیر در حال
با تن بی سر چو شاه دین بر باد داد تا ره داعیه کوه بود تا سر جود خواه بود تا پای عمر که
بود بی زانش چو لحظه خون از نکابود

نظم الزهراء در حدیث مفضل از صادق ع تا انجا که میفرماید کانی انظر الینا
معاشر الائمة ونحن بین یدی جدنا رسول الله ص نشکو الیه ما نزل بنا من الامة بعده وما نالنا
من التکذیب وسبنا وقتلهم ایانا بالسم والحبس فیبکی رسول الله ص ویقول یا بنی ما
نزل بکم ما نزل بنا الا ما نزل بجدکم قبلکم ثم تبدء فاطمة فتشکو من عمر وابی بکر
واخذ فدک ومارد علیها من قوله ان الانبیاء لا تورث واحتجاجها بقول زکریا
ویحیی وقصة داود وسلیمان واخراجها الصحیفة واخذها منها ونشرها وتفلها وتمزیقه ایاها
ورجوعها الی قبر ابیها باکیة تمشی علی الرمضاء قد کان بعدک انباء الی تا انجا که میفرماید ثم
یقوم الحسین ع مخضبا بدمه هو وجمیع من قتل معه فاذا راه رسول الله بکی وبکی اهل السموات
والارض لبکائه وتصرخ فاطمة فتزلزل الارض ومن علیها ویقف امیر المؤمنین والحسن
عن یمینه وفاطمة عن شماله ویقبل الحسین فیضمه رسول الله ص الی صدره ویقول یا حسین
فدیتک قرة عیناک وعیناک فیک وعن یمین الحسین حمزة وعن شماله جعفر الطیار
ویاتی محسن تحمله خدیجة وفاطمة بنت اسد وهن صارخات وامه فاطمة تقول هذا یومکم
الذی کنتم توعدون قال فبکی الصادق ع حتی اخضلت لحیته بالدموع ثم قال لا قرت عین لا
تبکی عند هذا الذکر تا انجا که فرمود والموؤدة والله محسن ع

لا اقر الله عینا لا تبکی عند ذکر هذه القصة محمد

منابع الحلم شب عاشورا فرمود حسین ع
بسر شما را بجهت بدانید که ما را خداوند زنده خواهد کرد در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود و انتقام خواهم کشید از ظالمان و خواهم دید
انها را در انواع عذاب گفتند کیست قائم شما فرمود هفتمی از اولاد فرزندم محمد بن علی الباقر علیهم السلام در مجلس ۳۱

مدينة المعاجز: ٦٢ عن حكيمة بنت محمد بن علي الرضا في حديث ميلاد القائم قالت
لما كانت بعد ثلاث من ميلاد القائم (ع) اشتقت الى ولي الله فصرت اليهم فبدأت بالحجرة التي كانت
سوسن فيها فلم ار اثرا ولا سمعت ذكرا فكرهت ان اسأل فدخلت على ابي محمد (ع) فاستحييت ان ابدأه
بالسؤال فبدأني فقال يا عمة في كنف الله وحرزه وستره وغيبه حتى يأذن الله فاذا غيب الله
شخصي وتوفاني ورأيت شيعتي قد اختلفوا فاخبري الثقاة منهم وليكن عندك وعندهم مكتوما
فان ولي الله يغيبه الله عن خلقه فلا يراه احد حتى يقدم جبرئيل فرسه ليقضي الله امرا
كان مفعولا ع مدينة: حدث ابو علي الخيزراني عن جارية
له كان اهداها لابي محمد (ع) فلما اغار جعفر الكذاب على الدار جاءته فارة من جعفر
فتزوج بها ابو علي قال ابو علي حدثتني انها حضرت ولادة السيد ورأت له نورا ساطعا قد ظهر منه
وبلغ افق السماء ورأت طيورا بيضاء تهبط من السماء وتمسح اجنحتها على رأسه ووجهه وساير جسده
ثم تطير فاخبرنا ابا محمد (ع) بذلك فضحك ثم قال تلك ملائكة السماء نزلت لتتبرك بهذا وهي انصاره
اذا خرج ع مدينة: الى قال محمد بن عثمان لما ولد الخلف المهدي (ع) سطع
نور من فوق رأسه الى عنان السماء ثم سقط لوجهه ساجدا ثم رفع رأسه وهو يقول اشهد ان
لا اله الا هو الآية الى العزيز الحكيم قال وكان مولده ليلة الجمعة ع ايضا مدينة:
عن المفضل قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول ان لصاحب هذا الامر بيتا يقال له

بيت الحمد فيه سراج يزهر منذ يوم ولد الى يوم يقوم بالسيف لا يطفأ ع مدينة
عن حكيمة الى قولها وقت ... فصاح ابو محمد (ع) فقال يا عمة تناوليه وهاتيه فاتيت به نحوه فلما مثلت
بين يديه وهو على يدي سلم على ابيه فتناوله الحسن (ع) والطير يرفرف على رأسه فصاح بطير
منها فقال له احمله واحفظه ورده الينا في كل اربعين يوما فتناوله الطائر فطار به في جو
السماء واتبعه سائر الطيور فسمعت ابا محمد (ع) يقول استودعك الذي استودعته ام
موسى (ع) فبكت نرجس فقال لها اسكتي فان الرضاع محرم عليه الا من ثديك وسيعاد
اليك كما رد موسى الى امه وذلك قوله (ع) فرددناه الى امه كي تقر عينها ولا تحزن
قالت حكيمة فقلت ما هذا الطير قال هذا روح القدس الموكل بالائمة يوفقهم ويسددهم ويربيهم بالعلم ع
مدينة المعاجز: ابن بابويه قال حدثنا ابو الحسن علي بن الحسين بن علي بن محمد بن
علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب (ع) قال سمعت ابا الحسن وجنا يقول حدثني ابي
عن جده انه كان في دار الحسن بن علي الاخير فكبستنا الخيل وفيهم جعفر الكذاب واشتغلوا
بالنهب والغارة وكان همتي في مولاي القائم (ع) قال فاذا انا به قد اقبل وخرج عليهم من الباب
وانا انظر اليه وهو ابن ست سنين فلم يره احد حتى غاب ع كنز اللغة كبس
كرد كرفتن خانه ادار غارة ايضا مدينة: عن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول
يكون مع القائم (ع) ثلث عشرة امرأة قلت وما يصنع بهن قال يداوين الجرحى ويقمن على المرضى

كما كان مع النبي ص قلت فمنهن لي القنوء بنت رشيد وام ايمن وحبابة الوالبية
وسمية ام عمار ياسر وزبيدة وام خالد الاحبشية وام سعيد الحنفية وصيانة
المداشطة وام خالد الجهنية ع

في من رأى الحجة ع

في كشف الاستار حدث السيد محمد سعيد افندي فيما نشر من كرامة لآل رسول الله ينبغي بيانها لاخواننا
اهل الاسلام وهي امرأة اسمها ملكة بنت عبد الرحمن زوجة ملا امين المعاون لنا
في المكتب الحميدية الكائن في النجف الاشرف في الليلة الثانية من ربيع الاول من هذه السنة
اي سنة ١٣١٧ ليلة الثلثاء صار معها صداع شديد فلما اصبح الصباح فقدت ضياء
عينيها فلم تر شيئا قط فاخبرني بذلك فقلت لزوجها المذكور اذهب بها ليلا الى روضة
حضرة المرتضى ع لتستشفع به وتجعله واسطة بينها وبين الله لعل الله ان يشفيها فلم
تذهب في تلك الليلة يعني ليلة الاربعاء لوجعها مما هي فيه فنامت بعض تلك
الليلة فرأت في منامها ان زوجها المذكور وامرأة اسمها زينب كانهما معينيها
لزيارة امير المؤمنين ع فكانهم راوا في طريقهم مسجدا عظيما مشحونا من الجماعة فدخلوا فيه
لينظروه فسمعت المصابة رجلا يقول من بين الجماعة لا تخافي ايتها المرأة التي فقدت
ضياء عينيها انت ثم تشفين فقالت من انت فقد بارك الله فيك فاجابها انا المهدي
فاستيقظت فرحانة فلما صار الصباح يعني يوم الاربعاء ذهبت ومعها نساء كثيرات الى مقام
سيدنا المهدي خارج البلد فدخلت وحدها واخذت بالبكاء والعويل والتضرع فغشي
عليها من ذلك فرأت في غشيتها رجلين جليلين الاكبر منهما مستقبلها والاخر آت
خلفه فخاطبها الاكبر بان لا تخافي فقالت له من انت قال انا علي بن ابي طالب وهذا الذي خلفه
ولدي المهدي ثم امر الاكبر المشار اليه امرأة هناك وقال قومي يا خديجة وامسحي على عينيها هذه

المسکینه فجائت ومسحت علیهما فانتبهت وانا انظر واری احسن من الاول والنساء یعلمن
فوق راسی فجائت النساء بهما بالصلواة والفرح وذهبن بهما الی زیارة حضرة المرتضی کرم
الله وجهه وعیناها الان لله الحمد احسن من الاول

دار السلام مجلسی از علی بن طاوس نقل کرده که میگوید از جمله
حکایتیست که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی در کتاب ربیع الا
الباب شده و از برای من بدرجه صحت رسیده و او گفته که حسن بن محمد بن قاسم
برای ما روایت نمود و گفت من با شخصی از نواحی کوفه که عمار نام داشت در بعض راهها
که از آنجا سواد کوفه نمایان بود بودم اتفاقا در اثنای کلام ذکر قائم گذشت از من
گفت که یا حسن قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه
آمده از ما غلات میخریدند و در میان ایشان مردی بود بزرگ که سر قافله ایشان بود
چون اراده وزن کردیم من بکسی گفتم که از خانه علوی ترازو بیاور تا غله وزن کنیم
آن مرد بدوی گفت مگر در نزد شما علوی میباشد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی
هستند گفت نه قسم بخدا که هر این علوی آن بود که ما در بیابان بی آب ونان او را
دیدیم گفتیم که بگو خبر آن چگونه بوده گفت ما سیصد سوار ویا چیزی کمتر بودیم فبسبب
امری فرار نمودیم و سه روز در میان بیابان بی آب ونان ماندیم تا آنکه گرسنگی بر ما
شدت کرده مشرف بهلاکت شدیم پس بعضی از ما گفت که صلاح آنست که قرعه بر این اسبها
بیندازیم بهریک که قرعه برخورد از طعمه خود کنیم واز این مهلکه رهائی یابیم همگی
این رای را پسندیدند و بر آن اتفاق کردیم چون قرعه انداختیم بر اسب من برخورد
پس من مضطرب گردیده گفتم این قرعه خطا کرد من بآن راضی نیستم دیگر باره انداختیم باز

باسب من خورد ونکول کردم وقبول ننمودم مرتبه سیم انداختیم باز باسب من خورد چون
ان اسب در نزد من بهزار دینار میارزید گفتم مرا مهلت دهید توشه از سواری ان
بردارم زیرا که تا امروز میدانی مثل این بیابان از برای من میسر نگشته سوار گشته بسوی تلی
که نمایان بود و بقدر یکفرسخ از ما بانجا مسافت بود دوانیدم چون بدامنه ان تل رسیدم
کنیزی را دیدم که هیزم جمع میکند پرسیدم که تو کیستی واهل تو کجایند گفت من مملوک
مرد عربی هستم که در این بیابان منزل دارد این بگفت وبرفت من ردای خود را بر سر نیزه بلند
کرده متوجه بسمت همراهان خود گردیدم بشارة دادم که در این نزدیکی جماعتی از بادیه هست
بیائید برویم بنزد ایشان برفتیم ناگاه در وسط ان وادی خیمه برپا دیدم که از ان خیمه مرد
صبیح که از جمیع مردان عالم زیباتر وگیسویش بناخن افتاده خندان وشادان بسوی ما بیرون
امد وبما تحیت گفت گفتیم یا وجه العرب تشنه ایم این بشنید کنیز را اواز داد طلبیدن
[سلام نجم]
کنیزک دو کاسه اب بیاورد ان جوان یکی را بگرفت دست خود بران نهاد بما داد ان دیگری را
همین کار کرد بما داد همگی از ان دو کاسه بیاشامیدیم بقدر کفایة بدون نقص برگردانیدیم
گفتیم گرسنه ایم داخل خیمه شد طبقچه نان اورد بر زمین گذاشت دست خود بران نهاد
وگفت ده نفر ده نفر بیائید وبخورید پس همه بدین نهج از ان طبقچه خوردیم [بقدر کفایة] برخاستیم تغییری
ونقصی در ان ندیدیم گفتیم فلان راه را بما نشان ده گفت اینست وشاه راهی بما نمود روانه
شدیم قدری راه برفتیم بعضی از ما بیکدیگر گفتند که ما از وطن واهل برای کسب معیشت دور

افتاده ایم اینک ان از برای ما حاصل شد چرا از دست دهیم [بلادهیم] بیائید برگردیم واین
[باختیار خود]
خیمه را تاراج کنیم بعضی دیگر انکار کردیم لکن بالاخره همگی بران اتفاق نمودیم وبرگردیدیم
چون انجوان مراجعت ما را دید کمربند خود را محکم کرد وشمشیر خود را حمایل کرد ونیزه خود را
بدست گرفت بر اسب اشهب سوار شد سر راه بر ما گرفت صیحه زد که گویا
دلهای ما را اب نمود رعب شدیدی عارض شد خطی بسر نیزه میان ما وخود کشید
وگفت بحق جدم رسول خدا که هر یک از شما که از این خط بگذرد گردنش را خواهم زد
قسم بخدا که ما از نزد او با خجالت وذلت رو بهزیمت گذاشتیم [دار السلام]
علامه مجلسی در کتاب بحار از والد بزرگوار خود نقل کرده که او گفت در زمان ما مردی بود
صالح وفاضل از اهل استراباد نام او میر اسحق معروف بود بدرویش ملکی زیرا که بسیار حج
میکرد وچهل حج پیاده کرده بود ودر میان مردم مشهور بود که بطی الارض میرود اتفاقا
باصفهان امد در خانه ما منزل کرد چند ماه توقف نمود اثار زهد وصلاح بسیار از او ظاهر
گردید روزی پرسیدم که این طی الارض که در حق تو اشتهار یافته اصلی هست یا انکه
از باب رب مشهور لا اصل له میباشد گفت اصلی نیست وسبب اشتهار اینست که یکسال
با جمعی از حجاج بمکه میرفتیم تا بجائی رسیدیم که هفت منزل بمکه مسافت داشت من بسبب
امری از حجاج پس افتادم قافله از نظرم برفت تنها ماندم راه را گم کردم سرگردان هراسان
در میان وادی ماندم از برای راه یافتن باطراف وجوانب وادی بسیار دویدم تشنگی

برمن غلبه کرد از زندگی مأیوس گردیدم که علاج ادا را استغاثه بلند کردم یا اباصالح رحمک
الله ادرکنی واغثنی ناگاه از دامن بیابان سواری نمایان گردید دیدیم جوانی است خوش
رو گندم گون خوش لباس بر اشتری سوار گردیده مطهره پر از آب در دست دارد سلام
کردم جواب شنیدم فرمود تشنه هستی گفتم آری مطهره را داد آشامیدم فرمود میخواهی بقافله
برسی گفتم آری مرا ردیف خود کرده بر پشت شتر سوار کرد بسمت مکه روانه گردید و مرا عادت
آن بود که در هر روز حرز یمانی میخواندم چون در خود آسودگی دیدم شروع بخواندن آن کردم
در پاره فقرات آن حرز تغلیط نمود گفت چنان نیست که میخوانی چنین بخوان اندک زمانی گذشته
بمن نگریست فرمود نظر کن ببین کجا هستی آیا این مکان را میشناسی چون خوب تأمل و نظر نمودم
خود را در ابطح دیدم فرمود فرود آی چون پیاده شدم بر گردیدم از نظر من غائب گردید
دانستم که او صاحب الزمان بود بعد از هفت روز حجاج رسیدند و مرا در مکه دیدند

مجلسی در بحار روایت کرده از جماعتی که ایشان *دار السلام*

روایت کرده اند از سید سند میرزا محمد استرابادی که او گفت در یکشب از شبها طواف
بیت الله میکردم ناگاه جوانی خوب روی آمد و مشغول طواف گردید چون بنزد من رسید
دسته گل سرخی که در غیر فصل آن بود بمن عطا نمود او را گرفتم و بوئیدم پس متوجه
بشأن او گردیدم گفتم ای آقای من من این یعنی این گل در غیر فصل از کجا آورده فرمود
از خرابات این بگفت و از نظرم غائب شد دانستم که مولای من قائم ع بود

در ذکر کسانیکه حضرت حجة را دیده اند

دار السلام *سید مهدی قزوینی*

در یکسال از سالها چون وقت زیارة مخصوصه حسینیه در رسید مقارن
آن عرب عنیزه از برای کیل کردن باطراف کربلا آمده بودند و آن نواحی را پر کرده
وطرق و شوارع مسدود کرده بودند و با آنکه جمعی از لشکریان رومی با بعض سرداران
از برای حفظ و حراست اهل عبور در میان راه چادر زده ترصد مینمودند متصل
اعراب زوار و عابرین را برهنه میکردند و موکلین نظام از عهده دفع بر نمیامدند
بلکه از بیم اعراب نمیتوانستند ما را چه کس برد و بکجا برد و از این جهت راه زوار
بسته و کسی جرات عبور نمینمود و من هم بسیار دلتنگ بودم و هر قدر هم ملاحظه
کردم خود را راضی بترک زیارة ننمودم و کیف کان عزم زیارة و جماعتی از
اشراف و اعیان حله پس از آنکه مطلع بر عزم و اراده من شدند در اول
امر ممانعت کردند چون مفید ندیدند موافقت کرده با من روانه گردیدند
تا آنکه از نهر هندیه عبور کردیم وادی را پر از اعراب دیدیم بطوریکه اگر مطلع
اسیر نمایند کسی نمیداند که علاج در کنار آب در کوخی از برای آسودگی
و صرف قهوه و قلیان فرود آمدیم و همراهان و غلامان مشغول طبخ
قهوه و اصلاح قلیان شدند لکن همگی از خوف لرزان و هراسان
بودیم و نمیدانستیم که امر بکجا انجامد ناگاه در آن اثنا سواری پیدا شد

بالباس عربی نقاب زرد بر روی خود انداخته و بر اسب عربی سوار شده
و نیزه بلندی در دست داشته و شمشیری بی نظیر حمایل کرده بود در کوخ
ایستاده او از داد سید مهدی برخیز و سوار شو گفتم با این جماعت عنیزه
چگونه برویم گفت عنیزه میرود دیدم وقت عادة قهوه رسیده و اگر
نخورم حالت حرکت ندارم گفتم قهوه نیاشامیده ام گفت زود بیاشام
من در انجا ایستاده ام گفتم شما هم بفرمائید میل نمائید گفت من میل
ندارم بزودی قهوه خورده سوار شدیم و ان شخص در جلو ما با کمال ارامی
میرفت و ما در عقب با نهایة تندی میراندیم و باو نمیرسیدیم که با او سخن
بگوئیم تا انکه باعراب رسیدیم بهر جماعتی که میرسید کلامی میگفت بدون
تامل کوچ میکردند و زمانی نشد که در ان بیابان از ایشان کسی باقی
نماند بیکنفر از ایشان برنخوردیم و ان سوار هم از هم دور شد او را هم
دیگر ندیدیم همین قدر بود که سواد اعراب را از دور میدیدیم که کوچ
میکردند و فرار مینمودند تا انکه وارد پل کمرک که در وسط راه بود
شدیم و نظام مستحفظ در انجا بودند سر کردکان چون ما را دیدند شناختند
و استقبال کردند و از سبب کوچ و فرار اعراب از ما پرسیدند

ذکر اشخاصیکه قائم را در غیبت کبری دیده اند

علیه السلام

مجلسی ره میگوید که این قصه ایست که از روی خط بعض اصحاب نقل شد
که گفت روزی نزد پدرم حاضر گردیدم مردی را در نزد وی دیدم که با او مکالمه مینمود
محی الدین اربلی
ناگاه در اثناء کلام بر او خواب غالب گردید سنه و پینه‌گی بر او عارض گشته بلرزید
و عمامه از سرش بیفتاد و اثر زخمی منکری بر سرش ظاهر گردید از انجراحت منکر
از او پرسیدم گفت این اثر از ضربت غزوه صفین است حاضرین تعجب کرده باو
گفتند که وقوع غزوه صفین قدیمست و تراهم اقتضای ادراک ان نکند پس
چگونه میشود گفت آری لکن روزی بسوی مصر نظر کردم و در اثناء سفر مردی
از غزه با من رفیق راه گردید و در اثنای راه در انحای مکالمات ذکر غزوه
صفین در میان آمد ان مرد بگفت اگر در غزوه صفین من میبودم هرآینه شمشیر
خود را از خون علی و اصحاب او سیر مینمودم من هم گفتم که اگر من حاضر بودم هرآینه
شمشیر خود را از خون معویه و یاران او رنگین مینمودم ان مرد گفت علی و معویه
و ان یاران ایشان نیستند من و تو که از یاران ایشان هستیم بیا تا انکه
داد خود را از یک دیگر بستانیم و روح ایشان را از خود راضی نمائیم این بگفت و شمشیر
و شمشیر از نیام برآورد و من هم شمشیر از غلاف کشیدم و بسوی او دویدم و با یکدیگر در
اویختیم مقاتله شدید کردید ناگاه ضربتی بر فرقم نواخت که در افتادم و از خود رفتم

ودیگر ندانستم که چه واقع شد تا آنکه دیدم که مردی با کعب نیزه مرا حرکت میدهد
و بیدار مینماید چون چشم گشودم مرد سواری را در بالین خود دیدم که از اسب خود فرود
آمد و دست بر جراحت و زخم من کشید که گویا داروئی برء الساعه بود که فورا بهبودی
بخشید و آن جراحت مندمل گردید پس فرمود اندک تأمل و مکث کن تا آنکه من بیایم
پس بر اسب خود سوار شده از نظرم غائب گردید زمانی نکشید مراجعت نمود و سر آن مرد
که بر من ضربت زد بریده بدست خود دارد و اسب او را
با خود بیاورد فرمود این سر سر دشمن تو میباشد چون یاری ما کردی ما هم ترا یاری
نمودیم و لینصرن الله من ینصره یعنی هر اینه یاری کند خدا کسی را که او را یاری میکند چون
این بدیدم مسرور گردیدم عرض کردم که ای مولای من تو کیستی فرمود منم محمد بن الحسن
یعنی صاحب الزمان پس فرمود اگر این خبر را از تو پرسند بگو از در جنگ صفین برداشتم
این بفرمود و از نظرم غائب گردیدم) دار السلام سید فاضل ثقه عادل مولا احمد امین
عراقی نقل نمود که
شخص صالحی در بصره عطاری مینمود نقل کرد که روزی در دکه عطاری نشسته
بودم ناگاه دو نفر مرد از برای خریدن سدر و کافور بر در دکان من وارد شدند
چون در مکالمه و رفتار ایشان تأمل کردم و صورة و سیرت ایشان را دیدم آنها را
در زی اهل بصره بلکه این نوع خلق معروف ندیدم لهذا از یار و دیار ایشان پرسیدم
و هر قدر ایشان بر تستر و انکار افزودند من بر التماس اظهار اصرار نمودم تا آنکه ایشان را

برسول مختار و آل اطهار او سوگند دادم اظهار نمودند که ما از جمله ملازمان درگاه حضرت
حجة عجل الله فرجه هستیم شخصی از ملازمان آن عتبه وفات کرده بود و ما را صاحب آن ناحیه
مأمور بان فرمود که سدر و کافور را از تو خریداری کنیم چون این بشنیدم بر دامن ایشان
چسبیدم و تضرع و الحاح کردم که مرا هم با خود بآن درگاه برید گفتند بسته باذن آنحضرت
چون مأذون نفرموده ما را جرأت این جسارت نباشد گفتم مرا بآن مقام برسانید پس از آن
استیذان نمائید اگر مأذون فرمودند شرفیاب میشوم و الا عود مینمایم و در اینقدر بغیر از
اجرا اجابت بر شما چیزی نباشد باز هم امتناع کردند بالاخره تضرع و الحاح را از حد گذرانیدم
ترحم کرده اجابت نمودند با تعجیل تمام سدر و کافور با ایشان تسلیم کرده دکان را بسته با ایشان
روانه شدم تا آنکه بساحل دریای عمان رسیدیم ایشان بر روی آب روانه شدند و من
ایستادم ملتفت من شده گفتند مترس خدا را بحق حضرت حجة قسم ده که حفظ نماید پس
بسم الله گفته روانه شو خدا را در حفظ خود بحق حضرت حجة قسم داده بر روی آب مانند زمین
خشک در عقب ایشان روانه گردیدم تا آنکه بقعر دریا رسیدیم ناگاه ابرها بهم پیوسته آغاز
باریدن نمود اتفاقا من در روز خروج از بصره صابونی پخته بودم در بالای بام برای خشک
شدن در آفتاب گذاشته بودم چون مشاهده باران کردم بخیال صابون افتادم خاطرم
پریشان شد پس پاهایم در آب فرو شد و بقوه شناوری خود را از غرق حفظ کردم ملتفت
من شدند رو بعقب برگردیدند دست مرا گرفته از آب بیرون کشیدند و گفتند چه
که بر خاطرت عارض شد توبه کن و تجدید قسم نما توبه کرده دیگر بار خدا را در حفظ بحق

حضرت حجة قسم داده باز روانه کردیدم تا آنکه بساحل رسیدیم و از ساحل راه
مقصود را بریدیم لکن در دامنه بیابان چادری مشاهده کردیم مانند که مانند خیمه طور نور
آن عرصه انفرا را نورانی کرده همراهان گفتند که تمام مقصود در این سراپرده میباشد
بنزد آن چادر رفتیم و نزدیک بآن در زدن نمودیم و یک نفر از ایشان برای استیذان
داخل آن چادر شد و در باب آوردن من با آن بزرگوار بطوریکه کلام آنحضرت را شنیدیم
و شخص او را بجهة حایل بودن چادر نمیدیدیم سخن در میان آورد پس کلام آن امام را
از وراء حجاب و پشت پرده شنیدم که در جواب فرمود ردوه فانه رجل صابونی
یعنی او را بمحل بر گردانید یا آنکه دست رد بر سینه او بگذارید و تمنای او را اجابت ننمائید
که او مردیست صابونی یعنی صابون دوست مؤلف گوید هر کسیکه تمنای آن داشته
باشد که درک خدمت آن بزرگوار نماید و جمال مبارکش را زیارت نماید باید دل از تعلقات
دنیویه خالی کند تا در آن جا کند محبت محبوب و شایسته مجاورت شود چه بمحض تمنا حاصل نگردد

دار السلام فاضل معاصر نوری نقلکرده از ناظر سید که گفت

در اوقاتیکه سید جلیل بحر العلوم در مکه معظمه بود چون محل آمد و رفت عامه خلق
بود از عامه و خاصه مخارج ایشان زیاد بود زیرا که از کسی از وادی احتجاب مینمود و با همه
طایفه بطوریکه از خود میدانستند رفتار مینمود و اکثر اهل سنت او را هم مذهب خود
لهذا جمیع طوایف و فرق با او معاشرت داشتند اتفاقا خرجی تمام شد و زیاده
بر خرج روزی باقی نماند با خود گفتم که قبل از اتمام باید سید را اطلاع داد نزد سید

رفتم و اقصه را عرض کردم سید قدری تأمل کردند و قلیانی طلبیدند من بقهوه خانه رفته قلیانی
پر کرده بنزد او بردم گرفته مشغول کشیدن شد ناگاه آواز در حلقه حیاط بلند شد دیدم سید
مضطرب گردیده قلیان را بمن داد فرمود ببر دیگر اینجا نیائی تا خود بخواهم من بیرون آمدم
دیدم که سید بتعجیل تمام با پا برهنه بجانب در حیاط دوید و در را گشود مردی با جلالت و مهابت
تمام داخل خانه گردید او در جلو و سید در عقب وارد اطاق سید گردیدند من ایشان را
نمیدیدم لکن چنان احساس کردم که آن شخص نشست و سید در برابر او ایستاد و من همهمه
مکالمه ایشان را میشنیدم و لکن صوت و حروف را تمیز نمیدادم تا آنکه طول نکشید باز آن شخص در
پیش و سید با پا برهنه در دنبال بیرون آمدند و تا باب خانه متابعت کرد پس آن شخص رفت
و سید عود کرده در محل خود قرار گرفته قلیان را طلبید من بدون آنکه محتاج بتجدید شده باشد
آن را پر کرده رسانیده باو دادم گرفته قدری کشید پس دست بزیر مسند برده کاغذی بخط خود نوشته
بیرون آورده بمن داد و فرمود میروی در که در عرفات بصرافی فلان صفت که در فلان دکان
نشسته میدهی و هر قدر پول داد گرفته میاوری ناظر گوید که آنکاغذ را برده بآن صراف
دادم برخواست و گرفت و بوسید و بر چشم خود گذاشت پس گفت برو و چهار نفر حمال
بیاور من رفتم و چهار نفر حمال پیدا کردم آمدند در پس دکان رفت چهار حمال را از جنس
ریال فرانسه بار کرده با من روانه نمود بمنزل رسانیده ضبط کردم و تفصیل را بعرض سید
رسانیدم پس فردای آنروز با خود گفتم که باید بروم و استکشاف این امر را

از صراف بکنم که آن نوشته از چه کس بود چون بکذر عرفات رفتم او را در آن دکان ندیدم
پرسیدم که فلان صراف که دیروز در این دکان بود کجا رفت گفتند چنین صراف که تو گوئی
در این دکان هیچ وقت نبوده و دیده نشده چون دیدم و شنیدم متحیر و مبهوت گردیدم
دار السلام یکی خواهرزاده ابی بکر غالی عطار حمیدی از ارباب تصانیف نقل کرده از ابو بکر نمای بود
که گفت چند سال قبل از این خواهرزاده ابو بکر غالی عطار که از صوفیه بود نزد من آمد از او
پرسیدم که کجا بودی و کجا میروی گفت هفده سال است که سیاحت میکنم گفتم از عجائب روزگار
چه دیده گفت مدتی در اسکندریه بودم و در آنجا کاروانسرائی بود که غریبان در آنجا منزل
میکردند و در آن کاروانسرا مسجدی بود که مردی در آن مسجد نماز جماعت و امامت میکرد و در
قرب آن مسجد بالاخانه بود که جوانی در آنجا منزل داشت و هرگاه که نماز جماعت بر پا میشد آنجوان
بزیر میآمد و با جماعت نماز میکرد و بعد از فراغ بدون تامل بالا میرفت و با کسی تکلم نمیکرد مرا
از حالت و نظافت آنجوان خوش آمد بنزد او رفتم و از او خواستم که با او باشم و او را خدمت کنم قبول
کرد و من چندگاه در نزد او بودم و او را خدمت میکردم و از اطوار و گفتار او استفاده مینمودم
تا آنکه روزی از نام و نسب او پرسیدم فرمود منم صاحب الامر گفتم چرا خروج نمیکنی فرمود وقت آن نشده
پس مدتی در خدمتش بودم تا روزی فرمود مرا سفری پیش آمده عرض کردم مرا هم ماذون فرموده
در خدمت تو باشم اجابت فرمود پس با او بیرون رفتم روزی در اثنای راه عرض کردم که
زمان ظهور در چه وقت است فرمود از علاماتش باشد که از انقلابات کثرهٔ هرج و مرج
است در میان مردم و وقوع فتنه شدید بر خلق پس در مسجد الحرام در ایام و منادی

ندا کند که اینست مهدی موعود پس مردم در میان رکن و مقام با من بیعت
کنند بعد از آنکه مأیوس شده باشند تا آنکه بساحل دریا رسیدیم حضرت
اراده نمود که بر آب برآید گفتم من از آب میترسم فرمود وای بر تو با آنکه من با تو
هستم چه ترس داری عرض کردم چنین است لکن واهمه بر من غالب گشته این بشنید
بر آب برآمد از نظرم غائب گردید

دار السلام   حکایت آقا میرزا محمد رازی

حقیر روزی در خانهٔ ایشان بودم اتفاقاً کلام در احوال امام عصر و ذکر کسانیکه
بشرف ملاقات آنحضرت فائز شده اند در میان آمد و هریک در این باب سخنی گفتیم
تا آنکه در اثنای کلام ذکر کرد که من بسیار شوقمند لقای آن بزرگوار بودم و با خود میگفتم
که اگر من هم در عداد شیعیان آنحضرت معدود بودم البته در خواب یا بیداری بشرف
ملاقات او فائز میگردیدم پس باید شایسته آن نباشم زیاد اضطراب داشتم تا آنکه
موفق بزیارت قبلهٔ هفتم و امام هشتم حضرت رضا علیه السلام گردیدم پس از زیارت مراجعت بنجف اشرف
کردم چند روزی گذشت یکشب در خواب دیدم که شخصی بمن گفت که امام عصر بنجف تشریف
آورده گفتم در کجا میباشد گفت در مسجد هندی چون این شنیدم مسرور شدم بتعجیل تمام بسوی مسجد
روانه گردیدم چون داخل مسجد شدم دیدم آن بزرگوار در بیخ مسجد ایستاده و اجتماع
خلق در مسجد بحدی میباشد که راه عبور را بالمره بسته اند و نزدیک شدن نمیشود
مأیوسانه ایستادم دیدم که آن بزرگوار سر مبارک را برداشت و نظری بصفحهٔ جماعت
خلق انداخت و چشم مبارک بمن افتاد باشاره دست مرا بسوی خود خواند چون
آنجماعت آن نوع ملاطفت دیدند کوچه دادند و راه دادند بنزد آنحضرت رفتم با من
اظهار رافت و مرحمت نمودند فرمودند ما بدیدن تو آمدیم آنوقت که از مشهد

مراجعت کرده بودی در آن بالاخانه لکن نشناختی چون این بشنیدم دانستم که آن بزرگوار
در بعض ایام مراجعت از مشهد که در بالاخانهٔ بیرونی که از برای مردم نشسته بودم
تشریف آورده اند بلباس عامهٔ بلد من در عداد ایشان دانسته ام ملتفت آنکه مولای
منست نشده ام مؤلف گوید بمقتضای این حکایت از جمله مظان حضور حضرت
بقیة الله همین مورد است یعنی وقت رجوع زائر از مشاهد

دار السلام ۴۴۳

حاج ملا باقر بهبهانی که مرد بزرگ و بنور صلاح و تقوی آراسته بود در حجره کنج شرقی صحن کتابفروشی میکرد و مدفن
از مجاورین نجف
او هم حسب الوصیه همانجاست در بسیاری از مجالس تعزیه سید الشهداء قربة الی الله
ذکر مصائب مینمود بطوریکه در آنعصر و بلد متعارف بود از کتابهای مقتل فارسیه مثل روضة الشهداء
و محرق القلوب و مانند اینها کتابی بدست گرفته میخواند و در عبارت عربیه دستی نداشت
زیرا که او را سواد عربی درستی نداشت و با این حال توفیق ربانی چنان شامل او گردید
که کتاب عربی که زیاده بر یکصد و هزار بیت بود نوشت در احوال چهارده معصوم
که مقبول اهل نظر و مطبوع طبع علماء معتبر گردید بطوریکه در زمان حیات خود او
جمعی از کتاب مشغول استنساخ آن کتاب از برای علمای معتبر و افاضل طلاب بودند
و جزء آخر آنکتاب در احوال حضرت حجت بود مفصل تر از سایر اجزاء است
اهتمامی در جمع اخبار این باب از کتب عامه و خاصه داشت و نظر باخلاص صحیح
که بحضرت حجت داشت باغی در ساحل هندیه و در بعض نواحی مسجد سهله احیا
و غرس کرده بود و آنرا صاحبیه نام کرده بود و بجهت مخارج آن باغ و ضعف کسب و
کثرت عیال در اواخر کار مدیون شده بود تا آنکه اشتهار یافت حجت باغ صاحبیه را
خریدار شده پس از زمانی مشهور شد که قرض او را ادا نموده وقتی از خودش

۴۴۴

در مسجد شیخ نعمت طریحی که از اولاد شیخ طریحی صاحب مجمع البحرین است مجلس ختم و فاتحه بود
پرسیدم با بن نهج تقریر نمود که یکی از فلاحهای باغ صاحبیه پیرمردیست
یزدی و صالح روزها را در باغ معروف فلاحی و باغبانی میکند و شبها را در مسجد سهله
بیتوته مینماید و من از برای دینی که حاصل شده بود مضطرب بودم که مبادا مدیون بمیرم
در این باب بامام عصر متوسل گردیدم روزی آن فلاح مذکور آمده ذکر نمود که
امروز بعد از نماز صبح در صفه وسط صحن مسجد سهله نشسته مشغول تعقیب نماز بودم
شخصی نزد من آمد و گفت که حاج ملا باقر این باغ را نمیفروشد گفتم تمام آنرا که نه لکن بعض
آنرا چون قرض دارد گویا میفروشد گفت تو نصف این باغ را از جانب او بمن بیع
کن و سند آنرا بفروش و پول او را بگیر و باو برسان گفتم در این باب وکالتی ندارم گفت بفروش
و پولش را بگیر اگر اجازه نکرد بیاور گفتم شهود و سند در کار است تا خودش نباشد صورتی
ندارد گفت میان من و او سند و شهود لازم نیست هر قدر اصرار کرد قبول نکردم پس گفت
من پول را بتو میدهم ببر و ترا در خریدن وکیل میکنم اگر فروخت از برای من بخر و الا پول را
بیاور قبول نکردم گفتم همه روزها صبح را در این مکان هستم میبرم جواب را میآورم
برخاست از مسجد بیرون رفت حاج ملا باقر گفت باو گفتم چرا نفروختی که من بتهایی از عهده
مخارج این باغ بر نمیآیم بعلاوه قرض هم دارم و هیچکس هم تمام این باغ را باین قیمت نمیخرد گفت در
این باب اذن نداده بودی و این فضولی را مناسب خود ندیدم حال که گوئی چون فردا وعده

جواب باو کرده ام شاید بیاید باو میگویم گفتم او را ببین بهر طوریکه خواهد من مضایقه ندارم
تاکید کردم که بهر طور شده او را بیابد و معامله را بکند یا بگوید که بنجف بیاید بعد
نجف و نزد هر کس که خواهد عمل را بگذرانیم فردا امد و گفت هر قدر انتظار کشیدیم نیامد
گفتم او را در غیر از روز دیده و میشناسی گفت ندیده و نمیشناسم گفتم برو پرسش
و گردش کن شاید بیابی یا بشناسی رفت و امد گفت از هر کس پرسیدم
از او خبری معلوم نکردم چون مأیوس شدم بسیار متأسف گردیدم تا انکه یکشب
از شبها در باب قرض و پریشانی حال مرا خواب ربود در خواب دیدم که شرفیاب
خدمت صاحب الامر هستم بمن فرمود حاج ملا باقر پول باغ در نزد حاج
سید اسد الله میباشد برو از او بگیر از خواب بیدار شدم و مسرور شدم
لکن با خود گفتم شاید این خواب از خیال بوده باشد و اظهار ان باعث بد
خیالی درباره من شود که وسیله سؤال از او کرده ام دیگر بار گفتم که سید مرد
بزرگیست و میداند که من از این نوع مردم نیستم دیدن سید و حکایت خواب
ضرری ندارد بعد از نماز صبح روانه بسوی صحن شده در اثنای عبور بدر خانه سید
رسیدم دست بحلقه در برده اهسته حرکت دادم ناگاه اواز سید از
بالاخانه مشرف بدر که منزل خارج او بود بلند گردید که حاج ملا باقر هستی
توقف کن که امدم بزودی از پله بزیر امده کیسه پولی بمن داد گفت کسی نداند

کسی نداند و در را بست و برفت بدون انکه دیگر سخنی گوید کیسه را شماره کردم
یکصد تومان تمام بود در ان این واقعه را بکسی نگفتم بعد از وفات سید این خبر انتشار
یافت مؤلف گوید سید مذکور همانست که الفرات را بنجف اورده

دار السلام

صدوق ره در کتاب عیون روایت کرده باسناد خود از ابن محبوب که رضا فرمود که من
شوند
که لابد است از وجود فتنه شدیده در غیبت قائم که همه خواص و اهل سریره بآن فتنه مبتلا
کنند
و این در وقتی باشد که شیعه ما امام سیم از اولاد مرا که امام حسن عسکری باشد مفقود
که اهل همه آسمانها و زمین و هر مرد و زن دلسوخته و حزین بر او بگریند پس فرمود پدر
و مادرم فدای همنام و شبیه جدم و شبیه موسی بن عمران باد که در بر او لباسهای مکلل
و خلعتهای ربانی هست که از جیوب آنها انوار فضل و هدایت پرتو انداخته اند
چه بسیار است مؤمنه دلسوخته و مؤمن متاسف و متحیر در فقدان آب صاف نمیکام
ایشانرا
گویا با ایشان نظر میکنم مایوس که ندا کرده اند ندائیکه از دور شنیده شود چنانکه از نزدیک
قائم ما بر مؤمنین رحمت و بر کافرین عذاب و نقمت خواهد بود تفسیر برهان المؤمنون
قدم
علی بن ابراهیم النعمانی فی غیبته باسناده عن کعب الاحبار انه قال فی کعب عجبا ممن علی غیره من نسل
علی ع القائم المهدی من نسل علی ع اشبه الناس بعیسی بن مریم خلقا و خلقا و سمتا و هیبة یعطیه الله
علیه
ما اعطی الانبیاء و یزیده و یفضله ان القائم من ولد علی ع له غیبة کغیبة یوسف و رجعة کرجعة عیسی

در روایت مفضل بن عمر از صادق (ع)

مفضل عرض کرد که ای سید من آیا مهدی (ع) در وقت ولادتش دیده نمیشود فرمود آری دو سال و
نه ماه از وقت ولادتش که وقت صبح شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت
باشد تا شب جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم هجری برای همه کس دیده میشود
و آن روزی است که پدرش در آن روز وفات مییابد و در سال دویست و شصتم هر مؤمن
که اهل حق است او را می بیند و هیچ اهل شک و ریب او را نمی بیند و خود از آن جا غایب و پنهان
میشود و در حرم جدش رسول خدا (ص) قبری که در صابر است و آن نام جائیست در مدینه
ظاهر میشود و هر کس که خدا سعادتش کرامت فرموده آنحضرت را می بیند بعد از آن
در روز آخر سال دویست و شصت و ششم غایب و پنهان میشود و او را هیچ چشم
نمی بیند تا وقتی که همه چشمها او را می بینند یعنی تا وقت ظهورش یا مفضل بخدا
سوگند یاد میکنم هر آینه گویا آنحضرت را می بینم که داخل مکه شده در حالتی که لباسهای
رسول خدا (ص) در بر و عمامه زردی بر سر کرده و کفشهای پینه دار رسول خدا (ص) بپایش
پوشیده و عصایش را بدست گرفته در پیشش چند راس بز عاجز لاغر میراند تا اینکه آنها را
نزدیکی بیت الله میرساند و او در صورت جوانی با شکوه ظهور میکند مفضل عرض کرد
که ای سید من از کدام مکان و چگونه ظاهر میشود فرمود یا مفضل تنها ظاهر میشود
و تنها به بیت الله می آید و تنها داخل کعبه میشود و شب بر او می آید در حالتی که تنها است

وقتی که شب تار بلند گردید و خلایق بخواب رفتند جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه بخدمت
آن حضرت نازل میشوند جبرئیل (ع) بخدمتش عرض میکند که ای سید من سخنت مقبول
و امرت جاریست پس در میان رکن و مقام میایستد و با آواز بلند صدا میکند و میگوید
که ای جماعت نقبا و خاصان من و ای آنانکه خدا ایشانرا پیش از ظهورم در روی زمین برای نصرت
و یاری من ذخیره گذاشته باصمیم قلب و اطاعت بنزد من آئید پس صدای آن حضرت در شرق
و غرب زمین بهمه ایشان در حالتی که بعضی از ایشان در محراب عبادة و بعضی دیگر در میان رختخوابش
میباشد میرسد و بسمت وی میدوانند و درنگی برایشان نمیکند مگر بقدر
یک نگاه کردن چشم تا اینکه همه ایشان در میان رکن و مقام در پیش رویش حاضر میشوند یا مفضل
(ع) امام حسن با عمامه سیاه ظهور میکند
قائم پشت بکعبه داده دست مبارکش را دراز میکند دستش مانند آفتاب روشن و نورانی مینماید که
و میفرماید این دست خدا است و از جانب خدا است و بامر خدا است تلاوه میفرماید ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه الخ اول جبرئیل دست
مبارک او را می بوسد بعد بیعت میکند بعد ملائکه و نجبا و جن بعد نقبا میکنند عدد اصحابش
در آن وقت از ملائکه چهل و شش هزار و از جن شش هزار در روایت دیگر از جن هم نقبا
ملائکه میباشد مردی را از اهل بیت خود در مکه نایب میگذارد و از آنجا بیرون شده
اراده مدینه میکند آثار ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند

عرضکرد که ای سید من آیا توطن آنحضرت در مکه میباشد فرمودند بلکه مردی را از اهل بیت خود در آنجا باقی میگذارد

وقتی که از آنجا میرود اهل آنجا میروند آن پسر را بقتل میرسانند پس آنحضرت بسوی ایشان

برمیگردد ایشان با ذلت و خواری و فروتنی بنزد آن حضرت میایند در حالتی که گریه و زاری میکنند

و میگویند که یا مهدی آل محمد توبه کردیم ای امام موعظه و نصیحت میکند و از خود ایشان مردی را در آنجا حاکم

میکند بعد از آن بیرون میرود و اهل آنجا پسر او را هم بقتل میرسانند پس آنحضرت

یاران خود را از جن و انس بسوی ایشان برمیگرداند و میفرماید که برگردید و از ایشان کسی را زنده

باقی نگذارید مگر کسی را که ایمان آورد و اگر نمیبود رحمت پروردگار که همه چیز را فرو گرفته و منم عبارت از آن رحمتم

هر آینه بسوی ایشان برمیگشتم یاران برمیگردند و از ایشان احدی زنده نمیگذارند بخدا سوگند ای مفضل هر آینه از صد هزار یکی سالم

نمیماند پس چنین است بخدا سوگند ای مفضل بعد از این امر مفضل گوید عرض کردم ای سید من

خانه مهدی و محل جمعیت مؤمنان در کجا خواهد بود فرمود دار ملک آنحضرت کوفه و مجلس حکمش مسجد جامع کوفه و بیت المال

و محل قسمت اموال و غنیمت مسلمانان مسجد سهله و خلوتگاهش صحراها و کوههای سفید میشود

که در اطراف دو غری واقع شده و آنها دو بنای مشهورند در کوفه بخدا سوگند ای مفضل

هر آینه هیچ مؤمن نمیماند مگر آنکه در آنجا یا در حوالی آن میباشد هر آینه قیمت یک وجب زمین در آنجا

یک شب باشد بدو هزار درهم میرسد و کوفه وسعت بقدر پنجاه و چهار میل راه پیدا میکند

و قصرهای آن بهم متصل میشود به کربلا مفضل عرضکرد ای سید من آیا بعد از آن

قائم ع بکجا میرود فرمود بمدینه جدم رسول خدا پس چون بقبر رسول خدا میرسد میفرماید که ای گروه خلایق

اینست قبر جدم رسول خدا ص الخ بعد از آن حسنی داوجوان نیکروی خوشروی در سرزمین دیلم

خروج میکند و بآواز فصیح صدا مینماید که ای آل محمد اجابت نمائید و قبول کنید دعوت

کسی را که خلائق بر غیبتش تأسف میخورند و در اطراف ضریح جدش رسول خدا انتظار او میکشیدند

در آن حال با او اجابت میکنند خزینه هائی که در طالقان است چه خزینه ها که از طلا و نقره نیستند

بلکه پاره مردانند که مانند پاره های آهنند بر اسبهای سفید سوار شده حربه ها

بدست گرفته میباشند و ظالمان را بقتل میرسانند تا وقتی که وارد کوفه میشود در حالتی که اکثر روی

زمین را از خباثت و جور ظالمان صاف و پاک گردانیده میباشد و آنجا برای خود مقام میکنند

پس از آن خبر مهدی ع باو میرسد در آنحال باصحاب حسنی گویند که ای پسر پیغمبر این کیست اینکه وارد شده

ما فرود آمده حسنی گوید بیائید بیرون رویم تا ببینیم که او کیست و غرضش چیست حسنی بخدمت

آن حضرت بیرون میرود و عرض میکند که اگر تو مهدی آل محمدی پس کو عصای جدت رسول خدا

و انگشتر و لباس و زرهش فاضل نام و عمامه اش سحاب نام و استرش دلدل و دراز گوشش یعفور

و نجیبش براق نام و کو مصحف امیرالمؤمنین ع پس همه را بیرون میآورد و عصا را برمیدارد و در بالای سنگ سختی

میگذارد ناگاه سبز شده برگ و شاخ در میآورد حسنی گوید الله اکبر دست را دراز کن تا بیعت کنم

با لشکرش با او بیعت میکنند مگر چهل هزار نفر که صاحبان قرآنها و مشهور بطایفه

زیدیه‌اند ایشان بیعت نمیکنند هر دو لشکر بهم مختلط با یکدیگر جنگ میکنند همه ایشان را بقتل میرسانند
الی قوله (ع) بعد از آن امام حسین (ع) با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر اصحاب خود بدنیا رجوع میکنند
الی قوله ما جماعت ائمه را آگاه میکنم و خودم از ایشانم در پیش روی رسول خدا ایستاده باین حضرت
شکایت میکنیم که بعد از تو امت ما را تکذیب نمودند و بر ما دشنام دادند و لعنت کردند و خلفای جور
برای نظم امورات خود ما را از مکه و مدینه بجای دیگر دور نمودند و پاره‌ها را با ستم حبس کردند
بقتل رسانیدند در آنحال رسول خدا (ص) گریه میکنند و میفرمایند که ای پسران من هیچ اذیت وارا
بشما نرسیده است مگر آنکه مانند آن پیش از شما بجد شما رسید بعد از آن فاطمه (ع) شروع کرده از ابو بکر و عمر
شکایت میکند و میگوید که بمن اذیت رسانیدند و فدک را از من غصب کردند بعد از آن فاطمه گریه کرده
که عمر بمن گفت در آن قباله را که بدست در خصوص فدک برای تو نوشته‌اند بیاور دادم آوردم از من گرفت
گشود و بر آن تف انداخت و آن را پاره پاره کرد در آن حال گریستم و گریه کنان در کوچه‌ها به نزد قبر تو
آمدم و بقول رقیه دختر صفی متمثل شده گفتم قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها
لم یکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل اهلک فاشهدهم فقد لعبوا
ابدت رجال لنا نجوی صدورهم لما ارتحلت وحالت دونک الحجب یا لیت قبلک
کان الموت حل بنا اما اناس تمعناه و بالذی طلبوا تا آنجا که بیرون آمدم از
در خطاب کرده گفتم که ای عمر وای بر تو این چه جرات است که بر خدا و بر رسول او میکنی
اما میخواهی نسل پیغمبر را از دنیا قطع نکنی خشمناک گردید بمن گفت که ای فاطمه ساکت شو پیغمبر حاضر
دنیا که امر و نهی را هیت خدا با وی آورند و علی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان

بکر را از این دو امر اختیار کن یا بیرون آی با ابو بکر بیعت بکن یا همه شما را میسوزانیم در آنحال گریه
عرضه داشتم اللهم الیک نشکو فقد نبیک و رسولک و صفیک و ارتداد امته
علینا و منعهم ایانا حقنا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل در آن اثنا در خانه را
گرفت عمر بار مادر بازوی من زد و بازویم مانند دملج سیاه گردید و آن بازو بند سیاه هیئت که زنان
در بازو میبندند و در را بپایش چنان زد که بشکم خورد و محسن را که در شکم شش ماهه بود سقط نمودم و عمر
قنفذ و خالد بن ولید بدرون خانه هجوم آوردند با واز بلند گریه میکردم و میگفتم وا ابتاه وا رسولاه
دختر فاطمه را تکذیب میکنند و میزنند در آنوقت امیر (ع) از داخل خانه بیرون آمد در حالیکه چشمهایش
سرخ شده بود و عبایش را از برش در آورد و بر روی من انداخت و مرا بسینه اش چسبانید و گفت
تو دختر رحمة للعالمین هستی نفرین مکن در آن اثنا امیر (ع) فرمود فضه بر دخاتون بیا و برای وی قابلگی
کن روایت که از صدمه در که بر شکمش رسید محسن را سقط میکند و آن طفل بجد بزرگوار خود رسید و باو شکایت
بعد از آن امیر (ع) مرا و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را در تاریکی شب برداشت بخانهای مهاجرین
و انصار برد خدا و رسول او را و عهد و پیمانی که در حال حیوة پیغمبر در چهار جا با آنحضرت بیعت
کرده بودند با ایشان یاد آوری نمود الی بعد از شکایت فاطمه (ع) امیر (ع) بنفسه عرض میکند
یا رسول الله باره مصیبتها و محنتها متحمل شدم که حتی هیچ پیغمبر مانند آنها متحمل نشده
حتی مرا با ضربت عبد الرحمن بن ملجم بقتل رسانیدند و طلحه و زبیر عایشه را به بهانه حج بمکه بردند
و از آنجا بصره آوردند و آنجا را متصرف کردند من بمقابله ایشان رفتم بی ما اهل جهاد کرده

حتی خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته گردید و دستهای هفتاد نفر که یکی بعد از دیگری مهار

اشتر عایشه را گرفته بودند بریده گردید بعد از آن فرمود یا مفضل بعد از تمام شدن شکایت امیر(ع)

امام حسن(ع) برمیخیزد بشکایت بعد از اتمام سلسله شکایت امام حسن امام حسین(ع) با آنانکه

در حضرتش جام شهادت نوشیده اند بخون خودشان آلوده بشکایة برمیخیزند

تا بطلع الزهرا ثم یقوم الحسین(ع) مخضبا بدمه هو وجمیع من قتل معه فاذا راه رسول الله(ص)

بکی وبکی اهل السموات والارض لبکائه وتصرخ فاطمة فتزلزل الارض ومن علیها بحار الانوار

امیر(ع) میایستد و امام حسن در سمت دست راستش و فاطمه در جانب دست چپش میایستد

در آن حال امام حسین(ع) میاید رسول خدا او را با آغوش میگیرد و میگوید که یا حسین فدای تو شوم

چشمهایت روشن باد و چشمهای من هم بدیدن تو روشن باد و در سمت دست راست امام حسن(ع)

شیر خدا در روی زمین یعنی حمزه سید الشهدا میایستد و در سمت دست چپش جعفر طیار

میایستد در آن حال خدیجه دختر خویلد و فاطمه بنت اسد مادر امیر(ع) ناله و فریاد

کنان محسن را میاورند و فاطمه زهرا(ع) میگوید هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد

کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا

مفضل گوید که چون صادق(ع) این سخنان را فرمود گریه شدید کرد حتی ریش مبارکش از قطرات

سرشکش تر گردید بعد از آن فرمود که هرگز روشن مباد چشمی که در وقت ذکر این قصه

گریان نشود مفضل گوید که من هم گریه بسیاری کردم بعد از آن عرض نمودم که ای مولای من در این گریه

چه قدر ثواب هست فرمود اگر این گریه از اهل حق صادر شود ثوابش بحساب شمار نیاید مفضل عرض کرد

که ای مولای من چه میفرمائی در خصوص تاویل و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت فرمود

یا مفضل قسم که اسم موؤده عبارت از محسن عرض کرد بعد از اینها چه واقع میشود فرمود

که فاطمه بر میخیزد و میگوید اللهم انجز وعدک وموعدک لی فیمن ظلمنی وغصبنی وظلمنی وضربنی

وجزعنی بکل اولادی در آن حال همه ملائکه هفت آسمان و حاملان عرش

و ساکنان هوا و اهل دنیا ناله و فریاد بلند کرده و فریاد و ناله میکنند بدرگاه الهی در آن وقت احدی از آنانکه

با ما جنگیده و در حق ما ستم کرده و راضی شده اند باین اذیتها که بما رسیده باقی نمیماند مگر اینکه در آن

روز هزار بار کشته میگردد ۱۳ بحار الانوار در کتاب الغیبة از محمد بن همام او از فزاری

او از اشعری او از محمد بن سنان او از یونس بن ظبیان او از صادق(ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود

وقتی که شب جمعه میرسد خدای تعالی ملائکه را باسمان دنیا فرو میفرستد وقتی که صبح طلوع نمود

برای محمد و علی و حسن و حسین(ع) منبرهائی از نور در نزد بیت المعمور نصب میکنند پس بر اینها بالا روند

و همه ملائکه و پیغمبران و مؤمنان در آنجا جمع میشوند و درهای آسمان گشوده میگردد پس وقتی که ظهر شد

رسول خدا(ص) بدرگاه الهی عرض میکند که پروردگارا امروز روز وعده تست در کتاب خود بیان فرموده

و آن آیه این است وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم

باز چنین ملائکه و پیغمبران نیز همان را میگویند بعد از آن محمد و علی و حسن و حسین سجده میافتند بعد از آن میگویند که پروردگارا غضب کن

بر آنکه حرمت ترا هتک کرده و اصفیای ترا کشته اند و صالحان بندگانت را ذلیل نموده بعد از آن خدا

هرچه بخواهد میکند

١٣ بحار الانوار تفسير عياشى از جابر جعفى از امام باقر (ع) روايت نموده الى قوله سفيانى
لشكرى بمدينه ميفرستد مردم را در آنجا ميكشند و مهدى (ع) و منصور كه وزير آنحضرت است
از آنجا ميگريزند و مهدى (ع) از مدينه مانند موسى بن عمران ترسان و نگران بيرون مى شود
تا بمكه وارد گردد تا قائم (ع) در ميان ركن و مقام مى ايستد و نماز ميگذارد و با ياوران برگردد
و ميفرمايد كه اى گروه خلايق الحال از خدا نصرت و يارى ميجوئيم تا اينكه عالم انام و كسانيكه
بما جور و ستم نمودند و حق ما را از ما گرفتند و هركه در خصوص خدا با ما محاجه و گفتگو
نمايد هر آينه ما نزديكترين خلايقيم بخدا و هركه در خصوص آدم (ع) گفتگو نمايد هر آينه
ما نزديكترين خلايقيم بآدم (ع) و هركه در خصوص نوح با ما گفتگو نمايد هر آينه ما نزديكترين
خلايقيم بنوح و هركه در خصوص ابرهيم با ما گفتگو نمايد هر آينه ما نزديكترين خلايقيم بابرهيم
و هركه در خصوص محمد (ص) با ما محاجه كند هر آينه ما نزديكترين خلايقيم به پيغمبران و هركه در
خصوص كتاب خدا با ما گفتگو نمايد هر آينه ما نزديكترين خلايقيم بكتاب خدا بدرستيكه ما و همه مسلمانان
در اين روز گواهى ميدهيم بآنكه ما رانده شديم و مظلوم گرديديم و از ديار و اموال و ديار خود بيرون كرده
و مقهور و مغلوب گرديديم آگاه باشيد بدرستيكه ما امروز از خدا طلب نصرت و از همه مسلمانان يارى ميخواهيم در اين حال
سيصد و سيزده نفر مرد و پنجاه نفر زن مانند پاره هاى ابر در وقت يارى بمكه جمع ميآيند
مولف گويد بعدد اصحاب حضرت ملائكه مأذون شدند در موده بذلك اتفقهم مهم اما
اين روايت مرسل محمد بن عبد الله الحمام الخ اما منتخب نقل احمد بن ...
مجار فيقوم القائم (ع) بين الركن والمقام فيصلي وينصرف ومعه وزيره فيقول
ايها الناس انا نستنصر الله على من ظلمنا وسلب حقنا من يحاجنا في الله فانا اولى

بالله ومن يحاجنا في محمد فانا اولى الناس بمحمد ومن يحاجنا في آدم فانا اولى الناس بآدم
ومن حاجنا في نوح فانا اولى الناس بنوح ومن حاجنا في ابراهيم فانا اولى الناس بابراهيم
ومن حاجنا في محمد فانا اولى الناس بمحمد ومن حاجنا في النبيين فنحن اولى الناس بالنبيين
ومن حاجنا في كتاب الله فنحن اولى الناس بكتاب الله انا نشهد وكل مسلم اليوم انا قد ظلمنا
وطردنا وبغي علينا واخرجنا من ديارنا واموالنا واهالينا وقهرنا الا انا نستنصر الله
اليوم وكل مسلم ويجيئ والله ثلثمائة وبضعة عشر رجلا فيهم خمسون امرأة يجتمعون بمكة قال
امير المؤمنين (ع) كانى به قد عبر من وادى السلام الى مسيل السهلة على فرس محجل له شمراخ
يزهر ويدعو ويقول في دعائه لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ايمانا وصدقا لا اله
الا الله تعبدا ورقا اللهم معز كل مؤمن وحيد ومذل كل جبار عنيد انت كنفي حين تعييني
المذاهب وتضيق على الارض بما رحبت اللهم خلقتني وكنت غنيا عن خلقي ولولا نصرك
اياي لكنت من المغلوبين يا منشر الرحمة من مواضعها ومخرج البركات من معادنها
ويا من خص نفسه بشموخ الرفعة فاولياؤه بعزه يتعززون يا من وضعت له الملوك نير
المذلة على اعناقهم فهم من سطواته خائفون اسئلك باسمك الذي فطرت به خلقك
فكل لك مذعنون اسئلك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تنجز لي امري وتعجل لي في
الفرج وتكفيني وتعافيني وتقضي حوائجي الساعة الساعة الليلة الليلة انك على كل شيء قدير

غیبة طوسی — روی احمد بن محمد بن علی الاشعری عن محمد بن سنان تا عن ابی خالد الکابلی

فی حدیث له اختصرناه قال سألت ابا جعفر (ع) ان یسمی القائم (ع) حتی اعرفه باسمه فقال یا ابا خالد

سألتنی عن امر لو ان بنی فاطمه (ع) عرفوه لحرصوا علی ان یقطعوه بضعة بضعة — حدیقة

الشیعة از دیلمی — از حضرت صادق (ع) است که چون جبرئیل ندای ظهور دهد از هیبت

صدای او هیچ ایستاده نمیشود مگر آنکه مینشیند و هیچ خفته نباشد مگر آنکه بیدار گردد هر مومنیکه

آرزوی خدمت آن حضرت در دل داشته باشد و از برای تعجیل فرج دعا کرده باشد

اینک پسر قریش آید و او را بنام صلا کند و گوید ای فلان صاحب شما ظهور کرده

اگر خواهی بوی خبر باد ملحق شو و اگر خواهی بجواب مارون موعود و بسیاری از مومنین

سر از خاک بردارند و از زنان فرزندان بهم رسانند — مجمع المجالس اسله

پسر قریش آمد و نام او را مذکور ساخته و خبرش داده الخ

جنة النعیم بدان انسان برای جلب نفع و دفع ضرر ناگزیر است بجهت عجز و احتیاجی
که دارد و قدرت مستقله که ندارد باید توسل و التجا بدرب خانه شخص قادر و قاهری که
با استیلا است بیاورد و امور دنیویه و اخرویه اش را اصلاح کند و معلوم است
هر فردی از افراد بشر اگر بالنسبه بمادون خود قادر است اما بما فوق خود عاجز و ناتوان
است پس رشته و سلسله مخلوقات و ممکنات منتهی میشود بسوی خداوند قادر
قاهر مقتدر و اسطه محکم است که هر کس باین استان پناه آورد پناه بیابد
در آستان [illegible] راهی [illegible]
و کار دنیا و اخرت وی تباه نگردد و از مضار خطا و شرور این خانه عمل و آن خانه
جزاء مصون و محروس بماند این بنده بنحو اجمال زحمت میدهد صاحبان
حاجت را که اگر قضاء حوائج خود را بخواهند ناچار توسل بسلطان عصر و حجة دهر بجویند
بهمان ادابیکه در کتب ادعیه و زیارات ماثور و مسطور است و خودشان
که ادلاء الی الله اند مارا ارشاد فرمودند از جمله مرحوم سید بن طاوس ره
در کتاب کشف المحجه لثمرة المهجه فرموده است بفرزندش سید محمد مرحوم ای فرزند
در کتاب مهمات و تتمات بتو خبر دادم در روز دوشنبه و پنجشنبه هر هفته حاجات
خود را بحضرت امام عصر عرضه بدار و حوائج آن بزرگوار را بر حوائج خود مقدم دار

در راه آن بزرگوار را بر صدقه در راه خود مقدم بدار از آنکه امام عصر اعز اشخاص و نفو
س است در نزد تو و چون نماز حاجت گذارده و زیارت خواندی اقبال کن با کمال تواضع
و خضوع بسوی امام عصر و عرض کن یا ایها العزیز مسنا الخ و بگو ای آقای من این مقام برادران
یوسف است با انجامات کثیره یوسف از ایشان گذشت و ماها جماعتی در خدمت تو بدتر از آن
ها هستیم و تو سزاوارتری بعفو و اغماض و شیمه تو بر رحمه و تلطف است و بعنوان ما امام
رحمة للعالمین برخواهر نضر بن حارث در وقتیکه کشته شد در یکی از جنگها خواهرش
خدمت پیغمبر این ابیات بخواند   امحمد ولانت نسل نجیبة من قومها
والفحل فحل معرق   ان کان یمکن ان تمن وربما   من الفتی وهو المغیظ المحنق
والعبد اقرب ان وصلت قرابة   واحقهم ان کان عتق یعتق   آنحضرت فرمود اگر
این ابیات را پیش از قتل برادرت میخواندی هر اینه عفو میکردم از او باز مرحوم
سید فرمود ای فرزند من بگو ای آقای من بما رسیده است بین حضرت موسی و قارون رحم
و قرابة تا سر روز بوده است چون بر وی غضب کرد و خطاب بزمین فرمود تا او را بگیرد هر چند
فریاد و استرحام و قسم بحق رحم داد بر وی از فرط غضب ترحمی نفرمود و توبیخ که در زمان فرو رفتن
بزمین بحضرت موسی کرد خداوند براو ترحم کرد پس ما تضرع و ابتهال میکنیم تا بر تو رحم فرما
کن

[illegible]

مستود او را لوید اگرچه اسکونند و توسل و تکلم حق سادات است که امام زمان عرض کنند
شیعیان هم عرض کنند تو رحمة للعالمین و پسر رحمة للعالمین کریم من اولاد الکرام و مامور ما الاجاره
علی مالک علاج حشا ایلد رحم تو شامل حال سفیانی هم خواهد شد تا انجا که قتله
الملعون را حاضر مجلس امام زمان ع میکنند ثم یامر بقتله و بحمه و دهنی نسبت بان سرخس (?)
در اوجود الحاب و نذر اصحاب نخواهد و سزاوار هم نیست حتی در جنة النعیم نوشته دیگر مصنوعی
سر ابراهیم بن عبدالله محض را دید گفت حق جرت دموعه علی خد ابراهیم دال الخ شخص اب دهن
مصنوعی حکم نمود تو بدین سرش تا مجمع رقص اما امان امان اسال اقیه لعنهم الله

شعر

ای ملک نی برقع و مکی نقاب   سایه نشین چند بود افتاب   منتظر از اطیب آید نفس
ای ز تو فریاد بفریاد رس   سکه تو زن تا امرا کم زنند   خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند
شحنه تو ئی قافله تنها چراست   قلب تو داری علم انجا چراست   ما همه دیوم سلیمان تو باش
ما همه جسمیم بیا جان تو باش   جنة النعیم در کتاب بصائر است هر امام لاحق دارا
بود پنج چیز را که امام سابق دارا بوده اکنون بنگر امام عصر ع چه قدر از ملکات
وصفات را جامع و حاوی بوده باشد این جامعیت رفع استبعاد از افضل
بودن مینماید و ایضا در جنة النعیم ثمره شجره عالم روحانیات وجود حضرت رسالت
است و ثمره شجره خاک در عالم مادیات حضرت آدم است و ثمره شجره حضرت آدم
انبیاء بودند و خلاصه و خاصه از ایشان حضرت نبوت و خلاصه ان بزرگوار
صدیقه است و خلاصه صدیقه حسنین ع و خلاصه حسین ائمه و خلاصه تمام ایشان وجود سلطان عصر ع

جنة النعیم مرحوم اقای اخوند صاحب شرح اصول کافی از زمان آدم نفوس انسانیه متدرجا رو به ترقی
داشتند انانچه است پیغمبر که قریب تر زمان خاتم انبیاء بود معاجزه به معقولات اقرب بود اما سابقین
معاجز محسوسه میاوردند و انانچه پیغمبر ما کتاب و قران اورده و ان امریست عقلا مخصوص بصاحبان
عقول قویه است نفوس در ترقی و عقول در ترقی بود تا زمان پیغمبر ما که نبوت ختم شد الیوم اکملت
لکم دینکم ثابت بیت متین (?) و دوره هدایت است در اخر زمان استعدادات بنحوی ترقی مینماید که احتیاج بمودب
و مکمل خارجی احتیاج ندارد

جنة النعیم در کتاب روضه کافی است حضرت علی بن الحسین فرمودند والله لا یخرج واحد منا
قبل خروج القائم الا کان مثله مثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذه
الصبیان فعبثوا به
بازر (?)

نگارستان

معتضد بن موفق پیش از حکومت بخواب دید که در کنار دجله پیری نورانی دست در دجله
کردی و کف آبی برداشتی در دجله هیچ آب نماندی باز آب را ریختی آب دجله بقرار روان گشتی
معتضد از احوال او پرسید گفتند حضرت امام المتقین امیر المؤمنین است بروی سلام کرد
امیر توجیه نموده فرمود که چون نوبت حکومت بتو رسد فرزندان مرا نیکو دار و مگذار که بدیشان رنجی
رسد ایضا نگارستان گویند محمد بن زید العلوی برادر صغیر داعی کبیر که بعد از او والی طبرستان شده بود
هر سال سی هزار دینار نزد تاجری ببغداد ارسال داشتی تا در وجه حضرات سادات علویه انفاق نماید
در سنه اثنی وثمانین ومائتین شحنه بغداد بوی واقف شده آن وجه را از قاصد بستد و بمعتضد
گفت وی باسترداد آن حکم کرده گفت شبی بخواب دیدم که بجانبی میروم ناگاه بر سر جسری رسیدم
شخصی را دیدم بر لب آب نماز میگذارد از نماز فارغ شد پیش رفته سلام کردم و او بیلی بمن داده
گفت خاک این زمین را برکن چون بیل چند بر زمین زدم گفت هیچ میدانی که من کیستم
گفتم نه فرمود که من علی بن ابی طالب ام بعدد هر بیلی که بر زمین زدی یکی از اولاد تو بحکومت رسند
باید که رنج وتعب باولاد من نرسانی

في دار السلام مما فيه معجزة للحجة عجل الله فرجه حدثني الثقة العدل الأمين آغا محمد الذي
بيده شموع الحضرة العسكرية وفقه الله ثم قال كان رجل من اهل سامرا من اهل الشقاق
والعناد يسمى مصطفى الحمود وكان من الخدام الذين شغلهم اذية الزوار والانتفاع منهم
بطرق فيها غضب الجبار وكان اغلب اوقاته في السرداب المقدس على الصفة الصغيرة التي
فيها موضع الحوض الصغير الذي كان الامامان الهمامان العسكريان يتوضآن منه
وتبركوا الشيعة باخذ التراب والاحجار منه للاستشفاء، ولهم في ذلك قصص وحكايات
عجيبة وصار الآن من كثرة ما اخذ وا منه بئرا في عمق قامتين او ازيد قال وكان
الاغلب الزيارات المأثورة في حفظه وكل من كان يدخل من الزوار فيه ويشتغل
بالزيارة يحول الخبيث بينه وبين مولاه فينبههم على اغلاطه المتعارفة التي لا تخلوا
اغلب العوام منها بحيث لم يبق لهم حالة حضور وتوجه اصلا فرأى ليلة في المنام
حجة الملك العلام عليه الصلوة والسلام فقال له الى متى تؤذي زواري ولا تدعهم ان
يزوروني مالك والدخول في ذلك خل بينهم وبين ما يقولون فانتبه وقد اصم الله
تعالى اذنيه فكان لا يسمع بعده شيئا واستراحت منه الزوار وكان على ذلك
الى ان لحق باسلافه في النار

اربعین در طلوع شمس از مغرب کوید فانه قد یؤل بطلوع شمس الولایة الغائبة من افق النبوة

کما فی خبر الاکمال عن النزال بن سبرة المشتمل علی اشراط الساعة حیث فسره صعصعة بن صوحان

بذلک و بعض ابقاه علی ظاهره و امن به من غیر تاویل صح از مهیج و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه

این حکمت عام کسانیکه کشته میشوند و لی ایشان را تسلطی میباشد بسلطنت الهیه در قتل

قاتل او و او منصور میباشد از جانب خدا اگر در این نشاء قصاص کرد که هیچ والا

در ایام رجعت حق او گرفته خواهد شد البته چنانچه از ابی ابراهیم موسی بن جعفر

روایت شده که فرمودند لترجعن نفوس ذهبت ولیقتص یوم یقوم

هر آینه البته بر خواهند گردید آن نفسهائیکه رفته اند و تلف شده اند و هر آینه البته قصاص

خواهند نمود در روزیکه بر گردند و کسیکه او را عذاب کرده اند بهمان عذاب قصاص میکند

ظالمش را و کسیکه بغیظ آورده باشند بغیظ آوردن قصاص میکند و کسیرا که کشته

باشند بکشتن قصاص میکند و اعدای ایشان را بر میگردانند تا خون خود را از ایشان

بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند و حق خود را گرفتند سی ماه زنده میمانند پس همه

در یکشب میمیرند در حالیکه خون خود را گرفته باشند و نفوس ایشان شفا یافته باشد

و اعدای ایشان را مصیر بعذاب آتش باشد بعد از این در موقف حساب در برابر خدا

حقوق خود را از ایشان میگیرند اگرچه آیه شریفه عامست ولکن باقر فرمود مراد حسین است و ما هم او

لیای او چون قائم ما قیام نماید طلب میکند خون او را انتقام میکشد که میگوید اسراف کرده در کشتن

که مراد از مقتول در آیه حسین است و ولی قائم است و اسراف در قتل اینست که غیر قاتل او را بکشد و او است منصور

در کافی از صادق هم روایت شده است که راوی گفت پرسیدم از صادق هم از این آیه فرمود نازل شده

در حق حسین لو قتل اهل الارض به ما کان سرفا از این تفسیر مستفاد میشود که آنحضرت [illegible]

امام عصر

تحفة المجالس بحدیث زید الکوفی نیز روایت کند از امام جعفر صادق که آنحضرت فرمود هفت کس بحجت معجزه

خواهند خواست اول شخصی از ماوراء النهر از آنحضرت معجزه التماس خواهد طلبید و امام دست بر کتف آن

نوجوانه بر [illegible] از اینطرف و جمله با نظرش خواهد رفت و بمنزل اش تر خواهد شد و آن ملعون گوید که

جادو کردست امام با آب حکم فرماید که او را بگیرد و هفت روز در آب زنده باشد و فریاد کند که این جزای آنکه

امام زمان را انکار کند دوم مردی باشد از اصفهان که از آنحضرت معجزه ابراهیم خواهد آنحضرت امر کند

تا آتش عظیم برافروزند و این آیه بخوانند فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون و بر آتش داخل شود و سالم بیرون آید

و ملعون گوید که این سحر است امام آتش را امر فرماید تا او را بگیرد و او در آتش سوزد و گوید که اینست جزای آنکه منکر امام عصر شود

سیم شخصی از فارس چون عصای موسی را در دست آنحضرت بیند گوید معجزه موسی را تو بنما حضرت قائم این

نداء فرماید و القی عصاک فاذا هی ثعبان مبین و عصا اژدها شود در حال اژدهائی بزرگ آن ملعون گوید این جادو کردست

پس حکم امام عصا او را فرو برد و سر بریده نش در میان بماند و گوید این جزای آنکه معجزه را جادو کرده گوید چهارم مردی باشد

از آذربایجان که انگشتر در دست کرده و از امام معجزه علی خواهد امام دعا کند از آسمان شخصی صدا کند و گوید

امام منصور [illegible] که عذاب کرده امر از خدا در بر ده تا عذاب از من بازگردد آن ملعون ایمان نیاورد [illegible]

کند و هفت روز بر بر زمین فریاد کند که این جزای آنکه معجزه امام میدید انکار کند پنجم از اهل یمن گوید که این در دست

داود نرم میشد اگر در دست تو هم نرم گردد امام باشی و چون امام آهن را چون موم نرم گرداند آن ملعون آنرا انکار

نموده باشد از حضرت مهدی در کردن او انداخته آب دهد و او فریاد کند که این جزای آنکه امام صادق را انکار کند

یکی از زرکاران گوید که رد حلق ما اینست اگر در دست تو ظاهر شود بامامت تو اقرار کنیم امام کارد بدست او دهد

[illegible] که آن کارد را [illegible] بر [illegible] و اعتقادش بر گردن خویش نماند و [illegible] آن کارد را [illegible] تا

نفرمان خداوند کارد خود را بر دوش [illegible] هفتم اعرابی اند [illegible]

[illegible] طلب نماید از حضرت [illegible] از سعادت [illegible] بامامت

[illegible]

جد نعمه الشيعه اردبيلى ره
مدت سلطنت حجر بقدر توقف اصحاب کهف است ولبثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین وازدادوا تسعا

معالم الزلفی روی فی نهج البیان عن النبی ص انه قال ای الخلق اعجب ایمانا فقالوا الملائکة فقال الملائکة عند ربهم
فما لهم لا یؤمنون فقالوا الانبیاء فقال الانبیاء یوحی الیهم فما لهم لا یؤمنون فقالوا نحن فقال انا فیکم
فما لکم لا تؤمنون انما هم قوم یکونون بعدکم فیجدون کتابا وورقا فیؤمنون به وهذا معنی قوله
واتبعوا النور الذی انزل معه ع ایضا معالم الزلفی مجالس المفید عن عوف بن مالک قال قال
رسول الله ص ذات یوم یا لیتنی قد لقیت اخوانی فقال له ابوبکر وعمر اولسنا اخوانک آمنا بک سلام
وهاجرنا معک قال قد آمنتم وهاجرتم ویا لیتنی قد لقیت اخوانی فاعادا القول فقال ص
انتم اصحابی ولکن اخوانی الذین یاتون من بعدکم یؤمنون بی ویحبونی وینصرونی ویصدقونی وما رأونی
فیا لیتنی قد لقیت اخوانی ع کلمه طیبه در نوادر سید راوندی از پیغمبر ص مرویست که فرمودند
بدرستیکه اسلام ظاهر شد غریب و زود است که غریب شود چنانچه نخستین بود پس خوشا حال
غرباء پس کسی گفت کیستند ایشان یا رسول الله فرمود آنانکه اصلاح کنند خود را در وقتیکه فاسد
شوند مردم بدرستیکه وحشتی و غربتی نیست برای مؤمن و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در غربت
مگر آنکه گریه میکنند براو ملائکه بجهت ترحم براو و چونکه کم کند گریه کنندگان براو و گشاده میشود برای
او قبرش بنوری که میدرخشد از آنجا که دفن شده تا وطن و محل او ع ایضا کلمه در کتاب تعریف
احمد بن محمد صفوانی مرویست از جناب صادق ع که فرمود ابا فرموده خداوند که قرار دهد مؤمن را
مگر غریب زیرا که او از خلاف جوهر اهل دنیا است همان قسم بجای که اگر بردارند برای شما پرده
حجاب را از مؤمن هر اینه خواهید دید او را نوریست متصل بنور ما چون اتصال شعاع آفتاب بآفتاب ع

در کلمه طیبه است از صاحب کرامات باهره ملا زین العابدین سلماسی صاحب اسرار
بحر العلوم که در ایام مجاورت سر من رای جهة کشیدن قلعه در دور بلد روزی در
حرم نماز میخواندم و کسی غیر از من در آنجا نبود ناگاه مرد ترکی داخل شد و بعد از
زیارة بزبان ترکی بحضرت خطاب کرد که خرجی من کم شده از تو میخواهم و تو میدانی من چیزی
ندارم مرا بوطن برسانی و خرجی من منحصر بود در همان و از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم
و پنبه را از گوش بیرون کن و از این قبیل سخنان میگفت برخواستم و او را منع کردم
و متغیر شدم که این چه سوء ادبیست که با امام میکنی گفت ترا چه که میان من و امام
من داخل میشوی برو پی کار خود من بهتر اینرا میشناسم تا امام را نگیرم بیروم
برگشتم بمکان خود در زاویه سمت بالای سر و آن مرد مشغول شد به تحنش و در
دور ضریح طواف میکرد و من در امر او فکر میکردم ناگاه صدائی شنیدم چون
صدای زنجیر در طشت چون نگاه کردم دیدم کیسه بر زمین افتاده متصل
بضریح و آن مرد در سمت پائین پا بود چون آن صدا را شنید بآن سمت برگشت پس
کیسه را دید برداشت خوشحال و مسرور و گفت دیدی چگونه کیسه خود را گرفتم
گفتم در کجا کم شد گفت میان مسیب و کربلا، و در اینجا ملتفت شدم رحمه الله

غایة المرام
الی عن جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال
المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا و خلقا تکون له غیبة و حیرة تضل
فیه الامم یقبل کالشهاب الثاقب تملأها عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا ص سه

اربعین — احادیث رجعت در طرق امامیه در زیاده بر پنجاه کتاب معتبر بتوسط چهل و چند
نفر از ثقات روایت شده و آیات در قرآن مجید صریح در حقیقت رجعت است و قدمای شیعه بدون
اختلاف معتقد بوده اند شیخ صدوق در کتاب عقاید گوید اعتقادنا فی الرجعة انها حق و نقول
ان التناسخ باطل و من دان بالتناسخ فهو کافر لان فی التناسخ ابطال الجنة و النار
و قال السید نعمة الله الجزائری رحمه الله فی شرح التهذیب و قد وفقنی الله علی الوقوف علی
ست مائة و عشرین حدیثا دالة علی هذا المطلوب چون امر رجعت از اهم عقاید است علی بن
ابراهیم بسند بسیار صحیح از صادق (ع) روایت کرده که تمام انبیا بدنیا بر گردند و یاری کنند امیر [illegible]
و باید دانست که آنچه ضروری مذهب است ایمان اجمالی بحقیقت رجعت و برگشتن اموات است پس
از مرگ و اما خصوصیات و تفاصیل و تطبیق آن بر قواعد علمیه در نهایت اشکال و تکلیف عامه نیست
مانند اعتقاد بمعاد جسمانی و احیاء موتی و غرض تکمیل مردم ناقص و انتقام کشیدن از ظالمین
برای مظلومین باشد خصوصا خونخواهی سید الشهدا که غایة القصوای در رجعت است پس
آیات و اخبار و اعیان رجعت رسول (ص) و امیر (ع) و ائمه طاهرین و بعض از کفار و مؤمنین از ضروریات
مذهب شیعه اثنی عشریه است — قطب الدین راوندی — قال الحسن العسکری
لاحمد بن اسحق و قد اتاه یسئله عن الخلف بعده فلما رآه قال مبتدئا مثله مثل الخضر
و مثله مثل ذی القرنین ان الخضر شرب من ماء الحیوة فهو حی لا یموت

حتی ینفخ فی الصور و انه لیحضر الموسم فی کل سنة و یقف بعرفة فیؤمن علی دعاء المؤمنین و سیؤنس الله
به وحشة قائمنا فی غیبته و یصل به وحدته و له البقاء فی الدنیا مع [illegible] و هو من الابدال
قال و سئل عن ذی القرنین کیف استطاع ان یبلغ المشرق و المغرب فقال سخر له السحاب و سدد له
الاسباب و بسط له النور و کان اللیل و النهار علیه سواء و انه رأی فی المنام و کانه دنا من الشمس حتی اخذ
بقرنیها فی شرقها و غربها فلما قص رؤیاه علی قومه [illegible] و سموه ذو القرنین فدعاهم الی الله فاطاعوا
ثم امرهم ان یبنوا له مسجدا فاجابوه الیه فامرهم ان یجعلوا طوله اربعمائة ذراع و عرضه مائتی ذراع و طول
علوه الی السماء مائة ذراع فقالوا کیف لک بخشب یبلغ ما بین الحائطین فقال اذا فرغتم من بنیان الحائطین
فاکبسوه بالتراب حتی یستوی مع حیطان المسجد فاذا فرغتم من ذلک [illegible] من الذهب و الفضة علی قدره
ثم قطعتموه مثل قلامة الظفر ثم خلطتموه مع ذلک الکبس و عملتم له خشبا من نحاس و صفائح من نحاس تذوبون
ذلک و انتم متمکنون من العمل کیف شئتم علی ارض مستویة فاذا فرغتم من ذلک دعوتم المساکین لنقل ذلک التراب
فیسارعون فیه لاجل ما فیه من الذهب و الفضة فبنوا المسجد و اخرج المساکین ذلک التراب و قد استقل السقف بما فیه
و استغنی المساکین فجندهم اربعة اجناد فی کل جند عشرة آلاف و نشرهم فی البلاد و قال الصادق (ع) اذا
قام القائم (ع) بنی فی ظهر الکوفة مسجدا له الف باب [illegible] ان ذا القرنین کان عبدا
صالحا ناصح الله فنصحه و سخر له السحاب و سبب له الاسباب و بسط له فی النور فکان یبصر
فی اللیل کما یبصر فی النهار [illegible] الائمة [illegible] السحاب فکان یحملهم الی المشرق و المغرب لمصالح المسلمین
و اصلاح ذات البین و علی هذا حال المهدی (ع) [illegible]

[illegible]

جنة النعیم

در کتاب ... حضرت صادق ع فرمودند محمد بن زید سیصد و سیزده نفر خدمت مهدی بیایند
از شهرها چهار نفر ایشان پیغمبران باشند حضرت عیسی و حضرت ادریس و خضر و الیاس
و چهار نفر از فرزندان امیر ع باشند و چهار نفر از اولاد حضرت حسن ع و ۱۲ نفر از فرزندان حضرت
امام حسین ع پس محمد بن زید عرض کرد اینها از کدام شهرند فرمود وقت نماز رسید برو
و فردا بیا پس برخواست برای نماز چون صبح شد خدمت ان بزرگوار رسیدم و با خود کاغذ و دوات
اوردم تا انکه اسامی و بلاد ایشانرا بنویسم فرمود ای محمد میخواهی بر کتاب تو روشنائی ...
شود عرض کردم بلی پس دعائی خواندند و اشاره کردند بزمین طشتی از طلا بیرون امد
که در ان چراغی روشن بود که تمام مسجد را روشن کرد و بوی مشک و عنبر منتشر شد
از الطشت بقدرة خدا پس اهل مسجد تماما صلواة فرستادند انگاه فرمود همه اینها از برکات
فرزند منست که در اخر الزمان ظاهر میشود ای محمد بنویس چهار نفر از مکه چهار نفر از بیت
المقدس دوازده نفر از شام هفت نفر از یمن سه نفر از اذربایجان و چهار نفر از ساوه
چهار نفر از نیشابور دوازده از طالقان و شعیب بن صالح طالقانی امیر عسکر ان بزرگوار
یکی از شعرای اهل سنت گفته یقود نواحیها شعیب بن صالح الاسید من الهاشم
اذهو یعنی میکشد شعیب بن صالح لشکر نصرت اثر را بسوی اقای از ال هاشم که تابنده
دوازده نفر از کوفه دوازده از قم یکنفر از اصفهان دوازده نفر از سبزوار

تمام سیصد و سیزده را شمرده در جنة النعیم در کتاب خصائص نقل فرموده از حذیفه که گفت شنیدم
رسولخدا فرمودند در زمان خروج قائم ما منادی ندا میکند ایها الناس قطع مدة الجبارین
وولی الامر خیر امة فالحقوا بمکة فیخرج النجباء بمصر والابدال من الشام وعصائب العراق
رهبان باللیل ولیوث بالنهار کان قلوبهم زبر الحدید وعند ذلک تفرح الطیور
فی اوکارها والحیتان فی بحارها وتمد الانهار وتفیض العیون وتنبت الارض ضعف
کلها ثم یسیر مقدمته جبرئیل وساقته اسرافیل فیملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت
ظلما وجورا) جنة النعیم در حدیث بنوبت ابدال چهل نفرند اگر یکی بمیرد دیگری بدل وی بیاید
در حدیث دیگر است هر کس بخواهد از ابدال شمرده شود هر روز ده مرتبه بگوید اللهم
اصلح امة محمد اللهم فرج عن امة محمد اللهم ارحم امة محمد و ... علامة
ابدال معلوم است یکی علم یکی حدیث دانی از اول عمر دور فکر نباشد در عزم ثابت
باشد در هیچ سخنی نگوید حالت سر و علانیه اش برابر باشد قوة نظرش مانند انبیاء
باشد گفته اند ابدال چهل نفر در شامند بعضی از علماء ابدال را تعبیر برجال الغیب کنند
جنة النعیم کلام انست تمام این اشخاص برای اقامه دین بامر بقیة الله در اطراف
و اکناف عالم بمثابه و منزله نواب خواص سالار و سالارند و تمشیت امور میدهند
جنة النعیم مرویست ثلث از انصار قائم عجم اند و ثلثی عرب و حضرت نبوی فرمودند لینصرنکم
الاعاجم علی هذا الدین عودا کما ضربتموه بدوا یعنی چنانکه در اول اسلام بر سر عجمها زدید تا
ایمان اوردند زمانی بیاید که عجمها بر سر شما بزنند که ایمان اورید و اصبغ ابن نباتة گفت حضرت
امیر فرمود گویا می بینم در مسجد کوفه چادر عجم زده باشند و بمردمان قران تعلیم کنند بهمان وضع که نازل شده

تحفة المجالس

در کتاب اصول خمسه روایت است که دجال کافر بیست ساحر در نهایت مهارت و حذاقت در علم سحر روزی بعجب عجب هی

کرد و در زمان مدینه بود و سیده فرمود ولادت دجال هنگامی خواهد بود و نام پدرش صیاد و نام مادرش کاهنه بهت

و یهود قطار کرده و ایشان به یهودیه انجانات روز چهار شنبه ... وقت روزی آفتاب ... و چون ... امر

وجود او صفت کرد و هر که بر او نظر میکرد گفت و آنان ... نزدیک شد و ... داند اگر که ... بیرون آمده

مسیح یعنی ... دجال نام کرده و دجال یعنی دروغگو و فریبنده است و در زمان امام عبد ...

سه سال ... و سینه ... شنیده ... سینه ... حقیقت حال را ایشان گفتند ... دیدند که بر ...

... الحال ... و روایت دیگر ... بخوف نموده ... بعث ... گفت الحال ... در ...

رسانیده ... و روایت دیگر ... دجال ... آمده ... بیرون برد

پیغمبر ... فرمود ... دخان ... گفت ... دجال ...

باو ... گرفته ... حضرت ... دجال ... رسول خدا گفت ... رسالت خدا ...

... رسول خدا ... روایت دیگر گفت ... فرمود ... دجال ... حجرت

... رسول خدا و روایت دیگر ... الدخان ... دخان ...

از اسلام ... برگشت ... دجال ... گفت الدخان ...

... دست مبارک ...

گذشته دعا نمود ... حضرت ... بعقب ان ... عدوات

پوشید ... مدینه رفت ... دجال ...

و ... دجال ... محبوس کرده

الحصر ... دعا ... اجابت ... گفت خدایا ... میزند ... حال

مرغ ... دجال ... عذاب ... عطا ...

رسانیده ... مجبور کرد و روایت دیگر ...

تا وقتیکه امر الهی بخروج جستن تعلق گیرد در کتاب صحاح مصابیح در زمرهٔ ارتباطی ذکر کرده که تمیم داری [illegible]
نقل کرد که وقتی سی نفر از قوم [illegible] بکشتی نشستیم باد [illegible] جزیره قدم در نهادیم [illegible] کشتی که در دریا گردان شد بجزیره [illegible]
[illegible] بجانوری [illegible] رسیدیم [illegible] بسیار [illegible] موی [illegible] گفت [illegible]
و [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] دجال [illegible] مختصر [illegible] گفت [illegible]
که [illegible] تمیم [illegible] که [illegible] مسیح دجال [illegible] در میان [illegible] دمشق [illegible]
نیزه [illegible] [illegible] سلاسل [illegible] بسته [illegible]
[illegible] تمیم داری [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] عربی که [illegible]
[illegible] و [illegible] تصدیق او [illegible] دجال [illegible] کردم [illegible]
است که [illegible] روی زمین را [illegible] الاکبر [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] خراسان [illegible] در [illegible]
[illegible] در سال [illegible] در سال [illegible] که [illegible]
[illegible] و سال دوم [illegible] و سال سیم [illegible]
و [illegible] دجال خروج کند و در بعضی اخبار [illegible] که خروج دجال [illegible] خواهد بود [illegible]
روایات [illegible] ظهور [illegible] حضرت عیسی [illegible] دجال را بکشد و در روایت دیگر [illegible]
که [illegible] دجال [illegible] الا آنکه [illegible] از دجال [illegible]
[illegible]
است [illegible] خواهد بود [illegible] خواهد بود که [illegible] خواهد بود [illegible]
دیگر [illegible] خواهد بود [illegible] اتفاق [illegible] خواهد کرد [illegible]
که [illegible] در تفسیر [illegible] مذکور است که [illegible]
و [illegible] که [illegible] و [illegible] دجال [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]

در کتاب دار السلام گوید که فاضل معاصر تنکابنی میگوید که آخوند ملا زین العابدین سلماسی
که از تلامذه بحر العلوم و در نهایة زهد و صلاح بود در سالیکه حقیر مشرف بکربلا شدم از کربلا تا سامرا
با او بودم و در روز و روزها هم یکجا منزل نمودیم از وقایع بحر العلوم نقل مینمود میفرمود در حضر و سفر
ملازم آن جناب بودم وقتی در خدمت او با قم آمدیم چندی توقف کردیم اتفاقا میرزای قمی صاحب قوانین
هم با قم آمد بدیدن بحر العلوم آمد از بحر العلوم خواست که مجلس خلوت باشد لهذا اهل مجلس برخاستند
من هم اراده برخاستن نمودم سید فرمود که این از اصحاب سر منست باشد او برنخواستم
پس میرزا از اسرار سید چیزی خواست سید بعضی از اسرار را اظهار فرمود از جمله
فرمود شبی در مسجد سهله در عبادة بودم ناگاه آواز دعا و مناجاتی دلربا شنیدم و در اثر
آن رفتم شخصی را دیدم که در مقام مهدی علیه السلام نشسته که نور جمال او مسجد را روشن کرده نزدیک رفته
سلام کرده جواب داد و فرمود سید مهدی بنشین و نشستم پس سید دست بگردن میرزا در آورده
و فرمود که اگر من بگویم امام قائم را دیده ام مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو همین است و نیز
آخوند مذکور فرمود که عادت آن جناب این بود که هر کس بر سفره او حاضر بود وقت تناول
مینمود مراد کران بود شبی آن جناب در حرم عسکریین نماز عشائین را در پشت سر جماعة
آقا میخواند و چون تشهد آخر را خواند و السلام علینا را هم گفت قدری سکوت نمود پس السلام علیکم
فرمود و بعضی را چنان گمان شد که شک او را عارض شد و مهابة او مانع از استفسار حال او بود
تا آنکه بمنزل آمده سفره انداخته شروع بتناول غذا نمود من نزدیک رفتم سبب پرسیدم عرض کردم
تا سبب السکوت را بفرمایید نزدیک بیا فرمود بیا غذا بخور بعد میگویم چون غذا صرف شد فرمود
که چون ضعیف شدم اول را گفتم حضرت حجة بزیارة والدین خود وارد حرم گردید و من از جهة
آن بزرگوار از آن کلام خود باز ماندم تا آنکه آن بزرگوار از زیارة فارغ شده خارج گردید

مجالس خود برگردیدم و نیز نقل کرده از سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه که از تلامذه آن جناب
بود که در شبی از شبها دیدم استاد خود بحر العلوم را که باب صحن امیر را گشود و داخل گردید
من هم از عقب او داخل شدم و گویا ملتفت نبود پس بسوی حرم شد و باب گشوده داخل گردید
سلام کرد و جواب شنید من ترسیدم و برگردیدم و نیز از سید جواد مذکور نقل کرده که در شبی
از شبها بحر العلوم از دروازه نجف بیرون رفت و من هم از عقب بطوریکه مرا ندیده رفتم تا
آنکه داخل مسجد کوفه گردید و بمقام و بمقام صاحب الامر رفت و با شخصی سؤال کرد و جواب
شنید و از جمله سؤالاتش آن بود که در زمان غیبت تکلیف در بعض احکام چیست فرمود
عمل با دله ظاهره و استفاده از اخبار

قطب الدین راوندی درباب موازاة

وان الخضر كثيرًا من الناس يرونه في الطواف حول الكعبة بمكة وفي البرية يرشد ضالًّا
وفي البحار عند غرق السفن فيحفظها والناس لا يعرفونه في الحال فاذا خرج وغاب علموا بأمارات
الحال انه الخضر (ع) وكذا صاحب الامر (ع) قد رآه الكثير من الناس في زمان لعل زمان
في بقاع مختلفة عند وقوع هلاك على جماعة من المسلمين فرأوه على صفاته وهم لا يعرفونه
فاذا هم دفع هؤلاء القوم الذين استولوا على هؤلاء المؤمنين وارادوا هلاكهم
اما بالقتل او بالتشريد او بالهزيمة على وجه من الوجوه لهؤلاء الظلمة والزعماء
ثم فارقهم بعد ما حفظهم سيما في طريق سر من رأى فان الحالات حولها
يتعصبون ويفتضحك اذية الزوار وهو يدفع شرهم بالهيبة مرة وبالسيف مرة
ص

اثبات الرجعة تا عن المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله يقول والله ليغيبن امامكم دهرا من
دهركم ولتمحصن حتى يقال مات او هلك باى واد سلك ولتدمعن عليه عيون المؤمنين ولتكفأن كما تكفأ السفن فى امواج البحر فلا ينجو الا من
اخذ الله ميثاقه وكتب فى قلبه الايمان وايده بروح منه الخ ايضا اثبات الرجعة تا عن على بن جعفر
عن موسى ع قال اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فى اديانكم لا يزيلكم احد عنها
لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عنه من كان يقول به انما هو محنة من الله امتحن بها خلقه

ايضا اثبات قام مع ابيه الى ج اربع سنين وثمانية اشهر ارشاد مفيد روى
ابو خديجة عن ابى عبد الله قال اذا قام القائم جاء بامر جديد كما دعى رسول الله فى بدو الاسلام الى امر جديد
غاية المرام ومجلد ۱۳ بحار ابن بابويه قال حدثنا ابو الحسن على بن الحسين بن على بن سهل قال سمعت ابا الحسن
بن وجنا يقول حدثنى ابى عن جده انه كان فى دار الحسن بن على ع قال فكبستنا الخيل
بيضاء الخيل وفيهم جعفر الكذاب ابن على بن محمد فاشتغلوا بالنهب والغارة وكانت همتى فى مولاى القائم
قال فاذا انا به قد اقبل وخرج عليهم بالباب وانا انظر اليه وهو ع ابن ست سنين
فلم يره احد حتى غاب ووجدت مثبتا فى بعض الكتب المصنفة فى التواريخ ولم اسمعه عن محمد بن
الحسين بن عباد انه قال مات ابو محمد ع يوم الجمعة مع صلوة الغداة وكان فى تلك الليلة وقد كتب كتبا
كثيرة الى المدينة وذلك فى ربيع الاول لثمان خلون منه سنة ستين ومائتين من الهجرة ولم يحضره
فى ذلك الوقت الا صيقل الجارية وعقيد الخادم ومن علم الله غيرهما قال عقيد فدعا بماء قد اغلى بالمصطكى
فجئنا به اليه فقال ابدا بالصلوة جيئونى فجئنا به وبسطنا فى حجره المنديل فاخذت صيقل الماء
فغسل به وجهه وذراعيه مرة مرة ومسح على راسه وقدميه مسحا وصلى صلوة الصبح على فراشه واخذ القدح
ليشرب فاقبل القدح يضرب ثناياه ويده ترتعد فاخذت صيقل القدح من يده ومضى من ساعته

كفاية الموحدين صاحب كتاب مقتضب الاثر مولف ثواب الموصلى روايت كرده او بسند خود از عبد الله بن عباس
روايت كرده كه رسول خدا ص فرمود در شب معراج حق تعالى بمن فرمود كه اى محمد من خلق كردم على و فاطمه و حسن و حسين و ائمه را از نور خود
ثم عرضت ولايتهم على الملائكة يا محمد لو ان عبدا من عبادى عبدنى حتى ينقطع ثم لقينى جاحدا لهم لا ادخلته النار
ثم قال يا محمد تحب ان تراهم فقلت نعم فقال تقدم امامك فتقدمت امامى فاذا على بن ابى طالب والحسن والحسين و على بن الحسين و محمد بن على
تا والحجة القائم فى وسطهم كانه كوكب درى فقلت يا رب من هؤلاء قال هؤلاء الائمة وهذا القائم يحلل حلالى ويحرم حرامى و ينتقم من اعدائى
اخبر فقد راحت من عجيبة ايضا كفاية الموحدين اخطب خوارزمى و قندوزى و ابن قضاعه صاحب ينابيع المودة از سلمان از رسول خدا ص
چنين روايت كرده كه رسول خدا ص فرمود در شب معراج بمن وحى شد كه يا محمد تو را و على و فاطمه و حسن و حسين را از شاخ نور خود
من نورى وعرضت ولايتكم على اهل السموات والارضين فمن قبلها كان عندى من المؤمنين ومن جحدها كان من الكافرين
يا محمد لو ان عبدا من عبادى عبدنى حتى ينقطع ويصير مثل الشن البالى ثم اتانى جاحدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم
يا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم فقال التفت عن يمين العرش فالتفت فاذا انا بعلى بن ابى طالب و فاطمة والحسن والحسين
فى ضحضاح من نور قيام يصلون والمهدى فى وسطهم كانه كوكب درى فقال يا محمد هؤلاء الحجج وهذا الثائر من عترتك
انه الحجة الواجبة لاوليائى والمنتقم من اعدائى كفاية الموحدين واما اخبار علماء شيعه درباب حجت زياده از حد حصر است
والسنة در باب غيبت و امامت حضرت قائم و اوصاف و حالات او نقل كرده اند اثبات الوصية عمرو وروى ان الناس
اجتمعوا حوله فان ام كلثوم صاحت وا ابتاه فقال عمرو بن الحمق ليس على امير المؤمنين باس انما هو خدش
فقال ع انى مفارقكم ثم قال الى السبعين بلاء قالها ثلاث مرات قال له حبيب بن عمرو فهل بعد البلاء رخاء
فلم يجبه وسئل عن ان العالم ان مضى وقته الى السبعين بلاء ان الله جل وعز وقت للفرج سنة سبعين فلما
قتل الحسين عليه الصلوة والسلام غضب الله على اهل الارض فاخره الى حين
اثبات الرجعة روى عن ابى محمد ع انه قال لما ولد الصاحب ع بعث الله ملكين فحملاه الى سرادق العرش حتى
وقف بين يدى الله فقال له مرحبا بك [illegible]

۴۹۷

كفاية الموحدين ـ و بروايت ديگر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام چنين نقل شده است كه فرمود چون قائم عليه السلام
سيصد و سيزده نفرند از اولاد عجم كه بعضى در خواب مفقود مى شوند و بعضى بر روى ابر مى نشينند ناگاه در مكه در حضور ايشان
جمع ظاهر شوند ايضاً كفاية ـ و از شيخ مفيد در كتاب اختصاص چنين روايت شده است كه حضرت باقر
عليه السلام فرمود آگاه باشيد كه حقتعالى مخير گردانيد ذوالقرنين را در ميان دو ابر كه هر يك را اگر خواهد
اختيار نمايد پس ذوالقرنين ابر نرم و ذلول را اختيار كرد و صعب را براى صاحب شما گذاشت راوى عرض كرد
كه صعب كدام است فرمود ابريست كه با رعد و صاعقه است و صاحب شما بر آن سوارى نمود و براههاى آسمانهاى
هفتگانه بالا مى رود و براههاى زمينهاى هفتگانه مى رود ايضاً كفاية ـ و از جمله آنكه آنحضرت مانند [illegible]
صلى الله عليه و آله در ميان آفتاب راه مى رود و او را سايه نباشد زيرا كه نور آنحضرت غالب بر همه انوار است

ايضاً كفاية ـ بروايت جمعى از شيخ اصحاب حديث چون صدوق و نعمانى و غير ايشان از حضرت
صادق عليه السلام روايت كرده اند كه آنحضرت فرمود چون قائم آل محمد صلى الله عليه و آله خروج نمايد برود كه آنحضرت
در كعبه رفت زره رسول خدا صلى الله عليه و آله را پوشيده باشد و بر اسب سياهى كه پيشانى او سفيد باشد سوار
شده باشد و بروايت ديگر شمشير خود را بدست گرفته و اسب خود را حركت دهد آورده بهيچ جا نماند كه آنحضرت
مردم جميع شهرها و قريه ها و درياها و صحراها و جنگلها و بيشه ها ديده و بشنوند آنحضرت را ببينند
و چنان پندارند كه آنحضرت در ميان ايشان و در شهر و مكان ايشان مى باشد مثل خورشيد و قمر
كه در وسط آسمان سير مى نمايند و جميع عالم را نور خواهد نمود و اين معجزه از معجزات مخصوصه آنحضرت است
اگر چه ساير ائمه طاهرين نيز قادر بر اتيان چنين معجزه بودند و لكن ظهور اين معجزه بدست آنحضرت خواهد شد

۲۵ ۴۹۸

ايضاً كفاية ـ و در بعضى از اخبار آنكه امر ميفرمايد كه قريش را هر دفعه پانصد نفر پانصد نفر
حاضر نمايند و گردن زنند ـ و بروايت ديگر هر دفعه هزار نفر از ايشان را نقل خواهد آورد كه بعضى
از مردمان كه از اهل معرفت نباشند ايشانرا نسبت بجورى با آنحضرت دهند پس آنحضرت
بر منبر بالا رود و كتانى نعلين حضرت سيد الشهدا عليه السلام را بيرون آورد و بفرمايد كه اگر همه شما را
بكشم مقابل خون اين بند نعلين نخواهد شد ـ كفاية الموحدين ـ احمد بن عبد الله هاشمى
از جمله آنكه در ...
از سادات بنى عباس است چنانكه از غيبت طوسى بسند خود روايت كرده از او كه ما در روز وفات
حضرت امام حسن عسكرى در سر من راى بخانه آنحضرت حاضر بوديم و جنازه آنحضرت را گذاشتند
و ما سى و نه نفر بوديم كه منتظر آمدن او به نماز بر او بوديم ناگاه ديديم جوانى مشابه مى آيد بسن ده ساله
با پاهاى برهنه ردا بر سر كشيده بيرون آمد و چون او را ديديم همه از هيبت و جلال
او از جا برخاستيم آنگاه در پيش رو آمد ما ايستاد و ما در پشت سر صف بستيم و با او بر جنازه آنحضرت
نماز خوانديم و چون از نماز فارغ شد داخل خانه شد غير از آنخانه كه از آنجا بيرون آمده بود ـ ايضاً كفاية
و صيقل جاريه حضرت امام حسن عسكرى را گرفتند و او را مطالبه كردند او انكار
نمود و ادعا كرد كه من از امام حسن عسكرى حامله ام و هنوز وضع حمل نشده و مقصودش
كتمان امر حضرت حجت عليه السلام بود او را بابن ابى الشوارب قاضى سپردند كه در نزد او بماند تا
ادعاى او ظاهر شود

در کتاب مجالس المؤمنین از رساله شیخ جعفر رازی نوشته که چون صیت فضایل شیخ
صدوق ره مشهور گردید و آوازه ریاست و اجتهاد او در مذهب شیعه امامیه
بسمع ملک رکن الدوله دیلمی رسید مشتاق صحبت او گردید التماس تشریف قدوم
او نمود چون بمجلس در آمد در پهلوی خود نشانده نیازمندی بسیار اظهار فرمود
بعضی سؤالات نموده جواب شنید از جمله پرسید که آیا امام صاحب الامر در کدام
زمان ظهور خواهد کرد شیخ در جواب گفت که خدای تعالی امام را بسبب حکمتی
و مصلحتی از نظر مردم غایب ساخته پس باید غیر خدای تعالی وقت ظهور او را
نداند همچنانکه در حدیث نص واقع است که مثل القائم من ولدی مثل الساعة
(در سوره اعراف)
و خدای تعالی در مقام ابهام حال ساعت فرموده که یسئلونک عن الساعة
ایان مرسیها قل علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات
والارض لا تاتیکم الا بغتة ملک گفت چگونه تواند بود که آدمی در این قدر
روزگار زنده بماند شیخ گفت این محل تعجب نیست مگر ملک نشنیده خبر جماعتی را که معمر
بوده اند ملک گفت شنیده ام اما صحت آنها بر من ظاهر نیست شیخ گفت خدای تعالی
در کتاب خود خبر داده که حضرت نوح در میان قوم خود هزار سال الا پنجاه سال
زندگانی کرد ملک گفت این خبر صحیح است اما در زمان ما احتمال چنین عمر دراز
نباشد شیخ گفت هر چیز را که خدا و پیغمبر او احتمال داده اند محتمل است

و حضرت پیغمبر گفته که یکون فی امتی کل ما یکون فی الامم السابقة حذو النعل بالنعل
والقذة بالقذة و چون زمان احتمال عمر دراز داشته باشد و جریان سنت
الهی بتحقق عمرهای دراز در این امة واجب باشد مناسب انست که حصول
ان در اشرف اجناس ادمی باشد و هیچ جنسی مشهورتر از جنس صاحب الزمان
نیست پس تواند بود سنت عمر دراز در او جاری شده باشد ملک گفت
میگویند که امام دوازدهم غایب و پنهان است و حال انکه احتیاج بنصب
امام جهة اقامت احکام و اعزاز دین و انصاف مظلومست و هرگاه او غایب
باشد احتیاج باو نمیماند شیخ گفت احتیاج بوجود امام جهة بقاء نظام
عالمست که لولا الامام لما قامت السموات والارض ولما انزلت السماء قطرة ولما اخرجت
الارض برکاتها و خدای تعالی در مقام خطاب پیغمبر خود گفته و ما کان الله لیعذبهم
و انت فیهم و هرگاه ایشانرا عذاب نکند مادامیکه نبی در میان ایشان باشد همچنین عذاب
نخواهد کرد هرگاه امام در میان ایشان باشد زیرا که امام قائم مقام نبی است در جمیع امور مگر در اسم نبوة و نزول
وحی و باتفاق اهل نقل از انکه پیغمبر فرموده که النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم
اتی اهل السماء ما یکرهون و اهلبیتی امان لاهل الارض فاذا هلک اهلبیتی اتی اهل الارض
ما یکرهون و قال لو بقیت الارض بغیر حجة ساعة لساخت باهلها و در روایت دیگر است
لماجت باهلها کما یموج البحر باهله و چون کلام شیخ باینمقام رسید ملک دیلمی نوازش نمود و با
هر که در مجلس حاضر بود اظهار اعتقاد خود فرموده و گفت حق انست که ائمه بر حقند و
برانند

دیگران بر با طلند از شیخ الناس فرمود که اکثر اوقات بمجلس او حاضر شود در روز دیگر که رکن الدوله
بر سریر سلطنت نشست جناب شیخ را یاد کرد و او را ثنای بسیار گفت پس یکی از حاضران گفت که
گمان شیخ آنست که سر مبارک امام حسین را بر نیزه کردند سوره کهف میخواند ملک گفت این
سخن را از او نشنیده ام اما از او خواهم پرسید رقعه در این باب بخدمت شیخ نوشت در
جواب نوشت که اینخبر را از کسی روایت کرده اند که او از سر مبارک شنیده چند ایه از سوره
کهف میخواند و از هیچ یک از ائمه بما انخبر نرسیده اما من منکران نیستم بلکه از احق میدانم
زیرا که هر گاه جایز باشد که در روز قیامة دست گناهکاران و پاهای ایشان بسخن در آیند
چنانکه در قران واقع است که الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما
کانوا یکسبون همچنین جایز است که سر مبارک امام که خلیفه خدا و امام مسلمین
و یکی از جوانان بهشت و جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه
زهرا باشد بنطق و بیان در آید و زبان بتلاوة قران کشاید بلکه انکار ان
فی الحقیقه انکار قدرة الهی و فضل رسالة پناهیست و عجب از کسیست که انکار میکند
از کسی که ملائکه در ماتم او گریستند و اسمانها قطرات خون باریده و جنیان باواز
بلند نوحه براو کرده اند و هرکس که امثال این اخبار را با وجود صحت طرق و قوة
سند انکار نماید پس میتواند بود که انکار جمیع شرایع و معجزات رسول و جمیع امور دین
و دنیا نماید زیرا که ان امور نیز بمثل این اسانید و طرق بر ما ظاهر گردیده مضمون ان ابیه
بدرجه صحة رسیده صح

در انیس العقد و مونس المجلد

نقل است روزی درویشی با جامهٔ شوخگین بنزد پادشاهی آمد پادشاه از آمدن درویش
روی درهم کشید یکی از ندیمان سلطان گفت ای بی ادب نشنیده و اعتقاد نداشته که با
اجامه و اشمال کهنه پیش پادشاهان رفتن عیب است درویش مرد عارف بود
گفت با جامهٔ کهنه پیش پادشاهان آمدن عیب نیست اما با جامهٔ شوخگین از پیش پاد
شاهان بیرون رفتن عیب است پادشاه را این سخن درویش خوش آمد او را خلعت نیکو و ص
کرد و انید العزیز یا ابن الحسن بدر خانهٔ تو آمده ام   از خوان تو با نعیم ترکیست از حضرت
تو کرم ترکیست اگر با جامهای آلوده بمعصیت بدر خانهٔ تو آمدیم از ما عیب نیست اگر با
جامهٔ گناه آلود از در خانهٔ تو بیرون بویم از کرم تو دور است ای کریم کریمان دوست و دشمن
از در خانهٔ شما هرچه نمیروند چه قدر اشخاص با جامهٔ معصیت آلوده بخانهٔ شماها آمده اند با یک
نظر اصلاح حال شده   اگر از همه مردم با معصیت بود حر علیه الرحمة بود شعر عرض رسیده
میخانه ام وصال شماست   جز بخیال شما رم خدا گواه منست   مرا گدائی تو بودن از سلطنت
بهتر خوشتر   که ذل جور و جفای تو عز و جاه منست   مگر بتیغ اجل خیمه برکنم ورنه   رمیدن
از در دولت نه رسم و راه منست   از آنزمان که بران استان نهادم سر   فراز مسند
خورشید تکیه گاه منست

جنة النعیم مرحوم علامه مجلسی که اخوند ملا محمد تقی ابن مرحوم ملا مقصود علی بخط خود در پشت دعاء
حرز یمانی که منسوب بحضرت امیر ع بخط شریف خودشان مرقوم فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف المرسلین وعترته الطاهرین و بعد سید نجیب ادیب
حبیب اقا میر محمد هاشم از من اجازه حرز یمانی خواست پس بوی اجازه داده که بهمین سند
از من روایت کند از انچه عابد زاهد اقا میر اسحق استرابادی که مدفون در کربلاست
خبر داد از امام زمان ع بدینگونه از سفر مکه از حاج باز ماندم و از بسیاری راه رفتن خسته
شدم و از زندگی خود مایوس گردیدم افتادم برروی خاک مانند محتضر پس شروع بشهادتین گفتن
کردم انگاه بربالین خود مولانا و مولی الثقلین و خلیفة الله فی العالمین حضرت صاحب الامر را دیدم
که فرمود اسحق برخیز پس برخاستم و بسیار تشنه بودم بمن اب گوارائی داد و بردیف
خود مرا سوار کرد پس دعاء حرز یمانی را بهمراهی ان بزرگوار خواندم چون تمام شد
خود را در بطحاء مکه یافتم بعد از نه روز قافله حاج وارد مکه شدند مرا دیدند و
تفصیل ماجری را از من شنیدند بوسر من هجوم اوردند بنحوی که بعد از اداء مناسک
از ایشان پنهان شدم و چهل مرتبه مرحوم مرقوم پیاده بحج رفت عاقبت خواست
بزیارت امام رضا ع مشرف شود و هفت تومان مرحوم مستلم مدیون بود و همان

قدر تنخواه در مشهد اگر طلب کار بوده میخواست انوجه را گرفته بزوجه اش بدهد و مرحوم فرمود
من در این سال در خواب دیده ام رحلت میکنم نخواهم مدیون بمرده باشم و دوست دارم
بعد از پنجاه سال مجاورت قبر حسین ع در کربلاء معلی بمیرم پس یکی از زواران ماجرا را بشنفت
بوی داد چون اداء دین را اهتمام میداشت از همانجا مراجعت کرد و ان وجه را داد بعد از نه روز
رحلت فرمود و سید مرحوم کرامات عدیده دارد ... میگویند یکنفر هم از اسرار
مشرف بحضور حجة الله شده است انرا در محلش ذکر خواهد شد) دار السلام عراقی
از کتاب شرح فقیه والد مجلسی اخوند ملا محمد تقی که معروف بمجلسی اول است نقل شده که او
گفته که چون حضرت افریدگار مرا توفیق زیارت حیدر کرار داد ببرکة انبزرگوار
مکاشفات بسیار بمن روی داد که عقول ضعیفه از اتحمل نتوانند کرد بلکه اگر خواهم
میگویم که من در میان نوم و یقظه بودم که خود را در سر من رای دیدم و دیدم که بر قبر
عسکریین لباس سبز بهشتی انداخته اند و مولای من صاحب الامر بر قبر تکیه کرده پس
من مانند ملاحان شروع بزیارت جامعه کردم چون تمام شد انحضرت فرمود
که خوب زیارتیست بیا بخوان عرض کردم خلاف ادبست فرمودند پیاده امده
پس نشستم چون بخود امدم بزودی اسباب زیارت اماده شده پیاده با مشرف
بزیارت امشهد شدم ع

مصائب المعصومين ويكون له سيفا مغمدا فاذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف
من غمده وانطقه الله فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله
ويكون له علما اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه وانطقه الله فناداه العلم
اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله مع المصائب فاعلم ان عن رسول الله ص انه
عند ظهوره تفرح الطيور في اوكارها والحيتان في بحارها وتمد الانهار وتفيض العيون
وتنبت الارض ضعف اكلها مع المصائب قال الصادق ع كاني بالقائم على ظهر النجف
لابس درع رسول الله فيتقلص عليه ثم ينتفض بها فيستدير عليه ثم يغشى الدرع بثوب
استبرق ثم يركب فرسا له ابلق بين عينيه شمراخ ينتفض به لا يبقى اهل بلد الا اتاهم نور ذلك
الشمراخ حتى تكون اية له ثم ينشر راية رسول الله اذا نشرها اضاء لها ما بين المشرق والمغرب
خصائص فاطمه در کتاب مدينة المعاجز از مفضل بن عمر جعفی در تذکره حالات رجعت نساء
سیزده زن برای علاج جراحات جرحای حجة الله فی الارضین در زمان دولت حقه انتخاب
کرده بشارت آورده یکی ام ایمن یکی سمیه مادر عمار یکی زبیده شاید یکی هم نسیبه باشد
که در احد مردانگی کرده ص جنة النعيم ونعم ما قال ابو عبد الله احمد بن حجاج
موارد الحتف ان امكنت سوف ترى توسل بالامام الحجة الخلف القائم العلم المهدي
ناصرنا وجاعل الترك في ذل من التلف من بعد ما ارض عدله بعد ما ملئت جورا
وقمع اهل الزيغ والحيف ابو عبد الله احمد بن حجاج ... معاصر بود با سید رضی اه

امام زمان ۲

انت کریم من اولاد الکرام ومأمور بالاجارة مؤلف گوید در تاریخ نگارستان
نوشته از شخصی پرسیدند نشانه کریمان کدام است وعلامت لئیمان چیست گفت قاعده
کریم انست که زود اشنا گردد ودیر بیگانه همچون ظرف سیمین که زود باصلاح اید
ودیر شکند ولئیم انست که زود اشنا گردد ودیر نپاید همچون کوزه سفال که بسهولت
اید وزود بشکند مقصود اینکه با اینکه ما ها مقصر وغیر مرضی هستیم باز امام زمان
قطع نظر نمیکند زیرا که کریم من اولاد الکرام پسر امیر المؤمنین. است که مورخان
عامه وخاصه نوشته اند چنانچه جناب حاج ملا باقر در خصائص نوشته است که
سید جواد اربعه است واجواد اربعه را بعضی حاتم وعبد الله بن جعفر طیار
وعرابه اوسی وکعب بن مامه میدانند وبعضی قیس بن عباده را یکی از این چهار
نفر میدانند واین اجواد اربعه قضایا وحکایات دارند ولی من باب توضیح حکایت
بنویسیم کعب بن مامه را نوشته اند در سفری با جمعی میرفت ودران سفر اب کم
بود هر یک با خود قدری اب برداشته وقرار اب در بین انها بمقدار وتقسیم بود
در یکی از منازل ابها تمام شد از همه مگر کعب که ان جام ابرا ایثار بتشنه کرد وان
جوان بلا بود وخود از تشنگی بمرد این است که ضرب المثل شد جود او اجود من کعب بن مامه
حاشا حجة الله کم از کعب باشد وهمچنین حکایت شده که وقتی معتمد در ...

امام عصر

سوخته شد مسلمانان چنین گمان کردند که نصاری در آن آتش افکنده اند و سوزانیده اند
پس مسلمانان هم سوزانیدند خانهای بعض از نصاری را پادشاه از ایشان مواخذه خواست
نماید آن اشخاص را در رقعهای چند نوشت که در رقعها حکم کشتن و تازیانه زدن و دست بریدن
بود و بواکنده [illegible] از رقاع را بر آن مسلمانان پس هر کس هر رقعه که برو واقع میشد بنام
او در آنها بود متوجب عقوبه مقرره میشد در آن میان رقعه قتل بنام یکی بیرون آمد از ایشان
گفت من والله از مرگ باک ندارم اگر مادری نداشتم و در جنب از خون السیاده بود در آن
حرف را از او شنید پس جوان گفت که در رقعه من تازیانه است و من مادری هم
ندارم رقعه مرا بگیر و رقعه خود را بمن ده پس آن رقعه را گرفت و رقعه تازیانه را داد
و آن جوان کشته شد و آن مرد که مادر داشت خلاصی یافت جلد ملائکه سبحان الله خداوند
عالم خوارق چند بود که حجر الاسود قرار داده از آنجمله که چون ملک است و معصوم نمیتوان معصوم هر کس او را
قرار نمیگیرد چنانچه اول مرتبه آدم در کعبه نصب نمود مرتبه دوم ابراهیم مرتبه سیم در ایام جاهلیت که سیل ها آنرا
خراب کرده قریش کعبه را بنا کردند جناب رسول خدا نصب فرمودند این حکایت قبل از بعثت پیغمبر در قریش
بعثت در نصب حجر نزاع داشتند قال کل قبیلة نحن احق به ثم کاد شبهم التشاجر تراضوا بقضاء من یدخل من باب
بنی شیبه در این اثنا پیغمبر از آن در داخل مسجد شد فقالوا هذا الامین جاء فحکّموه هر چه حکم کند راضی هستیم
ردای خود را پهن کرده وضع الحجر فیه ثم قال یأتی من کل ربع من قریش رجل از هر قبیله یک نفر

جوانمردان صنادید و اکابر قریش اطراف جامه گرفتند و بلند کردند پیغمبر حجر را برداشت در جایش نصب کرد
مرتبه چهارم سجاد نصب کرد در زمانیکه حجاج بن یوسف خانه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کرد و او را کشت
بعد نصب کردند [illegible] نصب عالم من علمائهم او قاض من قضاتهم او زاهد من زهادهم [illegible]
و لا یستقر الحجر فی مکانه فجاء علی بن الحسین فاخذه من ایدیهم و سمّی الله ثم نصبه فاستقر فی مکانه
این است که فرزدق میگوید یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم لو یعلم الرکن من قد جاء یلثمه
لخرّ یلثم منه ما وطی القدم مرتبه پنجم در زمانیکه قرامطه حجر را از مکه بردند و شکستند
و قسمت کردند [illegible] در میان قرامطه افتاد حجر الاسود که خود قسمت کرده بودند [illegible] ارجاع کردند
بردند بلکه این کیفیت در زمان غیبت کبری بود حجت نصب کرد تا حال بر جای خود باقیست در کتاب خرایج
الی ان ابن قولویه که استاد شیخ مفید است میگوید در سال [illegible] کتاب صراط
النجاة [illegible] عبد الرحیم عبد الله بن عجلان بحضرت صادق عرض کرد ما ظهور حضرت حجت علیه السلام
چه طور میدانیم فرمود یکی از شما صبح میکند در زیر سرش صحیفه میشود که در آن نوشته شده طاعة معروفة [illegible]
یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب چون در زمان غیبت باک از تقلب قلوب است فلهذا الصابر ذکر
علامات روز قیامت چنانچه تنبیه کرده است باین نکته سید بن طاوس مجمع البحرین در قتد
فی الحدیث ان لصاحب هذا الامر غیبة المتمسک فیها بدینه کالخارط للقتاد
شوکه کالابرة تا کی ای کوه [illegible] واحوال داشت کز غمت دیده مردم همه دریا

در کلمهٔ طیبه نوشته که کشی از رمیله روایت کرده که گفت تب شدیدی کردم در زمان امیر المؤمنین ع پس در خود خفتی یافتم در روز جمعه پس گفتم نمی یابم چیزی را

کفایة الموحدین و آن اخبار علماء شیعه درباب حضرت حجة صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه زیاده از هزار حدیث از رسولخدا و ائمهٔ هدی درباب خلافت و امامت حضرت قائم و اوصاف و حالات آن بزرگوار نقل کرده‌اند نقل کرده اند و محدثات چندی در کتاب در اوصاف و حالات و اخبار و مدت غیبت و کیفیت ظهور و علامات ظهور آنحضرت تألیف نموده اند و حق و سزاوار و عنوان نمودن کتاب مستقل است در شرح و حالات آنوجود بزرگ الجلال چنانکه علماء امامیه شکر الله سعیهم و اجزل مثوبتهم با چند را در این باب نهاده اند ع

ایضا کفایة عثمان بن سعید عمروی است که آنجناب کمال وثوق و امانت بوده است و معتمد و نزد امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و وکیل امور ایشان در زمان حیوة ایشان بود و از طایفه بنی اسد بکنیه ابی جعفر عمروی منسوب بود و او از استادان معین روغن فروش اهل بیت بود و روغن فروشی میکردند و اینکه بجهة تقیه در مصالح بود که بجهة تقیه و خفی داشتن سفارت ازرا عدالله روغن فروشی میکرد و سفاین امور که اعدا برای حضرت امام حسن عسکری تم میآوردند بادشمنی میکردند و او آنها را در دهال انبارهٔ خود میگذاشت و بخدمت آن بزرگوار میفرستاد ع

وجنة النعیم

بدان مرحوم سید بحر العلوم در منظومهٔ عزیزه اش در آداب جمعه فرموده شعر

ولقن الشهادتین المحتضر واذکر له الائمة الاثنی عشر حتی تقربهم جمیعا ولیحضن
حصنه
المعینا ولقننه کلمات الفرج فانها تقضی بحسن المخرج واتل لدیه سورة القران
لاسیما یس ذات الشان وآیة الکرسی ثم النحو ثم اللث من ختام البقرة
وسورة الاحزاب بعدها ولا تنس التی یس تتلو من تلا

کفایة الموحدین و از احوالات آن بزرگوار چنین مذکور داشته اند که حیلهٔ تقیه مینمود در بغداد و چنان با مخالفین حسن سلوک داشت که هر یک از مذاهب اربعه گمان میبردند که او از ایشانست و اقتدا مینمودند هر طایفه در زمان آن جناب ایضا کفایة و بروایت دیگر از شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود که اول یسفیانی دختر کوفه میشوند و مکتها در آنجا میکند از هر کجا دو اتکستند و حکایت مروی از آنجا یکجا کوفی را که از هر نظر باید برده بسمت آن بچه فرقه مینمود تا انکه او را کارفرما بنقض میرسانند سپس در آن وقت منتظر فرج باشید و بروایت دیگر از حضرت محمد علیه السلام که فرمود سفیانی لشکری که المقداد هزار نفر باشند به کوفه میفرستد و از اهل آن هارهٔ را بدار زده مکشند و بار دیگر میکشند ع ایضا

کفایة و در بعض از خطب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل شده که فرمودند الا ان لخروجی علامات عشرة اولها تحریق الرایات فی ازقة الکوفة وتعطیل المساجد وانقطاع الحاج وخسف وقذف بخراسان وطلوع الکوکب المذنب واقتران النجوم وهرج ومرج وقتل ونهب فتلک علامات عشرة ومن العلامة الی العلامة عجب عجب فاذا تمت العلامات

[left margin, written sideways:] قام قائمنا یعنی از برای خروج من ده علامت است و ظاهر از ده علامت آنحضرت خروج را که خود چنانکه تصدیق میفرماید از برای خروج من ده علامت است یا آنکه در آخر کلام خود میفرماید فاذا تمت العلامات قام قائمنا و این علامات را علامات از برای قرینه خود قرار داده ع

 مؤلف گوید در این فصل نیز اختصار کردیم چه اگر خواهیم مجموع اشخاصی را که شنیده‌ایم
یا دیده‌ایم که ایشان حضرت صاحب الامر را دیده‌اند در این ظرف هزار سال نقل کنیم مجلدات بزرگ از آن
توان جمع کرد و لذا برای حصول علم و ثبوت استفاضه و شیاع همین قدر کافیست بلکه از برای منصف طالب
حق صد یک اینها نیز کفایت کند و در این عصر خود نیز کسی ملاقات آن بزرگوار بطوری که گذشته که لازم آن
همین ملاقات هرچند بعد از آن شناخته شد دو نشد و اظهار تأسف و ندامت نموده که چرا نشناختیم
شده و از آن گذشته با اینکه اهل سامره مجموع سنی بلکه ناصبی می‌باشند و از غرایب احوال ایشان این است که تا
امروز یاد ندارد کسی از ایشان که شیعه شده باشد با اینکه خود اعتراف بظهور معجزات و کرامات نموده‌اند
و اگر کسی [illegible] اراده کند که زن شیعه بخواهد از خوف ضلالت رافضی شدن ایشان [illegible]
که اگر فرضاً چنین اتفاق بیفتد که آن زن و آن زن را بکشند شخص فقیری از نواحی فارس
مجاور در کربلای معلی بود و سالها او را در آنجا می‌دیدم و مرد فقیر صالحی بود و در اوقاتی که عالیجاه
امارت دستگاه مرحمت و غفران پناه احمد خان خوئی بتعمیر روضه عرش درجه عسکریین علیهما السلام
مشرف گردیده و هنوز بانجام نارسیده وفات یافت پسرش حسین خان متکفل اتمام این امر گردیده
و آن مرد که شیخ محمد نام داشت از ارض اقدس کربلا بسوی سامره رفت و قدری که مقتضای همت او بود
با وجوه احسان و نوازش نموده و وظیفه مستمره بجهت او قرار داد که عیال خود را برداشته مجاور سامره
شده و بر سر قبر مرحوم احمد خان قرآن بخواند و بعلاوه آن متوجه بود که بجهت زوار شناسائی

روضه متبرکه قرار داده شده بود از سرکار او نیز الی حال آن مرد مؤمن چند سال منتسب مصاحبت
بدینیان اشقیای سامره میبود و آخرالامر خواست لذا آن ملاعین دختری بحباله نکاح در آورد و گویا آن دختر را
دیده بود و میل بهم رسانیده بود و مدتها با آن فقر و بی‌نوائی در خود حال امید وصال آن مستوره خصال [illegible]
خرج کرده بود و پدر آن دختر نیز عهد کرده و اذن داده بود بعد از چند سال که پدر آن دختر مرد مادر آن
خودش اباء و امتناع کامل نموده و آن فقیر هر قدر بعجز و التماس و خرج کردن در دربار دیوان بنا نظر عشق و میلی که
داشت تا آن که روزی متذکر گردید بجائی نرسید و شیخ محمد خود بجهت مؤلف نقل کرد که اول شب بود و در رواق
صحن بر سر قبر احمد خان قرآن میخواندم و نماز نخوانده بودم که نماز کنم که دیدم مادر آن دختر با دختر آمد نزد
پدر روضه ایستاده و ناسزا و بی‌ادبی بسیار بائمه اطهار نموده و بعد از آن دشنام و فحش بسیار بمن
و دیگر جمعها داده و در آخر گفتند که حالا بطلب علی الهادی و حسن عسکری خود بگو تا مادر را راضی کنند یا بجائی مبتلا کنند
که عبرت دیگران شوم خلاصه بعد از بی‌حیائی بسیار و هرزگی بسیار رفتند و شنیده بودم که از عادات اهل سامره
کسی از اهل سامره از منزل آن خود داده‌اند و در همان شب روزه منزل پدر زفاف کنند و این شب را که از
بس که آن دو رفتند و دلم بسیار درد آمد رفتم برابر ضریح مقدس و گریه بسیار کردم و عرض کردم که من که گفتم بدو
خانه شما آمده‌ام و پناه باین آستان آورده‌ام من از سر این دختر گذشتم بلکه از حال خود نیز گذشتم لکن با غیرت شما
منافات دارد که اینها در حضور شما اینقسم بی‌ادبی کنند و باز شما حلم نمائید خلاصه کلام در همان
دختر تب کرد و خواهش در ذرع او در آنکه رسیده بود و پیوسته فریاد میزد که کشت مرا علی الهادی
تا روز سیم که تمام در همین حالت بالاخره بعقوبت و عذاب مجموع اهل سامره از کوچک و بزرگ و زن و مرد

و ما را اطراف آن بلده از شیعه و سنی و زوار و متردّدین که از عجم و عرب شنیده‌ایم و از تواتر و شیاع
گذشته که هر ساله جناب صاحب الامر علیه السلام و عادتش چندین چندین دفعه بزیارت پدران بزرگوار خود
می‌آید و غالب آن است که در شبهای بسیار تاریک که ابری در هوا و برف و باران هم هست که در آن
شدت تاریکی هوا روشن می‌شود مثل روز و از زمین تا آسمان ممتلی از نور می‌شود بنحوی و وضعی که چوب یا آهن
یا انگشت خود را یا هر چه در دست باشد که راست بگیرند مثل شمعی که روشن باشد بر سر آن چوب یا انگشت
شعله‌ای مثل شعله چراغ متصل تا آسمان مشاهده می‌شود و چون این مقدمه بکرّات اتفاق افتاده است
اهل سامره مطلعند و سررشته دارند هر وقت مقدمات مذکوره را دیده زنها و اطفال همین کلمه‌ای
سامره شروع میکنند به هلهله کشیدن که مصطلح فیمابین اعراب است در شادی از عروسی و غیر آن و شخصی از
علمای ثقات مقدسین بلکه چند نفر دیگر نقل کرده‌اند که یک دفعه ما در سامره بودیم و از اتفاقات
از نصف شب گذشته بود و شش هفت نفر رفته بودیم روضه عسکریین و شمع در دست هر یک بود
علاوه آن شمعهای روضه در ضریح و غیر ضریح نیز روشن بودند در زیارت بودیم که پیش ضریح مقدس که
بیکمرتبه در تمامی و خوفی در دل ما افتاد که صدای هلهله‌های یکدیگر را شنیدیم که هم بگویند و شمعها همه یکدفعه مردن
جهت خاموش شدند و لکن هوا و روضه مثل روز روشن بود و صدای هلهله زنان را نیز شنیدیم که از خانهای
خود میکشیدند و شنیده بودیم که در آمدن قائم علیه السلام این علامات ظاهر میشود یقین کردیم که آنحضرت
بزیارت پدران بزرگوار آمده است خواستیم خود را بر کنار روضه بکشیم و بایستیم دیدیم زبانهای ما گنگ
شده است که قادر بر تکلم نیستیم و بهت و دهشتی عظیم ما را عارض شده که از شدت لرزیدن

و از هوش و هول نزدیک بود هلاک شویم لهذا تاب نیاوردیم و بیرون آمدیم از روضه و آن شخص مقدس قسم خورد
که کلیدی از آهن در جیب من بود در آوردم و بعوض شمع در دست گرفتم دیدم سر آن مثل شعله چراغ مشتعل بود
سر انگشت خود را گرفتم بهمین نسبت اتفاق افتاده ~~درآوردم و بعوض شمع در دست گرفتم~~ معجزه که
در سرداب مقدس در عصر ما هر بنده تعداد و حصر آنها ممکن نیست

ع **بشارة الظهور** نعمانی

از ابراهیم کرخی الی قوله ... صادق علیه السلام المنتظر للثانی عشر منهم کالشاهر
سیفه بین یدی رسول الله صلی الله علیه وآله یذب عنه ص بشارة ۵ در کمال الدین روایت کرده
از ... که ... فرمود طوبی لمن ادرک قائم اهل بیتی وهو یأتم به
فی غیبته قبل قیامه ویتولی اولیائه ویعادی اعدائه ذلک من رفقائی وذوی
مودتی واکرم امتی علی یوم القیمة ص

نجم الثاقب شیخ مسعودی در اثبات الوصیه وحسین بن حمدان در هدایه روایت کرده اند

که امام هادی ع پنهان میکرد خود را از بسیاری از شیعیان خود مگر از عدد قلیلی از خواص خود وچون امر

منتهی شد به امام حسن ع از پشت پرده با خواص وغیر خواص تکلم میفرمود مگر در اوقاتی که سوار میشد برای

بخانه سلطان مقدمه بود برای غیبت حجت ع که شیعه مأنوس شوند به غیبت واز غیبت وحشت نکنند وعادة جاری شود

ظاهر نمودن [illegible] در غیبت کبری [illegible]

در احتجاب واختفاء الخ ص منهاج الطالبین فان اردت علامات ذلك

فالاول متی رأیت حکم القرآن تبدل بالقوانین فی جمیع بلاد الاسلام حیث اذا حکموا بحکم

القرآن قالوا ظلموا واذا حکموا بالنظام قالوا اعدلوا مثلا انه اذا قتلوا القاتل بحسب القصاص

وهو حکم الله وحکم القرآن قالوا ظلموا الرجل واذا سجنوا سنین قالوا اعدلوا ونحو ذلك

بشرط ان یکون فی جمیع الاسلام المحدثین وهذا احد العلامات التی للاول ص

الرابع من العلامات ان ذلك الزمان اهله علی نوعین منهم صالحون

مؤمنون عارفون بصیرون تحل بهم الظلم والشدة والفسق واحدهم

یتمنی الموت ویشتاق الی الآخرة ویتبرأ من الدنیا وغیرها وکلما یشتد علیهم لا یزیدون

الا ایمانا وتسلیما ورضا واما الجهلاء والفساق لا یزیدهم الا السرور والغرور

والغفلة والضلالة حتی احدهم لا یذکر الموت ولا العقبی ولا العقاب ولا الحساب

ابدا متی رأیت العالم فی هذه الحالة فانتظر الساعة فانها اقرب من سواد العین الی بیاضها

الثالث من العلامات متی رأیت کل من یعمل الطاعة وفق حکم القرآن هو بین الناس عدیم العقل

حیث یبدلوا الاحکام بالتأویلات الضالة مثل ان الخمر شربها لیس بحرام وشربها بجنس بل

مشتبه ومکروه مثلا الزنا فانه حرام لان یقع بین الناس الحرب وهتك الطاهرات ولاجل

حرم الزنا فاذا الرجل تراضی مع امرأة لا هو مباح مثلا انه یقول للفاحشة او غیرها انا

اعطیك ذهبا او نصف ذهب وافعل معك مرة او مرتین هذا لیس فیه عیب ومعناه النکاح

مثلا انهم اعطوا الزکاة وذلك لاجل انه کان الاسلام فی ذلك الزمان حدیثا وکان یلزم علیهم الجهاد

وکان اکثر الناس الفقراء فقراء محتاجین للزکاة فکانوا یعطون بعضا حتی یتقوون مع الجهاد ولکن الیوم لیس

جهاد وکل واحد یکتسب لنفسه اذا ما اعطی الزکاة لیس فیه جناح والذی یاخذ الملك هو الزکاة

مثلا اذا رجل اعطی الخمس او الزکاة قالوا انظروا لهذا الرجل السفیه یلقی ماله من عرق جبینه ویعطیه للغیر

واذا صام الرجل قالوا انظروا لهذا الاحمق یموت من الجوع والعطش یرید الحصول علی الجنة واذا الرجل صلی

قالوا ترك راحته [illegible] واذا رجل امتنع من الخمر والمیسر والغش قال هذا مجنون

لا یعلم لذة الدنیا ولا یعلم مزة العیش وغیر ذلك کما ترون وتسمع ومن لا یطیع التقاریر [illegible]

حتی یأتی زمان یختفی المؤمن الصالح عدة من [illegible] خوفا من [illegible] والکنایة وبعضهم یفرون

من الناس ویسکنون فی الجبال والزوایا ویعبدون ربهم مخلصین منتظرین الفرج

حتى يكون منتهم الطيل جراءة و در الكافي
الحرمات مباحا
و اذا بلغوا الرشد ... الا من تبه اقدر ... و لا يعرفون الاحكام و در ... الاولين

الخامس حتى لا يبقى من الاسلام الظاهر الا الاسم مثلا اذا قيل ما انتم قالوا نحن الاسلام
مجدون و هم عاريون من جميع اوامر ... و اذا قيل و ما عاقبة امركم قالوا النجاة در الجنة
و هم عاريون لا يدرون ما هي الجنة و لا الطريق اليه بعضهم كذلك من غير معرفة و الاكثرهم
ينكرون الجنة و النار و الحساب و النشور مطمئنين لدوام الدنيا و آيسين من نفاد الاجل
كما قالت الامم السالفة در دهم مع الانبياء مثل قولهم من يحيي العظام وهي رميم و قوله
هذا رجع بعيد و قوله فأتوا بآبائنا ان كنتم صادقين و قوله ايعدكم انكم اذا متم وكنتم ترابا
و عظاما انكم مخرجون هيهات هيهات لما توعدون ان هي الا حياتنا الدنيا
نموت و نحيى و ما نحن بمبعوثين و نحو ذلك و اما اخيار دلالة الزمان
لكن بعضهم متفرقين في الجبال و بعضهم مختفين من الناس و بعضهم مخفي و بعضهم
مشتاق للموت ... و بعضى مقصود و طالب ... و مشتاق لوطنه
السادس ... و ان الشياطين ليوحون الى اوليائهم ليجادلوكم لهذا ...
و ادعام اهل علم نيز ... امر بلند ... شيطانى كه ... حرمت ...
كردن بتطريح و امثال آن ... كه ... و شرط ...
و الاحر ... لهذا ... ١٤ حديث ...
اگرچه ... حفاظت ... باز ...
و شاهدى ... ذكر كرده شرح صدوق و شيخ طوسى و محمد صاحب ...

و شيخ مفيد ... و سط ... در جامع و قواعد علامه ... ثانى در كتاب ... و جمعى از علما
موافقت كرده اند اما ... اين قول از جمله ابو حنيفه و مالك و بعضى ... و مجلسى
شهيد و محقق ... و مجلسى صاحب كشف اللثام صاحب جواهر ...
منابع الحكم خلق زبان به دعوى عشقش گشاده اند اى من غلام آنكه دلش با زبان يكيست
و در اخبار معصومين هست انه كالشمس في تحت الغمام يعنى تا وقتيكه ابر ... است مردم تماشاى
تابش آفتاب و روشنى هستند نه مانند آفتاب طلوع كرده و هوا گرم شد ... و ...
ميخوريند يتمنى المرء في الصيف الشتا فاذا جاء الشتا انكره فحار وا اذا تلى عليه
آياتنا قال اساطير الاولين امام ... را تكذيب ميكنند و ...
... و فاطمه ... في الدعاء ... بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله
... عبادت طبيب و انتظار طلوع آفتاب را خواهد داشت ... و ...
و بدين ... امام ... شبيه كرده اند ... بر لب بام ... روزه
داران ... كه ... حال ... فكر ...

روضة الشهدا

مثنوی عشق چون دعوی جفا دیدن گواه — چون گواهت نیست دعوی شد تباه هر که دعوی
محبت ساز کرد صد در از غم بروی خود باز کرد رها کند که تن در دهم بر بدنامی
که نام نیک در آئین عاشقان ننگست آری عاشق را در بلا در دکو بوسرکوی محبت
باید رد کو یکی از اکابر دین فرموده نحن نفرح بالبلاء کما یفرح اهل الدنیا بالنعم طایفه
بانان خوبلا نیست زمانی بی بلا بودن روا نیست الحمد لله از و برجام ابلا بلید
ای شفت
جو نی او ابدخطا نیست لقد دمعت عیون البیت حزنًا لفقد بنی قلوب العارفینا
اردوی دلها ثمار ماس
وحافت طائفون طواف مکه وقد لبسوا السواد بلهفتنا وکانت قلبنا یتم
مجاوران کرمت مقام سیاه حزن پوشیده
رثا لسبط کان خیر الناسکینا فقدنا الیوم ریحانا وروحا ومرجانا و زیتونا و تینا
فقدنا هیهنا کهف الایامی و سور المجمعین وطور سینا

مجالس المتقین وارد شده است بعد از انکه جناب اقدس اله بحضرت کلیم امر نمود که ایات توریة را از زر
نوبس بجهت اعزاز ان در الظار عرض کرد الهی چندان زر از کجا بیاورم جناب الهی کیمیا باو اموخت
ثلثی از ان تعلیم هرون نمود و ثلث بیوشع و ثلث بخواهر خود که در نکاح قارون بود بعضی
از خواهر وان باقرا از ان دو نفر یاد گرفت معمول داشت تا انکه اموال بسیاری جمع نمود
در اینجا اشاره شده واتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة عصبة
در برادران یوسف بده تن تفسیر شده در اینجا بچهل تن و در بعض تفاسیر بهفتاد تن و در بعض
تفاسیر نیز وارد شده بهر کلیدی از ان چهل یا صد خزینه گشوده و هر کلیدی را بجهت سبکی ساخته
بودند از پوست بقدر انگشت و زن بقدر درهمی قال الله فبغی علیهم ای بزیادة
الطول فی ثیابه و بالتکبر علی الفقراء و منع الزکوة انچه کلیم فرستاد از برای زکوة
حتی از هزار اشرفی یکی و از هزار گوسفند یکی چون حساب نمود زیاد میشد قبول کرده دادن بر
تحمل ساختن اعلان نمود بروایتی امر کرد اب و خاکستر مخلوط نموده بسر کلیم ریختند
فحج علی قومه فی زینته مریم بنی اسرائیل را دعوة طعام می نمود از موسی تبری بجهت
تا نصف بنی اسرائیل بر سر او جمع شد قلب او مایل بود ا مد بخشم امد بسر سجده کذا شته
گریست گفت الهی اگر پیغمبر تو ام مرا مسلط کن بقارون تا حال صبر مینمودم بر اذیت او اکنون
بیش طاقت ندارم فی الفور خطاب الهی رسید بجبرئیل که بکلیم بگو که زمین را فرمان تو کردم
سر بجا رانچه امر کنی اطاعت کند حضرت بزمین امر نمود تا بکمر خذیهم تا گلو گرفت
گریست و قسم داد موسی را بر حم گفت ای قرینه ندادی سخن مگو با من که دانا ده دادو

بااو بود باز فرمود دیگر تا کمر ایشان را گرفت باز فرمود تا گردن فرو رفتند و او در رشته در این مدت زمین متصرع فرو
میبرد مؤلف گوید از اینکه زمین مکرر مشاهده نمود بود رحمت الهی را چون یونس بن متی را ماهی بسوی بحر دید
تا رسید بدریایی که قارون را با اموال فرو میبرد قارون آواز تسبیح یونس شنید از ملائکه
موکل خود پرسید که این صوت تسبیح از کیست گفتند جناب اقدس الله یکی از خواص خود را در شکم
ماهی حبس کرده این آواز تسبیح او است التماس نمود مرا چندان مدارید که او در حال او قم کرد بکسی
ملائکه بنداشتند قارون آواز داد که تو کیستی بدین حبس که قارون کسی جواب داد منم یونس بن
متی از بنی اسرائیل پرسید چه شد آن بسیار غضب کننده از برای خدا موسی و آن مهربان
رحم کننده برادرش هارون آیا زنده هستند گفت نه گفت خوام ایشان کلثم که نامزد من بود زنده است
گفت نه پس قارون شروع کرد بگریستن و جزع بسیار نمود و تاسف بسیار که حیف دختر آل عمران از
آل عمران خالی شد پس حق تعالی خطاب بملک موکل رسید که عذاب را از او بردار و دیگر زمین فرو
مبر در بقیه ایام دنیا زیرا که او بخویشان خود ترحم نمود و بر مصیبت متعلقان او رحم نمود در قبول عذاب
هر چند کافر باشند که انتظار عفو میبرد و خوف داشت از فرو بردن بد فعه واحده
مجلا روایت مجلسی در مرتبه قارون استعانه و گریه و تضرع نمود ای موسی سوال میکنم از تو بحق
رحم که در میان من و تست بر من رحم کن گفت آنحضرت نه ترا ندی یا موسی ملوکنا لله الله ها و انزل بعد
خود بر این کافر ها ما مد تشریح فرو برده او را با آن دو نفر و همه اموال و خزاین او قارون مثل ان
تا آنکه تو متهم نشود که موسی بطمع مال قارون او را هلاک نمود روایت مجلسی انگاه چون حضرت کلیم نجل
مناجات رفت خطاب عتاب آمیز از حضرت الله رسید که ترا ندای را یا موسی ملکو
کرد ناله ننمود موسی خجل گردید که خدا در مقام تغیرات است بر آنکه ابقای قارون رحم نکرده عرض کرد قارون را
تعزیه سوگند داد و اگر توسل بمیلاد جابت میکنم با نه همان جواب اعاده فرمود کلام من نیک الا
که غضب تو در ... ادست الیته اجابت میکنم خطاب رسید ای موسی بعزت و جلال خودم سوگند
هرگاه قارون چنانچه ترا خواند مرا یکبار میخواند اجابت میکنم اما چون ترا خواند بتو داکذاشتم

ریاض القدس مخفی نماند که جناب امام حسین ع از ابهار عالم چهار حق داشت حق اول
حق شراکت است صاحب شریعه جواز داده اند که از نهرها مملوکه هر تشنه میتواند خود را
سیراب کند حق دوم حق ذات الارواح است اگر کسی حیوانی داشته باشد تشنه
و آب بقدر وضو یا غسل بیشتر نداشته باشد یلزم التیمم سیم حق ابداونست که
اهل کوفه را آنحضرت امداد داده بود یکمرتبه در وقعه صفین معویه ابوالفرات را بر روی حضرت
امیر و اصحاب بسته بود حضرت حسین ع ابوالفرات را از تصرف معویه در آورد لشکر تشنه کوفه
سیراب کرد دفعه دوم در حمیمن کوفه شاه اولیا سلطنت داشت اهل کوفه از کم آب بدرد
نیامدن باران شکایة کردند امیر ع حضرت حسین را بمصلی فرستاد هنوز از صلوة برگشته بود باران
زیاد اهل کشت و زرع اهل کوفه سیراب شدند نوبت دیگر وقتی بود که لشکر حر سر راه حسین ع را
گرفته بودند الخ حق سیم جلد دوم این بود که تمام اینها خصوصا ذرت حضرت فاطمه ع بود از این چهار حق
بقدر یکقطره که بحلق سوختش خواست ندادند فرمود الحمین آب نمیدهید باهل و عیال تشنه ام
گفتند اگر همه دنیا آب بگیرد محالست بتو دشمنان تو بدهیم قنداقه طفل را در دست ندادند در وقت احتضار
شیر آب خواست ندادند آخر در میشد سکینه را سقو قطره ندادند بجهة عطش بسیار اثر کرده بود
ولقد تفتت کبدی من الظماء زبان مبارکش [illegible] لسانه الی تجلی لهاربت جگرش من شدة الظماء
شد و چوب خشکیده بود و چشمهء مبارکش یحول العطش بینه و بین السماء الخ مجالس المتقین
وقتیکه مامون در ایوان مداین میگشت و بنظر عبرت نگاه میکرد یکی از علماء که نزد او بود گفت
جناب رسول ص فرموده جسد پادشاه عادل در گور نپوسد و خاک باندام او خلل نرساند مامون
بجهة زیادتی اطمینان امر کرد قبر انوشیروان را گشودند دیدند مانند کسی خفته و بدن تازه است و بر انگشت انگشتری دیدند
در نگین هر یک پندی نوشته بود با دوست و دشمن مدارا دیگری بکارها مشورت نما تا مقصود حاصل آید
دیگر نوشته بود قناعت کنید تا عیش نیکو رود کارش [illegible] وزیر گفت این انگشتریها زعفران و مانع شود بایه

[illegible]

جامع التوزیت مجلس ... نه ان ترکیب از روح و جسم جسم بی روح مثل جمادست درو تکیه انسان خواب برود علاقه روح از بدن زبان

قطع میشود لذا چشم و نگرانی بستند حرف نمیزند انسان هرچه میکند از پرتو روح است ان نور و ضیاء و شرق نور و فیکه سید ان تعلق گرفت

بهر عضو از اعضا که پرتوش بیشتر شد صنعتش بیشتر است اگر در دست جلوه کند خوشنویس میشود خوب نقاشی میکند که نقاش است

ان عضو ممتاز میشود

و کذا اگر در چشم افتاد منجم ... بالاتر ... ذره ذره را میبیند ... بدماغ جلوه کند منطقی ... در هر جزو جلوه کند ...

... خلاصه هر جا ...

... از پرتو روح است اگر بر ظاهر پرتو روح افتاده صنیع ... اگر در زبان بیشتر شد صاحبش فصیح و بلیغ میشود در میان بنی ...

انسان فصاحت عرب از همه طوائف بیشتر است در میان عرب ... در ... در میان طوائف ...

فضلت علی الانبیاء بستة خصال منها اوتیت جوامع الکلم کلام ... کلام مخلوق است دون کلام خالق ...

کلمات فصیحه دارد ... خیر الامور اوسطها اذا فسد العالم فسد العالم عز من قنع ذل من طمع الوحدة خیر من جلیس السوء

من تشبه بقوم فهو منهم من صمت نجی ... در ... الفاظه ...

ما چون ... فصیح ... غیر فصیح ... شاعر ... خواندند تا رسید ...

تا ... خواندند بسجده افتاد گفتند چرا سجده کردی گفت چنانچه شما میشناسید مواضع سجده قران را من میشناسم

مواضع سجده شعر را ... فصاحت و بلاغت ... خطبه خوانده ... در ...

در ان ... الحمد لله الذی ...

... فصاحت و بلاغت ... خطبه ... شرح ...

ان وقت ... الخطبه ... عالم ... الامام ... الخطبه که در ... خواند ...

در ... فصحا و بلغا عالم عاجز اند ... صد ... نشسته ...

... غضب ... در ... حال ...

... خطبه خواند ... در محراب ... امام ...

... امام ... الحمد لله الذی ... جواب کلام ...

قطع کند ... امام ... جنین

... خواب ... کلمات ...

مجمع النورین در گلبرشت و تنم بقیم فرار بهایست و منه م است که در چند موضع که ممدوح است یکی فرار عنها لا الطاق فانه من سنن المرسلین

خانه موسی از فرعون فرار کرد ففررت منکم لما خفتکم و یوسف از زلیخا پیغمبر ما از قریش سه شب در غار ماند بعد بمدینه تشریف برد

دوم از طاعون که ممدوح بلکه مامور به است سیم شهوات و تلی به اکل العصور ولا الزم السلطه در همه عوام مشهور است که از دولتی گشتی

درخانه زن سلیطه مسکن دقتی ابی را از جبل آورده بودند حضار کلمه تعریف کرده که خوب سنگی است بر سیده رجو خوب سنگی گفت

خود نگفت این خوب برابری زن سلیطه فراری چهارم از مجذوم است سعدی گرید لا تطیلوا النظر الی المجذوم بسیار نگاه مکنید

و اذا کلمتوه فلیکن بینکم و بینه قدر رمح هست نقاده دو علت دیدن از میان این همه مرض فقیه و طب مرجالاتفاق هذا که خدام گرت

بامر ازلند جناب نور صاحب حیوة الحیوان دمیری نقل میکند مد صحیح بخاری ان النبی قال فر من المجذوم فرارک من الاسد

دیگر در حدیث دیگر که سیوطی ذکر فر من المجذوم فرارک من الاسد بجهت انکه ... قسم که بعضی امراض سرایت میکند بعضی الا

سرایت نمیکند تا توانی ... ودر شرح اربعین ... که موقوف کی ... محمد صادق ... گردد ... حقی کی کرد

تنفس نز قال ا قلل معاد ذل ... کردند که ... و هو ... انکم من عرف منهم این است سعدی فرمود

لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من نفر من شاهق الی شاهق و من جحر الی جحر کالثعلب

باشبالها اخ شعر ... دار ... مرد ... در جمیع ... چون ... لاجرم از

... شد کر ... از خلق ... لیته القصد ... علی چون ... خواهی ... کردم ... روزن

ندیم ... حرکت داند ... دفا ... دمعشوقه السلاح

مواعظ ونصائح واخبار متفرقه

در کلمهٔ طیبه وزیره هست که شیخ ابراهیم کفعمی در مجموع الغرائب نقل کرده از کتاب جواهر شیخ
فاضل محمد بن محاسن بادرائی که مشتمل است بر هفتاد وپنج جوهره که او روایت
کرده که عیسی ع فرمود هر که سائلی را محروم برگرداند هفت روز ملائکه داخل آن خانه نمی شوند
ایضا در کلمه طیبه است که شیخ طوسی رح نقل نموده از حضرت صادق ع که فرمود بداود
رقی داخل کنی دست خود را در دهان اژدها تا مرفق بهتر است برای تو از طلب کردن
حوائج از آنکه نداشت پس دارا شده ص ایضا در کلمه طیبه از نوادر راوندی نقل کرده
که رسول خدا ص گذشت بقومیکه مرغ خانگی را زنده وا داشته بودند و او را تیر میزدند
پس فرمود کیستند اینها خدا ایشانرا لعنت کند ص ایضا در همان کتاب است که شیخ
طوسی روایت کرده از جناب صادق ع که مرد پیری از عباد بنی اسرائیل
مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفتند و پرش را می کنند پس او
مشغول عبادت شد وایشانرا منع نکرد پس خداوند بر زمین وحی کرد
که او را فرو بر پس او را فرو برد پس او فرو می رود تا آخر دهر ص کلمه طیبه
در امالی روایت که جناب عیسی ع گذشت بقبریکه صاحبش را عذاب میکردند سال دیگر بر آن قبر گذشت
دید عذاب نمیکند پس از خدا سبب آنرا پرسید وحی رسید ای روح الله بزرگ شد او را پسر صالح پس راهی را اصلاح کرد
و یتیمی را جای داد پس او را امرزیدم بکاریکه پسرش کرد

وقایع

یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصدٌ عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله
منه اکبر عند الله والفتنة اکبر من القتل سؤال میکنند از تو ای محمد از قتال در شهر حرام بگو قتال
کردن در ماه حرام گناه بزرگست ولکن آنچه کافران میکنند از منع کردن مردم از راه خدا و کافر شدن
بخدا و منع کردن مسلمانان از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد از آن بزرگترست نزد خدا از قتال در
ماه حرام و فتنه در دین بزرگتر است از کشتن شأن نزول آیه شریفه وقایع در خلاصة المنهج گوید
در سال دوم هجرت پیغمبر خدا عبد الله بن جحش که پسر عم آنحضرت بود با بعضی از صحابه ببطن نخله
فرستاد میان ایشان و کاروان قریش که از طایف میآمدند مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی که از
کفار بود کشته شد و بعد از اشتهار این خبر کافران بنیاد طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال
گردانید و اصحاب خود را بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد اینمعنی بحضرت رسید عبد الله جحش را
طلبید و فرمود من ترا نگفته بودم که در ماه حرام قتال کنی و کیفیت [illegible] طعن یاران
بود که امروز سلخ جمادی الاخری باشد بعد از کشتن و اسیر کردن کفار طعن ما غالب شد باآنکه [illegible]
پس حضرت مالهای غنیمت را و اسیران را رد نمود و در آن تصرف نفرمود و در اثنای اینحال کافر قریش کسانی
به پیغمبر فرستادند از روی تشنیع و الزام سؤال کردند از قتال در ماههای حرام حق تعالی این آیه فرستاد
یسئلونک عن الشهر الحرام الخ اخراج اهله منه بیرون کردن اهل مسجد که حضرت و اصحاب او از مسجد مراد است
یعنی این چهار چیز اکبر عند الله از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن دیگران بوجه خطا و ظن سلخ جمادی الاخری
نه عمداً در ماه رجب و همه این حصص عبد الله و اتباع او را عفو فرمود و تقصیری که در باب تجسس و ظن ماه رجب واقع
واقع شد مواخذه ننمود انتهی السمعه حضرت رسول پسر عم خود را و مسلمانان را بجهت کشتن کافر بخطا و بگمان
اول رجب مذمت میکنند و اسیر او و اموال او را [illegible] میکنند بعد از آیه [illegible] و اسرا [illegible] میکنند ان المحرم [illegible]

وقایع مجد الدین الحسینی در زینة المجالس گوید که خلفای عباسی سی و هفت نفر بودند و مدت
ملک ایشان پانصد و بیست سال بود اول ایشان ابو العباس عبد الله سفاح و آخر ایشان مستعصم
و این ابیات مشتمل بر اسامی ایشانست   از بنی عباس سی و هفت تن بودند امیر کز سنان
و تیغشان شد سینه اعدا فگار   بود سفاح آنکه منصور و مهدی از عقب   هادی و هارون
بد آنگه دو امیر کامکار   معتصم آنگاه واثق بعد از او متوکل است   منتصر پس مستعین بود است مرد
پیشکار مهتدی و معتضد باشد پس آنکه مکتفی   مقتدر پس قاهر و راضی امیر روزگار   متقی و
مکتفی آنگه مطیع و طایع است   قادر و قائم پس آنگه مقتدی شد آشکار   بعد از او مستظهر و مسترشد
است و راشد است   مقتفی مستنجد آن کش سر کردن شد شکار   مستضی و ناصر
ظاهر دگر مستنصر   آخرین قوم مستعصم بامر کردگار   علامه مجلسی در حیات القلوب
روایت کرده که روزی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و قبای سیاهی پوشیده و کمربندی بر روی آن
بسته و خنجری بر آن کمربند زده بود حضرت فرمود ای جبرئیل این چه زی است گفت که زی فرزندان
عم تو عباس است ایشان وای بر فرزندان تو از فرزندان عم تو عباس پس حضرت رسالت بیرون آمد
و با عباس گفت ای عم وای بر فرزندان من از فرزندان تو عباس گفت اگر رخصت دهی خود را
قطع میکنم فرمود قلم جاری شده است با آنچه در این امر واقع شده و خواهد شد   ایضاً وقایع در زینة المجالس
گوید از زمان معویه تا بعهد عمر بن عبد العزیز خطبا بر منابر حضرت امیر را سب میکردند چون نوبت
حکومت باو رسید او آن فعل شنیع منع کرد   بیان این مجمل آنکه جهودی را بر او ناشیت که دختر او
بر خواسته دختر او را خطبه کند و یهودی در حینی که عمر در منبر بود این از او عمر گفت این وصلت
چگونه صورت پذیرد که تو از دین ما بیگانه جواب داد که پیغمبر شما دختر خود را بعلی بن ابیطالب داده بود

تو نیز اگر دختر من دهی شاید عمر گفت ای خبیث علی مرتضی از عظمای ملت نیست و رکن دین نبود
و اول کسیکه قبول اسلام کرد او بود و به تیغ قتال بضرب ذوالفقار او قبول ملت کردند گفت اگر چنین است
پس شما بکدام دلیل سب چنین در کار میفرمائید عمر را جهل غالب گفت جواب ش کردند همه بر روی و ریش او انداختند
آنگاه فرمان داد که هر که بعد از این زبان بسب عترة طاهره بگشاید زبانش ببرند

در مجلس بیست و چهارم جامع النورین ان الله اخفی اربعة فی اربعة اسم اعظم و لیلة القدر و غضب و قهرش را که هم بنده و شرور را

در میان مردم مخفی کرده رواج ملک زاده در شاخ شجر لعل افتاده در سنگلاخ الی یوم تبلی السرائر حقیقت معلوم میشود حکم مستور روحی همه در خاتمه است

کسی خواندست که خبر بچه حالت برود ان الله لا ینظر الی صورکم ولی ما مامور بظاهریم که هرکه ظاهرش خوب است بگوئیم خوب است گاهی در لباس

فقیر پیدا میشود مثل اصحاب صفه که اینها اشعید فقیر بودند کلام تعالی که لباس نداشتند که در وقت نماز ساتر عورت باشند وقتی میخواستند نماز کنند

یک عبا داشتند این نماز میخواند داد بدیگری گاه پیدا میشود در لباس سلطنت یافت میشود مثل اسکندر ذوالقرنین و

سلیمان و داود یا باشد در لباس وزارت یافت میشود مثل علی بن یقطین وزیر هرون که موسی بن جعفر ع

ضامن شفاعتش شد بشرط آنکه شیعیان اگر حاجت داشته باشند دور راه نبندد و کفارة عمل السلطان

قضاء حوائج الاخوان گاهی در لباس زندانبان ملاحظه شده مثل [illegible] زندانبان بسیار میشود که در لباس

علما پیدا میشوند مثل مقدس اردبیلی که گفت الهی احدا از ثواب میخواهد تو جواهرش همیشه یکوقت استاد

مرحوم شیخ عبدالرحیم بروجردی که در طهران مدرس بود نقل میفرمود پولی از هند آورده بودند خدمت

شیخ علی پسر شیخ جعفر مرحوم هم فقیه هم صاحب عشرات اعراب می پرسندش سیدی در مجلس درس گفت این

پول قسمتی هم بما بدهید فرمود تو دیر آمدی هرچه بود دادیم الان وقت دیگر باشد البته بشما هم میدهیم گفت

پولها که در صندوق گذاشته بفرست بیاورند باز شیخ فرمود ندارم سید متغیر شد آب دهنش را انداخت بصورت شیخ

برخواستند شاگردها عربها بزنند فرمود هیچ علیکم کار نداشته باشید آب دهن سید را الید صورتش فرود

زینتا ابن فاطمه به زینت داد مال پیر فاطمه و مثل شیخ مرتضی مرحوم چه بزرگواری بود علیه الرحمه خودش

وقتی از دنیا رفت که اساس البیتش نه تومان بود و هکذا مثل محقق و علامه یا دم آیل در زمان حاجی

کرباسی یکسال باران نیامد زمان منوچهرخان خواجه معتمدالدوله آمد خدمت حاجی عرض کرد مردم

استدعا دارند که بدعای باران تشریف ببرید معتقد شد که پیرم قوة رفتن ندارم عرض کرد

تخت از برای شما میفرستم فرمود با تخت عصبی وصلاة استسقا دعا زود مستجاب میشود

پیر حاجی عرض کرد چوب در خانه داریم تخت برای شما میآرم فرمود عیب ندارد جابجا کنند

که روز شنبه مردم روزه بگیرند روز دوشنبه مجی تشریف میبرد بدعای باران جمعیت کردند مجی در
تخت نشست اطراف تخترا گرفتند بردند روبحت قلاد جماعة ارامنه جلفا هم آمده اند صف کشیده
کتابهای انجیل بر داشته اند از طرف دیگر یهودیها هم کتابهای تورات را آورده اند مجی
سرش را بسوی آسمان بلند کرد گفت خدا یا ابراهیم ما سنتزاد را اسلام سفید کرده امروز مرا پیش
یهود ونصاری خجالة مده سرش را برهنه کرد که یکدفعه ابر آمد باران شروع کرد آمدن گاهی در صورت شبانیت
مثل حضرت موسی ع اول کش هشت سال گوسفندان شعیب ع شبانی میکرد با همان لباسها پیش فرعون
امد فرعون خندید گاهی بنده خاص خداوند در لباس دیوانگان ظاهر میشود مثل بهلول در لباس
دیوانگی همه را موعظه میکرد ومثل مجنون زنده حق بزرگ بر شیعیان دارد قدغن موقع اشغنت اذن
گرفت که مردم مرخصند زیارة بروند گاهی بلباس داروغه قضیه علویه بلقی الخ گاهی در لباس بناء
که سیف حسنی را از میان گچ واجر درآورد گاهی در لباس ارمنی وقتیکه مثل عبدالوهاب در مجلس یزید الخ

در اخبار متفرقه

در کتاب معدن الاسرار مرقوم فرموده است   در کتاب زهرة
الریاض گفته که در خبرست   که ان الله مدینة فی الهواء حیطانها کقشر
البیض لها سبعون الف باب علی کل باب ملائکة مثل ولد آدم الف
(هزار هزار مثل اولاد آدم)
الف جزء فاذا کان یوم الجمعة یقولون اللهم اغفر لمن اغتسل یوم
الجمعة   لئالی الاخبار   روی ان رجلا استوقف المامون لیستمع منه فلم یقف له فقال یا
امیر المؤمنین ان الله تعالی استوقف سلیمان بن داود لنملة لیسمع منها وانا عند الله ما حقر من نملة وما
(عند الله)
انت باعظم من سلیمان فقال المامون صدقت ووقف وسمع کلامه وقضی حاجته   وقال البیهقی
کان عدی بن حاتم الطائی یفت الخبز للنمل ویقول انهن جارات ولهن علینا حق الجوار   لئالی
قال ع یؤخذ بدانق فضة سبعمائة صلوة مقبولة فیعطاها الخصم   وفی خبر آخر قال ع یؤخذ ستمائة صلوة مقبولة بدرهم
لئالی
قال ع یؤخذ بید العبد یوم القیمة علی رؤس الاشهاد الا من کان له قبل هذا حق فلیأخذه ولا شیء اشد علی اهل القیمة
من ان یری من یعرفهم مخافة ان یدعی علیه شیئا الخ

لمعات الانوار از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله ملائکه آسمان از نوشتن ثواب
آن عاجز آیند و گویند بار خدایا نمیدانیم که ثواب این کلمه بزرگوار چیست تا بنویسیم خطاب آید که اکتبوها
کما قال عبدی و علی ثوابها و من است ثواب این کلمه که ما او رسانم بر وجهی که هیچ چشمی آن را ندیده لمعات
وارد است که اگر کسی بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله مجموع این کلمات [illegible]
حرفست بهر حرفی هفتصد حسنه در نامه عملش بنویسند و هفتصد گناه از نامه عملش محو کنند
و هفتصد درجه در بهشت از برایش بلند کنند لمعات از امام علیه السلام منقولست که روزی
سلیمان علیه السلام بیرون آمد از بیت المقدس و بر بساط خود نشست سیصد هزار کرسی از جانب
راست آنحضرت بود که آدمیان بر آنها نشسته بودند و سیصد هزار در جانب چپ
بود که جنیان بر آنها نشسته بودند و حکم کرد مرغان را که بر سر او سایه افکنند و حکم کرد باد را
که ایشان را بردارد و آورد بعد از آن دانه ملائکه برداشت ایشان را و شب را در اصطخر
شیروان گذرانیدند و چون بامداد شد حکم کرد که به جزیره برکاوان بود و امر کرد
باد را که [illegible] نزدیک شد که پاهای ایشان به آب رسید در آن حال
بعضی از ایشان به بعضی گفتند که هرگز پادشاهی از این عظیم تر دیده اید پس ملکی از آسمان ندا کرد
که ثواب یک سبحان الله گفتن از برای خدا بزرگتر است از این پادشاهی که می بینید

لمعات الانوار از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که را حاجتی باشد بر کاغذی
در بعضی از حواشی قرآن که خالی از عبارت است بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسد من عبده الذلیل الی ربه الجلیل رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین پس آن را نزد [illegible]
[illegible] و بگوید اللهم صل علی محمد و آله الطیبین الطاهرین اقض حاجتی یا اکرم الاکرمین بعد از آن حاجت
در دل خود گذراند انشاء الله روا شود و هر که دوازده بار آیة [illegible] بخواند هزار بار که تمام شود در دو رکعت نماز بگذارد
و هر حاجتی که خواهد طلب نماید و هم چنین تا دوازده بار آن حاجت روا شود [illegible] لمعات
در [illegible] روایت کرده اند که بعد از آنکه امر شد که آدم از بهشت بیرون بیاید آدم دست حوا گرفت
که از بهشت بیرون بیاید آدم کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت ای آدم کلمه [illegible] بر زبان آوردی
ساعتی باش که شاید حق تعالی به برکت این کلمه ترا ببخشاید خطاب رسید ای جبرئیل بگذار تا بیرون روند
من [illegible] رحمت کنم به یکی کسی رحمت کرده باشم [illegible] که فردا که آدم روی بهشت [illegible] هزار هزار عاصی از فرزندان
همراه خود داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم تا وسعت رحمت من آشکار گردد [illegible] لمعات [illegible]
روایتی نوشته [illegible] که هر مؤمنی که این کلمه را بخواند ثواب [illegible] عبادت
در نامه عمل او ثبت [illegible] کلمه بسم الله [illegible] سال [illegible] لمعات [illegible]
اذکروا کم [illegible] اذکرکم [illegible] اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالاجابة [illegible]
اذکرونی فی النعمة [illegible] اذکرکم فی [illegible] [illegible]
و بعضی گفته اند که اذکرونی بالاخلاص اذکرکم [illegible] اذکرونی بالایمان اذکرکم [illegible]
[illegible]

اذکرکم فی الخلوات از عبدالله بن مبارک حکایت کرده که گفت سالی بحج میرفتم از قافله باز ماندم در بادیه
متوکل شتر میراندم جوانی سیزده یا چهارده ساله را دیدم جامه کهنه پوشیده نه بار و نه زاد داشت و نه راحله
چون نزد من رسید گفتم ای جوان بر خود رحم نکردی که باین طریق در این بیابان خوفناک نهاده و باز ماندی از قافله منقطع
گفت نه من باین و چه طلب بیابان مکنم گفتم طعام و شراب کو اشاره باسمان کرد خواستم تا وی را امتحان کنم گفتم
بیاور تشنه ام و میل میکنم آب دارم چون این بگفتم دست بهوا دراز کرد و قدحی از آب بگرفت و بمن
داد انجام [illegible] و بخشانید و بدست من داد من از آن متعجب شدم گفتم ای جوان این مرتبه از کجا یافتی فرمود
اذکرنی فی الخلوات اذکرکم فی الخلوات یعنی یاد کنم در خلوات تا او یاد من کند در بیابانها
پس از چشم من غایب شد چون بمکه رفتم دیدم که مردمان بر او گرد آمده و از او مسائل
حلال و حرام استفسار مینمایند از کسی پرسیدم این جوان کیست گفت او را نمیشناسی همه سکنه
مکه او را میشناسند او امام آل عبا علی بن الحسین زین العابدین است من در دست [illegible]
معصیت کشودم ... مولف کرید کرباد کر یعنی تشبیه با دم میکند و ایضا [illegible] سجاد ...

از این است که در شب وفات پدرش حضرت باقر شربتی آورده بود ... سراب فرمود ...
در دفتر سجاد نوشته ام از جلاء العیون علامه مجلسی اما باین ... و تقلیدکار ... مکنید ...

لمعات الانوار سید ابوالقاسم الذهبی الاصفهانی در بعضی از احادیث قدسیه
وارد شده است که هر بنده که من مطلع شوم بر قلب او و غالب بر او تمسک او باشد تذکر من
او را سیاست نکنم و همیشه انیس و جلیس و مکالم او باشم و از سمره منقولست که حقتعالی بمن خطاب کرد
که جماعتی در میان مستوجب آن شده باشند که عقوبت من بر ایشان نازل شود و در میان ایشان ذاکری که ... کرده ...

در انقاط العلماء است
قال الشهید ره قال علی بن الحسین و علامه نوری ره در نجم الثاقب نوشته که در تفسیر
عسکری ع مرویست که حقتعالی وحی کرد بحضرت موسی که اگر یک کس از آنها که از درگاه من
گریخته باشد یا از ساحت عزت من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است برای تو
از صد ساله عبادت که روزها روزه باشی و شبها برای عبادت برپا ایستاده باشی موسی
گفت آن بنده گریخته کدام است فرمود گناهکاران و از آنکه فرمان من نمیبرند پرسید
که گمشده کیست فرمود جاهل با امام زمانش پس بشناسانی با امامش را یا غایب از امامش
بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت دین او پس بشناسانی باو شریعت او
و آنچه بان عبادت کند پروردگار خود را و برسد بسبب آن بخشنودی او انتها عبارت
الیقاظ قال علی بن الحسین اوحی الله الی موسی حببنی الی خلقی وحبب خلقی الی
قال یا رب کیف افعل قال ذکرهم آلائی و نعمائی لیحبونی لمعات الانوار آقا سید ابوالقاسم
و از جمله اذکار این ذکر است که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا
وترا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا از حضرت رسالت صلعم منقولست که هر که این ذکر را
چهل و چهار بار بگوید حقتعالی از برای او چهل و چهار هزار حسنه بنویسد و چهل و چهار هزار گناه محو کند و چهل و چهار هزار
درجه از برای او بلند کند و چنان باشد که قرآن را دوازده بار ختم کرده باشد و از برای او خانه
در بهشت بنا کند ...

در اخبار متفرقه

در کلمهٔ طیبه می‌نویسد که شیخ ورام در کتاب تنبیه الخواطر روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه واله که فرمود چون صدقه دهد مرد به نیابت مردهٔ امر میکند خداوند جبرئیل را که برد او را با خود بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که در دست هر ملکی طبقی است پس برمیدارند بسوی قبر او و میگویند السلام علیک یا ولی الله این هدیه فلان پسر فلان است بسوی تو پس درخشان میشود قبر او و عطا میکند خداوند باو هزار شهر در بهشت و تزویج میکند باو هزار حور و میپوشانند براو هزار حُلّه و برمی‌آورد برای او هزار حاجت ص

در کلمهٔ طیبه مرقوم میفرماید که قطب الدین در لبّ لباب خود نقل فرموده که امیر خراسان را در خواب دیدند میگفت بفرستید برای من آنچه را که میاندازید برای سگان خود که من محتاج بآن ام ص

در کلمهٔ طیبه نوشته در فقیه از پیغمبر ص روایت نموده که فرمود هر که راه رود بسوی خویش بنفس و مال خود بجهت صله کردن رحم او عطا میکند خداوند باو اجر صد شهید و برای او بهر گامی چهل هزار حسنه ثبت و محو شود از او چهل هزار سیئه و بلند شود برای او از درجات مثل آن و چنان خواهد بود که بندگی کرده خدا را صد سال با صبر

ایقاظ فی التفسیر المنسوب الی العسکری ع فی قوله تع واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله قوله والیتامی قال الامام و اما قوله تع والیتامی فان رسول الله

قال حث الله تم على بر اليتامى لانقطاعهم عن ابائهم فمن صانهم صانه الله ومن اكرمهم اكرمه الله
ومن مسح يده براس يتيم رفقا به جعل الله له في الجنة بكل شعرة مرت تحت يده قصرا اوسع من الدنيا
بما فيها وفيها ما تشتهي الانفس وتلذ الاعين وهم فيها خالدون قال الامام ع اشد من يتم هذا اليتيم
يتيم انقطع عن امامه لا يقدر على الوصول اليه ولا يدري كيف حكمه فيما يبتلى به من شرايع دينه الا فمن
كان من شيعتنا عالما بعلومنا فهدى الجاهل بشريعتنا المنقطع عن مشاهدتنا كان معنا في الرفيق
الاعلى حدثني بذلك ابي عن ابائه عن رسول الله ص وقال علي ع من كان من شيعتنا عالما بشريعتنا
فاخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمة جهلهم الى نور العلم حبوناه يوم القيمة على راسه تاج من نور يضيء لاهل
تلك العرصات وحلة لا يقوم لاقل سلك منها الدنيا بحذافيرها ثم ينادي مناد هذا عالم من بعض
تلامذة آل محمد ع الا فمن اخرجه في الدنيا من حيرة جهله فليتشبث بنوره ليخرجه من حيرة ظلمة هذه
العرصات الى نزهة الجنان فيخرج كل من كان علمه في الدنيا خيرا او فتح عن قلبه من الجهل قفلا
او اوضح له عن شبهة قال وحضرت امراة عند فاطمة ع فقالت لها ان لي والدة ضعيفة وقد لبس عليها
في امر صلاتها شيء وقد بعثتني اليك اسئلك فاجابتها عن ذلك ثم ثنت فاجابت ثم ثلثت فاجابتها
الى ان اثنت عشر مرات فاجابت ثم خجلت من الكثرة وقالت لا اشق عليك يا بنت رسول الله
قالت فاطمة ع هاتي فاسئلي عما بدا لك ارايت من ذا الذي يصعد يوما الى سطح بحمل ثقيل
وكراه مائة الف دينار ايثقل عليه ذلك فقالت لا فقالت ع اكريت انا لكل مسئلة باكثر من
ملؤ ما بين الثرى الى العرش لؤلؤا فاحرى اذا ان لا يثقل علي لاني سمعت ابي ع يقول ان علماء
شيعتنا يحشرون فيخلع عليهم من خلع الكرامات على قدر كثرة علومهم وجدهم في ارشاد عباد الله حتى يخلع
على الواحد منهم الف الف خلعة من نور ثم ينادي مناد في السماء من ربنا ايها الكافلون لايتام آل
محمد الناعشون لهم عند انقطاعهم عن ابائهم الذين هم ائمتهم هولاء تلامذتكم والايتام الذين كفلتموهم
فاخلعوا عليهم فيخلعون على كل واحد من اولئك الايتام على قدر ما اخذ منهم من العلوم حتى ان
منهم يعني الايتام لمن يخلع عليه مائة الف خلعة وقال الحسين بن علي ع من اعقل لنا

يتيما قطعته عنا محنتنا باستتارنا فواساه من علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده بهداه قال الله له
يا ايها العبد الكريم المواسي اني اولى بهذا الكرم اجعلوا له ملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه الف
الف قصر وضموا اليها ما يليق بها من ساير النعم قال الشهيد ره قال رسول الله ص من جلس
مع ثمانية اصناف من الناس زاده الله ثمانية اشياء من جلس مع الاغنياء زاده الله حب
الدنيا والرغبة فيها ومع الفقراء حصل له الشكر والرضا بقسم الله ومع السلطان زاده الله القوة والكبر
ومع النساء زاده الله الجهل والشهوة ومع الصبيان ازداد من الجرأة على الذنوب وتسويف التوبة
ومع الصالحين ازداد رغبة في الطاعات ومع العلماء ازداد من العلم ع در نسخه شهيد هفت
شمرده شده كويا يكي بنذف شده روضة الواعظين قال رسول الله ص من اذن محتسبا يريد بذلك وجه الله
اعطاه الله ثواب اربعين الف شهيد واربعين الف صديق ويدخل في شفاعته اربعين الف مسيء من امتي
الى الجنة الا وان المؤذن اذا قال اشهد ان لا اله الا الله صلى عليه سبعون الف ملك واستغفروا له وكان
في ظل العرش حتى يفرغ من حساب الخلق ويكتب له ثواب قول اشهد ان محمدا رسول الله اربعون الف ملك
روضة الواعظين قال ابو عبد الله ع من قال في الوقت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله كتب الله له الف الف حسنة قال رسول الله ص من قرا قل هو الله احد
حين ياخذ مضجعه غفر الله له ذنوب خمسين سنة

کتاب الاختصاص قال النبی ص جمیع سور القرآن مائة واربع عشرة سورة وجمیع آیات القرآن ستة آلاف آیة و
ومائتا آیة وست وثلثون آیة وجمیع حروف القرآن ثلثمائة الف حرف واحد وعشرون الفا ومائتان وخمسون
حرفا فی المجمع روی عنه ع انه قال ما من حرف من حروف القرآن الا وله سبعون الف معنی ذلک فی کلینی قد ارتش الحدیث
لئالی قال امیر المؤمنین قراءة القرآن فی المصحف تخفف العذاب عن الوالدین ولو کانا کافرین قال الرضا ع
ینبغی للرجل اذا اصبح ان یقرأ بعد التعقیب خمسین آیة وکان یختم القرآن فی کل ثلاثة

لمعات الانوار — منقولست که چون روز قیامت شود بنده را بموقف بیاورند فرمان آید که بنده
از حضرت رسول ص
بنشیند و بنده را در مقام خود بنشانند بعد از ان حق سبحانه با وی خطاب کند که ای بنده من نعمت
مرا سرمایه معصیت من ساختی و چندانکه نعمت بر تو زیاد کردم تو بیشتر در عصیان من فرو رفتی
بنده سر خجلت در پیش افکند خطاب آید که ای بنده من سر بردار که همان ساعت که معصیت من ساختی تو را
آمرزیدم و منم غفور رحیم تو کریم و بنده دیگر بیاورند و بعتاب مذکور او را سرزنش نمایند
و او از خجالت فرو گریه حقتعالی میفرماید ای بنده من امروز که گناه میکردی و می خندیدی من تو را شرمسار
نساختم امروز که گناه نکنی و تضرع میکنی چگونه تو را عذاب کنم و فضیحت نمایم ثابت را آمرزیدم و ترا رخصت
دخول بهشت دادم ع ایضا لمعات و در آثار آمده که حضرت رسالت ص فرمود که در روز قیامت بنده را
امر آید که ببرید بدوزخ برده چون به کنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ
هفتاد هزار سال راه بگریزد و نیز روایت نموده اند که در روز قیامت بنده را بحساب آورند و نامه
عمل وی که پر از گناه باشد بدست چپ وی دهند بنده در وقت گرفتن آن نامه بسم الله عادت
کرده در دنیا داشته باشد بسم الله بر زبان راند و نامه را بستاند چون بگشاید آنرا سفید بیند گوید
در اینجا نوشته نیست تا بخوانم فرشتگان گویند که در این نامه سیئات و بدیهای تو نوشته بود اما از برکت
بسم الله الرحمن الرحیم زایل شد ع لمعات در خبر وارد شده که ان الله یبغض الشاب
الفارغ خداوند دشمن میدارد جوانی را که از بانش فارغ است ذکر باشد ع لمعات
حضرت صادق فرمودند کسیکه هر روز مرتب صلوات بر محمد و آل او صد مرتبه را ورد بخواند [illegible]
حاجت [illegible] در دنیا و هفتاد در آخرت اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]

٣١

مشکوة الانوار مجلسی ره و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هر که بعد از نماز فریضه
پیش از آنکه پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه حقتعالی گناهان او را بیامرزد اگرچه مثل کف دریا باشد ع ایضا
و بچندین سند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که این کلمات را بسم الله الرحمن الرحیم لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفت مرتبه بخواند حقتعالی از او هفتاد نوع از بلا دفع کند که کمترش خوره
و پیسی و دیوانگی و غیره باشد ع مشکوة بسند معتبر از صادق ع منقولست که اگر سوره حمد را
بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح او باز گردد عجب نخواهد بود و از
حضرت صادق ع منقولست که قرآن بحزن نازل شده است پس او را بحزن بخوانید و از حفص
منقولست که حضرت موسی ع از شخصی پرسید که بقا در دنیا میخواهی گفت بلی فرمود که چرا
گفت از برای آنکه بخوانم قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که ای حفص
از دوستان و شیعیان ما هر که بمیرد و قرآن نخوانده باشد حقتعالی تعلیم قرآن میکند
تا درجات او را بلند گرداند خبر اگر درجات [illegible] بخواند [illegible]
بقدر آیات قرآن است بقاری میگویند که بخوان و بالا رو [illegible]
ایضا مشکوة الانوار مجلسی ره بسند معتبر منقولست که حضرت امام [illegible]
در هر [illegible] ختم قرآن میفرمودند و میگفتند که اگر خواهم در کمتر از سه روز
ختم میتوانم بکنم ولیکن هیچ وقت نکردم هرگز مگر آنکه [illegible]

در اداب دعاء

کلمهٔ طیبه در کتاب کافی مرویست از جناب صادق ع که فرمود جمع نمیشود
سه نفر از مؤمنین و زیاده مگر انکه حاضر میشود مثل ایشان از ملائکه
پس اگر دعا کردند برای خیری امین میگویند و اگر پناه برند از شری
میخواهند از خداوند که برگرداند ان شر را از ایشان و اگر حاجتی خواهند
شفاعت کنند نزد خداوند و سؤال کنند که ان حاجت را برای ایشان برآورد

ایضا کلمهٔ طیبه در کتاب جعفریات مرویست از جناب صادق ع از پدرش
از جدش علی بن الحسین ع از پدرش از جدش علی ع که رسول خدا ص
فرمود که خبر داد مرا جبرئیل از پروردگار من عز و جل که من امر نکردم ملائکه
خود را بدعا کردن برای احدی از خلق خود مگر انکه جواب میدهم و قبول
میکنم از ایشان ارشاد دیلمی و من اداب الدعاء المواضع الشریفه والاوقات الشریفه
وعقیب الصلاة وان یکون فی یده خاتم عقیق او ذی فص عقیق فقد روی انه لا
ترد ید فیه العقیق وفیه خیر الدعاء ما هیجته الاحزان وحرکته الاشجان
وشفیع المذنبین دموعهم وروی ان شابا تعلق باستار الکعبه باکیا وقال

مشکوة الانوار بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که هرکه از بلیه ترسد و صلاة
نخواند از هرجای قران که خواهد بعد از ان بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا ان بلا را دفع نماید
بسند معتبر منقولست که امام رضا ع فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی
چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هرکه را علتی عارض شود ده مرتبه [illegible]
سورهٔ حمد را بخواند که علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را
بسند معتبر از صادق ع منقولست که هرکه صد مرتبه لا اله الا الله الملک الحق المبین بگوید خداوند عزیز جبار او را
پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را و باعث [illegible] کرده اند و سبب توانگری او گردد و چنان باشد که در [illegible]
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی از برای او هزار هزار حسنه بنویسد و بروایت دیگر دو هزار هزار
حسنه برای او بنویسد [illegible] حضرت صادق ع منقولست که هرروز ده مرتبه [illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک
له واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا بنویسد خدا برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند از نامه گناهان او
چهل و پنج هزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیگر وارد شده [illegible] دعا
حرز باشد برای او در [illegible] شیطان و مردم صاحب سلطنت بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هرکه بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حق تعالی [illegible] گناه او را بیامرزد [illegible]
[illegible] بیامرزد و اگر [illegible] گناه نداشته باشد از گناهان مادرش و اگر نه از گناهان [illegible] و اگر نه از
[illegible] بسند معتبر از صادق ع منقولست که چون پیغمبر ص فتح مکه نمود [illegible]
[illegible] با اصحاب [illegible] و چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند [illegible]
لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت [illegible]
[illegible] قدیر پس رو با صحاب [illegible] [illegible] [illegible] ترک مکنید [illegible]

ليس لك شريك فيؤتى ولا وزير فيرشى ولا حاجب فينادى ان اطعتك
فلك الحمد والفضل وان عصيتك فلك الحجة فباثبات حجتك علىّ وقطع حجتى اغفر لى
فسمع هاتفاً يقول انت معتوق من النار فمن قال امير المؤمنين للدعاء
شروط اربعة الاول احضار النية والثانى اخلاص السريرة والثالث معرفة
المسئول والرابع الانصاف فى المسئلة فانه روى ان موسى مرّ برجل ساجد يبكى
ويدعو ويتضرع فقال موسى يا رب لو كانت حاجة هذا العبد بيدى لقضيتها
فاوحى الله عز وجل اليه يا موسى انه يدعونى وقلبه مشغول بغنم له فلو سجد حتى
ينقطع صلبه وينفقاء عيناه لم استجب له الضـ فيه قال النبى ص ما افضل العبادة
الدعاء وقال ع فليسئل احدكم فى شسع نعله اذا انقطع در رسالهٔ مشكوة الانوار
مجلسى ره است وبسند معتبر از امیر ع منقولستکه هرکه صد ایه بخواند از هرجای قران که باشد
و بعد از ان هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا انرا بشکافد ص مشکوة الانوار مجلسی ره
از حضرت امیر المؤمنین منقولست که بدرستیکه حقتعالی هرگاه قصد کند میفرماید عذاب اهل
زمین را که یکی از ایشانرا استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید
به پیران که قدم برمیدارند بسوی نمازها و اطفال که قران یاد میگیرند ترحم میفرماید و عذاب را از ایشان بتاخیر میاندازد

مشکاة الانوار مجلسی ره همین طریقه از جمیع ائمه ع منقولستکه بعد از ادای
فرایض وسنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا
حضرت سجاد ع حقتعالی میفرماید که وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی گفت پروردگار شما که
بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستیکه انجماعت که تکبر مینمایند و سرکشی
میکنند از عبادة من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت وخواری و احادیث
بسیار از ائمه اطهار منقولستکه مراد از عبادة دراین ایه دعاست پس خداوند اول امر
بدعا فرموده و دیگر وعده استجابة فرموده و بعد از ان دعا را عبادة فرموده و ترک دعا
را تکبر خوانده و فیه بسند معتبر منقولستکه از حضرت باقر ع پرسیدند که کدام
عبادة بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حقتعالی از انکه از
او سؤال کنند و از رحمتهای غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند و هیچ کس نزد خدا
دشمنتر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست و از عطاها و رحمتهای الهی
سؤال ننماید فیه از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق ع فرمود

که ای میسر دعا بکن و مگو که هرچه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا مرتبه‌ای
هست که بآن نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند
و سؤال ننماید از خدا چیزی باو نمی دهند پس بطلب تا عطا کند میسر هر که در را بسیار
میکوبد البته بروی میگشایند ایضاً فیه بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که
دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بآن دین مؤمن برپاست
و نور آسمان و زمین است فیه در حدیث دیگر حضرت صادق فرمود که بر تو باد بدعا که
شفای جمیع دردهاست فیه از حضرت موسی کاظم منقولست که هر بلائی که
بر بنده مؤمن نازل شود و توفیق دعا یابد و ترک کند البته آن بلا بطول انجامد
مؤلف گوید چونکه دعا سخن گفتن و عرض نیاز کردنست بحضرت قاضی الحاجات
باید که آدمی معنی دعا را بداند و بفهمد و با حضور قلب دعا کند لا اقل آدابیکه در حاجت طلبیدن
از مخلوقین که در عجز مثل او یند رعایت نمایند همانقدر را در حاجت طلبیدن از پروردگار
رعایت نمایند چند چیز در طلبیدن حاجت از مخلوق رعایت میکنند یکی آنکه بداند که
چه میگوید اگر کسی با بزرگی از روی مستی و بیخبری حرف گوید اگر سیاستش نکند بسخنش نیز
اعتبار نخواهد کرد پس باید در وقت دعا دلش جمع داشته باشد از آنچه میگوید و از روی
جد و جهد طلب نماید بحاجت خود اعتنا نباشد چنانچه در مشکوة الانوار مبینست که از امیر المؤمنین ...

منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر شود یکی آنکه کسیرا
که شخص برای دفع شدائد باو پناه برد پیوسته ملازمت او میکنند در غیر حال
شدت باو پناه میبرد که روی آن داشته باشد که در وقت بلا و شدت باو پناه برد
همچنین باید در درگاه خالق در حال نعمت دعا کند تا در حال شدت که باو پناه برد
حاجت برودی بر آورده شود چنانکه در مشکوة فرموده که حضرت صادق ع
در حدیث فرمود کسیکه خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در
هنگام رضا و نعمت دعا بسیار بکند و براین مضمون احادیث بسیار است
ایضاً فیه بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که حق تعالی
میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب کنم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت
فرمود که دعای شما برای آن مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید به پیمانهائیکه حق تعالی از شما
گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی مؤلف گوید پس هر که بندگی
و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش باجابت نزدیکتر است یکی از شرایط استجابت
بکمال معرفت آن خداوندیست که از او حاجت میطلبد در مشکوة فرموده که با سند
بسیار منقولست که من نزد گمان بنده‌ام خودم که بمن دارد هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است
من باو نیکوتر معامله مینمایم و فیه بسند معتبر از حضرت موسی کاظم منقولست که

که جماعتی از حضرت صادق ع سؤال نمودند که چه علة دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما
مستجاب نمیشود فرمود زیرا که شما کسیرا دعا میکنید که نمیشناسید وفیه از حضرت صادق
منقولستکه چون دعا کنی گمان کن که حاجت در در خانه ایست ایضاً فیه در حدیث دیگر
فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا حاجتی سؤال نماید باو عطا کند باید که از همه مردم
مایوس و نا امید باشد و از غیر خدا امید نداشته باشد پس چون خدا اینحال را از دل او یابد
هر چه سؤال کند باو عطا کند ایضاً فیه از حضرت باقر ع منقولستکه والله الحاح نمیاید
بنده مومنی بر حاجت خود مگر اینکه حق تعالی حاجت او را بر میآورد مولف گوید
پس الحاح در طلب از پروردگار مطلوب اوست و در سؤال از دیگران مکروه اوست ایضاً در مشکوة
فرموده از اداب دعا مخفی کردن دعاست زیرا که کریمان مخفی حاجترا طلبیدن دوست میدارند
و دعای پنهان باخلاص نزدیکتر است و از ریا دورتر و اگر حاجت عظیمی داشته باشد و استعانت بدعای
مومنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست برکات انفاس مومنان و اجتماعات
ایشان بسیار است خود را در رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود داخل گردانیدن غنیمت
چنانچه از حضرت صادق ع منقولستکه چهل نفر که جمع شوند البته دعای ایشان
مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند
البته حق تعالی دعای ایشانرا مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشند و یکنفر چهل مرتبه خدا را
بخواند خداوند دعایشرا مستجاب میگرداند ایضاً مجلسی در مشکوة الانوار فرموده از شرایط

استجابت رعایت نمودن اوقاتیست که مظنه استجابت دعاست زیرا که حق تعالی بعضی
از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل گردانیده است از حضرت رسول منقولستکه بهترین
وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست و در حدیث دیگر حضرت صادق ع فرمود که ساعت
استجابت اول زوالست و از حضرت زین العابدین ع منقولست که حضرت فاطمه فرمود
که از حضرت رسول شنیدم که میفرمود در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت
چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعتست فرمود وقتیکه
نصف قرص افتاب فرو رود پس امام زین العابدین بغلام خود می فرمود که برو بر بلندی
و چون بینی که نصف قرص افتاب فرو رفته مرا اعلام کن که من دعا کنم و بسندهای
معتبر از حضرت صادق منقولست که فرمود بر تو باد بدعا کردن در وقتیکه در سجود
باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیکتر است نیز در مشکوة است که از حضرت
صادق منقولستکه هرگاه شمارا رقت بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل
نمیشود مگر وقتیکه از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا گردد و آن علامت استجابتست
ایضاً فیه در حدیث دیگر فرمود که چون بدن تو بقشعریره اید و بلرزد و چشمانت گریان شود
پس در دعا اهتمام کن و فیه بسند معتبر از صادق ع منقولستکه هر که چهل مومن را
مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند بعد از آن برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد

در اداب دعاست

ایضا در همانکتاب است بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولستکه هر که چهل مؤمن را
مقدم دارد از برای ایشان دعا کند بعد از ان برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد
ایضا فیه از حضرت رسول منقولستکه هر مؤمنیکه از برای مؤمنین و مؤمنات دعا
کند خدا بعدد هر مؤمنیکه گذشته است وخواهد امد از اول تا اخر دنیا بمثل انچه برای
ایشان دعا کرده است باو برگرداند در همانکتاب است که از ابراهیم بن هاشم منقولستکه
گفت عبدالله جندب را دیدم که هیچ کس وقوفرا بهتر از او بجا نیاورد و در عرفات پیوسته دست
باسمان بلند کرده بود واب دیده بر طرف روی جاری بود بعدیکه بر زمین میریخت و چون
مردم فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز وقوفی بخوبی تو ندیدم گفت والله که دعا
نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم ع شنیدم که میفرمود
که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیبت او از عرش اورا ندا کنند که از برای تو باد
صد هزار برابر انچه از برای او دعا کردی و نخواستم که صد هزار محقق و مضمون را ترک کنم
برای یکی که ندانم مستجاب میشود یا نه مؤلف گوید از جمله اداب دعا انستکه خدا را
پیش از طلبیدن حاجت بعظمت و کرم ستایش کند ونعمتهای الهی خود و دیگران یاد کند و برانها شکر
کند چنانکه شخصی نزد بزرگی میرود قصیده یا نثری را برای او میخواند و کرمهای او را یاد میکند
که بجا ونیز کرم کند وایضا چون گناهان ادمی موجب محرومی از خیرات است پیش از دعا استغفار

کند تا موجب رفع موانع شود و بحمد وثنا قربی حاصل شود (در مشکوة فرموده منقولست
که مفضل بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که دعای جامعی مرا تعلیم فرما حضرت
فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند میگوید سمع الله
لمن حمده یعنی خدا مستجاب کند دعای حمد کنندگان خود را) مؤلف گوید چون
خداوند عالم وعده فرموده که دعای بندگان را مستجاب کند خلف در وعده الهی نمیباشد
پس انکه بعضی دعاها اثر استجابت ظاهر نمیشود بچند وجه میتوان گفت یکی
انکه چون حق تعالی حکیمست کارهایش منوط بحکمت میباشد پس وعده که فرموده مشروط
بحکمت است یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کریمی گوید که هر که از من
چیزی میطلبد عطا میکنم شخصی گوید زهر قاتلی را بده بمن نمیدهم و سائل ضرر او را بلا البته در چنین حال
عطا نکردن بکرم انسبت بلکه عطا کردن جور است اگر کسی گوید هرگاه چنین باشد
دعا چه فایده دارد زیرا هر چه صلاح است البته حق تعالی بعمل میاورد میگوئیم ممکن است
که یک امری بدون دعا مصلحت نباشد و مصلحت مشروط بدعا باشد دیگری
انکه گاه هست که حق تعالی دعا را مستجاب میکند ولی بتاخیر میاندازد بر مصلحت
چنانچه منقولست که از حضرت صادق پرسیدند که ایا میشود دعای کسی مستجاب
شود و در رسانیدن باو تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال

و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید
بدو ملک که موکلند بدو که من حاجت او را مستجاب کردم ولیکن الحال باو مدهید
تا او دعا کند که من دوست میدارم که اواز او را بشنوم وجه دیگر انستکه
حق سبحانه بعضی از بندگان که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در ان نباشد
اضعاف مضاعف انحاجت را در دنیا و اخرت بایشان کرامت میفرماید پس در
حقیقت رد نفرموده بروجه اکمل روا کرده وجه دیگر انستکه هر چیز را شرطی
چند و موانع چند میباشد که تا ان شرایط بعمل نیاید و ان موانع رطرف نشود ثمره مترتب
نمیشود و همچنین دعا را شرایط هست که چندی از انها ذکر شد و یک شرط استجابت
صلوات فرستادن است بر محمد و ال محمد صلی الله علیه واله) مؤلف گوید
چون کلام بدین مقام رسید مناسب دیدم شمه از فضیلت صلواة بنویسم
در لمعات الانوار نوشته که در بعضی از کتب معتبره از سید انبیاء ص روایت
کرده که چون در شب معراج باسمان چهارم رسید فرشته دید که لوحی در پیش
نهاده و در ان لوح نظر میکند و مانند رود اب از دیده اش میریزد و برای
انحضرت تعظیم نکرد جبرئیل بال خود را او زد و انملک امد و رکاب انجناب را بوسید
و عرض کرد مرا معذور که چندان نور از این لوح بالا میرفت که من ترا ندیدم

انحضرت فرمود در این لوح چه نوشته است گفت نوشته است لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله پس انملک گفت که من دو رکعت نماز دارم
که در بیست هزار سال بجا اورده ام باو رحمت تعالی پنج هزار سال او در قیام بوده ام
و پنج هزار سال در رکوع و پنج هزار سال در سجود و پنج هزار سال در تشهد
ثواب انرا بتو میدهم که تقصیر مرا عفو فرمائی فرمود که من بطاعت تو احتیاج
ندارم گفت بامت تو میبخشم فرمود که گمان من اینست که امت من نیز بران
حاجت ندارند بعزت خدا که هر یک از گناه کاران ایشان که یک مرتبه بر من
صلواة بفرستند ثواب او از این بیست هزار طاعت بیشتر است
صف
ایضا در لمعات الانوار گفته که در کافی بسند خود از عمر بن یزید بسند معتبر
از حضرت صادق ع نقل کرده که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از اسمان
ملکی چند بعدد ذرات هوا یا بعدد موی چکان و قلمهای طلا و لوحهای نقره
در دست دارند و نمینویسند تا روز شنبه بغیر صلوات بر محمد و ال محمد ص
پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرمود که سنت مؤکد است
که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند
و در روزهای دیگر صد مرتبه صلوات بفرستند و حضرت باقر ع فرمود هیچ

عمل در روز جمعه بهتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست مشکوة الانوار علی بن جمعه

بسند دیگر منقول است که هر که بعد از عصر در روز جمعه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء
المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه و علیهم و رحمة الله
و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناه از او محو نماید و صد هزار حاجتش را روا کند و صد هزار
درجه برای او بلند کند لمعات الانوار در جامع الاخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که بر من یک بار
صلوات بفرستد خداوند بر او هزار مرتبه صلوات میفرستد و هر که خداوند بر او هزار مرتبه صلوات فرستد
هرگز او را در آتش عذاب ننماید لمعات الانوار از کتاب اسرار الابرار از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است
که فرمود هر که یک بار بر من صلوات فرستد ملائکه هفت آسمان و زمین و کرسی و عرش بر وی صلوات
فرستند تا روز قیامت و هر که سه بار صلوات بر من فرستد من ضامن شوم که روز قیامت تعجیل در روی (?)
حساب نکنند و بر صراط چون برق لامع بگذرد و با من در بهشت باشد لمعات الانوار سید هی
در صحیح ابن ابی عمیر که هر که بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد خدای عز و جل فرماید صلی الله علیک
ایضا لمعات و بحدیث دیگر فرمودند ارفعوا اصواتکم بالصلوة علی فانها تذهب النفاق
ایضا لمعات الانوار حکایت کرده اند که مردی از اکابر بلخ وفات کرد دو پسر داشت و از جمله میراث
او سه تار از موی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بود چون آن دو برادر خواستند که میراث او را تقسیم نمایند سه تار از موی مبارک
رسول خدا صلی الله علیه و آله چون آن دو برادر خواستند که میراث را تقسیم نمایند هر یک یک موی را برداشتند برادر بزرگ گفت
که این موی را دو نیم کنیم و هر یک نصفی از او برداریم برادر کوچک گفت که قطع کردن موی رسول خدا روا نیست برادر
برادر بزرگ گفت که چنانچه تو بقطع آن راضی نمیشوی اگر تو طالبی و باز یک آن مقدار از مال بمن بگذار برادر کوچک گفت

که من هر سه را بر میدارم و تمام میراث را بتو میگذارم برادر بزرگ راضی شده موها را ببرادر داده و آنکه را بتصرف
درآورد و آن موها را در حقه پاکیزه نهاده در بغل گذاشت و پیوسته آنها را بیرون میاورد و میبوسید و صلوات
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرستاد و زمانی نشد که برادر بزرگ تهیدست شد و برادر کوچک صاحب مال و منال بسیار شد و چون وفات نمود
یکی از اولیا پیغمبر سید انبیا صلی الله علیه و آله در خواب دید که باو فرمودند که بمردمان بگو که هر کرا حاجتی باشد بر سر قبر فلان رفته
دعا کند تا حاجتش برآورده شود آن شخص عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله سبب این کرامت چیست فرمود
که در تعظیم موی من مبالغه نمود و بسیار بر من صلوات میفرستاد لهذا در زمان حیوة بخوشی گذرانید
و بعد از ممات قبر او محل اجابت دعوات گردانید و نوشته اند که بعد شهرت چنان گردید که هر کس را باری [illegible]
بود که اگر پیاده میآمد و بسر قبر میرفت حاجتش برآورده مراجعت نموده از برکت صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله
لمعات در اخبار نعمانیه روایت کرده که روز قیامت مرد را احساناتش و سیئاتش را موازنه
میکنند پس سیئاتش زیاده میاید پس ملائکه میخواهند او را بسوی آتش ببرند پس حضرت صلی الله علیه و آله میفرمایند که او را بگذارید
و بدر بستکه از بوی او در نزد من علامتی هست که شما نمیدانید و هو انه اذا کان شرب الماء صلی علی الحسین و لعن ظالمیه
پس نهاده میشود آن در کفه حسنات پس زیاده میاید بر همه آن گناهان پس خداوند امر میفرماید که او را به بهشت ببرند
لمعات الانوار سید هی اصفهانی در مجمع البحرین روایت کرده که ان النبی صلی الله علیه و آله جلس یوما یحدث اصحابه
فقال یا قوم اذا ذکرتم الانبیاء الاولین فصلوا علی ثم صلوا علیهم و اذا ذکرتم ابی ابراهیم فصلوا علیه ثم صلوا
علی قالوا یا رسول الله صلی الله علیه و آله بما نال ابراهیم ذلک قال اعلموا انی لیلة عرج بی الی السماء فرقیت السماء الثالثة نصب لی منبر من نور
فجلست علی راس المنبر فاذا ابراهیم علیه السلام قد اقبل فهو راکب ناقة من نور و حوله صحابه کالنقی (?) و صحابه حوله کالنجم فقال ابراهیم
یا محمد نداء انی نبی معظم واتی ملک مقرب قلت لا نبی معظم ولا ملک مقرب بل ابراهیم [illegible]
علی [illegible] قلت النوم فقلت شیعته فقال ابراهیم اللهم اجعلنی من شیعته [illegible] من شیعته [illegible]

در مجمع [illegible] صلی علی النبی [illegible]

پایان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

« پایان »